



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دفاع از

تشیع

و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	مقدمه ناشر
۲۴	پیشگفتار
۲۶	پیدایش تشیع
۲۶	پیدایش تشیع
۲۶	سخنی با مخالفین
۲۸	تشیع در لغت
۲۹	تشیع در اصطلاح
۲۹	پیدایش تشیع
۲۹	پیدایش تشیع
۲۹	۱ - ظهور تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه واله
۲۹	۲ - ظهور تشیع در سقیفه
۲۹	۳ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان
۲۹	۴ - ظهور تشیع پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام
۳۰	۵ - تأثیر تشیع از افکار فارسیان
۳۰	۶ - تشیع متأثر از افکار ابن سبا
۳۰	عوامل ظهور تشیع
۳۰	عوامل ظهور تشیع
۳۱	عامل اول: ایات امامت و ولایت امام علی علیه السلام
۳۱	عامل اول: ایات امامت و ولایت امام علی علیه السلام
۳۱	۱ - ایه ولایت
۳۲	۲ - ایه تبلیغ

۳۲	۳ - ایه اکمال
۳۳	عامل دوم: آیات امامت اهل بیت علیهم السلام
۳۴	عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۳۴	عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۳۴	۱ - ایه تطهیر
۳۴	۲ - ایه هدایت
۳۵	عامل چهارم: آیات فضایل
۳۵	عامل چهارم: آیات فضایل
۳۵	۱ - سوره دهر
۳۵	۲ - ایه شراء
۳۷	۳ - ایه مباحله
۳۸	۴ - ایه مودت
۴۰	عامل پنجم: روایات امامت و ولایت
۴۰	عامل پنجم: روایات امامت و ولایت
۴۰	۱ - حدیث غدیر
۴۰	۲ - حدیث دوازده خلیفه
۴۰	۳ - حدیث ولایت
۴۰	۴ - حدیث وصایت
۴۱	۵ - حدیث منزلت
۴۱	۶ - حدیث خلافت
۴۱	عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۴۱	عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۴۱	۱ - حدیث ثقلین
۴۱	۲ - حدیث «انا مدینه العلم»
۴۲	۳ - حدیث سفینه
۴۲	۴ - حدیث امان

۴۲	۵ - حدیث «علی مع الحق»
۴۲	عامل هفتم: روایات فضایل
۴۲	عامل هفتم: روایات فضایل
۴۲	۱ - حدیث نور
۴۳	۲ - حدیث «احب الخلق»
۴۴	۳ - امام علی علیه السلام میزان ایمان و نفاق
۴۴	۴ - امام علی علیه السلام برادر معنوی پیامبر صلی الله علیه واله
۴۴	۵ - امام علی علیه السلام و باز بودن درب خانه او به مسجد
۴۴	۶ - امام علی علیه السلام و رد شمس
۴۶	۷ - امام علی علیه السلام و ابلاغ سوره براءت
۴۶	۸ - امام علی علیه السلام مولود کعبه
۴۶	۹ - امام علی علیه السلام و گرفتن لواء
۴۶	۱۰ - امام علی علیه السلام اولین مسلمان و مؤمن
۴۶	۱۱ - امام علی علیه السلام اولین نمازگزار با پیامبر صلی الله علیه واله
۴۷	عامل هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه
۴۷	مفهوم شیعه در لغت
۴۸	مفهوم شیعه در اصطلاح
۵۲	پیامبر و دعوت به تشیع
۵۴	روایات هم مضمون
۵۶	مفاد احادیث
۵۶	راویان احادیث از علمای اهل سنت
۵۸	تصحیح احادیث
۵۸	تصحیح احادیث
۵۸	۱ - سندی
۵۹	۲ - مضمونی
۵۹	ارتباط ایه با امامت

۶۰ بررسی شبهات

۶۰ بررسی شبهات

۶۰ ۱ - برتری امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه واله!!

۶۰ پاسخ

۶۰ ۲ - شیعه یعنی محب!!

۶۱ پاسخ

۶۳ ۳ - عدم اطلاق لفظ شیعه بر فرقه امامیه!!

۶۳ پاسخ

۶۳ ۴ - اطلاق شیعه بر هر گروه و حزب!!

۶۳ پاسخ

۶۷ ۵ - دعوت اسلام به اجتماع نه تفرقه!!

۶۷ پاسخ

۷۰ ۶ - اثبات تشیع با روایات جعلی!!

۷۰ پاسخ

۷۰ ۷ - هرگز صحابه عقیده شیعه را نداشتند!!

۷۰ پاسخ

۷۵ ۸ - تغییر در تشیع!!

۷۵ پاسخ

۷۶ ۹ - تبری حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه!!

۷۶ پاسخ

۷۹ ۱۰ - خروج از روش اسلام!!

۷۹ پاسخ

۸۱ ۱۱ - تمسک به تعریف شیخ مفید رحمه الله!!

۸۲ پاسخ

۸۳ ۱۲ - اشکالی بر تعریف شیخ مفید رحمه الله!!

۸۳ پاسخ

۸۴	تاریخ تشیع
۸۴	تاریخ تشیع
۸۵	تشیع در عصر پیامبرصلی الله علیه واله
۸۹	برنامه تشیع در زمان رسول خداصلی الله علیه واله
۸۹	برنامه تشیع در زمان رسول خداصلی الله علیه واله
۸۹	۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم
۹۱	۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت
۹۱	۳ - کار عملی در تثبیت ولایت
۹۲	تشیع هنگام وفات پیامبرصلی الله علیه واله
۹۳	تشیع در ایام خلافت ابوبکر
۹۳	تشیع در ایام خلافت ابوبکر
۹۳	۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت
۹۳	۲ - تحضن شیعیان در خانه فاطمه زهراعلیها السلام
۹۵	۳ - موضع گیری ها در دفاع از ولایت
۹۸	۴ - سکوت معنادار
۹۹	۵ - مخالفت عملی
۹۹	۶ - مبارزه منفی
۱۰۱	تشیع در ایام خلافت عمر بن خطاب
۱۰۲	تشیع در ایام خلافت عثمان
۱۰۴	تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۰۴	تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۰۶	الف) جنگ جمل
۱۰۷	ب) جنگ صفین
۱۱۰	پیشگامان تشیع از صحابه
۱۱۱	شرح حال برخی از پیشگامان تشیع
۱۱۱	۱ - سلمان فارسی

- ۲ - ابودر غفاری ۱۱۲
- ۳ - مقداد بن عمرو ۱۱۲
- ۴ - عمار بن یاسر ۱۱۳
- ۵ - خذیمه بن ثابت ۱۱۳
- ۶ - براء بن عازب ۱۱۴
- ۷ - ابوالهیثم بن تیهان ۱۱۴
- ۸ - خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس ۱۱۴
- ۹ - ابویوب انصاری ۱۱۵
- ۱۰ - حذیفه بن یمان ۱۱۶
- ۱۱ - عثمان بن حنیف ۱۱۶
- ۱۲ - سهل بن حنیف ۱۱۶
- ۱۳ - ابوالطفیل عامر بن وائله ۱۱۶
- ۱۱۸ - جنایات معاویه بر شیعه در اواخر حکومت امام علی علیه السلام ۱۱۸
- ۱۲۰ - تشیع در عصر امام حسن علیه السلام ۱۲۰
- ۱۲۲ - تشیع در عصر امام حسین علیه السلام ۱۲۲
- ۱۲۴ - تبریته شیعه از دخالت در شهادت امام حسین علیه السلام ۱۲۴
- ۱۲۴ - ابعاد تشیع ۱۲۴
- ۱۲۴ - ابعاد تشیع ۱۲۴
- ۱ - تشیع سیاسی ۱۲۴
- ۲ - تشیع عقیدتی ۱۲۵
- ۳ - تشیع حتی ۱۲۶
- ۴ - تشیع دینی ۱۲۶
- شیعه واقعی کیست؟ ۱۲۶
- نوع تشیع کوفیان ۱۳۰
- تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی ۱۳۱
- ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام ۱۳۱

- شهبان نامه رسان ۱۴۲
- شهبان نامه رسان ۱۴۲
- ۱ - عبدالله بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام ۱۴۲
- ۲ - قیس بن مسهر صیداوی ۱۴۲
- پیشگامان شهادت ۱۴۴
- پیشگامان شهادت ۱۴۴
- ۱ - عماره بن صلخب آزدی ۱۴۴
- ۲ - عبدالاعلی بن یزید کلبی ۱۴۴
- وجود خوارج در کوفه ۱۴۴
- وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد ۱۴۵
- تشیع در عصر امام سجاده علیه السلام ۱۴۶
- تشیع در عصر «امام محمد باقر علیه السلام» ۱۵۱
- تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام» ۱۵۲
- تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام» ۱۵۲
- از منصور تا هارون ۱۵۳
- تشیع در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام» ۱۵۴
- تشیع در عصر «امام رضاعلیه السلام» ۱۵۶
- تشیع در عصر «امام رضاعلیه السلام» ۱۵۶
- از امین تا واثق (۱۹۳ - ۲۳۲ ه ق) ۱۵۸
- تشیع در عصر «امام جواد علیه السلام» ۱۵۹
- تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام» ۱۶۱
- تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام» ۱۶۱
- عصر متوکل و پس از آن ۱۶۲
- تشیع در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام» ۱۶۳
- تشیع در عصر «امام مهدی (عج)» ۱۶۶
- عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان ۱۶۸

- ۱۷۰ حمدانیان و مذاهب شیعه
- ۱۷۱ تشیع در عهد سلجوقیان
- ۱۷۲ تشیع در عصر حکومت مغول
- ۱۷۴ تشیع در عصر صفویان و عثمانیان
- ۱۷۷ نقد فرضیه های خیالی
- ۱۷۷ نقد فرضیه های خیالی
- ۱۷۷ ۱ - ظهور تشیع در سقیفه
- ۱۷۹ ۲ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان
- ۱۷۹ ۳ - تشیع هنگام جنگ جمل
- ۱۸۰ ۴ - تشیع، در واقعه صفین
- ۱۸۱ ۵ - ظهور تشیع بعد از مقتل امام حسین علیه السلام
- ۱۸۱ نسبت تشیع به ایرانیان
- ۱۸۱ نسبت تشیع به ایرانیان
- ۱۸۲ صاحبان این نظریه
- ۱۸۲ صاحبان این نظریه
- ۱۸۲ ۱ - مستشرق دوزی
- ۱۸۲ ۲ - مستشرق فان فلوتن
- ۱۸۲ ۳ - مستشرق براون
- ۱۸۲ ۴ - احمد امین مصری
- ۱۸۲ ۵ - احمد عطیه الله
- ۱۸۳ پاسخ
- ۱۸۸ عوامل تشیع ایرانیان نزد مستشرقین
- ۱۸۸ سخنان مستشرقین
- ۱۸۸ ۱ - مستشرق فلهاوزن
- ۱۸۸ ۲ - مستشرق جولد تسهیر
- ۱۸۸ ۳ - مستشرق ادم متر

- ۴ - مستشرق کیب ۱۸۹
- ۵ - شیخ محمد ابوزهره ۱۸۹
- ۶ - دکتر علی حسین خربوطلی ۱۸۹
- عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه ۱۸۹
- عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه ۱۸۹
- ۱ - ارتباط سببی با ایرانیان ۱۸۹
- پاسخ ۱۸۹
- ۲ - تناسب آراء بین شیعه و ایرانیان ۱۹۰
- پاسخ ۱۹۰
- گسترش تشیع در ایران ۱۹۰
- عبدالله بن سبا ۱۹۱
- عبدالله بن سبا ۱۹۱
- چکیده ای از قصه خرافی عبدالله بن سبا ۱۹۲
- تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا ۱۹۳
- تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا ۱۹۳
- اختلاف در شخصیت ابن سبا ۱۹۳
- اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا ۱۹۴
- اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا ۱۹۴
- الف) مؤیدین ۱۹۴
- ب) تشکیک کنندگان ۱۹۶
- ج) منکرین ۲۰۷
- انصاف درباره عبدالله بن سبا ۲۱۱
- نقد نظریه مؤیدین ۲۱۲
- ۱ - ضعف سند ۲۱۲
- منابع روایت سیف ۲۱۲
- اشاره ۲۱۲

- ۱ - طریق طبری ۲۱۲
- ۲ - طریق ابن عساکر ۲۱۲
- ۳ - طریق ذهبی ۲۱۳
- ۴ - طریق ابن ابی بکر ۲۱۳
- تحلیل سند ۲۱۳
- تالیفات سیف ۲۱۷
- بررسی دو کتاب سیف بن عمر ۲۱۷
- نقد کلی روایات سیف بن عمر ۲۱۷
- سبب انتشار احادیث سیف در کتب مستشرقین ۲۲۸
- ادامه منابع روایت سیف ۲۲۹
- ۵ - عطیه ۲۲۹
- ۶ - یزید فقعی ۲۲۹
- روایت سیف بن عمر ۲۲۹
- عدم نقل معاصرین و متقدمین بر سیف ۲۳۰
- کلامی از علامه امینی رحمه الله ۲۳۱
- روایات از غیر سیف بن عمر ۲۳۱
- روایات از غیر سیف بن عمر ۲۳۱
- روایت اول ۲۳۱
- روایت دوم ۲۳۲
- روایت سوم ۲۳۳
- روایت چهارم ۲۳۳
- روایت پنجم ۲۳۴
- اهانت در حق صحابه!! ۲۳۵
- تناقض بین اراء ۲۳۵
- روش سیاسی عثمان ۲۳۶
- سخنی از علامه امینی ۲۴۲

- ۲۴۵ تشیع، روح اسلام اصیل
- ۲۴۵ تشیع، روح اسلام اصیل
- ۲۴۸ نقد کلامی از سعدبن عبدالله اشعری
- ۲۴۹ پاسخ
- ۲۵۲ انگیزه ها در نسبت حوادث به ابن سبا
- ۲۵۳ آیا عبدالله بن سبا همان عمار است؟
- ۲۵۳ آیا عبدالله بن سبا همان عمار است؟
- ۲۵۴ پاسخ
- ۲۵۵ آیا ابن سبا همان عبدالله بن وهب است؟
- ۲۵۷ نسب عبدالله بن سبا
- ۲۵۸ ابن سوداء کیست؟
- ۲۶۰ سبایه چه گروهی هستند؟
- ۲۶۰ عبدالله بن سبا در مصادر شیعی
- ۲۶۵ کلامی از ابن حجر
- ۲۶۵ بررسی موضوع سوزاندن ابن سبا
- ۲۶۸ مراحل تشیع مراحل تشیع
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۸ ۱ - تشیع روحی
- ۲۶۸ ۲ - تشیع سیاسی
- ۲۶۸ ۳ - تشیع صنفی
- ۲۶۸ پاسخ
- ۲۶۹ تشیع و اعتزال
- ۲۷۰ اقسام تشیع اقسام تشیع
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۰ الف) تشیع به مفهوم «عام»
- ۲۷۱ ب) تشیع؛ دوستی اهل بیت علیهم السلام

۲۷۲	ج) تشیع اعتقادی
۲۷۲	اُمه و «تشیع اعتقادی»
۲۷۶	عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»
۲۷۶	عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»
۲۷۶	الف) محبوبیت علویان در بین مردم
۲۷۶	محبوبیت علویان در بین مردم
۲۷۶	عوامل محبوبیت علویان
۲۷۷	ب) زهد شیعیان، عامل نفوذ تشیع
۲۷۹	ج) بسط تشیع و مظلومیت علویان
۲۸۱	د) نگرش «ضد ظلم»
۲۸۲	عوامل استبصار
۲۸۲	عوامل استبصار
۲۸۳	۱ - آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام
۲۸۳	آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام
۲۸۳	اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه امام علی علیه السلام
۲۸۵	شواهد
۲۹۰	تاثیرپذیری از حضرت زهرا علیها السلام
۲۹۱	۲ - مظلومیت اهل بیت علیهم السلام
۲۹۱	مظلومیت اهل بیت علیهم السلام
۲۹۲	تاثیر پذیری از امام حسین علیه السلام
۳۰۳	۳ - آشنایی با واقعیت های عامه
۳۰۷	۴ - ضعف فقه عامه
۳۰۹	۵ - تحریف حقایق
۳۱۱	۶ - قوت استدلال شیعه
۳۲۰	موانع گسترش تشیع
۳۲۰	موانع گسترش تشیع

- ۳۲۰ ۱ - تحریف حقایق
- ۳۲۰ تحریف حقایق
- ۳۲۴ برخی از تحریفات
- ۳۳۵ ۲ - جلوگیری مخالفان از گسترش تشیع
- ۳۳۸ ۳ - القای شبهات
- ۳۴۱ موانع درونی تشیع
- ۳۴۱ موانع درونی تشیع
- ۳۴۲ ۱ - تقلید کورکورانه
- ۳۴۴ ۲ - معیار قرار گرفتن اشخاص
- ۳۴۷ ۳ - تعصب
- ۳۴۹ ۴ - ترس و وحشت
- ۳۵۴ رفض چیست و رافضی کیست؟
- ۳۵۴ رفض چیست و رافضی کیست؟
- ۳۵۴ رفض در لغت و اصطلاح
- ۳۵۵ اطلاقات لقب رافضی
- ۳۵۵ اطلاقات لقب رافضی
- ۳۵۵ ۱ - مخالفان خلافت شیخین
- ۳۵۵ ۲ - اهل تفضیل
- ۳۵۵ ۳ - محبتان اهل بیت علیهم السلام
- ۳۵۶ منشا پیدایش
- ۳۵۷ وقوع رافضی در اسناد عامه و وقوع رافضی در اسناد عامه
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۵۸ ۱- اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ ه.ق)
- ۳۵۸ ۲- بکر بن عبدالله طایی معروف به «ضخم» (۷۸۵)
- ۳۵۸ ۳- تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ ه.ق)
- ۳۵۸ ۴- ثویر بن ابی فاخته

- ۳۵۸ ۵- جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه.ق.)
- ۳۵۹ ۶- جَمیع بن عمیر
- ۳۵۹ ۷- حارث بن عبدالله همدانی (۶۵ ه.ق.)
- ۳۵۹ ۸- حمران بن اعین
- ۳۵۹ ۹- زیاد بن منذر (۵۰ ه.ق.)
- ۳۵۹ ۱۰- سعد بن طریف کوفی
- ۳۵۹ ۱۱- سلیمان بن قَرم نحوی
- ۳۵۹ ۱۲- عتاد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (۲۵۰ ه.ق.)
- ۳۶۰ ۱۳- عبدالله بن القدوس رازی
- ۳۶۰ ۱۴- عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ ه.ق.)
- ۳۶۰ ۱۵- عبدالملک بن اعین کوفی
- ۳۶۰ ۱۶- عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه.ق.)
- ۳۶۰ ۱۷- عثمان بن امیر بجلی کوفی
- ۳۶۰ ۱۸- علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه.ق.)
- ۳۶۱ ۱۹- عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه.ق.)
- ۳۶۱ ۲۰- عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه.ق.)
- ۳۶۱ ۲۱- عمرو بن حَماد قَناد (۲۲۲ ه.ق.)
- ۳۶۱ ۲۲- عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه.ق.)
- ۳۶۱ ۲۳- غالب بن هذیل کوفی
- ۳۶۱ ۲۴- محمّد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه.ق.)
- ۳۶۲ ۲۵- موسی بن قیس حضری
- ۳۶۲ ۲۶- میناء بن ابی میناء قرشی
- ۳۶۲ ۲۷- ناصح بن عبدالله کوفی
- ۳۶۲ ۲۸- نفع بن حارث کوفی
- ۳۶۲ ۲۹- هارون بن سعد عجلی
- ۳۶۲ ۳۰- هاشم بن برید کوفی

- ۳۶۲ ۳۱- وکیع بن جراح
- ۳۶۳ ۳۲- یونس بن حباب اسیدی
- ۳۶۳ ۳۳- ابوحمزه ثمالی (۱۵۰ ه.ق)
- ۳۶۳ ۳۴- ابو عبدالله جدلی
- ۳۶۳ نقد برخی روایات در مذمت رافضه
- ۳۶۵ بررسی روایت شعبی
- ۳۶۵ بررسی روایت شعبی
- ۳۶۵ پاسخ
- ۳۶۷ اشکالات دلالی
- ۳۶۷ اشکالات دلالی
- ۳۶۷ نقد تشبیه اول
- ۳۶۷ پاسخ
- ۳۶۷ نقد تشبیه دوم
- ۳۶۸ پاسخ
- ۳۶۸ نقل عبارت ها
- ۳۶۹ نقد اتهام
- ۳۶۹ نقد اتهام
- ۳۷۴ نقد تشبیه سوم
- ۳۷۴ پاسخ
- ۳۷۴ نقد تشبیه چهارم
- ۳۷۴ پاسخ
- ۳۷۴ نقد تشبیه پنجم
- ۳۷۵ پاسخ
- ۳۷۵ نقد تشبیه ششم
- ۳۷۶ پاسخ
- ۳۷۶ نقد تشبیه هفتم

۳۷۶ پاسخ

۳۷۶ نقد تشبیه هشتم

۳۷۶ پاسخ

۳۷۷ نقد تشبیه نهم

۳۷۷ پاسخ

۳۷۸ نقد تشبیه دهم

۳۷۸ پاسخ

۳۷۸ ریشه اتهام

۳۷۸ ریشه اتهام

۳۷۹ جواب اجمالی

۳۷۹ جواب تفصیلی

۳۸۳ نقد تشبیه یازدهم

۳۸۳ پاسخ

۳۸۳ نقد تشبیه دوازدهم

۳۸۳ پاسخ

۳۸۴ نقد تشبیه سیزدهم

۳۸۴ پاسخ

۳۸۵ نقد تشبیه چهاردهم

۳۸۵ پاسخ

۳۸۵ نقد تشبیه پانزدهم

۳۸۵ پاسخ

۳۸۶ نقد تشبیه شانزدهم

۳۸۶ پاسخ

۳۸۶ وحدت اصول تعالیم انبیا

۳۸۷ ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه

۳۸۷ ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه

- ۳۸۷ پاسخ
- ۳۸۹ عدم جواز تکفیر مسلمین
- ۳۸۹ صفات و خصایص شیعه
- ۳۸۹ صفات و خصایص شیعه
- ۳۹۰ صفات شیعه
- ۳۹۵ شیعه و همیاری با برادران دینی
- ۳۹۶ این ها شیعه واقعی نیستند؟!
- ۳۹۷ وظیفه شیعه در معاشرت با مردم
- ۳۹۸ تشیع مذهب آینده جهان
- ۳۹۹ مفهوم تشیع
- ۴۰۲ خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد
- ۴۰۲ خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد
- ۴۰۳ تبرئه خواجه نصیر
- ۴۰۶ امامیه
- ۴۰۷ شیعه جعفری
- ۴۰۸ افتراق در جامعه اسلامی
- ۴۰۸ افتراق در جامعه اسلامی
- ۴۱۰ روایات هم مضمون
- ۴۱۲ احادیث «افتراق امت»
- ۴۱۲ احادیث «افتراق امت»
- ۴۱۲ ۱- تقسیم به دو فرقه
- ۴۱۲ ۲- تقسیم به سه فرقه
- ۴۱۵ ۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه
- ۴۱۵ ۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه
- ۴۱۵ الف - روایات اهل سنت
- ۴۲۱ ب - احادیث افتراق امت در مصادر شیعه

- ۴۲۶ راویان حدیث از صحابه
- ۴۲۶ راویان حدیث افتراق در مصادر فریقین
- ۴۲۸ تصریح به صحت حدیث
- ۴۳۰ معنای حقیقی یا مجازی
- ۴۳۱ بررسی کلی احادیث افتراق امت
- ۴۳۱ بررسی کلی احادیث افتراق امت
- ۴۳۲ پاسخ به شبهات
- ۴۳۷ فرقه ناجیه از دیدگاه اهل سنت
- ۴۳۸ فرقه ناجیه از دیدگاه شیعه
- ۴۴۲ منابع وماخذ
- ۴۵۱ پی نوشت ها
- ۴۵۱ از ۱ تا ۱۵۰
- ۴۵۹ از ۱۵۱ تا ۳۰۵
- ۴۷۰ از ۳۰۶ تا ۴۶۰
- ۴۸۰ از ۴۶۱ تا ۶۱۰
- ۴۸۹ از ۶۱۱ تا ۷۷۰
- ۴۹۸ از ۷۷۱ تا ۹۲۰
- ۵۰۷ از ۹۲۱ تا ۱۰۴۰
- ۵۱۵ از ۱۰۴۱ تا ۱۱۵۶
- ۵۲۴ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات/تالیف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص. شابک: ۹۶۴-۹۷۳۰-۴۵-۱؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۴۸۰۰۰ ریال چاپ چهارم؛ ۳۰۰۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۴۵-۵: وضعیت فهرست نویسی: فاپا(چاپ دوم) یادداشت: چاپ اول: ۵۸۳۱(فپا). یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: چاپ سوم: تابستان ۷۸۳۱. یادداشت: چاپ چهارم: ۸۸۳۱. یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۲۴]-۹۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت: نمایه. موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها موضوع: شیعه -- عقاید شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: ۶۸۳۱ ۷د۷۵/۵/۲۱۲PB/ رده بندی دیویی: ۷۱۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۷۰۳۱۱

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که جهان با سرعت چشمگیر رو به سوی مدرن شدن گذاشته و معنویت در حاشیه قرار دارد انسان های فهیم به دور از جو سازی های جریان های انحرافی در اشفته بازار کنونی در پی معنویت راستین و شاه راهی برای رسیدن به اهداف متعالی هدایت گران واقعی بشر؛ یعنی پیامبران الهی و جانشینان صادق آنان که در مسیر تاریخ چراغ های روشنی بخش و نجات دهنده عصرها و نسل ها بوده اند می باشند. حرکت معنوی و صحیح کشتی نجات بخش از بدو خلقت به سوی پیامبر اعظم محمد بن عبدالله پیامبر خوبی ها صلی الله علیه واله و بعد از ان وجود مبارک با ناخدایی و هدایت امامان معصوم علیهم السلام در حال نجات دادن و حیات بخشیدن به سانحه دیده گان باتلاق انحراف و گمراهی بوده اند و خواهند بود.

استکبار جهانی و

صهیونیزم که نابودی خود را در هدایت بشر می دانند با نیرنگ و دروغ و انحراف و افتراء سعی در مکدر نمایاندن خورشید منور تشیع را دارند و با استفاده از ناهلان و بی خردان جمود الفکر و متعصب گاه به کشتن و گاه به تکفیر مسلمانان مؤمن و موحد می پردازند تا با ایجاد تفرقه بین مسلمین، یهود و مسیحیان صهیونیسم را خوشحال نمایند و حال آن که فرهنگ شهادت در اسلام ناب محمدی که محصولی به جز تشیع ندارد، خنثی کننده توطئه شوم آن ها خواهد بود. ما در این اشفته بازار سعی بر آن داریم تا در دفاع از تشیع و آشنا کردن انسان های فهیم و مشتاق هدایت، انجام وظیفه کرده باشیم. از همه عزیزان که ما را در این امر مهم یاری نموده و مشوق می باشند به خصوص حضرت ایت الله وافی تولیت محترم مسجد مقدس جمکران و مؤلف محترم استاد گرانقدر آقای حاج علی اصغر رضوانی کمال تشکر را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد.

حسین احمدی

مدیر مسؤول انتشارات

مسجد مقدس جمکران

پیشگفتار

مساله حقیقت تشیع و مبدا پیدایش آن مورد اهتمام و توجه بسیاری از مؤلفان و مؤرخان قدیم و جدید قرار گرفته و محل تضارب آراء و افکار بوده است. بیشتر مؤلفان هنگام بحث از حقیقت تشیع آن را مذهبی می دانند که در عصر تقسیمات اعتقادی به سبب اختلاف اعتقادی و سیاسی پدید آمده که همگی بعد از گذشت نیم قرن از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بوده است. بدین جهت آراء مختلفی درباره پیدایش این فرقه و عقاید آنان مطرح کرده اند؛ گاهی می گویند: آنان پیروان عبدالله بن سباوند و

عقایدشان را از یهودیت گرفته اند و برخی افکار این فرقه را منتسب به پارسیان قدیم می دانند که مجوس بوده اند. و عده ای پیدایش این فرقه و مذهب را در نتیجه و عکس العمل ان اتفاقاتی می دانند که در کربلا بر ضد اهل بیت پیامبرعلیهم السلام اتفاق افتاد و سرمنشا ان شهادت امام علی علیه السلام بود. این گونه اراء و نظرات درباره مبدا پیدایش مذهب تشیع ادامه یافت؛ برخی دیگر پیدایش ان را به بعد از سقیفه نسبت داده و عده ای به عصر عثمان و گوهی به شروع معرکه جمل یا صفین نسبت داده اند. و سبب همه این گونه نسبت ها عدم شناخت صحیح از تشیع و شیعه به عنوان الگوی حقیقت اسلام و مسلمین با تمام مظاهرش می باشد، و این که تشیع حادثه ای عارض بر فکر امت اسلام یا عقیده ای وارداتی از یکی از امت های دیگر نبوده، بلکه عقیده ای اسلامی به تمام معنا بوده است که بذر اول ان را خداوند متعال در قران کریمش و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله در سننش کاشته و ایاری کرده اند و اهل بیت عصمت و طهارت نیز در طول بیش از دو قرن موقیعت این مذهب را ترسیم کرده و شبهات را از ان زدوده اند، و علمای اسلامی نیز تاکنون درصدد تثبیت و تبیین ان برآمده و حقایق ان را به اثبات رسانده اند.

ولی چیزی که مایه تاسف است این که مؤرخان و مؤلفان هنگام بحث و بررسی از مبدا پیدایش این مذهب تنها به کتاب ها و اراء دشمنان این مذهب پرداخته و دیدگاه صحیح و واقعی که برگرفته از قران و سنت و واقعیات خارجی است را بیان کنیم و در

ضمن اراء مخالفان را نقل کرده و نقد نماییم.

علی اصغر رضوانی

پیدایش تشیع

پیدایش تشیع

وقتی درباره مذهبی بحث می شود، این سؤال ها پیش می آید که:

- منشا پیدایش آن مذهب چیست؟

- مؤسس آن کیست؟

- عوامل ظهور و بروز و پیدایش آن چه بوده؟

- چه علل و عواملی در شکل گیری آن دخیل بوده است؟

- حال اگر آن مذهب در اقلیت باشد چرا در اقلیت قرار دارد؟

- چرا خودش را از اکثریت جدا کرده است؟

- آیا عوامل خارجی در پیدایش این مذهب دخیل بوده است؟

سؤال خاص این است که چه علل و عواملی در پیدایش مذهب تشیع دخیل بوده است؟ در این بحث عوامل جدایی شیعه از عامه و ظهور تشیع را بررسی خواهیم کرد.

سخنی با مخالفین

گروهی از نویسندگانی که در مورد شیعه و تشیع قلم زده اند، چنین پنداشته اند که تشیع ایده و ارمان نوظهوری است که بر اثر عوامل و جریاناتی خاص، از پیکره واحد جامعه اسلامی جدا شده و در طول زمان گسترش یافته است. لذا در مورد سبب پیدایش این مکتب اختلاف کرده اند؛ عده ای می گویند: این مکتب زاییده فکر عبدالله بن سبا و تشکیلات سیاسی اوست.

عده ای دیگر پیدایش آن را در زمان امام علی علیه السلام و در جنگ صفین یا جمل می دانند.

گروهی نیز این نگرش را متأثر از افکار فارسیان قدیم دانسته اند که در پیکره جامعه اسلامی رسوخ کرده است.

انچه اینان را به طرح این خیالات و اداشته، آن است که گمان کرده اند اقلیت شیعه مانند عضو زایدی است که از سازمان واحد بدن جدا شده و از اصل و ریشه خود بریده است. بنابراین باید در جست و جوی علل این جدایی بود. آنان می پندارند که اصل

اولی در اّمت اسلامی، غیر شیعی بودن است، لذا دنبال علت پدید آمدن تشیع برآمده اند. ولی

این فرضیه صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً: کثرت عددی را دلیل بر حقانیت، و قلت عددی و ضعف عده و عده را دلیل بر عدم حقانیت قرار دادن، درست نیست و مخالف موازین صحیح عقلی و نقلی است.

قران کریم در موارد زیادی رهروان حق را قلیل و پیروان باطل را کثیر شمرده است: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ»؛ (۱) «و تعداد کمی از بندگان من شکر گزارند.» در جای دیگر می فرماید: «وَأَنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»؛ (۲) «همانا کثیری از مردم فاسقند.» هم چنین می فرماید: «وَكَثَرَهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»؛ (۳) «و بیشتر مردم نسبت به حق کراهت دارند.»

بنابراین قران مجید چنین معیاری را که اقلیت همیشه غیر اصیل است باطل می شمارد.

ثانیاً: اسلام بی تشیع را بر اساس کثرت عددی، صفت اصلی اسلام قرار دادن و اسلام شیعی را بر اساس قلت عددی، صفت عارضی اسلام قرار دادن نکته ای است که با تقسیم بندی معمول در عقاید اسلامی سازگاری ندارد.

علاوه بر این، پیدایش عقیده و ارمان تشیع را نمی توان با پیدایش اصطلاح شیعه و تشیع هم زمان دانست؛ زیرا پیدایش محتوا و روح هر مکتب با پیدایش اسم و اصطلاح آن متفاوت است. بنابراین برای ورود به بحث شیعه و پیدایش منشا آن، باید سراغ روح آن مذهب رفت، نه اسم و اصطلاح آن؛ حتی اگر در روایات و کلمات صاحب شریعت چنین واژه هایی نتوان یافت؛ اگرچه این گفته نیز از باب تسامح است؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله در روایات متعددی به شیعه بشارت هایی داده است که بدان ها اشاره خواهیم کرد.

تشیع در لغت

جوهری در «صحاح اللغه» می گوید: «تشیع عبارت است از: مشایعت، یعنی پیروی نمودن، یاری نمودن، ولایت کسی را داشتن.» (۴) به

همین مضمون نیز در تاج العروس (۵) و لسان العرب (۶) وارد شده است.

تشیع در اصطلاح

تشیع در اصطلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می گیرد. در این میان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به پیروی از سنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته - به دستور خداوند - امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول انان علی بن ابی طالب علیه السلام است، و آخر انان امام مهدی علیه السلام، هم در زمینه مرجعیت دینی و در بخش ولایت، حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله هستند.

مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه می گوید: «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نص از جانب پیامبر صلی الله علیه و اله بر امامت امام علی علیه السلام و خلافت او، بدون آن که در حق او یا فرزندان او غلو شده باشد». (۷)

پیدایش تشیع

پیدایش تشیع

در مورد پیدایش تاریخی شیعه و ظهور آن نظرات گوناگونی از سوی مورخین ارائه شده که به عمده آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ظهور تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه و اله

شیعه امامیه معتقد است که بذر اولیه تشیع را خداوند در قرآن کریم نشانده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در طول دوران رسالتش آن را ابیاری کرده است. بنابراین شجره طیبه تشیع در زمان حضور نبی گرامی اسلام به ثمر نشست و به همین جهت عده ای در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله به این عنوان معروف بوده اند؛ مثل: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و غیره. این قول و نظریه را - ان شاء الله - اثبات خواهیم کرد.

۲ - ظهور تشیع در سقیفه

بعضی از تاریخ نگاران اهل سنت معتقدند: هنگامی که در سقیفه عده ای - به تبع نص - به دنبال حضرت علی علیه السلام رفتند، تشیع به وجود آمد. ابن خلدون، (۸) دکتر حسن ابراهیم حسن، (۹) احمد امین مصری (۱۰) و محمد عبدالله عَنان (۱۱) از نویسندگان اهل سنت و جولد تسهیر (۱۲) (شرق شناس معروف) این نظریه را پذیرفته اند.

۳ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان

گروهی نیز عقیده دارند که هنگام حمله مردم به خانه عثمان و کشتن او، تشیع ظهور پیدا کرده است. از میان اهل سنت، ابن حزم اندلسی (۱۳) و دکتر علی سامی النشار (۱۴) و از بین شرق شناسان، فلهاوزن چنین نگرشی دارند. (۱۵)

۴ - ظهور تشیع پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام

دکتر کامل مصطفی شیبی معتقد است که تشیع و شیعه پس از شهادت امام حسین علیه السلام ظاهر گشته است. (۱۶)

۵- تأثیر تشیع از افکار فارسیان

برخی معتقدند که فکر و ایده تشیع برخاسته از افکار ایرانی است که به پایتخت اسلام نفوذ کرده است. از میان شرق شناسان، دوزی، (۱۷) فان فلوتن، (۱۸) براون، (۱۹) و از میان اهل سنت، احمد امین مصری (۲۰) و احمد عطیه الله (۲۱) چنین نظریه ای را ابراز کرده اند.

۶- تشیع متأثر از افکار ابن سبا

عده ای معتقدند که تشیع متأثر از افکار عبدالله بن سبا می باشند که در عصر عثمان، مسلمان شد. برخی از این افراد عبارتند از: دکتر علی سامی النشار، (۲۲) سید محمد رشید رضا، (۲۳) شیخ محمد ابوزهره (۲۴) و ابوالحسن ملطی. (۲۵)

در این بحث نظریه اول را به اثبات خواهیم رساند که در نتیجه، ارای دیگر خود به خود ابطال خواهند شد؛ اگرچه در رساله ای مستقل هم راجع به عبدالله بن سبا بحث نموده ایم.

عوامل ظهور تشیع

عوامل ظهور تشیع

عوامل ظهور و بروز تشیع و یا به تعبیری دیگر: جدایی شیعه از عامه را می توان در امور ذیل خلاصه کرد:

اول: وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام.

دوم: وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام.

سوم: وجود آیات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام.

چهارم: وجود آیات فراوان در مورد فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.

پنجم: وجود روایات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام.

ششم: وجود روایات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام.

هفتم: وجود روایات فراوان درباره فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.

هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام.

ما سعی کرده ایم در این بحث برای هر یک از امور فوق به طور فهرست وار ادله و شواهدی اقامه نماییم:

عامل اول: آیات امامت و ولایت امام علی علیه السلام

عامل اول: آیات امامت و ولایت امام علی علیه السلام

با مراجعه به قرآن کریم پی به وجود آیاتی خواهیم برد که بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام یا مجموعه اهل بیت علیهم السلام دلالت می کنند که در ذیل به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد:

۱ - ایه ولایت

خداوند متعال می فرماید: «أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ (۲۶) «ولی امر شما تنها خدا و رسول خدا و مؤمنانی هستند که نماز را به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می دهند.»

داستان نزول ایه شریفه بنابر آنچه در کتاب های تاریخی، تفسیری و روایی آمده، چنین است: روزی مرد فقیری در مسجد از مردم تقاضای کمک کرد ولی کسی به او توجه ننمود، حضرت علی علیه السلام که در حال رکوع بود، انگشتر خود را به عنوان صدقه به او داد. آن گاه این ایه توسط جبرئیل بر پیامبر - که در منزل بود - نازل شد.

ابن کثیر به سند صحیح از سلمه بن کهیل نقل کرده که گفت: حضرت علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد و در این هنگام بود که این ایه نازل شد: «أَنَا وَلِيُّكُمْ...» (۲۷)

و نیز حاکم نیشابوری به سند صحیح از امام علی علیه السلام نقل کرده که این ایه «أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ...» بر رسول خدا صلی الله علیه و اله نازل شد حضرت از خانه خارج شده و به مسجد آمدند. مردم در حال رکوع و قیام نماز بودند. حضرت نماز به جای آورد، در آن هنگام سائلی پیدا شد، حضرت به او فرمود: ای سائل آیا کسی به تو چیزی داد؟ او عرض کرد: کسی به جز این رکوع کننده یعنی حضرت علی علیه السلام

انگشتر خود را به من عطا نفرمود. (۲۸)

همین مضمون را نیز ابن عساکر به سند صحیح از امام علی علیه السلام نقل کرده است. (۲۹)

وانگهی می توان از این ایه ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام را از راه دیگری استفاده کرد و ان این که مقصود از ولایت رسول خدا همان اولویت به تصرف و امامت است انجا که قرآن می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۳۰) و در روز غدیر پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم؟»؛ «ایا من اولی به شما از خود شما نیستم؟» عرض کردند: اری. ان گاه فرمود: «فمن كنت مولاہ فعلی مولاہ»؛ «هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست».

مضمون این حدیث توسط ده نفر از صحابه نقل گردیده و بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت ان را در کتب خود آورده اند؛ مثل طبرانی، (۳۱) ابوبکر جصاص، (۳۲) واحدی، (۳۳) زمخشری (۳۴) و

۲ - ایه تبلیغ

خداوند می فرماید: «یا ایها الرسول بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَرْءًا مِنْ النَّاسِ»؛ (۳۵) «ای رسول! ابلاغ نما آنچه را که پروردگارت بر تو نازل کرده و اگر ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ ننموده ای و خداوند تو را از مردم محافظت می نماید».

ابونعیم اصفهانی به سند صحیح از ابوسعید خدری نقل کرده که ایه فوق در شان علی بن ابی طالب نازل شده است. (۳۶)

و نیز ابن عساکر به سند صحیح از ابوسعید خدری نقل می کند که این ایه شریفه در روز غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه واله در شان امام علی علیه السلام نازل شد. (۳۷)

این حدیث را هشت نفر از صحابه و چهارده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۳ - ایه اکمال

خداوند متعال می فرماید: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۳۸) «امروز دینتان را بر شما کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».

خطیب بغدادی به سند صحیح از ابوهریره نقل می کند که گفت: «من صام يوم ثمان عشر من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا. وهو يوم غدیر خم، لَمَّا اخذ النبي صلی الله علیه واله بيد علی بن ابی طالب، فقال: الست ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله صلی الله علیه واله قال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ. فقال عمر بن الخطاب: بَخَّ بَخَّ یابن ابی طالب، اصبحت مولای ومولی کلّ مسلم. فانزل الله: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»...»؛ (۳۹) «هر کس روز هجدهم ذی حجه [روز غدیر خم را روزه بگیرد خداوند ثواب شصت ماه روزه را به او عطا

می کند. روز غدیر روزی است که پیامبر صلی الله علیه و اله دست علی را گرفت و فرمود: ایا من ولی مؤمنین نیستم؟ گفتند: اری ای رسول خدا! ان گاه فرمود: هر که من مولای او هستم این علی مولای اوست. در این حال عمر بن خطاب دو بار به علی تبریک گفت و عرض کرد: ای پسر ابی طالب تو مولای من و مولای تمام مسلمانان گشتی، در این هنگام ایه فوق نازل شد.» همین مضمون را ابن عساکر با چند سند صحیح دیگر (۴۰) و همچنین بیش از پانزده نفر از علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند.

عامل دوم: آیات امامت اهل بیت علیهم السلام

از جمله این آیات می توان به ایه «اولی الامر» اشاره کرد:

خداوند متعال می فرماید: «اطِيعُوا اللَّهَ واطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (۴۱) «خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.»

مقصود از اولی الامر معصومینی هستند که اطاعت آنان به طور مطلق همانند اطاعت خدا و رسول خدا واجب است. البته در حق کسانی غیر از این دوازده امام، ادعای عصمت نشده است.

به بیان دیگر: اولی الامر همان دوازده امیری هستند که پیامبر صلی الله علیه و اله در احادیث دوازده خلیفه به ان ها اشاره کرده و به نصّ حدیث غدیر اول آنان حضرت علی علیه السلام است و نیز به نصّ حدیث ثقلین همگی ان ها از عترت و اهل بیت پیامبرند.

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله، و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی»؛ (۴۲) «هر کسی مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کسی مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر کسی علی

را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کسی علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است».

عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

برخی از آیات دلالت بر عصمت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دارند که عبارت اند از:

۱ - ایه تطهیر

خداوند متعال می فرماید: «أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ (۴۳) «همانا خداوند اراده کرده تا هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور کرده و شما را کاملاً پاک نماید.»

شکی نیست که این ایه - که دلالت بر عصمت دارد - در شان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله وارد شده است.

این شان نزول را سیزده نفر از صحابه و ده ها نفر از علمای اهل سنت در کتب خود ذکر کرده اند.

ترمذی در صحیحش از عمر بن ابی سلمه نقل می کند که گفت: «نزلت هذه الایه علی النبی صلی الله علیه و اله:» «أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ...» فی بیت امّ سلمه، فدعا النبی صلی الله علیه و اله فاطمه و حسنا و حسینا فجعلهم بكساء و علی خلف ظهره ثم قال: اللَّهُمَّ هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا»؛ (۴۴) «هنگامی که ایه تطهیر بر پیامبر صلی الله علیه و اله در خانه ام سلمه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و اله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و سپس کساء را بر روی آنان کشید و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک فرما.»

۲ - ایه هدایت

خداوند متعال می فرماید: «أَمَّا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (۴۵) «همانا تو بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت گری می باشی.»

طبری به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که فرمود: «انا المنذر و علی الهادی و بک یهتدی المهتدون بعدی»؛ (۴۶) «من منذر و علی هادی است و با تو ای علی! هدایت شوندگان هدایت یابند.»

عبدالله بن احمد بن حنبل به سند صحیح از امام

علی علیه السلام در تفسیر ایه فوق نقل کرده که فرمود: «رسول الله المنذر والهادی رجل من بنی هاشم»؛ (۴۷) «رسول خدا بیم دهنده است و هادی مردی از بنی هاشم می باشد.»

و نیز حبیری به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: «أَنتَ مُنْذِرٌ»، مقصود رسول الله است. «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» مقصود علی است. (۴۸)

و نیز حاکم نیشابوری به سند صحیح از امام علی علیه السلام در تفسیر ایه فوق نقل کرده که حضرت فرمود: «رسول خداصلی الله علیه واله بیم دهنده و من هدایت گرم». (۴۹)

مضمون این حدیث را نه نفر از صحابه و بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

عامل چهارم: آیات فضایل

عامل چهارم: آیات فضایل

در ذیل به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

۱ - سوره دهر

خداوند متعال می فرماید: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَمَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»؛ (۵۰) «و هم به دوستی خدا به فقیر و طفل یتیم و اسیر طعام می دهند [و گویند] فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی طلبیم.»

سی و شش نفر از علمای اهل سنت تصریح نموده اند که این ایه در شان اهل بیت پیامبر علیهم السلام نازل شده است: فخر رازی در التفسیر الکبیر، ذیل همین ایه، قاضی بیضاوی در انوار التنزیل، سیوطی در الدر المنثور، ابوالفداء در تاریخش، (۵۱) بغدادی در تاریخش (۵۲) و غیره.

۲ - ایه شراء

خداوند متعال می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ (۵۳) «برخی مردانند که از جان خود در طلب رضایت خداوند در گذرند و خداوند دوست دار چنین بندگان است.»

ابن عباس می گوید: «نزلت الایه فی علی حین هرب رسول الله صلی الله علیه واله من المشرکین الی الغار مع ابی بکر و نام علی فراش النبی صلی الله علیه واله»؛ (۵۴) «این ایه در شان علی علیه السلام نازل شد، هنگامی که رسول خداصلی الله علیه واله از دست مشرکین فرار کرده و با ابوبکر به غاری پناه برد، علی علیه السلام در رخت خواب پیامبر صلی الله علیه واله خوابید.»

ابن ابی الحدید می گوید: «وقد روی المفسرون کلهم ان قول الله تعالی: «وَمِنَ النَّاسِ...» انزلت فی علی لیله المبیث علی

الفراش»؛ (۵۵) «تمام مفسرین، روایت کرده اند که ایه فوق در شان علی علیه السلام نازل شد، ان هم در شبی که ان حضرت در رخت خواب پیامبر صلی الله علیه واله ارمید.»

چهارده نفر از علمای اهل سنت بر نزول ایه شریفه

در شان امام علی علیه السلام تصریح نموده اند که عبارتند از: زینی دحلان، (۵۶) فخر رازی، (۵۷) ابن اثیر، (۵۸) دیار بکری (۵۹) و غیره.

سیزده نفر نیز تصریح نموده اند که این ایه در «لیلہ المیت» بر پیامبر صلی الله علیه واله نازل شده است که عبارتند از: احمد بن حنبل، (۶۰) طبری، (۶۱) ابن سعد، (۶۲) ابن هشام، (۶۳) ابن اثیر، (۶۴) ابن کثیر (۶۵) و غیره.

۳ - ایه مباهله

خداوند متعال می فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا حِجَاءُكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ (۶۶) «پس هر کس با تو در مقام مجادله (درباره عیسی) برآید پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی بگو که بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم تا دروغ گو و کافران را به لعن عذاب خدا گرفتار سازیم.»

مفسرین، اجماع دارند بر این که مراد از «انفسنا» در این ایه علی بن ابی طالب علیه السلام است که در این جا از علی علیه السلام به نفس پیامبر صلی الله علیه واله تعبیر شده است.

احمد بن حنبل نقل می کند: «... و لما نزلت هذه الاية « نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ » دعا رسول الله صلى الله عليه واله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا رضوان الله عليهم اجمعين، فقال: اللهم هؤلاء اهلي»؛ (۶۷) «هنگامی که این ایه نازل شد پیامبر صلی الله علیه واله علی، فاطمه، حسن و حسین را خواست، آن گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل بیت من هستند.»

مسلم نقل کرده که معاویه بن ابوسفیان سعد بن ابی وقاص را خواست و به او گفت: «ما منعك ان تسب اباتراب؟ فقال: اما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله صلى

الله عليه واله فلن اسبّه، لان تكون لي واحده منهم احب الي من حمر النعم... ولمّا نزلت هذه الاية: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ» دعا رسول الله صلى الله عليه واله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال: «اللهم هؤلاء اهلي»؛ (٦٨) «چه چیز تو را مانع شده که ابوتراب را سب کنی؟ گفت: سه فضیلت را رسول خداصلی الله علیه واله درباره علی علیه السلام بیان داشته که با وجود آن ها هرگز او را سب نخواهم کرد، و اگر یکی از آن ها برای من بود از شترهای قرمز [گران قیمت نزد من ارزشمندتر بود... هنگامی که این ایه نازل شد «فَقُلْ تَعَالَوْا...» رسول خداصلی الله علیه واله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل من هستند.»

بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین این مضمون را نقل کرده و ایه را در شان اهل بیت علیهم السلام می دانند. از قرن سوم تا سیزدهم نیز بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت این مضمون را نقل کرده اند.

۴- ایه مودت

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لَّا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»؛ (٦٩) «بگو من از اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت مرا در حق خویشاوندان من منظور دارید.»

جمهور عامه روایت کرده اند که بعد از نزول ایه فوق، سؤال کردند: ای رسول خدا! نزدیکان تو که مودت آنان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: «علی، فاطمه، حسن و حسین».

حاکم نیشابوری به سند خود از علی بن الحسین نقل کرده که فرمود: «خطب الحسن بن علی حین قتل علی، فحمد الله واثنی علیه، ثم قال: لقد قبض فی هذه الليلة

رجل لا يسبقه الاولون بعمل ولا يدركه الاخرون، وقد كان رسول الله صلى الله عليه واله يؤتیه رایته فیقاتل وجبرئیل عن یمنه ومیکائیل عن یساره، فما یرجع حتّی یفتح الله علیه. و ما ترک علی اهل الارض صفراء ولا بیضاء الا سبعمائیه درهم فضلت من عطایاه اراد ان یتساع بها خادما لاهله... ثم قال: ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، ومن لم یعرفنی فانا الحسن بن علی، وانا بن النبی وانا بن الوصی، وانا بن البشیر، وانا بن النذیر، وانا بن الداعی الی الله باذنه، وانا بن السراج المنیر، وانا من اهل البیت الّذی کان جبرئیل ینزل الینا ویسعد من عندنا، وانا من اهل البیت الّذی اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. وانا من اهل البیت الّذی افترض الله مودتهم علی کلّ مسلم، فقال تبارک وتعالی لنبیه صلی الله علیه واله: (قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی ومن یقترب حسنه نزد له فیها حسنا) فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البیت«(۷۰)؛ «حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت علی علیه السلام خطبه ای ایراد فرمود. در ان خطبه حمد و ستایش خدا کرده. ان گاه فرمود: در این شب کسی از دنیا رحلت نمود که هیچ یک از اولین، در عمل بر او پیشی نمی گیرد و هیچ یک از آخرین او را درک نخواهد نمود. پیامبر صلی الله علیه واله پرچم را به دست علی علیه السلام می داد و جنگ می نمود در حالی که جبرئیل طرف راستش و میکائیل طرف چپ او بودند، و باز نمی گشت تا این که خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار می داد. و بر اهل زمین، هیچ زرد و سفیدی (طلا و نقره) نگذاشت،

جز ششصد درهم از زیادی عطاهايش، که می خواست با ان خادمی را برای اهلبش تهیه کند... ان گاه فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس که مرا نمی شناسد، پس من حسن بن علی هستم. من پسر پیامبرم، من پسر وصی ام، من پسر بشارت دهنده ام، من پسر بیم دهنده هستم. و من پسر دعوت کننده به سوی خدا به اذن اویم. من پسر چراغ نور دهنده ام. من از اهل بیته هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از نزد ما بالا می رفت. من از اهل بیته هستم که خداوند پلیدی را از انان دور کرده و ان ها را کاملا پاک نموده است. و من از اهل بیته هستم که خداوند دوستی و مودت ان ها را بر هر مسلمان واجب کرده است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترب حسنه نزد له فیها حسنا»، به دست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است».

این جریان را بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین و حدود شصت نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال: سیوطی، (۷۱) طبری، (۷۲) احمد بن حنبل و دیگران.

عده ای نیز مانند: ابن حبان در تفسیرش حدیث را از مسلمات دانسته است.

عامل پنجم: روایات امامت و ولایت

عامل پنجم: روایات امامت و ولایت

یکی دیگر از عوامل ظهور و بروز شیعه، روایاتی است که دلالت بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و در راس انان علی بن ابی طالب علیه السلام دارد؛ مانند:

۱ - حدیث غدیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله در غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ (۷۳) «هر که من مولای اویم این علی مولای اوست.»

۲ - حدیث دوازده خلیفه

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله فرمود: «یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش»؛ (۷۴) «بعد از من دوازده خلیفه و امیر خواهد بود که همه انان از قریش هستند.»

۳ - حدیث ولایت

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت ولی کل مؤمن بعدی»؛ (۷۵) «تو ولی و سرپرست هر مؤمنی بعد از من هستی.»

۴ - حدیث وصایت

پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «انّ لکل نبی وصیا و وارثا وانّ علیا وصی و وارثی»؛ (۷۶) «همانا برای هر پیامبری، وصی و وارثی

است و همانا علی وصی و وارث من است.»

۵ - حدیث منزلت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «انت مَنی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»؛ (۷۷) «تو نزد من مانند هارون نزد موسایی، مگر آن که بعد از من پیامبری نیست.»

۶ - حدیث خلافت

پیامبر صلی الله علیه و اله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا»؛ (۷۸) «تو برادر، وصی و جانشین من در میان قومت می باشی، پس به سخنان او گوش داده و او را اطاعت کنید.»

عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

از روایات نیز می توان مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام را استفاده نمود که در ذیل به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که گفت: «رایت رسول الله صلی الله علیه و اله فی حجه یوم عرفه وهو علی ناقته القصواء یخطب، فسمعتہ یقول: یا ایها الناس! قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی»؛ (۷۹) «در حجه الوداع روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیدم در حالی که بر شتر خود «قصواء» سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که اگر به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.»

مضمون این حدیث را سی و چهار نفر از صحابه نقل کرده اند و نیز دویست و شصت و شش نفر از علمای اهل سنت در کتب خود به آن اشاره نموده اند.

۲ - حدیث «انا مدینه العلم»

حاکم نیشابوری به سند خود از جابر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیاتها من بابها»؛ (۸۰) «من شهر علمم و علی دروازه آن است، هر کس که اراده کرده است شهر علم را دریابد باید از درب آن وارد شود.»

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «انا دار الحکمه و علی بابها»، «من خانه حکمت هستم و علی درب آن است.»

مضمون این حدیث را ده نفر از صحابه، پانزده نفر از تابعین و ده ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۳ - حدیث سفینه

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله فرمود: «مثل اهل بیته کسفینه نوح، من تخلف عنها زخ فی النار»؛ (۸۱) «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هرکس از آن تخلف کند دراتش قرار خواهد گرفت.»

این حدیث را هشت نفر از صحابه؛ هفت نفر از تابعین و صد و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۴ - حدیث امان

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «النجوم امان لاهل السماء من الغرق واهل بیته امان لامتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبیله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس»؛ (۸۲) «ستارگان، امان بر اهل زمینند از غرق شدن. و اهل بیت من امان این امت از اختلافند، اگر قبیله ای از عرب با اهل بیت مخالفت نمایند بین خودشان اختلاف شده و از گروه شیطان محسوب خواهند شد.»

این حدیث را گروه زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۵ - حدیث «علی مع الحق»

رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: «رحم الله علیا، اللهم ادر الحق معه حیثما دار»؛ (۸۳) «خدا رحمت کند علی را، بار خدایا! هر جا علی است حق را با او قرار بده.»

حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: «علی مع القران والقران مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»؛ (۸۴) «علی با قران و قران با علی است، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

این حدیث را بیست و سه نفر از صحابه و ده ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

ایات و روایاتی که در شان اهل بیت علیهم السلام ذکر شد، نه تنها فضیلتی برای آنان محسوب می شود بلکه از آنجا که این فضایل انحصاری آنان است دلالت بر افضلیت و برتری آنان بر دیگران دارد، و طبق نصّ عده ای از اهل سنت؛ همچون ابن تیمیه امامت حقّ افضل امت است.

عامل هفتم: روایات فضایل

عامل هفتم: روایات فضایل

در ذیل به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - حدیث نور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «كنت انا وعلی بن ابی طالب علیه السلام نورا بین یدی اللّٰه قبل ان یخلق ادم باربعه الاف عام، فلمّا خلق ادم قسّم ذلك النور جزئین. فجزء انا وجزء علی»؛ (۸۵) «من و علی بن ابی طالب نوری واحد نزد خداوند متعال بودیم، چهار هزار سال قبل از ان که خداوند حضرت ادم را خلق کند، بعد از خلقت ادم ان نور را به دو جزء تقسیم نمود: جزئی من و جزء دیگر ان علی است.»

این حدیث را هشت نفر از صحابه، هشت نفر از تابعین و بیش از چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۲ - حدیث «احب الخلق»

امام علی علیه السلام کسی است که طبق نصّ نبوی: «احب الخلق الی اللّٰه» است.

ترمذی به سند خود از انس بن مالک نقل می کند: «کان عند النبی صلی الله علیه و اله طیر فقال: اللّٰهم ائتني باحب خلقك اليك یا کل معی من هذا الطیر. فجاء علی فاکل معه»؛ (۸۶) «مرغ بریانی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله بود. عرض کرد: خدایا! محبوب ترین خلق نزد خودت را نزد من بفرست تا با من در این غذا شرکت کند. در این هنگام علی علیه السلام وارد شد و با او در غذا شرکت کرد.»

این حدیث صحیح را نه نفر از صحابه، نود و یک نفر از تابعین و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند. هفت نفر از آنان نیز درباره این حدیث کتاب تالیف نموده اند و گروهی از آنان نیز حدیث را از مسلمات دانسته اند؛ مانند: مسعودی در «مروج الذهب»، (۸۷) ابن عبد البر در «الاستیعاب»، محمّد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»، (۸۸) صفوری در «نزهة المجالس» و فضل

بن روزبهان در «ابطال الباطل».

۳ - امام علی علیه السلام میزان ایمان و نفاق

رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «لا- یحبّ علیا الا- مؤمن ولا- یبغض علیا الا- منافق»؛ «دوست ندارد علی را مگر مؤمن و مبعوض ندارد علی را مگر منافق.»

این مضمون را هشت نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند، مانند مسلم در «صحیح»، (۸۹) ترمذی در «صحیح»، (۹۰) احمد در «مسند» (۹۱) و ابن ماجه در «سنن»، (۹۲)

۴ - امام علی علیه السلام برادر معنوی پیامبر صلی الله علیه واله

جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب می گویند: «انّ رسول الله صلی الله علیه واله اخي بين اصحابه، فبقی رسول الله صلی الله علیه واله وابوبکر وعمر وعلی علیه السلام، فاحی بین ابی بکر وعمر وقال لعلی: انت اخي وانا اخوك»؛ «رسول خداصلی الله علیه واله بین اصحابش عقد اخوت بست و تنها رسول خدا، ابوبکر، عمر و علی باقی ماندند، ان گاه بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست و سپس به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من و من برادر تو ام.»

این حدیث را چهارده نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال: ترمذی در صحیح (۹۳) و حاکم در مستدرک (۹۴)

۵ - امام علی علیه السلام و باز بودن درب خانه او به مسجد

احمد بن حنبل از زید بن ارقم نقل می کند: «كان لئفر من الصحابه ابواب شارعہ فی المسجد، فقال رسول الله صلی الله علیه واله: سدوا هذه الابواب الا باب علی. فقال بعضهم فيه. فقال صلی الله علیه واله: و الله ما سددت شیئا و لا فتحتہ و لكن امرت بشیء فاتبعته»؛ (۹۵) «گروهی از اصحاب، درهایی را از منزلشان به مسجد باز نموده بودند، پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: همه درها بسته شود، غیر از درب خانه علی. برخی از مردم سخنانی گفتند، ان گاه فرمود: من درب ها را از جانب خود نبستم و باز نگذاشتم، بلکه مامور شدم و به ماموریت عمل نمودم.»

ترمذی نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «سدوا الابواب کلها الا باب علی»؛ (۹۶) «همه درب ها را به مسجد، ببندید، جز درب خانه علی.»

این حدیث را حدود دوازده نفر از صحابه و سی نفر از علمای عامه نقل کرده اند.

۶ - امام علی علیه السلام و رد شمس

ابوهریره می گوید: «نام رسول الله صلی الله علیه واله وراسه فی حجر علی، ولم یکن صلی العصر حتی غربت الشمس، فلما قام النبی صلی الله علیه واله دعا له فردت علیه الشمس حتی صلی، ثم غابت ثانیة»؛ (۹۷) «رسول خداصلی الله علیه واله در حالی که

سرش در دامان علی علیه السلام بود خوابید، و ایشان نماز عصر را نخوانده بود که خورشید غروب کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله که بیدار شد برای او دعا کرد، خورشید بازگشت، علی علیه السلام نماز عصر را در وقت خود به جای آورد، ان گاه خورشید بازگشت».

این حدیث را نه نفر از صحابه و چهل نفر از علمای عامه نقل کرده اند که ده نفر از آن ها درباره این حدیث کتاب تالیف نموده، حدود

سیزده نفر نیز ان را تصحیح کرده اند؛ امثال: ابوجعفر طحاوی، (۹۸) طبرانی، (۹۹) بیهقی، (۱۰۰) هیثمی (۱۰۱) و قسطلانی. (۱۰۲)

۷ - امام علی علیه السلام و ابلاغ سوره براءت

ابو رافع می گوید: «بعث رسول الله صلی الله علیه واله ابابکر بسوره «براءه» الی الموسم، فاتی جبرئیل فقال: انه لن یؤدیها عنک الا- انت او رجل منک. فبعث علیا فی اثره حتّی لحقه بین مکة والمدینة، فاخذها وقرأها علی الناس فی الموسم»؛ (۱۰۳) «رسول خداصلی الله علیه واله ابوبکر را برای ابلاغ سوره براءت به مکة فرستاد. جبرئیل بر پیامبرصلی الله علیه واله نازل شد و گفت: سوره را یا باید خودت ابلاغ کنی یا کسی که از توست. پیامبرصلی الله علیه واله علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد. علی علیه السلام بین مکة و مدینه به ابوبکر رسید، سوره را از او گرفته و بر مردم قرائت نمود».

این حدیث را هفتاد و سه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند که برخی از آنان عبارت اند از: احمد بن حنبل در مسند، (۱۰۴) ابن ماجه در سنن (۱۰۵) و ترمذی در صحیح. (۱۰۶)

۸ - امام علی علیه السلام مولود کعبه

حاکم نیشابوری می گوید: «قد تواترت الاخبار أنّ فاطمه بنت اسد ولدت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - فی جوف الکعبه»؛ (۱۰۷) «در اخبار متواتر آمده است که فاطمه دختر اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه زایید».

این حدیث را هفده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده، دوازده نفر به تواتر یا شهرت ان تصریح نموده و نه نفر نیز به اختصاص این فضیلت به امام علی علیه السلام تصریح کرده اند.

۹ - امام علی علیه السلام و گرفتن ثواء

بریده اسلمی از رسول خداصلی الله علیه واله نقل می کند که فرمود: «لاعطین اللّواء غدا رجلا یحبّ الله ورسوله و یحبّه الله ورسوله. فلما کان من الغد تناول لها ابوبکر وعمر، فدعا علیا علیه السلام وهو ارمم ففتل فی عینیه واعطاه اللّواء، ونهض معه من الناس ما نهض»؛ (۱۰۸) «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. روز بعد ابوبکر و عمر منتظر بودند که ان ها را صدا زند، ولی پیامبرصلی الله علیه واله علی علیه السلام را در حالی که درد چشم داشت صدا زد و اب دهان در چشم او مالید، ان گاه پرچم را به دست او داد و عده ای نیز با او حرکت کردند».

۱۰ - امام علی علیه السلام اولین مسلمان و مؤمن

پیامبرصلی الله علیه واله به فاطمه علیها السلام فرمود: «انه لاول اصحابی اسلاما»؛ (۱۰۹) «علی اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد».

۱۱ - امام علی علیه السلام اولین نماز گزار با پیامبرصلی الله علیه واله

حاکم نیشابوری به سندش از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «عبدت الله مع رسول الله صلى الله عليه واله سبع سنين قبل ان يعبده احد من هذه الامة»؛ (۱۱۰) «با رسول خداصلی الله علیه واله هفت سال قبل از دیگران عبادت کردم».

عامل هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه

در مصادر حدیثی اهل سنت روایات بسیاری می یابیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله پیروان اهل بیت علیهم السلام را تحت عنوان شیعیان علی علیه السلام مورد مدح و ستایش قرار داده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاقْبَلَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ نَزَلَتْ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ (۱۱۱) «نزد رسول خداصلی الله علیه واله بودیم که علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و شیعیان او قطعاً کسانی هستند که روز قیامت به فوز بهشت و سعادت نایل خواهند شد.»

امام علی علیه السلام فرمود: «قال لي رسول الله صلى الله عليه واله: انت و شيعتك في الجنة»؛ (۱۱۲) «رسول خداصلی الله علیه واله به من فرمود: تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود.»

این مضمون را حدود سی و چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند که برخی از آن ها عبارتند از: ابن عساکر، ابن حجر، ابن اثیر، طبرانی، هیثمی، حاکم نیشابوری، سیوطی، ابن حجر، بلاذری، طبری، خطیب بغدادی، علامه مناوی، متقی هندی، الوسی و شوکانی.

مفهوم شیعه در لغت

واژه شیعه از نظر لغت در دو معنا به کار رفته است.

۱ - موافقت و هماهنگی دو فرد یا دو گروه در عقیده یا عمل، بدون این که یکی تابع دیگری باشد؛ چنان که در لسان العرب (۱۱۳) آمده: «شیعه جماعتی را گویند که بر امری اجتماع کنند. پس هر قومی که بر امری اجتماع کنند را شیعه نامند.»

این معنا در قرآن کریم

نیز به کار رفته است؛ چنان که از حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان شیعه حضرت نوح علیه السلام یاد شده است: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ». (۱۱۴)

حضرت ابراهیم علیه السلام از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت بود و پیرو شریعت نوح نبود، ولی از آن جا که روش او در توحید هماهنگ با روش نوح بود، شیعه نوح (هماهنگ با نوح) نامیده شده است.

در این معنا تقدم و تاخر زمانی شرط نیست، یعنی همان گونه که فرد متاخر را می توان شیعه فرد متقدم دانست، عکس آن نیز پذیرفته است. (۱۱۵) چنان که در قران کریم آمده است: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ»، (۱۱۶) مقصود از «اشیاع» مشرکان و کافران امت های پیشینند که در مخالفت با پیامبرانشان همانند مشرکان و کافران عصر رسالت بوده اند. (۱۱۷)

۲ - متابعت و پیروی از دیگری: در «قاموس المحيط» آمده است: «شیعه رجل، اتباع و انصار اوست». (۱۱۸) پیروی از عقیده و راه و رسم دیگری معمولاً با محبت و دوستی همراه است. در کاربرد واژه شیعه نیز این معنا مراد است؛ چنان که قران کریم در مورد فردی قبطی که از هواداران و پیروان حضرت موسی علیه السلام بود فرموده است: «فَأَسَدِ تَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ»؛ (۱۱۹) «در آن حال آن شخص که شیعه موسی بود، دادخواهی و یاری علیه دشمن خواست.»

از دو معنای یادشده معنای دوم شناخته شده تر و معروف تر است و هر گاه قرینه ای در میان نباشد، همین معنا اراده خواهد شد؛ چنان که در کتب لغت و تفسیر نیز این معنا بیشتر مورد توجه واقع شده است.

مفهوم شیعه در اصطلاح

مورخان و محققان در ملل و نحل، عنوان شیعه را به طور مطلق بر شیعه دوازده

امامی اطلاق می کنند که در ذیل به برخی از این کلمات اشاره می کنیم:

۱ - شهرستانی می گوید: «الشیعه هم الذین شایعوا علیا علی الخصوص وقالوا بامامته وخلافته نضا ووصیه»؛ (۱۲۰) «به کسانی که فقط از علی علیه السلام پیروی نموده و امامت و خلافت او را به سبب نصّ و وصیت پذیرفته اند، شیعه اطلاق می شود.»

۲ - ابن خلدون می نویسد: «الشیعه لغه هم الصحب و الاتباع و يطلق فی عرف الفقهاء و المتکلمین من الخلف و السلف علی اتباع علی و بنیه»؛ (۱۲۱) «شیعه در لغت به معنای همراه و پیرو است، امّا در عرف فقیهان و متکلمان به پیروان علی و اولاد او علیهم السلام اطلاق می شود.»

۳ - میر سید شریف جرجانی می نویسد: «الشیعه هم الذین شایعوا علیا وقالوا أنّ الامام بعد رسول اللّٰه صلی الله علیه و اله واعتقدوا أنّ الامامه لاتخرج عنه وعن اولاده»؛ (۱۲۲) «شیعه به کسانی گفته می شود که از علی علیه السلام پیروی نموده و امامت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله پذیرفته اند و معتقدند که امامت از او و فرزندانش خارج نمی شود.»

۴ - محمّد فرید وجدی می نویسد: «و الشیعه هم الذین شایعوا علیا فی امامته و اعتقدوا أنّ الامامه لاتخرج عن اولاده و قالوا لیست الامامه قضیه مصلحیه تناط باختیار العامه بل هی قضیه اصولیه هی رکن الدین. و لابد ان یکون الرسول صلی الله علیه و اله قد نصّ علی ذلك صریحا. و الشیعه یقولون بعصمه الاثمه من الكبائر و الصغائر و القول بالتولی و التبری قولاً و فعلاً فی حال التقیه اذا خافوا بطش ظالم»؛ (۱۲۳) «به کسانی که علی علیه السلام را امام دانسته و از او پیروی کرده اند و امامت را خارج از اولاد او نمی دانند،

شیعه اطلاق می شود. اینان معتقدند که امامت قضیه ای مصلحتی نیست تا ائمت به اختیار خود کسی را به عنوان امام معرفی کنند، بلکه رکن و پایه ای از ارکان دین می باشد. به همین جهت باید رسول خداصلی الله علیه واله به صراحت، امام پس از خود را معرفی نماید. از معتقدات دیگر شیعه این است که آنان امامان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم دانسته و می گویند: انسان در گفتار و رفتار باید توّلی و تبری را رعایت کند، مگر این که از دشمن ظالم بترسد که در آن حال می تواند تقیه نماید.»

۵- فیروز آبادی می گوید: «وقد غلب هذا الاسم على كل من يتولّى عليا واهل بيته حتى صار اسما لهم خاصا»؛ (۱۲۴) «این اسم (شیعه) بر هر کسی که ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام را قبول نموده است، غلبه پیدا کرده، تا جایی که اسم خاص آن ها قرار گرفته است.»

۶- ابن اثیر می گوید: «وقد غلب هذا الاسم على كل من يزعم أنّه يتولّى عليا -رض واهل بيته حتى صار لهم اسما خاصا. فاذا قيل فلان من الشيعة عرف أنّه منهم»؛ (۱۲۵) «این اسم - شیعه - بر هر کسی که ولایت علی - رضی الله عنه - و اهل بیتش را بپذیرد به حیثی که اسم خاص او شود، غلبه پیدا کرده است. پس هرگاه گفته شود: فلان شخص از شیعه است به این معنا شناخته می گردد.»

این تعبیر از ابن منظور نیز رسیده است. (۱۲۶)

۷- ازهری می گوید: «والشيعة قوم يهوون هوى عتره النبي محمدصلى الله عليه واله ويوالونهم»؛ (۱۲۷) «شیعه قومی است که هوای عترت پیامبرصلی الله علیه واله را در دل دارد

و ولایت او را پذیرفته است».

در «معجم الوسیط» آمده است: «شیعه فرقه بزرگی از مسلمانان است که بر محبت علی و آل او و سزاوارتر بودن آنان به امامت اجتماع کرده اند» (۱۲۸)

۸ - ابوالحسن اشعری می گوید: «وَأَمَّا قِيلَ لَهُمُ الشَّيْعَةُ؛ لَأَنَّهُمْ شَاعُوا عَلِيًّا وَ يَقْدَمُونَهُ عَلَيَّ سَائِرِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ (۱۲۹) «به شیعیان، به این جهت شیعه اطلاق می شود که از علی علیه السلام پیروی نموده و او را بر سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم می دارند».

۹ - پطرس بستانی می گوید: «الشَّيْعَةُ فِرْقَةٌ مِنْ كِبَارِ فِرْقِ الْإِسْلَامِ بَايَعُوا عَلِيًّا وَقَالُوا أَنَّهُ الْإِمَامُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ أَوْ الْخَفِيِّ وَاعْتَقَدُوا أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَخْرُجُ عَنْهُ وَعَنْ أَوْلَادِهِ»؛ (۱۳۰) «شیعه یکی از گروه های بزرگ اسلامی است که با علی بیعت کرده اند. آنان کسانی اند که معتقدند به این که امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به نصّ جلی یا خفی به علی علیه السلام رسیده است و این منصب از او و اولادش خارج نمی شود».

۱۰ - دکتر ناصر بن علی عائض حسن الشیخ - از نویسندگان وهابی - می گوید: «كَلِمَةُ الشَّيْعَةِ اتَّخَذَتْ مَعْنَى اصْطِلَاحِيًّا مُسْتَقِلًّا حَيْثُ أُطْلِقَتْ عَلَيَّ جَمَاعَةً اعْتَقَدُوا أَنَّ الْإِمَامَةَ لَيْسَتْ أَلَى نَظَرِ الْإِمَامَةِ يَتَعَيَّنُ الْقَائِمُ بِهَا بِتَعْيِينِهِمْ، بَلْ أَنَّهَا رُكْنُ الدِّينِ وَقَاعِدَةُ الْإِسْلَامِ وَلَا يَجُوزُ لِنَبِيِّ إِغْفَالِهَا وَلَا تَفْوِيضُهَا إِلَى الْإِمَامَةِ بَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَعَيِّنَ الْإِمَامَ لِلْإِمَامَةِ»؛ (۱۳۱) «کلمه شیعه، معنای اصطلاحی خاصی به خود گرفته و به کسانی اطلاق می شود که امامت را از مصالح عمومی نمی دانند تا نظر امت در آن معتبر باشد، بلکه آن را رکنی از ارکان دین دانسته و معتقدند که جایز نیست پیامبر صلی الله علیه و آله

از تعیین امام پس از خود غفلت نموده و یا آن را به ائمت و اگذار نماید، بلکه بر او واجب است تا چنین شخصی را معرفی نماید.»

۱۱ - شیخ مفید رحمه الله نیز می گوید: «الشَّيْعَةُ مِنَ شَايِعِ عَلِيٍّ وَقَدَمَهُ عَلَيَّ اصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ الْأَمَامُ بِوَصِيَّتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَارَادَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَيضًا»؛ (۱۳۲) «به کسانی که از امام علی علیه السلام پیروی نموده و او را بر دیگر صحابه مقدم داشته اند، شیعه گفته می شود. آن ها معتقدند که امام علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اراده خداوند متعال و وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان امام معرفی شده است.»

پیامبر و دعوت به تشیع

۱ - ابن حجر و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند: «لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ: هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ...»؛ (۱۳۳) «هنگامی که خداوند ایه «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۱۳۴) را نازل کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «مقصود از آن تو و شیعیان تو است...».

۲ - حاکم حسکانی نیز از ابن عباس نقل کرده که «نزلت هذه الآية «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» فِي عَلِيٍّ وَاهْلِ الْبَيْتِ»؛ (۱۳۵) «این ایه «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» در شان علی و اهل بیت علیهم السلام نازل شد.

۳ - و نیز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا مسنده الى صدرى فقال: يا علي! الم تسمع

قول الله: « اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...» هم شيعتك و موعدى و موعدكم الحوض...»؛ (۱۳۶) «رسول خداصلی الله علیه و اله در حالی که من او را به سینه چسبانده بودم از دنیا رحلت نمود، حضرت فرمود: ای علی! ایا قول خداوند تعالی: « اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» را نشنیده ای؟ ان ها شیعیان تو هستند و موعد من و موعد شما در کنار حوض (کوثر) است...».

۴ - ابن مردویه از عایشه نقل کرده که گفت: قلت لرسول الله: من اكرم الخلق الى الله؟ قال: يا عائشه! اما تقر اين « اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...»؛ (۱۳۷) به رسول خداصلی الله علیه و اله عرض کردم چه کسی کریم ترین خلق بر خداوند است. پیامبرصلی الله علیه و اله فرمود: ایا نخوانده ای این ایه را « اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ...».

۵ - ابن عساکر به سندش از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که فرمود: « کُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاقْبَلَ عَلِيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ اِنَّ هٰذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. وَنَزَلَتْ: « اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...» فَكَانَ اصْحَابُ النَّبِيِّ اِذَا اَقْبَلَ عَلِيَّ قَالُوْا: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ (۱۳۸) «ما نزد پیامبرصلی الله علیه و اله بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پیامبرصلی الله علیه و اله فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و پیروان و شیعیان او به طور حتم در روز قیامت به فوز خواهند رسید. در این هنگام بود که این ایه نازل شد: « اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». لذا هرگاه اصحاب پیامبر مشاهده می کردند که علی علیه السلام می آید می گفتند: خیر البریه

۶ - ابن مردویه از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه واله به من فرمود: «الم تسمع قول الله « انَّ الَّذِينَ آمَنُوا... انت و شيعتك...»؛ (۱۳۹) ایا قول خدا را نشنیده ای « انَّ الَّذِينَ آمَنُوا...»، مقصود تو و شیعیان تو است...».

۷ - طبری در تفسیر خود به سندش از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر ایه « اولئک هم خیر البریه » نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «انت یا علی و شيعتك»؛ (۱۴۰) «مقصود تو هستی ای علی و شیعیان تو».

روایات هم مضمون

روایات دیگری به همین مضمون در مصادر حدیثی اهل سنت یافت می شود که به برخی از ان ها اشاره ای می کنیم:

۱ - ابن حجر از ام سلمه نقل کرده: «كانت ليلتي وكان النبي صلى الله عليه واله عندي فاتته فاطمه فتبعها علي - رض - فقال النبي صلى الله عليه واله: يا علي! انت واصحابك في الجنة، انت وشيعتك في الجنة»؛ (۱۴۱) «نوبت من بود که رسول خدا صلی الله علیه واله نزد من باشد، فاطمه علیها السلام به سراغ حضرت آمد و به دنبال او علی علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: ای علی! تو و اصحاب تو در بهشت می باشید، تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود».

۲ - حاکم حسکانی در ذیل ایه « وَمِمَّنْ خَلَقْنَا امَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ » (۱۴۲) از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «هم انا وشيعتي»؛ (۱۴۳) «مقصود از ان ها من و شیعیان من می باشند».

۳ - ابن مغزلی به سندش از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: «يدخلون من امتي الجنة سبعون الفا لحساب عليهم. ثم التفت الى علي فقال: هم شيعتك وانت امامهم»؛ (۱۴۴)

«از اَمتَم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند. ان گاه به علی علیه السلام التفات کرده و فرمود: اینان شیعیان تواند و تو امام انانی.»

۴ - گنجی شافعی به سندش از ابوسعید خدری نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه واله به علی علیه السلام نظر کرده و فرمود: «هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيامة»؛ (۱۴۵) «این (علی) و شیعیان او در روز قیامت بهشتید».

۵ - خوارزمی از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «وانّ شيعتك علی منا بر من نور، وانّ الحق علی لسانک...»؛ «و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند، و همانا حقّ بر زبان تو است...» (۱۴۶)

۶ - ابن عساکر به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه واله به او فرمود: «انت و شيعتك فی الجنّه»؛ (۱۴۷) «تو و شیعیان تو در بهشتید».

۷ - سمهودی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «السابقون الی ظلّ العرش يوم القيامة طوبی لهم. قیل یا رسول الله! ومن هم؟ قال: شيعتك یا علی ومحبّوک»؛ (۱۴۸) «خوشا به حال سبقت گیرندگان بر سایه عرش الهی در روز قیامت. عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیانند؟ فرمود: شیعیان تو ای علی و محبّین تو.»

۸ - خطیب بغدادی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت و شيعتك فی الجنّه»؛ (۱۴۹) «تو و شیعیان تو در بهشتند.»

۹ - هیثمی از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت اول داخل الجنّه من اَمتی، وانّ شيعتك علی منا بر»

من نور...»؛ (۱۵۰) «تو اول کسی هستی که از امت من داخل بهشت می شود. و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند...».

۱۰ - علامه مناوی از ام سلمه - رضی الله عنها - نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: «علی و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامہ»؛ (۱۵۱) «علی و شیعیان او همان فائزان و نجات یافتگان در روز قیامتند.»

مفاد احادیث

این گونه احادیث به دو نکته مهم اشاره دارد:

۱ - دعوت مردم به تشیع و متابعت و پیروی از حضرت علی علیه السلام و در نتیجه باز کردن راه برای پیدایش خط فکری خاص بین صحابه که همان تشیع باشد. و این دعوت از ناحیه شخص رسول خدا صلی الله علیه واله است.

۲ - به تبع نکته اول به این نتیجه می رسیم که تشیع و دنباله روی از امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه واله امری غیر از اسلام نخواهد بود، بلکه سبب امتداد و بقای آن خواهد شد.

این مطلب با احادیث دیگری که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده نیز تایید می شود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله، ومن عصانی فقد عصی الله، ومن اطاع علیا فقد اطاعنی، ومن عصی علیا فقد عصانی»؛ (۱۵۲) «هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر کس مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر کس علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.»

این حدیثی است که حاکم نیشابوری تصریح به صحت آن بنا بر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» راویان آن را توثیق نموده است.

راویان احادیث از علمای اهل سنت

این گونه احادیث را گروه زیادی از علمای اهل سنت در کتاب های خود ذکر کرده اند که برخی از آن ها عبارتند از:

۱ - ابن عساکر. (۱۵۳)

۲ - ابن حجر هیتمی. (۱۵۴)

۳ - ابونعیم اصفهانی. (۱۵۵)

۴ - ابن اثیر. (۱۵۶)

۵ - حاکم حسکانی حنفی. (۱۵۷)

۶ - ديلمى. (۱۵۸)

۷ - طبرانى. (۱۵۹)

۸ - هيثمى. (۱۶۰)

۹ - سيوطى. (۱۶۱)

۱۰ - قندوزى. (۱۶۲)

۱۱ - ابن مغازلى شافعى. (۱۶۳)

۱۲ - گنجى شافعى. (۱۶۴)

۱۳ - حمّوئى. (۱۶۵)

۱۴ - خوارزمى. (۱۶۶)

۱۵ - ابن حجر. (۱۶۷)

۱۶ - بلاذرى. (۱۶۸)

سمهودی. (۱۶۹)

۱۸ - طبری. (۱۷۰)

۱۹ - ابن صباغ مالکی. (۱۷۱)

۲۰ - خطیب بغدادی. (۱۷۲)

۲۱ - مسعودی. (۱۷۳)

۲۲ - میر سید علی همدانی. (۱۷۴)

۲۳ - مناوی. (۱۷۵)

۲۴ - ذهبی. (۱۷۶)

۲۵ - ابو الفرج اصفهانی. (۱۷۷)

۲۶ - شبلنجی. (۱۷۸)

۲۷ - متقی هندی. (۱۷۹)

۲۸ - الوسی. (۱۸۰)

۲۹ - شوکانی. (۱۸۱)

تصحیح احادیث

تصحیح احادیث

این احادیث را از طرق مختلف می توان تصحیح نمود:

۱ - سندی

این روایات در کتب فریقین به حدی فراوان است که انسان می تواند به مضمون ان اطمینان حاصل کند، خصوصا ان که این روایات را اهل سنت نقل کرده اند که موافق اعتقاد ان ها نبوده است، و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این روایات قابل انکار نبوده و نمی توان ان ها را جعلی دانست. و لذا ابن حجر هیتمی بعد از نقل برخی از این احادیث بدون ان که در سند ان ها ایرادی وارد کند درصدد توجیه دلالتی برآمده است.

در این روایات به این مطلب تصریح شده که امام علی علیه السلام و شیعیان و پیروان او از اهل نجاتند و مصداق واقعی «خیر البریه» می باشند. پس در حقیقت مضمون این احادیث اشاره به الگو بودن و رهبری امام علی علیه السلام در جامعه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و اله دارد و این که هر یک از مسلمانان وظیفه دارند تا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله او را الگو قرار داده و از او پیروی کنند. این مضمون را می توان با احادیث متواتر و صحیح السند دیگر مورد تایید و تاکید قرار داد؛ مثل حدیث ثقلین، حدیث غدیر و دیگر احادیثی که پیامبر صلی الله علیه و اله در آن ها حضرت علی علیه السلام را امام بعد از خود معرفی کرده و مردم را نیز به متابعت از او دعوت کرده است.

ارتباط ایه با امامت

بین شیعه و اهل سنت اختلاف است که آیا امامت انتصابی است که امام باید از جانب خداوند تعیین شود یا این که به انتخاب مردم واگذار شده است؟ در هر دو صورت از این ایه و روایاتی که در ذیل آن آمده است به دست می آید که امام علی علیه السلام بهترین مردم است. و از آن جا که این اصل کلی مورد موافقت حتی ابن تیمیه است که بهترین ها باید رهبر و امام باشند، نتیجه می گیریم که امام علی علیه السلام از آن جهت که بهترین است باید امام و رهبر جامعه اسلامی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و اله باشد، خواه که خلافت به انتصاب باشد و یا انتخاب.

به بیان دیگر: بعد از ایه «خیر البریه» چنین آمده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» خدا از

انان راضی است و آنان نیز از خدا راضی می باشند. و مطابق روایاتی که ذکر شد این، صفت امام علی علیه السلام و شیعیان او می باشد. و هنگامی که این ایه را با ایه «اکمال» یعنی «...وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» ضمیمه کنیم، به دست می آید که «خیر البریه» کسانی هستند که ایمان و عمل صالح را از کانال امام علی علیه السلام به دست آورده باشند؛ زیرا مطابق روایات صحیح السند، ایه اکمال بعد از واقعه غدیر خم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه واله نازل شده است.

بررسی شبهات

بررسی شبهات

از آن جا که این روایات نصّ بر حقانیت امام علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت است لذا اهل سنت در صدد برآمده اند که از هر طریق ممکن در آن ها خدشه وارد کنند، اینک به بررسی هر یک از آن ها پرداخته و پاسخ می دهیم:

۱ - برتری امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه واله!!

الوسی می گوید: «اگر منظور از «خیر البریه» علی بن ابی طالب علیه السلام است، لازم می آید که او از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله بالاتر باشد، چون به طور مطلق آمده و شامل پیامبر نیز می شود». (۱۸۲)

پاسخ

اولاً: ایه اشاره به بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه واله دارد. و لذا رسول خدا صلی الله علیه واله تخصیصاً خارج است.

ثانیاً: مطابق برخی از ادله؛ همچون ایه «مباهله» و حدیث «طیر» و حدیث «نور» امام علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه واله در جمیع فضایل است، و بین آن دو جدایی نیست تا دلالت بر برتری امام علی علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه واله داشته باشد.

ثالثاً: برای «خیر البریه» شدن، قرآن چند صفت ذکر کرده است که یکی از آن ها ایمان به خدا و رسول گرامی اسلام است. پس امام علی علیه السلام به جهت ایمان به رسالت پیامبر اسلام به مقام «خیر البریه» بودن رسیده است.

رابعاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه واله خطاب به امت خود کرده و آن ها را به پیروی از خیر البریه یعنی حضرت علی علیه السلام دعوت می کند. واضح است که مردم را دعوت می کند که بعد از وفاتش حضرت علی علیه السلام را که بهترین فرد روی زمین است متابعت کنند.

۲ - شیعه یعنی محب!!

ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة» بعد از نقل برخی از این احادیث می گوید: «شیعیان علی علیه السلام همان اهل سنتند؛ زیرا آن ها هستند که علی را آن طور که خدا و رسول فرمان داده دوست دارند، و اما غیر از اهل سنت همه دشمن علی می

باشند؛ زیرا محبتی که خارج از شرع بوده و از راه هدایت انحراف دارد در حقیقت بزرگترین دشمنی است، و به همین جهت است که سبب هلاکت آن‌ها می‌شود...» (۱۸۳)

پاسخ

اولاً: ایشان کلمه «شیعه» را به محبّ معنا کرده است، در حالی که این معنا با کلمه شیعه سازگاری ندارد، شیعه در لغت به معنای پیرو است.

ثانیاً: این معنا با معنای اصطلاحی «شیعه» نیز سازگاری ندارد؛ زیرا شیعه در اصطلاح به گروهی اطلاق می‌شود که از اهل بیت عصمت و طهارت پیروی کرده و قائل به امامت و وصایت آن‌ها می‌باشند.

شهرستانی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی علیه السلام پیروی کرده و به امامت و خلافت او به نص و وصیت قائل شده‌اند.» (۱۸۴)

میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که علی علیه السلام را مشایعت کرده و معتقدند که او امام بعد از رسول خداست و امامت از او و اولادش خارج نمی‌شود.» (۱۸۵)

ثالثاً: به ابن حجر می‌گوییم: اگر شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام همان اهل سنتند که محبّ او هستند آن‌گونه که در کتاب و سنت آمده، پس چرا در مدح دشمنان او کتاب تالیف کرده و آن‌ها را می‌ستایند؟ مگر خود ابن حجر نیست که رساله مستقلی در دفاع از معاویه به نام «تطهیر الجنان» تالیف کرده است؟ آیا دشمنی معاویه نسبت به امام علی علیه السلام برای

ابن حجر معلوم نبوده است؟

رابعاً: به چه دلیل محبت غیر از اهل سنت به امیرالمؤمنین خارج از حد شرع است؟ مگر محبت ان‌ها در حد خدایی است؟ هرگز چنین نیست. این محبت شماس است - بر فرض اگر باشد - که در حد تقصیر و کوتاهی است، نه این که محبت ما در حقّ ان حضرت افراط باشد، ما اگر او را دوست داریم زیرا مطابق حدیث «رایه» خداوند متعال او را دوست دارد.

خامساً: شما چگونه اهل بیت عصمت و طهارت را دوست دارید در حالی که بزرگانان؛ امثال بخاری از نواصب و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام امثال عمران بن حطان روایت نقل می‌کنند ولی نسبت به اهل بیت علیهم السلام یا بی توجهی کرده و یا اصلاً روایتی نمی‌کنند؟

سید شرف الدین می‌گوید: «همانا شیعه علی و اهل بیت علیهم السلام مسلمانانی هستند که در دین متابع ان‌ها بوده و از آنان پیروی کرده‌اند. و ما - بحمد الله - تمام توجه خود را در فروع دین و عقاید ان، و اصول فقه و قواعد ان، و علوم سنت و کتاب، و فنون اخلاق و سلوک و اداب، به ان‌ها معطوف داشته و با اقرار به امامت و خضوع نسبت به ولایت ان‌ها، این امور را به توسط ان‌ها اخذ نمودیم... و از این طریق شیعیان ان‌ها به حساب آمده ایم و آنان نیز وسیله ما شده‌اند. و خدا را سپاس می‌گوییم بر این که ما را به دین خود هدایت فرمود، و توفیق داد تا به دو گوهر گرانبها و دو ریسمانش که رسولش ما را به ان دعوت کرده بود تمسک کنیم. و وارد مدینه علم پیامبرش از دروازه ان شویم،

دروازه ای که باب امرزش گناهان و ایمنی اهل زمین و کشتی نجات این امت است...» (۱۸۶)

۳ - عدم اطلاق لفظ شیعه بر فرقه امامیه!!

دکتر ناصر بن عبداللہ بن علی قفاری و هابی در کتاب خود «اصول مذهب الشیعہ» می گوید: «با مراجعه به معاجم اهل سنت نیافتم که لفظ «شیعه» بر فرقه ای اطلاق شود که الان به این اسم معروفند مگر در برخی از اخبار ضعیف یا موضوع، اخباری که در آن ها لفظ شیعه به کار رفته و از آن ها به عنوان شیعه علی علیه السلام تمجید شده است. مثل حدیثی که می گوید: "فاستغفرت لعلی و شیعته"، و حدیث: "مثلی مثل شجره انا اصلها و علی فرعها... والشیعه ورقها"، و حدیث: "انت و شیعتك فی الجنة".» (۱۸۷)

پاسخ

اولا: به چه دلیل که این گونه روایات ضعیف یا جعلی است؟ آیا به مجرد این که مضمون حدیثی با عقاید شما سازگاری ندارد جعلی یا ضعیف است؟ آیا نباید بر ادعای خود اقامه دلیل کرد؟

ثانیا: روایات به حدی زیاد است که می توان ادعای تواتر یا شهرت آن ها را نمود که در این صورت احتیاج به بررسی سندی ندارد؛ زیرا از راه تراکم احتمالات مفید یقین است.

ثالثا: می توان مضمون این روایات را با احادیث دیگر صحیح السند؛ همچون حدیث غدیر و ثقلین تایید نمود.

۴ - اطلاق شیعه بر هر گروه و حزب!!

او همچنین می گوید: «اسم شیعه لقبی است که بر هر مجموعه ای اطلاق می شود که دور رهبرش گرد آمده است، گرچه برخی از شیعیان قصد دارند که با چشم پوشی از حقایق تاریخی ادعا کنند عنوان شیعه اولین بار بر آنان اطلاق شده است. اینان فراموش کرده اند که معاویه نیز این کلمه را بر اتباع خود اطلاق کرده است. ولی وقایع تاریخی گواهی می دهد که این لقب اختصاص بر اتباع علی پیدا نکرد مگر بعد از کشته شدن علی علیه السلام همان گونه که برخی می گویند، یا بعد از مقتل حسین همان گونه که رای برخی دیگر است.» (۱۸۸)

پاسخ

اولا: اطلاق لقب شیعه بر هر گروهی که به دور رهبرش گرد آمده، از باب اطلاق معنای لغوی این کلمه است؛ مثل این که گفته می شود: شیعه ال ابی سفیان، شیعه معاویه و... و لذا هر گاه در غیر از مورد اتباع حضرت علی علیه السلام به کار می رود با اضافه به آن افراد استعمال می شود، بر خلاف اتباع آن حضرت که به طور مطلق بر آنان اطلاق می شود. یعنی هر گاه به طور مطلق و بدون اضافه کلمه «شیعه» به کار رفت، مقصود از آن شیعیان حضرت علی علیه السلام است. این مطلبی است که مورخین و صاحبان ملل و نحل از علمای اهل سنت به آن اشاره کرده اند:

شهرستانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی پیروی کرده و قائل به امامت و خلافت او به عنوان نص

و وصیتند». (۱۸۹)

ابن خلدون می گوید: «شیعه در لغت به معنای مصاحبان و پیروان است و در عرف فقها و متکلمین از خلف و سلف بر پیروان علی و فرزندان او اطلاق می شود». (۱۹۰)

میر سید

شریف جرجانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که از علی علیه السلام پیروی کرده و قائل به امامت او بعد از رسول خداصلی الله علیه واله هستند و معتقدند که امامت از او و اولادش خارج نمی شود». (۱۹۱)

فرید وجدی می گوید: «شیعه کسانی هستند که علی را در امامت پیروی کرده و معتقدند که امامت از اولاد او خارج نمی گردد. و نیز معتقد به عصمت امامان از گناهان کبیره و صغیره اند و قائل به تولی و تبری در قول و فعل اند، مگر در حال تقیه، در صورتی که از شدت ظالم بترسند». (۱۹۲)

ثانیا: مطابق روایاتی که ذکر کردیم کلمه شیعه اولین بار در کلمات رسول خداصلی الله علیه واله بر پیروان حضرت علی علیه السلام اطلاق شد. و نیز مطابق رای برخی از علمای اهل سنت برای اولین بار به عده ای از صحابه در عصر پیامبر اطلاق گردید:

ابوحاتم رازی می گوید: «انّ اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول الله هو الشیعه وکان هذا لقب اربعة من الصحابه هم: ابوذر و سلمان والمقداد وعمار»؛ (۱۹۳) «اولین لقب و کلمه ای که در عهد رسول خداصلی الله علیه واله ظهور و بروز کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه یعنی ابوذر، سلمان، مقداد و عمار بوده است».

ابن خلدون می نویسد: «کان جماعه من الصحابه یتشیعون لعلی ویرون استحقاقه علی غیره»؛ (۱۹۴) «جماعتی از صحابه شیعه علی علیه السلام بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند».

استاد محمّد کرد علی می گوید: «عرف جماعه من کبار الصحابه بموالاه علی فی عصر رسول الله صلی الله علیه واله، مثل سلمان الفارسی القائل: بایعنا رسول الله صلی الله علیه واله علی النصح للمسلمین و الائتمام بعلی بن ابی طالب و الموالاة

له، و مثل ابی سعید الخدری الذی یقول: امر الناس بخمس فعملوا باربع و ترکوا واحده، و لما سئل عن الاربع قال: الصلاه و الزکاه و صوم شهر رمضان و الحج. و قيل: ما الواحده التي ترکوها؟ قال: ولايه على بن ابی طالب. قيل له: و انّھا لمفروضه معهنّ؟ قال: نعم هي مفروضه معهنّ. و مثل ابی ذر الغفاری و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ذی الشهادتین خزيمه بن ثابت و ابی ایوب الانصاری و خالد بن سعید بن العاص و قیس بن سعد؛ (۱۹۵) «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خداصلی الله علیه و اله بودند؛ از ان جمله سلمان فارسی است که می گفت: ما با رسول خداصلی الله علیه و اله بیعت کردیم بر خیر خواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او. و ابوسعید خدری که می گفت: مردم به پنج عمل امر شدند چهار تا را انجام داده و یکی را ترک نمودند. از او سؤال شد: آنچه را ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. از او سؤال شد: ایا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد اری. و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان ذوالشهادین و خزيمه بن ثابت و ابویوب انصاری و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد».

دکتر صبحی صالح می نویسد: «کان بین الصحابه حتی فی عهد النبی صلی الله علیه و اله شیعہ لربیبہ علی، منهم ابوذر الغفاری و المقداد بن الاسود و جابر بن عبداللہ و ابی بن کعب و ابو الطفیل عامر بن وائله و العباس بن

عبدالمطلب و جمیع بنیه و عمار بن یاسر و ابو ایوب الانصاری؛ (۱۹۶) «در میان صحابه حتّی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است، از ان جمله می توان به ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار بن یاسر و ابو ایوب انصاری اشاره کرد».

۵ - دعوت اسلام به اجتماع نه تفرقه!!

او همچنین می گوید: «برخی از روافض در قدیم و جدید می گویند: پیامبر صلی الله علیه و اله اولین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده است و شیعه نیز در عصر او ظهور و بروز پیدا کرده است، و لذا برخی از صحابه در ان عصر شیعه علی بوده و از موالیان او به حساب می آمدند...» .

این رایی است بی اساس در کتاب و سنّت و هیچ سند تاریخی ثابتی ندارد، بلکه رایی است که از اصول اسلام تهی بوده و با حقایق تاریخی ثابت تنافی دارد. اسلام برای اجتماع امّت بر یک کلمه آمده است نه ان که ان ها را دسته دسته و حزب حزب نماید. نزد رسول خدا شیعه و سنّی وجود نداشت؛ زیرا خداوند می فرماید « اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ »... (۱۹۷)

پاسخ

اولا: در جای خود به اثبات رساندیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله اولین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده، بلکه می توان ادعا کرد که خداوند متعال در قران کریم این کار را کرده است. مگر نه این است که ایه «ولایت» و ایه «اکمال» و ایه «تبلیغ» و ایه «انذار» و آیات دیگر در شان حضرت علی علیه السلام و امامت و خلافت و پیروی از ان حضرت نازل شده است؟ و در مرحله بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به دستور خداوند متعال امر خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام را به مردم ابلاغ کرد. در سال سوم بعثت بعد از نزول ایه « وَاَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ » حضرت علی علیه السلام را به امامت و خلافت و وصایت خود نصب نمود.

او تا سال اخر عمر خود در مواضع مختلف و مناسبت های گوناگون

به این مساله مهم اشاره می کرد، تا آن که سال آخر رسالتش در روز هجدهم ذی حجّه حضرت علی علیه السلام را در سرزمین غدیر خم به امامت و خلافت منصوب نمود. آیا این ها دلالت بر این ندارد که تشیع یعنی اعتقاد به امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او ریشه های قرآنی و حدیثی دارد؟ و به تعبیر دیگر مؤسس این مذهب خدا و رسول است؟

ثانیا: همان گونه که در پاسخ به سؤال قبل اشاره شد، شیعه در عصر رسول خداصلی الله علیه واله ظهور پیدا کرده و مطابق رای عده ای از علمای اهل سنت برخی از صحابه، معروف به تشیع بوده اند.

ثالثا: اعتقاد به تشیع و نسبت به برخی از صحابه و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله مؤسس و مؤید و مروج آن بوده است، هیچ منافاتی با اصول اسلام و حقایق تاریخی ثابت ندارد. اری اسلام برای تالیف و وحدت و اجتماع امت اسلامی آمد و اعتقاد برخی از صحابه به وصایت حضرت علی علیه السلام و به تعبیری دیگر شیعه او بودن در عصر پیامبرصلی الله علیه واله به معنای دو دستگی در عصر رسول خداصلی الله علیه واله نبوده است، بلکه معنای آن این است که در عصر رسول خداصلی الله علیه واله به جهت روایاتی که از آن حضرت درباره امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام رسیده بود، لذا در همان عصر عده ای به حضرت علی علیه السلام ارادت داشته و او را به عنوان وصی و خلیفه رسول خداصلی الله علیه واله می شناختند و به وصایت او اعتقاد داشتند.

رابعا: اری، ما نیز معتقدیم که اسلام برای اجتماع امت بر یک کلمه و

یک گفتار آمده است ولی این بدان معنان نیست که ان یک کلمه هر کلمه ای می خواهد باشد، بلکه اسلام برای اجتماع امت بر حق و حقیقت آمده است. اسلام مردم را به چنگ زدن به ریسمانی دعوت می کند که همگی را به خداوند رهنمون می سازد و او غیر از معصوم شخص دیگری نیست. و اگر رسول خداصلی الله علیه واله مردم را به پیروی و مشایعت از حضرت علی علیه السلام دعوت می کند در حقیقت امت بعد از خود را به اسلام نابی دعوت می کند که تنها از کانال ائمه عصمت و طهارت به دست می آید. مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه واله از تفرق امت بعد از خود به ۷۳ فرقه خبر نداده است؟ (۱۹۸)

حضرت صلی الله علیه واله در حقیقت این مطلب را گوشزد می کند که فرقه ناجیه و اهل نجات بعد از من فرقه ای هستند که از حضرت علی علیه السلام پیروی کرده و سنت من و دین خدا را از کانال او و اهل بیت معصومش علیهم السلام اخذ نمایند. پس در حقیقت پیامبرصلی الله علیه واله با دعوتش به اقتدا و پیروی از حضرت علی علیه السلام مسلمانان بعد از خودش را به وحدت و توحید کلمه بر محور حق و حقیقت دعوت می کند که همان خط امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم اوست.

خامسا: دعوت مسلمانان به پیروی از حضرت علی علیه السلام هیچ گونه منافاتی با ایه « اَنَّ الدینَ عِنْدَ اللّهِ الْاِسْلَامُ » ندارد؛ زیرا ولایت، امامت و وصایت حضرت امیرعلیه السلام ادامه و امتداد حیات اسلام است. تشیع روح اسلام اصیل و دین محمدی است. با ابلاغ ولایت حضرت امیرعلیه السلام بود که

دین کامل و نعمت خداوند تمام شد. و نیز خداوند دینی را که با ولایت حضرت امیرعلیه السلام باشد مورد رضایت خود قرار داده است.

۶- اثبات تشیع با روایات جعلی!!

او همچنین می گوید: «شیعه درصدد مشروعیت بخشیدن به عقیده خود یعنی تشیع است. آنان برای رد ادعای دشمنانشان که تشیع را به اصل اجنبی باز می گرداند این ادعا را نموده و درصدد تایید و اثبات مذهب خود به هر وسیله برآمده اند، لذا روایاتی را در این زمینه جعل کرده و به رسول خداصلی الله علیه واله نسبت داده اند و گمان کرده اند که از طرق اهل سنت روایت شده است در حالی که ان ها روایاتی است که بزرگان سنت و ناقلین شریعت به ان ها معرفت ندارند بلکه اکثر ان ها جعلی یا در طریق ان طعن وجود داشته یا از تاویلات فاسد بعید است...» (۱۹۹)

پاسخ

هدف ما از تالیف این کتاب اثبات این مطلب است که روایاتی را که شیعه برای اثبات حقانیت تشیع، امامت، خلافت و وصایت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او دارد، همگی صحیح بوده و از میزان معتبر نزد اهل سنت برخوردار است.

ما درصدد اثبات این مطلب هستیم که ایاتی از قبیل ایه ولایت و ایه تطهیر و ایه اکمال و تبلیغ و انذار و... و نیز احادیثی از قبیل حدیث غدیر، ولایت، ثقلین، دوازده خلیفه، سفینه و امان و ده ها حدیث دیگر همگی مطابق موازین رجالی و حدیثی اهل سنت صحیح بوده و لذا اهل سنت باید به معنا و مضمون ان ها التزام داشته باشند. و این معنا را در طول مباحث خود در این کتاب دنبال کرده و به اثبات رسانده ایم.

۷- هرگز صحابه عقیده شیعه را نداشتند!!

او همچنین می گوید: «انان گمان کرده اند که شیعه از عمّار و ابوذر و مقداد تشکیل شده است. ایا انان به عقیده ای از عقاید شیعه؛ از قبیل ادعای نصّ، تکفیر شیخین: ابوبکر و عمر و بیشتر صحابه و اظهار برائت و سبّ و کراهت از ان ها معتقد بودند؟ هرگز، هیچ یک از این امور درباره انان واقعیت ندارد...» (۲۰۰)

پاسخ

اولا: همان گونه که اشاره کردیم نص از جانب خداوند و رسول او برای امامت حضرت علی علیه السلام است و با وجود این دو احتیاج به تایید دیگران نیست.

ثانیا: ما اهل سبّ و فحش نسبت به هیچ یک از صحابه نیستیم.

ثالثا: همان گونه که اشاره شد مورخان تصریح دارند که اول لقبی که به عنوان یک مذهب در زمان رسول خداصلی الله علیه واله ظاهر شد لقب شیعه بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه به نام ابوذر، سلمان، مقداد و عمار بوده است.

مورخین نقل کرده اند که جماعتی از صحابه از بیعت ابوبکر سرباز زده و به دفاع از حضرت علی علیه السلام در خانه او تحصن نمودند؛ از قبیل: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمّار یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب، ابی بن کعب، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عییدالله، زبیر بن عوام، خزیمه بن ثابت، فروه بن انصاری، خالد بن سعید بن عاص اموی و سعد بن عباده انصاری. (۲۰۱)

رابعاً: با مراجعه به منابع حدیثی پی می بریم که در میان صحابه افرادی از قبیل ابوذر و مقداد و سلمان و... معتقد به نص و وصایت حضرت علی علیه السلام بوده اند. اینک به برخی از این نصوص اشاره می کنیم:

ابوذر نقل شده که می فرمود: «آنه ستکون فتنه، فان ادر کتموه فعليکم بکتاب اللّٰه وعلی بن ابی طالب»؛ (۲۰۲) «همانا فتنه ای در پیش است، اگر ان را درک کردید بر شما باد به کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام».

۲ - سلمان از بیعت نکردن مردم با حضرت امیر علیه السلام و عدم تمسک به هدایت او اظهار تأسّف و ناراحتی کرد، می گوید: «اری علیا بین ظهرانیکم فلا تقومون فتاخذون بحجزته، فوالذی نفسی بیده لایخبرکم احد بسر نبیکم بعده»؛ (۲۰۳) «علی را می بینم که بین شما حرکت می کند ولی شما اقدامی نکرده و به دامان او چنگ نمی زنید! قسم به کسی که جانم به دست اوست بعد از او کسی شما را از سر پیامبرتان آگاه نمی سازد».

۳ - مقداد از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «معرفة ال محمد برائه من النار، وحبّ ال محمد جواز علی الصراط، والولاء لال محمّد امان من العذاب»؛ (۲۰۴) «شناخت ال محمد برائت از آتش است. و حبّ ال محمد گذر بر صراط. و ولاء ال محمد امانی از عذاب است».

۴ - ابو ایوب انصاری از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «اما علمت أنّ اللّٰه عزوجل اطّلع علی اهل الارض فاختر منکم اباک فبعثه نبیا، ثمّ اطّلع الثانیه فاختر بعلک فاوحی الی فانکحته واتخذته وصیا»؛ (۲۰۵) «ایا نمی دانی که خداوند عزوجلّ تو ججهی بر اهل زمین کرد، از میان آنان پدرت را انتخاب نمود و او را به نبوت مبعوث کرد. ان گاه توجه دیگری نمود و شوهر تو را انتخاب کرد و به من وحی رساند که دخترم را به نکاح او در آورده و

او را وصی خود گردانم».

۵ - ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «همانا وصی و موضع سر و بهترین کسی که بعد از خود می گذارم، کسی که وعده های مرا انجام داده و دین مرا بر پا خواهد نمود، علی بن ابی طالب است». (۲۰۶)

۶ - انس بن مالک می گوید: رسول خدا صلی الله علیه واله وضو گرفت و دو رکعت نماز به جای آورد، ان گاه فرمود: «اول من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین... فجاء علی...»؛ «اول کسی که بر تو از این در وارد می شود امام متقین و سید مرسلین و رهبر دین و خاتم اوصیا است...». ناگهان علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: چه کسی آمد ای انس؟ انس می گوید: عرض کردم: علی. ان گاه حضرت صلی الله علیه واله در حالی که خوشحال بود نزد او آمد و او را در بغل گرفت... (۲۰۷)

۷ - بریده می گوید: پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «برای هر پیامبری وصی و وارثی است و همانا وصی و وارث من است». (۲۰۸)

۸ - ابوذر روزی در عهد عثمان بر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله ایستاده و در ضمن خطبه ای گفت: «... و محمّد وارث علم ادم و آنچه به ان پیامبران تفضیل داده شده اند می باشد، و علی بن ابی طالب وصی محمّد و وارث علم او است...». (۲۰۹)

۹ - مالک بن حارث اشتر هنگام بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «ای مردم! این، وصی اوصیا و وارث علم انبیا است...». (۲۱۰)

۱۰ - هنگامی که حضرت امیر علیه السلام مردم را در کوفه جمع کرد

و در رابطه حرکت به سوی صفین برای جنگ با معاویه با آنان سخن گفت، عمرو بن حمق از جا بلند شد و خطاب به امام علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من به جهت قرابتی که بین من و توست، یا مالی که به من عطا کنی، یا مقام و پستی که مرا با آن بالا ببری، تو را دوست ندارم، بلکه به جهت پنج خصلت است که تو را دوست دارم: تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و اله و وصی او و پدر ذریه ان حضرت هستی که در میان ما از رسول خدا صلی الله علیه و اله باقی مانده است. و تو سابق ترین مردم به اسلام و دارای عظیم ترین مهاجرین در سهم جهاد هستی». (۲۱۱)

۱۱ - محمد بن ابوبکر در نامه خود به معاویه چنین می نویسد: «... وای بر تو! چگونه خودت را با علی علیه السلام مقایسه می کنی در حالی که او وارث رسول خدا صلی الله علیه و اله و وصی و پدر اولاد او است...». (۲۱۲)

با مراجعه به تاریخ جنگ جمل و صفین و نیز موضوع غدیر خم پی می بریم که بسیاری از صحابه و تابعین در این معرکه ها به ولایت و امامت و وصایت حضرت علی علیه السلام اقرار کرده و آن را در اشعار خود آورده اند؛ از قبیل:

- قیس بن سعد

- حسیان بن ثابت - نعمان بن عجلان - عبدالله بن ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب - عبدالرحمن بن حنبل - ابوالهیشم بن تیهان - مردی از قبیله ازد

- غلامی از قبیله بنی ضبه - زیاد بن لبید انصاری - حجر بن عدی کندی - زحر بن قیس جعفی - اشعث بن قیس -

مغیره بن حارث بن عبدالمطلب - خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)

و... برای مراجعه به اشعار آنان به شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه جلد اول از صفحه ۱۴۷ به بعد مراجعه کنید.

۸ - تغییر در تشیع!!

او می گوید: «عقاید شیعه و افکار آنان در تغیر و پیشرفت دائم است.

تشیع در عصر اول غیر از تشیع در عصرهای بعد از آن است. و لذا در صدر اول شیعه را بر کسانی اطلاق می کردند که علی را بر عثمان مقدم می داشتند...» (۲۱۳)

پاسخ

اولاً: همان گونه که اشاره شد عقیده شیعه به امامت اهل بیت علیهم السلام از ابتدا از قران و سنت نبوی برگرفته شد، و گروهی از صحابه به آن اعتقاد داشتند. این عقیده در طول تاریخ و قرن ها ادامه پیدا کرد و تا کنون باقی است. این تعداد شیعیان است که دائماً در پیشرفت و گسترش است.

ثانیاً: اری، به یک معنا عقیده شیعه در تطور و پیشرفت است، و آن این که بزرگان شیعه در طول تاریخ درصدد تهذیب و تبیین و گسترش مفاهیم شیعی بوده و ادله خود را بر مدعای خود بر امامت اهل بیت گسترش داده و فقه و عقاید و اخلاقیات و مسائل گوناگون را به روز تفسیر کرده و با حفظ مبانی و اصول، آن ها را در بین جوامع بشری و اسلامی تبیین کرده است.

ثالثاً: در جای خود اشاره کرده ایم که تشیع بر سه معنی به کار رفته است:

الف) تشیع حَبّی: یعنی اعتقاد به این که اهل بیت علیهم السلام دارای فضیلتی بی کران هستند و لذا باید آن ها را دوست داشت. اهل سنت عموماً این نوع تشیع را با شدت و ضعف دارا هستند. لذا به جهت شدت محبت شافعی به اهل بیت علیهم السلام عده ای او را شیعه معرفی کرده اند.

ب) تشیع سیاسی: این عنوان در اصطلاح بر کسانی اطلاق می شد که حضرت علی علیه السلام را بر سایر صحابه خصوصاً عثمان مقدم می داشتند.

کوفیان در عصر امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به طور عموم می توان از این دسته به حساب آورد.

ج) تشیع عقیدتی و ولایی: این دسته کسانی هستند که معتقد به ولایت و امامت و وصایت بلا فصل حضرت علی علیه السلام می باشند و نیز یازده اولاد معصوم او را امامان به حق بر عموم مسلمانان می دانند. این دسته از افراد از عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله وجود داشته و تا کنون در رشد و گسترش هستند.

۹- تبری حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه!!

او نیز می گوید: «شیعیان خود را پیروان علی می دانند، و در صدد وانمود کردن این مطلب هستند که علی نیز هم عقیده با آنان است، در حالی که او از عقاید شیعه در حق خود و فرزندان او متبری است. لذا باید قیدی را برای رفع ابهام آورد و آن این است: شیعه گمان می کند که از پیروان علی است؛ زیرا آنان در حقیقت پیرو او نیستند و امیرالمؤمنین بر اعتقادات آنان نیست...» (۲۱۴)

پاسخ

اولاً: تمام حرف های او ادعاهایی بدون دلیل و مدرک است، به چه دلیل حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه در حق خود و فرزندان او متبری است؟ چرا آن حضرت این عقاید را قبول ندارد؟ انسان با صرف ادعا و به مجرد این که یک عقیده ای با عقاید اباء و اجدادش سازگاری ندارد نمی تواند آن را انکار کند.

ثانیاً: اعتقاد شیعه همان وصایت و خلافت و امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم بعد از او است. عقیده ای که می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای بعد از خود جانشین معین کرده و مردم را در تمام امور به آن ها ارجاع داده است. این عقیده ای است که شیعه از قرآن و روایات نبوی استفاده کرده و بر آن اقامه برهان نموده است. چرا و چگونه حضرت علی علیه السلام از آن متبری است؟ ایه ولایت و حدیث غدیر و حدیث ثقلین و ده ها دلیل دیگر چه می گویند؟ آیا بر مدعای شیعه دلالت ندارد؟

مگر نبود که حضرت علی علیه السلام واقعه غدیر را به شعر درآورد و در آن به مفاد امامت و ولایت خود اشاره کرده است؟ آن جا که فرمود:

فاوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم

مگر نه این است که حضرت علی علیه السلام در طول ۲۵ سال خانه نشینی از زمان سقیفه و بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و اله تا آخر خلافت عثمان و نیز در عصر حکومتش تا هنگام به شهادت رسیدنش هر گاه موقعیت مناسبی می دید به امامت و وصایت خود تذکر می داد و حدیث غدیر و ثقلین و سایر ادله را بر مردم می خواند و دیگران را نیز بر ان ها گواه می گرفت؟

این امور را در مباحث مربوطه اشاره کرده ایم. (۲۱۵)

امام علی علیه السلام مساله ولایت خود را حتّی به معاویه نیز گوشزد می کند و در نامه ای که به او می نویسد به مقام امامت و ولایت خود اشاره می نماید. (۲۱۶)

و نیز امام علی علیه السلام در احادیثی دیگر اشاره به وصایت و علم و حکمت و طهارت و عصمت خود نموده و بر مردم احتجاج می کند. (۲۱۷)

حضرت در نامه ای که به عامل خود برای گرفتن صدقات و زکوات می دهد، در کیفیت معاشرت و تعامل با قبایل می نویسد: به مردم خطاب کرده بگویید: «عباد الله! ارسلنی الیکم ولی الله و خلیفته لاخذ منکم حقّ الله فی اموالکم»؛ (۲۱۸) «ای بندگان خدا! ولی خدا و جانشین او مرا به سوی شما فرستاده تا حقّ خداوند در اموالتان را از شما بگیرم.»

در این جمله حضرت علیه السلام اشاره به مقام ولایت و خلافت خود نموده است.

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، شیعیان حضرت با امام حسین علیه السلام به عنوان امام به حق و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردند. نافع بن هلال در روز عاشورا خود را به عنوان شیعه حضرت علی علیه السلام معرفی کرده و می گوید: «انا الجملی، انا علی دین علی»؛ من جملی و

بر دین علی هستم.»، در مقابل دشمنان حضرت که خود را بر دین عثمان معرفی می کردند. (۲۱۹)

امام سجاد علیه السلام نیز عقیده تشیع؛ یعنی همین عقیده ای که شیعیان در طول تاریخ اسلام تا کنون به آن اعتقاد دارند را در ادعیه خود اشاره می کند، آن جا که می فرماید: «رَبِّ صَلِّ عَلٰی اطَّائِبِ اهل بیته، الذین اخترتهم لامرک، وجعلتهم خزنه علمک، وحفظه دینک، وخلفاءک فی ارضک، وحججک علی عبادک وطهرتهم من الرجس والدنس تطهیرا بارادتک، وجعلتهم الوسیله الیک، والمسلك الی جنتک»؛ (۲۲۰) «پروردگارا بر پاکان از اهل بیت پیامبر درود فرست، همان ها که برای امر خودت انتخابشان کردی و آن ها را خزانه علم و نگاهبانان دین خود قرار دادی و به عنوان جانشینان خود در زمین و حجت های خود بر بندگان برگزیدی و با اراده خود آنان را از پلیدی و ناپاکی، پاک ساختی و آنان را به عنوان وسیله ای به سوی خود و راهی به سوی بهشت برگزیدی.»

منشأ این اعتقادات از شیعه تعلیمات امامان به شیعیانشان است. آنان بودند که خطوط اساسی را برای شیعیان خود ترسیم می کردند و آنان را بر اعتقاد به این خطوط و عقاید تشویق می نمودند. امام باقر علیه السلام مردم را در موارد مختلف دعوت به خود کرده و از آنان می خواهد تا علم و معارف دینی را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کنند. حضرت علیه السلام در حدیث صحیح السنندی به سلمه بن کهیل و حکم بن عینه می فرماید: «شرقاً او غرباً فلا تجدان علماً صحیحاً الاً شیئاً خرج من عندنا»؛ (۲۲۱) «اگر به شرق و غرب عالم سفر کنید علم صحیح را به جز علمی که از خاندان ما خارج می شود نخواهید یافت.»

و نیز در

روایتی دیگر فرمود: «فليذهب الناس حيث شاؤوا فوالله ليس الامر إلا من هنا»؛ (۲۲۲) «مردم هر کجا می خواهند بروند پس به خدا سوگند! امر غیر از اینجا نخواهد بود. - اشاره به خانه خود نمود -».

۱۰ - خروج از روش اسلام!!

و نیز می نویسد: «شیخ شیعه نجاشی در تعریف شیعه می گوید: (شیعه کسانی هستند که هر گاه در علومی که از رسول خدا علیه السلام اخذ کرده اند اختلاف نمودند از قول علی علیه السلام اخذ می کنند. و هر گاه در علومی که از علی علیه السلام اخذ کرده اند اختلاف کردند، از قول جعفر بن محمد اخذ می کنند). حال اگر در علومی که از جعفر بن محمد نقل کرده اند اختلاف شد از چه کسی اخذ می کنند؟ در این تعریف، جوابی نمی بینیم...».

ان گاه می گوید: «این تعریف خروج از منهج و روش اسلام است؛ زیرا هنگام اختلاف در نقل از رسول خدا صلی الله علیه واله باید به مقیاس های ترجیح اخبار صحیح از غیر صحیح مراجعه کرد، نه این که به قول علی و جعفر مراجعه نمود...».

دیگر این که: چگونه اختلاف در نقل از رسول خدا و علی هست ولی اختلاف در نقل از جعفر نیست...؟! آیا جعفر از ان دو افضل است؟!». (۲۲۳)

پاسخ

اولاً: این تعریف از نجاشی نیست بلکه نجاشی به سندش از ابان بن تغلب نقل می کند. و این کار خلاف امانت داری است که مغرضانه انجام گرفته است، و اهل فن این غرض ورزی را به خوبی درک می کند.

ثانیاً: مقصود ابان بن تغلب از این تعریف برای شیعه این است که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه واله به طور حتم در علومی که از حضرت صلی الله علیه واله به جای مانده اختلاف کرده اند و برای رسیدن به قول حق وظیفه دارند به سراغ کسی بروند که هرگز اشتباه نکرده و نمی کند و حق را بر مردم آشکار می سازد، این چنین شخصی به نصّ نبوی کسی به جز امام علی بن ابی طالب علیه

السلام نیست. و از آن جا که ابان بن تغلب معاصر امام صادق علیه السلام بوده در آخر اشاره می کند که هر گاه در علمی که از حضرت علی علیه السلام رسیده اختلاف در تفسیر و تبیین پدید آمد باید به معصوم دیگر که در آن عصر امام صادق علیه السلام است مراجعه کنند.

مگر نه این است که پیامبر در شان حضرت علی علیه السلام فرمود: «یا علی! انت تبین لامّتی ما اختلفوا فیہ من بعدی»؛ (۲۲۴) «ای علی! تو کسی هستی که برای امتم مسائلی را که در آن اختلاف نمایند تبیین و واضح می کنی.»

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «علی العلم»؛ (۲۲۵) «علی علم [هدایت است].»

و نیز فرمود: «علی رایه الهدی»؛ (۲۲۶) «علی علیه السلام پرچم هدایت است.»

و نیز فرمود: «علی منی بمنزلی من ربّی»؛ (۲۲۷) «علی علیه السلام نزد من به منزله من نزد پروردگار من است.»

قران منزلت رسول خدا صلی الله علیه و اله را بیان کرده است، آن جا که می فرماید: «وما انزلنا علیک الکتاب الا لیتبین لهم الذی اختلفوا فیہ...»؛ (۲۲۸) «و ما کتاب [قران را بر تو نازل نکردیم جز برای آن که برای مردم آن چه را که در آن اختلاف و نزاع کرده اند تبیین نمایی.»

این مقام و منزلت را به عینه رسول خدا صلی الله علیه و اله از جانب خداوند به حضرت علی علیه السلام اعطا نمود، تا برای بعد از خودش هر گاه در مساله ای اختلاف شد به او مراجعه کنند. بلکه مطابق برخی از نصوص صحیح السند، این مقام و منزلت را برای یازده امام معصوم از اهل بیت خود نیز قرار داد، آن جا که فرمود: «أنتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتهم بهما لن تضلّوا بعدی ابدًا»؛ (۲۲۹)

«همانا من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اگر به ان دو تمسک کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد.»

در نتیجه این که رجوع به امام علی علیه السلام در مسائل اختلافی و نیز امام صادق علیه السلام خروج از مقیاس های علمی برای ترجیح احادیث اختلافی نیست.

از این بیان نیز استفاده می شود که این تعریف دلالت بر برتری امام صادق علیه السلام از پیامبر و حضرت علی علیهما السلام ندارد؛ زیرا ابان بن تغلب معاصر امام صادق علیه السلام است و امامان بعد از او را درک نکرده است. یعنی کسانی که بعد از ان زمان می آیند اگر در سخنان امام صادق علیه السلام اختلاف کردند باید به امام بعدی مراجعه کنند.

در اخر جواب به این مطلب اشاره می کنیم که اهل بیت علیهم السلام به نصی که از ان ها رسیده، هر چه می گویند همان سنت واقعی رسول خداصلی الله علیه واله و قول خداوند متعال است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حدیثی حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله عزوجل»؛ (۲۳۰) «حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدم، و حدیث جدم حدیث حسین، و حدیث حسین حدیث حسن، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خداصلی الله علیه واله و حدیث رسول خداصلی الله علیه واله گفتار خداوند عزوجل است.»

۱۱ - تمسک به تعریف شیخ مفید رحمه الله!!

قفاری همچنین در ضمن کلماتش به تعریف شیخ مفید رحمه الله اشاره کرده که فرمود: «شیعه پیروان امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - بر سبیل ولاء و اعتقاد به امامت حضرت بعد از رسول صلوات الله

بر این تعریف تمسک کرده می گوید: «در این تعریف شیخ مفید ذکری از ایمان به امامت اولاد علی نمی یابیم با این که نزد شیعه هر کس چنین اعتقادی نداشته باشد شیعه نیست. همان گونه که او از برخی جوانب اساسی در تشیع و آن چه که سنگ اساسی برای تشیع است غافل شده است مثل مساله نصّ و عصمت و دیگر اصول امامت». (۲۳۲)

پاسخ

قفاری در این مورد همانند بقیه موارد امانت داری نکرده و دیگر عبارات شیخ مفید رحمه الله را نقل نکرده است. شیخ رحمه الله در ادامه کلماتش می فرماید: «فهو عَلَمٌ عَلِيٌّ مِنْ دَانَ بِوَجُوبِ الْإِمَامَةِ وَوُجُودِهَا فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَوَجِبَ النَّصُّ الْجَلِيُّ وَالْعَصْمَةُ وَالْكَمَالُ لِكُلِّ إِمَامٍ، ثُمَّ حَصَرَ الْإِمَامَ فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَاقَهَا إِلَى الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ...»؛ (۲۳۳) «نشانه مذهب امامیه و شیعه بر کسی عَلَمٌ شده که متدین و معتقد به وجوب امامت و وجود آن در هر زمان است. کسی که نصّ جلی و عصمت و کمال را برای هر امامی واجب می داند. و نیز امامت را در اولاد حسین بن علی علیهما السلام تا امام رضاعلیه السلام قرار می دهد...».

مقصود ایشان از محدود کردن به امام رضاعلیه السلام این است که امام رضاعلیه السلام را نیز بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قبول داشته باشد؛ زیرا واقفیه بر آن حضرت توقف کرده و قائل به امامت امام رضاعلیه السلام نشده اند. لذا هر کس امام رضاعلیه السلام را قبول کند دیگر امامان تا امام مهدی علیه السلام را نیز قبول کرده است.

شیخ مفید رحمه الله این بیانات را به طور وفور در لابه لای این کتاب و کتاب های دیگر

اشاره کرده است.

او در جایی دیگر می گوید: «اتفقت الامامیه علی انّ امام الدین لایکون الا معصوما من الخلاف لله تعالی، عالما بجمیع العلوم، کاملا فی الفضل...»؛ (۲۳۴) «امامیه اتفاق کرده اند بر این که امام دین باید معصوم از مخالفت خداوند متعال باشد و نیز عالم به جمیع علوم دین و کامل در فضیلت و... باشد».

او نیز می گوید: «اتفقت الامامیه علی انّ من انکر امامه احد الائمة و جحد ما اوجبه الله تعالی من فرض الطاعه فهو کافر ضالّ مستحقّ للخلود فی النار»؛ (۲۳۵) «امامیه اتفاق دارند بر این که هر کس امامت یکی از امامان را انکار کرده و منکر وجوب اطاعت آن ها شود که خداوند متعال آن را واجب کرده، او کافر، گمراه و مستحقّ خلود در آتش دوزخ است».

۱۲ - اشکالی بر تعریف شیخ مفید رحمه الله!!

دکتر قفاری در ادامه اعتراضاتش می گوید: «مطابق نظر مفید، وصف تشیع تنها بر کسی صدق می کند که اعتقاد به خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام از زمان وفات رسول خداصلی الله علیه واله تا هنگام وفات علی دارد و معتقد است که خلافت سه خلیفه دیگر صحیح نبوده است. بنابر این تعریف وصف تشیع بعد از رسول خدا تنها بر سه نفر از صحابه صادق است و باقی صحابه در نظر شیعه کافر بوده و همانند مشرکان در عصر رسول اند، و حکومت آنان نیز حکومت کفر است که علی در بین آنان با پوشش تقیه و نفاق به سر می برده است!! چه جسارتی به علی علیه السلام و به اصحاب رسول خداصلی الله علیه واله و به اسلام از این بالاتر؟!». (۲۳۶)

پاسخ

اولا: شیعه در اعتقادش به امامت و ولایت و خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام به ادله ای از قرآن و سنت نبوی تمسک کرده و کیفیت دلالت آن ها را نیز به طور وضوح تبیین کرده است. و لذا آن حضرت را ولی و امام و خلیفه رسول خداصلی الله علیه واله بعد از وفاتش تا هنگام وفات حضرت علی علیه السلام می داند.

ثانیا: اگر کسی با دلیل و برهان قطعی اثبات کرد که امام به حقّ از جانب خداوند متعال و ابلاغ رسول خداصلی الله علیه واله امام علی علیه السلام است، به طور طبیعی معتقد می شود که هر کس خلافت او را که از جانب خدا است بگیرد غاصب حقّ الهی او بوده و در نتیجه با خداوند عناد داشته است. و حکم کسی که با خداوند معاند است پر واضح است.

ثالثا: در جای خود به اثبات رساندیم

که امامت، اصلی از اصول دین به حساب می آید و لذا در ردیف دیگر اصول دین شمرده شده است. حال اگر کسی منکر این اصل شود همانند آن است که اصل دیگری از اصول دین را انکار کرده باشد.

رابعاً: کفر مراتبی دارد، که برخی از مراتب آن تنها در مرتبه قلب انسان خلاصه شده و به جهت مصالحی، به مرحله بروز و ظهور نمی رسد.

خامساً: این که در برخی روایات آمده که مردم بعد از رسول خداصلی الله علیه واله به جز سه نفر از صحابه، بقیه مرتد شدند، این ارتداد را می توان بر توجیهاتی از قبیل ارتداد از اهل بیت علیهم السلام یا مراتب ارتداد در شدت و ضعف حمل نمود.

سادساً: قفاری تقیه را حمل بر نفاق کرده، در حالی که در جای خود به وضوح اثبات شده که «تقیه» یکی از موضوعات مسلم قرآنی و حدیثی است که برای حفظ جان و ابرو و اموال خود می توان از کفار و حتی از مسلمانانی که مخالف عقیده بر حق ما هستند، اعمال نمود. (۲۳۷)

سابعاً: حضرت علی علیه السلام گرچه مشاهده می کرد که حق او گرفته شده و عده ای مردم را به بی راهه می کشانند، و لذا در مواقع حساس و هر جایی که مصلحت می دید مردم را به حقانیت خود گوشزد می کرد، ولی به جهت حفظ اصل اسلام که مصلحت اهم است سکوت نسبی اختیار کرده و چندان با دستگاه خلافت درگیر نمی شد. مقصود ما از تقیه حضرت علیه السلام در عصر خلافت آن سه نفر، این معنا است.

تاریخ تشیع

تاریخ تشیع

در بحث ظهور شیعه، به عواملی چند اشاره کرده و گفتیم که مؤسس شیعه خداوند متعال است؛ زیرا در قرآن کریم،

علی علیه السلام را به عنوان ولی و سرپرست، بعد از رسول خداصلی الله علیه واله معین کرده و مردم را به پیروی از او دعوت نموده است. نه تنها علی علیه السلام بلکه با معرفی کردن اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان افراد معصوم، همه را به پیروی از آن بزرگواران فراخوانده است. و در طول ۲۳ سال بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه واله نیز مردم را به پیروی از امام علی علیه السلام و التزام به امامت و ولایت آن حضرت و امامت یازده امام بعد از او فرمان داده است. آیا در زمان پیامبر صلی الله علیه واله کسانی بوده اند که علی علیه السلام را به این عنوان پذیرفته و او را ولی و جانشین بعد از رسول خداصلی الله علیه واله قبول کرده باشند؟ وضعیت شیعیان و پیروان علی علیه السلام در طول تاریخ اسلام تا این زمان چگونه بوده است؟

تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه واله

گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه واله با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله، به او اعتقاد پیدا کرده، زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی علیه السلام» معروف شدند:

۱ - ابوحاتم رازی می گوید: «انّ اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله هو الشیعه، و کان هذا لقب اربعة من الصحابه هم: ابوذر و سلمان و المقداد و عمّار»؛ (۲۳۸) «اولین لقب و کلمه ای که در عهد رسول خداصلی الله علیه واله ظهور کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده

است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمار.»

۲ - ابن خلدون می نویسد: «کان جماعه من الصحابه یتشیعون لعلی و یرون استحقاقه علی غیره»؛ (۲۳۹) «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند».

۳ - استاد محمد کردعلی می گوید: «عرف جماعه من کبار الصحابه بموالاه علی علیه السلام فی عصر رسول الله صلی الله علیه و اله مثل سلمان الفارسی القائل: بایعنا رسول الله صلی الله علیه و اله علی النصح للمسلمین والائتمام بعلی بن ابی طالب والموالاه له. ومثل ابی سعید الخدری الذی یقول: امر الناس بخمسٍ فعملوا باریعٍ و ترکوا واحدهً، ولما سئل عن الاریع قال: الصلاه والزکاه وصوم شهر رمضان و الحج. و قیل: ما الواحده التي ترکوها؟ قال: ولایه علی بن ابی طالب. قیل له: و أنّها لمفروضه معهنّ؟ قال: نعم هی مفروضه معهنّ. ومثل ابی ذر الغفاری وعمار بن یاسر وحذیفه بن الیمان وذی الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی ایوب الانصاری و خالد بن سعید بن العاص و قیس بن سعد بن عباده»؛ (۲۴۰) «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی است که می گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او. و ابو سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. وقتی از آن چهار مورد سؤال شد گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی

بن ابی طالب علیه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: اری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ذی الشهادتین خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباده.»

او در ادامه کلماتش می نویسد: «وَأَمَّا مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ بَعْضُ الْكُتَّابِ مِنْ أَنَّ أَصْلَ مَذْهَبِ الشَّيْعِ مِنْ بَدْعِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَا الْمَعْرُوفِ بِابْنِ السُّودَاءِ، فَهُوَ وَهْمٌ وَقَلَّةٌ مَعْرِفَةٌ بِحَقِيقَةِ مَذْهَبِهِمْ. وَمَنْ عِلْمٌ مَنْزِلُهُ هَذَا الرَّجُلُ عِنْدَ الشَّيْعَةِ وَبِرَائَتِهِمْ مِنْهُ وَمِنْ أَحْوَالِهِ وَأَعْمَالِهِ، وَكَمَالِ عِلْمَائِهِمْ فِي الطَّعْنِ فِيهِ بِإِخْتِلَافِ بَيْنِهِمْ، عِلْمٌ مُبْلَغٌ هَذَا الْقَوْلِ مِنَ الثَّوَابِ. لِأَرِيْبٍ فِي أَنَّ ظُهُورَ الشَّيْعَةِ كَانَ فِي الْحِجَازِ وَوَلَدَ الْمُتَشَيِّعِ لَهُ»؛ (۲۴۱) «وَأَمَّا أَنْجَحُ كَيْفَ بَعْضَى مِنْ نَوِيْسِنْدِ كَانِ بِهٖ اَنْ رَسِيْدَهٗ اَنْدِ، اَزْ اَيْنِ كَيْهٖ اَصْلُ مَذْهَبِ تَشْيِيعِ اَزْ بَدْعَتِ هَايْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَا مَعْرُوفِ بِهٖ اِبْنِ السُّودَاءِ اَسْتِ، اَيْنِ اَزْ وَهْمٌ وَ كَمَى شَنَاخْتِ حَقِيْقَتِ مَذْهَبِ شَيْعِيَانِ اَسْتِ. وَ هَرُ كَسْ شَنَاخْتِي اَزْ جَايْگَاهِ اَيْنِ مَرْدِ نَزْدِ شَيْعَهٗ وَ تَبْرِي اِنَانِ اَزْ اَوْ وَ كَفْتَارِ وَ كَرْدَارِ اَوْ دَارِدِ وَ بَفَهْمِدِ كَيْهٖ عِلْمَايْ شَيْعَهٗ هَمْگِي بَدُوْنِ اِخْتِلَافِ اَوْ رَا مَذْمَتْ كَرْدَهٗ اَنْدِ عِلْمِ پِيْدَا مِي كَنْدِ كَيْهٖ تَا چَهٗ اَنْدَازَهٗ اِي اَيْنِ نَسْبَتِ بِهٖ شَيْعَهٗ صَحِيْحِ اَسْتِ! شَكِي نِيْسْتِ دَرِ اَيْنِ كَيْهٖ ظُهُورِ شَيْعَهٗ دَرِ حِجَازِ كَشُوْرِ شَيْعِيَانِ عَلِي بُوْدَهٗ اَسْتِ.»

۴ - دکتر صبحی صالح می نویسد: «كان بين الصحابه حتى في عهد النبي صلى الله عليه واله شيعة لربييه علي، منهم: ابوذر الغفاري والمقداد بن الاسود و جابر بن عبدالله و ابي بن الكعب و ابو الطفيل عامر بن واثله والعباس بن عبد المطلب و جميع بنيه وعمار بن ياسر و ابو»

ایوب الانصاری؛ (۲۴۲) «در میان صحابه حتی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه واله برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است؛ از آن جمله می توان ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار یاسر و ابویوب انصاری را نام برد.»

۵- استاد محمّد عبدالله عَنان می گوید: «من الخطا ان يقال: انّ الشيعه ظهرت و لاول مره عند انشقاق الخوارج، بل كان بدء الشيعه و ظهورهم في عصر الرسول صلى الله عليه واله حين امره الله بانذار عشيرته في الايه ۲۱۴ من الشعراء (و انذر عشيرتک الاقربین)، و لئبي النبي فجمع عشيرته في بيته و قال لهم مشيرا الى علي: هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا!»؛ (۲۴۳) «این اشتباه است که گفته می شود شیعه برای اولین بار هنگام جدایی خوارج ظهور پیدا کرده است، بلکه ظهور شیعه در عصر رسول خداصلی الله علیه واله بوده است، هنگامی که خداوند رسولش را فرمان داد تا عشیره خود را مطابق ایه ۲۱۴ سوره شعرا انذار کند. پیامبرصلی الله علیه واله دعوت خدا را پذیرفته و عشیره خود را در خانه اش جمع کرد و در حالی که اشاره به علی علیه السلام می نمود، خطاب به آنان فرمود: این، یعنی علی، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنان او گوش فراداده و او را اطاعت کنید.»

۶- نوبختی می گوید: «انّ اول الفرق الشيعه و هم فرقه علي بن ابي طالب عليه السلام المسّمون شيعه علي في زمان النبي صلى الله عليه واله، و بعده معروفون بانقطاعهم اليه و القول بامامته»؛ «همانا اولین

فرقه از فرقه های اسلامی، شیعه است و ان فرقه علی بن ابی طالب می باشد که در زمان پیامبر به شیعه علی نام گذاری شده و بعد از او معروف به توجه به ان حضرت و اعتقاد به امامت او بوده اند.»

برنامه تشیع در زمان رسول خداصلی الله علیه واله

برنامه تشیع در زمان رسول خداصلی الله علیه واله

شیعیان در زمان رسول خداصلی الله علیه واله بعد از ان که از ولایت و جانشینی امام علی علیه السلام اطلاع یافتند درصدد تثبیت این مقام و ولایت از راه های مختلف برآمدند که از ان جمله است:

۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبرصلی الله علیه واله در روز غدیر خم خطبه ای ایراد کرد و در ان، مقام و منصب علی بن ابی طالب علیه السلام را برای خلافت ابلاغ نمود، ان گاه فرمود: «امرت عن اخذ البیعه منکم و الصفقه لکم بقبول ما جئت به عن الله عزوجل فی علی امیر المؤمنین و الائمه من بعده، الذین هم منی و منه ائمه قائمه منهم المهدی الی یوم القیامه الذی یقضی بالحق...» .

معاشر الناس! انکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحده، و قد امرنی الله عزوجل ان اخذ بالستکم الاقرار بما عقدت لعلی من امره المسلمین و من جاء بعده من الائمه منی و منه علی ما اعلمتکم: ان ذریتی من صلبه، فقولوا باجمعکم: انا سامعون، مطیعون راضون منقادون لما بلّغت عن ربنا و ربک فی امر علی و امر ولده من صلبه من الائمه، نبایعک علی ذلك بقلوبنا و انفسنا و الستنا و ایدینا علی ذلك، نحیی و نموت و نبعث و لانغیر و لانبدل، و لانشک و لانرتاب، و لا نرجع عن عهده و لاننقض الميثاق، نطیع الله و نطیعک و علیا امیرالمؤمنین و ولده الائمه الذین ذکرتهم من ذریتک...» .

فناداه القوم: سمعنا و اطعنا علی امر الله و امر رسوله بقلوبنا و الستنا و ایدینا. و تداکوا علی رسول الله و علی علی - علیهما السلام - فصافقوا بایدیهم...»؛ (۲۴۴) «من مامورم که از شما بیعت گرفته نسبت به آنچه از جانب خدا در حق علی امیرالمؤمنین و

امامان بعد از او آورده ام از شما التزام بگیرم، امامانی که ان ها از ذریه من و اویند. امامانی که قیام کننده بر حق می باشند. و از جمله آنان مهدی است که تا روز قیامت به حق حکم خواهد کرد... .

ای مردم! شما بیش از ان هستید که با یک دست با من بیعت کنید، در حالی که خداوند عزوجلّ مرا امر کرده که از زبان شما نسبت به پیمانی که برای علی به عنوان امیرالمؤمنین و امامان بعد از او گرفته ام، اقرار بگیرم. امامانی که از من و از اویند، ان گونه که من به شما ابلاغ کردم، این که ذریه من از صلب اوست. پس همه شما بگویید: ما شنوا و مطیع و راضی و منقاد دستوراتی هستیم که از جانب پروردگار ما و تو در امر علی و امر اولاد از صلب او از امامان، ابلاغ کردی. با تو به قلب ها و جان ها و زبان ها و دست هایمان بیعت می کنیم و بر این امر زندگی کرده و می میریم و مبعوث می گردیم و هرگز تغییر و تبدیل نخواهیم داد و شک و ریبی نخواهیم داشت. و از عهد خود باز نمی گردیم و پیمانی که بسته ایم نقض نخواهیم کرد. خدا را اطاعت کرده و تو و علی امیر المؤمنین و اولاد او، امامانی که از ذریه و صلبت بعد از حسن و حسین نام بردی اطاعت خواهیم نمود. امامانی که مقام ان ها را نزد خود و پروردگارم عزوجلّ به شما شناساندم... .

مردم خطاب به حضرت صلی الله علیه واله عرض کردند: گوش فراداده و اطاعت امر خدا و امر رسولش را به قلب ها و زبان ها و دستان خود خواهیم

کرد. در این هنگام بود که مردم نزد رسول خدا و علی - علیهما السلام - ازدحام کرده و با دستان خود بیعت نمودند...».

۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت

حسان بن ثابت بعد از واقعه غدیر از پیامبر صلی الله علیه واله اجازه خواست تا نصب امام علی علیه السلام به ولایت را به شعر درآورد. پیامبر صلی الله علیه واله نیز به او اجازه داد، ان گاه واقعه غدیر را چنین سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بختم و اسمع بالرسول منادیا

فقال له قم یا علی فأننی جعلتک من بعدی اماما و هادیا

تا آخر شعر. (۲۴۵)

۳ - کار عملی در تثبیت ولایت

از جمله کارهایی که پیروان امام علی علیه السلام در جهت تثبیت امامت و ولایت ان حضرت انجام دادند این بود که شهادت به ولایت او را بعد از شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه واله در اذانشان به عنوان تبرک، نه به قصد جزئیت، می گفتند تا از این راه، هم اعتقادشان را به ولایت محکم کنند و هم به دیگران گوشزد نمایند.

شیخ عبدالله مراغی مصری نقل می کند: «ان سلمان الفارسی ذکر فیهما - الاذان والاقامه - الشهاده بالولایه لعلی بعد الشهاده بالرساله فی زمن النبی صلی الله علیه واله، فدخل رجل علی رسول الله فقال: یا رسول الله! سمعت امرا لم اسمع به قبل هذا؟ فقال رسول الله صلی الله علیه واله: ما هو؟ قال: سلمان یشهد فی اذانه بعد الشهاده بالرساله الشهاده بالولایه لعلی. قال: سمعتم خیرا؟» (۲۴۶) «در زمان پیامبر صلی الله علیه واله سلمان فارسی در اذان و اقامه نمازش شهادت به ولایت را بعد از شهادت به رسالت می گفت. شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه واله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی شنیدم که تاکنون نشنیده بودم. پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: ان چیست؟ عرض کرد سلمان در اذانش بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت می گوید. رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: نیکی

و نیز نقل می کند که شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد شد و عرض کرد: «یا رسول الله! انّ اباذر یذکر فی الاذان بعد الشهادة بالرسالة الشهادة بالولاية لعلی و یقول: اشهد انّ علیا ولی الله؟ فقال: کذلک، او نسیتم قول یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلی مولاه؟ فمن نکث فأنما ینکث علی نفسه»؛ (۲۴۷) «ای رسول خدا! ابوذر در اذان، بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت علی علیه السلام یعنی: «اشهد انّ علیا ولی الله» می گوید. پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همین طور است. ایا فراموش کردید گفتار مرا در روز غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس هر کس پیمان شکنی کند بر ضرر خود چنین کرده است.»

تشیع هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و اله

شیعیان هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و اله با توجه به دستورهایی که حضرت در صدد تثبیت و تنفیذ دستورات برآمدند؛ از آن جمله:

۱ - با تاکید و اصرار پیامبر صلی الله علیه و اله به آوردن دوات و قلم برای نوشتن وصیت، در آن هنگام، دسته و جماعتی بودند که اصرار به آوردن دوات و قلم داشتند تا پیامبر صلی الله علیه و اله وصیت خود را مکتوب دارد، ولی از آن جا که طرف مقابل قوی بود نتوانستند این دستور را عملی سازند.

۲ - بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه و اله به جهت عمل نکردن به دستورش، جمعیت را از خود دور کرد، افرادی از شیعیان امام علی علیه السلام امثال مقداد و ابوذر را نزد خود نگاه داشت، آن گاه وصیت خود را نسبت به امامان بعد از خود نزد آنان مطرح نمود. (۲۴۸)

۳ - بنا بر نقل مظفر در «السقیفه» پیامبر صلی الله علیه و اله گروهی از شیعیان و ارادتمندان امام

علی علیه السلام را هنگام فرستادن لشکر اسامه به جنگ و مقابله با لشکر روم، نزد خود نگاه داشت، تا چنانچه مرگ او فرا رسید این چند نفر با بیعت با امام علی علیه السلام خلافت و حکومت را برای ان حضرت تمام کنند، ولی متأسفانه عمر، ابوبکر و برخی دیگر با تخلف از لشکر اسامه بن زید، این نقشه و تدبیر عالی پیامبر صلی الله علیه و اله را برهم زدند تا مبدا خلافت از دست آنان گرفته شود.

۴ - هنگامی که برخی، به جهت رسیدن به ملک و سلطنت بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و اله به سقیفه بنی ساعده رفته، مشغول تقسیم قدرت یا تصاحب ان برای خود بودند، در حالی که جنازه رسول خدا صلی الله علیه و اله هنوز دفن نشده بود، شیعیان به پیروی امامشان علی علیه السلام مشغول دفن رسول خدا صلی الله علیه و اله و عزاداری برای ان حضرت بودند.

تشیع در ایام خلافت ابوبکر

تشیع در ایام خلافت ابوبکر

شیعیان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز به تلاش خود در راه عملی کردن دستور پیامبر صلی الله علیه و اله در رابطه با امام علی علیه السلام ادامه دادند، و در این راه اقداماتی انجام دادند که به برخی از ان ها اشاره می کنیم:

۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت

از ان جا که شیعیان سفارش های پیامبر صلی الله علیه و اله را در حق امام علی علیه السلام دیده و شنیده بودند و معتقد به امامت و جانشینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله، از جانب خداوند و رسول صلی الله علیه و اله بودند، از این رو بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و اله فوراً طرح کاندیدا کردن امام را برای بیعت مطرح نمودند. عباس بن عبدالمطلب به امام علی علیه السلام می گوید: «امدد یدک ابایعک یبایعک الناس»؛ (۲۴۹) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ - تحصن شیعیان در خانه فاطمه زهرا علیها السلام

شیعیان بعد از واقعه سقیفه و تمام شدن خلافت به نفع ابوبکر، به عنوان اعتراض به خانه حضرت زهرا علیها السلام آمده، در انجا تحصن کردند، تا ضمن اعتراض به عمل انجام شده، بر امامت و ولایت بحق امام علی علیه السلام صحه بگذارند.

مسعودی در حوادث وفات پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می کند: «ان الامام علیا اقام ومن معه من شیعته فی منزله بعد ان تمت البیعه لابی بکر»؛ (۲۵۰) «همانا امام علی علیه السلام و کسانی که با او از شیعیان بودند، بعد از ان که بیعت با ابو بکر تمام شد، در منزل حضرت اقامت گزیدند».

عمر بن خطاب می گوید: «انه کان من خبرنا حین توفی الله نبیه ان علیا والزبیر ومن معهما تخلفوا عنّا فی بیت فاطمه»؛ (۲۵۱) «از جمله اتفاقاتی که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله افتاد ان که علی و زبیر و گروهی که با ان دو بودند از بیعت و همکاری با ما سرپیچی کرده، در خانه فاطمه تحصن نمودند».

متخلفین از بیعت با ابوبکر عبارتند از:

۱ - سلمان فارسی ۲ -

۳ - براء بن عازب ۴ - ابوذر غفاری.

۵ - مقداد بن اسود.

۶ - ابان بن سعید.

۷ - عباس بن عبدالمطلب و جماعتی از بنی هاشم و جمعی از مهاجرین و انصار. (۲۵۲)

ابن اثیر می گوید: «وکان ابان احد من تخلف عن بیعه ابی بکر لینظر ما یصنع بنو هاشم، فلما بايعوه بايع»؛ (۲۵۳) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد تا ببیند بنی هاشم چه می کنند؛ بعد از آن که دید بنی هاشم بیعت کردند او نیز بیعت نمود».

۳ - موضع گیری ها در دفاع از ولایت

شیعیان بعد از آن که تحصیّ نشان توسط عمر بن خطاب بر هم خورد، وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله شده، در صدد احتجاج و اقامه حجت بر مردم آمدند، تا آنان را از این خواب غفلت بیدار سازند. اینک به موضع گیری های برخی از آنان اشاره می کنیم:

الف) فضل بن عباس او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا اولی بها منکم»؛ (۲۵۴) «صاحب ما - علی علیه السلام - به خلافت، از شما سزاوارتر است».

ب) مقداد بن اسود

او می گوید: «واعجبا لقریش و دفعهم هذا الامر عن اهل بیت نبیهم و فیهم اول المؤمنین...»؛ (۲۵۵) «عجب دارم از قریش که چگونه خلافت را از اهل بیت نبی شان گرفت در حالی که در میان آنان کسی است - علی علیه السلام - که اول مؤمن به پیامبر صلی الله علیه واله است».

و نیز می فرمود: «معرفة ال محمد برائه من النار، وحبّ ال محمد جواز علی الصراط، والولاء لال محمد امان من العذاب»؛ (۲۵۶) «شناخت و معرفت ال محمد برائت از عذاب، و دوستی آنان جواز و مجوز عبور از پل صراط، و ولایت آنان امان از عذاب جهنم است».

ج) سلمان فارسی او در دفاع از خاندان عصمت و طهارت خطاب به مردم می گوید: «ای مردم!

همانا ال محمد از خاندان نوح، ال ابراهیم و از ذریه اسماعیل است. آنان عترت پاک و هدایتگر محمدند. ال محمد را به منزله سر از بدن، بلکه به منزله دو چشم از سر بدانید؛ زیرا آنان نسبت به شما مانند آسمان سربرافراشته، کوه های نصب شده، خورشید روشنی بخش و درخت زیتون اند،..» (۲۵۷)

و در جایی دیگر خطاب به مردم می فرماید: «می بینم که علی علیه السلام بین شماست ولی دست به دامان او نمی زنید، قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست، کسی بعد از علی علیه السلام از اسرار پیامبرتان خبر نمی دهد.» (۲۵۸)

بعد از واقعه سقیفه خطاب به مردم فرمود: «کرداز و ناکرداز، لو بایعوا علیا لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم»؛ (۲۵۹) «کردید آنچه نباید می کردید، و نکردید آنچه را که باید می کردید، اگر با علی علیه السلام بیعت می کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود.»

د) ابوذر غفاری او می گوید: «اصبتم قناعه و ترکتم قرابه، لو جعلتم هذا الامر فی اهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛ (۲۶۰) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خداصلی الله علیه واله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل بیت نبی تان قرار می دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی کرد.»

ه) ابی بن کعب او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی ارزش خواند. (۲۶۱)

ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیه الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می کند:

«وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبرصلی الله علیه واله ملاقات کنم، علی الخصوص خیلی علاقه داشتم که ابی را ملاقات نمایم، وارد مسجد پیامبرصلی الله علیه واله شدم و در صف اول به نماز ایستادم، ناگهان مردی را دیدم که

نماز خود را تمام کرد و شروع به حدیث گفتن نمود. گردن ها به سوی او کشیده شد تا بیاناتش را بشنوند. او سه بار گفت: سران این امت گمراه شدند و آخرتشان تباه شد، ولی من دلم به حال ان ها نمی سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می سوزد که به دست آنان گمراه شدند.» (۲۶۲)

و نیز آورده است: «ابی بن کعب - که شاهد انحراف مردم از قطب اصلی رهبری اسلامی بود و از این وضع رنج می برد - می گفت: «روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه واله زنده بود همه متوجه یک نقطه بودند ولی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه واله صورت ها به چپ و راست منحرف گردید.» (۲۶۳)

ذهبی نقل می کند: «یکی از انصار از ابی بن کعب پرسید: ابی! از کجا می ایی؟ پاسخ داد: از منزل خاندان پیامبر صلی الله علیه واله. او گفت: وضع آنان چگونه است؟ گفت: چگونه می شود وضع کسانی که خانه آنان تا دیروز محلّ رفت و آمد فرشته وحی و کاشانه پیامبر خدا صلی الله علیه واله بود، ولی امروز جنب و جوشی در انجا به چشم نمی خورد و از وجود پیامبر صلی الله علیه واله خالی مانده است. این را گفت در حالی که بغض گلویش را می فشرد و گریه مجال سخن را به او نمی داد، به طوری که وضع او حضار را نیز به گریه واداشت.» (۲۶۴)

و) بریده بن خضیب اسلمی ذهبی در ترجمه او می نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا أَلِيهِ رَاجِعُونَ»، چه مصیبت هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! ایا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می زنی؟ کسی تو را گول

زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و اله ما را امر نمود که علی علیه السلام را امیر المؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبر صلی الله علیه و اله در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می فرمود: این، امیر مؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث هلاکت نفس است نجات بده. و حق را به کسی که از تو به آن سزاوارتر است واگذار، و در غصب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می کنم، کمک کار ظالمین مباش.» (۲۶۵)

(ز) خالد بن سعید

ابن اثیر می گوید: «تاخر خالد و اخوه ابان عن بیعه ابی بکر، فقال لبنی هاشم: انکم لطوال الشجر، طیو الثمر، نحن تبع لکم... فلما بايع بنو هاشم ابابکر بايعه خالد»؛ (۲۶۶) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما خاندانی ریشه دار و اصلی هستید که افراد شایسته ای را به جامعه تحویل داده است و ما به دنبال شما مییم... بعد از آن که بنی هاشم با ابوبکر - با تهدید و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

۴ - سکوت معنادار

از جمله موضع گیری های شیعیان در خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، سکوت معنادار آنان بود؛ زیرا از طرفی حق را با علی علیه السلام دانسته و دیگران را لایق مقام خلافت نمی دانستند. از طرف دیگر مصالح اسلام و مسلمین را در نظر می گرفتند، کسانی که به تعبیر امیر المؤمنین، تازه مسلمان اند. از طرف

سوم دشمنان داخلی و خارجی را در کمین می دیدند، لذا با یک جمع بندی، سکوت را بر هر چیز دیگر ترجیح دادند. به این معنا که دست به شمشیر نبرند و برای گرفتن حق امیرالمؤمنین علیه السلام اقدامی انجام ندهند، ولی این بدان معنا نبود که سکوت مطلق داشته باشند؛ زیرا حق هیچ گاه نباید به طور مطلق خاموش بماند، بلکه در هر موردی که صلاح می دیدند از راه های مختلف حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام را گوشزد می کردند.

۵ - مخالفت عملی

در برخی از موارد نیز عملاً با خلیفه غاصب مقابله می کردند که می توان یک نمونه از آن را اقدام عملی مالک بن نویره در ندادن زکات به نماینده ابوبکر، خالد بن ولید دانست؛ زیرا او معتقد بود که ابوبکر شایسته خلافت نیست و دادن زکات به نماینده او کمک به ظالم است؛ از این رو از دادن زکات به او سرپیچی کرد... .

نمونه دیگر از مخالفت عملی را می توان هجرت بلال از مدینه دانست؛ زیرا بلال به خاطر منصب مهمی که نزد رسول خداصلی الله علیه واله داشت، احساس کرد که اگر در مدینه بماند باید برای خلیفه وقت اذان گو باشد، و از آن جا که اذان او در حقیقت تایید خلافت غاصب است، به همین خاطر مصلحت را در آن دید که از مدینه پیامبرصلی الله علیه واله به محلی دور هجرت کند تا از او بهره برداری سیاسی نشود و در آنجا بود تا از دار دنیا رحلت کرد. (۲۶۷)

۶ - مبارزه منفی

حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پدرش و مشاهده خلافتی های دستگاه خلافت و بعد از این که نتوانست از راه گفت و گو ونصیحت آنان را متنبه سازد، راه مبارزه منفی را پیش گرفت. و این راه را چه تا زمانی که زنده بود و چه برای بعد از شهادتش دنبال کرد:

الف) غضب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر

بخاری در باب «خمس» در مساله میراث حضرت زهراعلیها السلام از فدک نقل می کند: فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه واله غضبناک شد و با ابوبکر قهر نمود. و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود. (۲۶۸)

او نیز در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبرصلی

الله علیه و اله کسی را به نزد ابی بکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خداصلی الله علیه و اله که همان فئ مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود بر او بفرستد. ابوبکر گفت: رسول خداصلی الله علیه و اله فرمود: ما چیزی را به ارث نمی گذاریم آنچه هست همه صدقه می باشد. تا این که می گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه - علیها السلام - بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت». (۲۶۹)

ب) وصیت به دفن شبانه بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه و اله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خداصلی الله علیه و اله از فئ مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده باز خواهد... ابوبکر از پرداخت آن ها امتناع ورزید. فاطمه - علیها السلام - بر ابوبکر غضبناک شد و با او قهر کرده و تا زنده بود با او سخن نگفت. بعد از پیامبرصلی الله علیه و اله شش ماه زنده بود. و هنگامی که وفات نمود شوهرش علی - علیها السلام - او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از دفن حضرت آگاه نکرد». (۲۷۰)

ابن ابی الحدید می نویسد: «علی و حسن و حسین - علیهما السلام - فاطمه را شبانه دفن کرده و قبرش را مخفی نمودند». (۲۷۱)

او نیز می گوید: «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه - علیها السلام - از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر بر

جنازه او نماز نخوانند.» (۲۷۲)

مسلم در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت می گوید: «...علی - علیه السلام - خبر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد.» (۲۷۳)

حلبی از واقعی نقل کرده که گفت: «نزد ما به اثبات رسیده که علی - کرم الله وجهه - فاطمه را شبانه دفن کرد و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد و هرگز کسی را خبر ننمود.» (۲۷۴)

استاد توفیق ابو علم می گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد: یکی این که کسانی که بر آن ها غضب نموده در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود.» (۲۷۵)

ابوبکر جوهری نقل می کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه - علیها السلام - فرار رسید بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - وصیت کرد که هرگاه از دنیا رفته مرا شبانه دفن کن و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مساز...» (۲۷۶)

ابن قتیبه می گوید: «...فاطمه - علیها السلام - قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد تا شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه اش حاضر نگردد، لذا شبانه دفن شد.» (۲۷۷)

تشیع در ایام خلافت عمر بن خطاب

عمر بن خطاب با توجه به نقش مهمی که در دوران خلافت ابوبکر داشت، به خلافت رسید و بدین جهت با مخالفت رو به رو نشد. امام علی علیه السلام و شیعیان با این اقدام مخالف بودند، اما بیعت سریع مردم، فرصتی برای مخالفت امام و شیعیان باقی نگذاشت. سابقه رفتار تند عمر در دوران خلافت ابوبکر، زمینه هرگونه مخالفت عملی را منتفی می ساخت. (۲۷۸)

علی علیه السلام اگرچه میراث خویش را برباد رفته و خود را شایسته رهبری

می دانست، ولی برای حفظ موقعیت حساس جهان اسلام، هم چنان سکوت توأم با بیان حق و حقیقت، و تذکر به حقانیت خود را ادامه می داد.

شیعیان نیز همانند امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت معناداری داشتند، آن ها اگرچه سکوت کرده و به جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین دست به اقدامی عملی علیه حکومت وقت نمی زدند ولی با بیانات خود با آنان مخالفت می ورزیدند.

عمر بن خطاب در مجلسی گفت: «دلیل قریش در انتخاب نکردن علی علیه السلام به خلافت این بود که آنان کراهت داشتند خلافت و نبوت در یک خاندان جمع شود. ابن عباس که در آن مجلس بود در برابر این سخن عمر موضع گیری کرده، خطاب به او فرمود: قریش نسبت به آنچه که خداوند نازل کرده بود، کراهت داشتند.» (۲۷۹)

تشیع در ایام خلافت عثمان

عثمان شیوه دو خلیفه پیشین را دنبال نکرد. ابتدا والیان عمر را از ولایات برداشت و بستگان خود را بر کار گماشت. حکم بن العاص را که پیامبر صلی الله علیه و اله به طائف تبعید کرده بود، به مدینه برگرداند و خزانه مسلمین را به او سپرد. مروان بن حکم را مشاور خویش قرار داد و یک پنجم زکات شمال افریقا را که مبلغ دو میلیون و پانصد و بیست هزار دینار بود به وی بخشید و او را به دامادی خویش برگزید.

وی از بیت المال بصره مبلغ ششصد هزار درهم به داماد دیگر خویش، عبدالله بن خالد بن اسید، حواله کرد. عبدالله بن عامر، پسردائی خویش را که نوجوانی بود به حکومت بصره انتخاب کرد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی خود را - که پیامبر صلی الله علیه و اله در فتح مکه به سبب ارتداد وی دستور قتلش را صادر کرده بود - به

حکومت مصر و خراج آن سرزمین برگزید. ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خود را به کوفه فرستاد و پس از فساد و تباهی و شراب خواری او سعید بن عاص، فامیل دیگر خود را به آن شهر گماشت. سعید با اعمال سیاست اشرافی اموی و بیان این که زمین های سرسبز عراق از برای قریش است، موجب اعتراض و شورش مردم کوفه گردید. (۲۸۰)

در این دوران علی علیه السلام و شیعیان در مقابل بدعت های عثمان و والیانش ساکت نمی نشستند.

ابن ابی الحدید می نویسد: «انّ اللّٰذی علیه اکثر ارباب السیر و علماء الاخبار انّ عثمان نفی اباذر اولا الی الشام ثم استقدمه الی المدینه لَمَّا شکی منه معاویه، ثمّ نفاه من المدینه الی الربذه لَمَّا عمل بالمدینه ما کان یعمل بالشام»؛ (۲۸۱) «بیشتر تاریخ نویسان و عالمان اخبار بر آن اند که عثمان ابتدا ابوذر را به شام تبعید کرد و بعد از آن که معاویه از او به عثمان شکایت کرد، او را به مدینه خواست و از مدینه، به خاطر مخالفت با خلیفه، به ریزه تبعید نمود.»

زمانی که ابوذر را به ریزه تبعید کردند و علی علیه السلام و فرزندان او را بدرقه نمودند، ابوذر نگاهی به امام علیه السلام کرد و گفت: وقتی شما و فرزندان را می بینم به یاد سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله در مورد شما می افتم و گریه می کنم. (۲۸۲)

و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می کرد که فرمود: «زود است که شما را فتنه فرارسد، اگر گرفتار آن شدید بر شما باد عمل به کتاب خدا و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام.» (۲۸۳)

در زمان خلافت عثمان، ابوذر بر درب مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله ایستاد و در خطبه ای که ایراد کرد،

فرمود: «ای مردم! محمّد وارث علم ادم و فضایل انبیاست، و علی بن ابی طالب وصی محمّد و وارث علم اوست...» (۲۸۴)

بلاذری می نویسد: «مقداد بن عمرو، عمار بن یاسر، طلحه و زبیر با تعداد دیگری از اصحاب رسول خداصلی الله علیه واله به عثمان نامه نوشتند و او را به نکاتی چند تذکر دادند و او را از خدا ترساندند. و در ضمن تهدید کردند که اگر به تذکرات آنان گوش فرا ندهد برضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفته نزد عثمان آورد. به مجرد این که صدر نامه را برای او خواند، عثمان با غضب به او گفت: ایا تو از بین دوستانت جرات خواندن نامه تهدیدآمیز را برای من داری؟ عمار در جواب گفت: دلیلش این است که ناصح ترین قوم خود به تو هستم. عثمان در جواب گفت: دروغ می گویی ای فرزند سمیه! عمار گفت: به خدا سوگند من پسر سمیه و فرزند یاسرم. سپس عثمان به غلامش دستور داد که دست و پای او را بشکنند. ان گاه با دو پایش درحالی که در کفش بود شروع به لگدزدن به عمار کرد که بر اثر ان «فتق» بر او عارض شد.» (۲۸۵)

تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

خلافت امام علی علیه السلام در اواخر سال سی و پنج ه.ق. شروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بیعت عمومی با ان حضرت وقت را مناسب دیدند تا یادی از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده، مردم را به ان مقام شامخ تذکر دهند تا اگر خواستند با ان حضرت بیعت کنند با انگیزه ای حقیقی باشد. از این رو هنگام بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام، مالک بن حارث اشتر

خطاب به مردم کرده، فرمود: «ای مردم! این علی علیه السلام وصی اوصیا و وارث علم انبیاست، او کسی است که بلاهای بزرگ را به جان خریده و زحمت های فراوانی در راه اسلام تحمل کرده است. او کسی است که کتاب خدا به ایمان او شهادت داده و پیامبرش او را به بهشت رضوان بشارت داده است. کسی که تمام فضایل در او جمع شده، و احدی از گذشتگان و اهل این زمان در سابقه و علم و فضلش شک نکرده است...» (۲۸۶)

خزیمه بن ثابت نیز پس از بیعت با امام علی علیه السلام می گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خداصلی الله علیه واله او را برای ما برگزید.» (۲۸۷)

امام علی علیه السلام به کوفه آمد و آن شهر را محلّ اقامت خود، به عنوان پایتخت، انتخاب نمود؛ تا آن که بتواند تشیع را در عراق گسترش داده و خود را نیز به اهل عراق معرفی نماید. از طرفی کوفه منطقه ای سوق الجیشی بود، و چون کلّ عراق نیز به شام نزدیک بود، آن حضرت خواست تا علاوه بر عراق؛ شام را نیز تحت نظر قرار دهد.

بعد از ورود امام علی علیه السلام به عراق، مردم با ملاحظه امام علی علیه السلام به عنوان قهرمان سیاست، در مقابل استیلاي شامیان از او حمایت کردند و مدت ها از حامیان مذهبی امام علی علیه السلام بودند.

پس از جنگ جمل، اصطلاح شیعه علی علیه السلام شامل همه کسانی می شد که از علی علیه السلام در مقابل عایشه حمایت می کردند. علاوه بر آن به اشخاص و گروه های غیرمذهبی که به دلایل سیاسی از علی علیه السلام حمایت می کردند، لفظ شیعه اطلاق می گردید.

نصرین مزاحم می گوید: امام علی علیه السلام هنگام برشمردن جنایات طلحه

و زبیر فرمود: «انّ اتباع طلحه والزبیر قتلوا شیعی و عمّالی»؛ (۲۸۸) «همانا پیروان طلحه و زبیر در بصره شیعیان و عاملان مرا به قتل رساندند».

در این مفهوم وسیع بود که کلمه شیعه در سند حکمیت در صفین به کار رفت. ده سال بعد، زمانی که شیعیان شروع به تثبیت موقعیت اسمی خود کردند، کوشش هایی برای جدایی حامیان علی علیه السلام صورت گرفت و بین حامیان مذهبی و غیرمذهبی وی تمایزی حاصل شد.

امام علی علیه السلام در طول چهار سال و نه ماه حکومت خویش، اگرچه نتوانست جامعه اسلامی را به صورت اول خویش بازگرداند، اما به موفقیت های مهمی دست یافت که عبارتند از:

۱ - معرفی کردن شخصیت واقعی رسول خداصلی الله علیه واله برای مردم.

۲ - تبیین احکام فراموش شده اسلام.

۳ - جلوگیری از بدعت ها و تحریف های دینی در حد امکان.

۴ - تصحیح و اصلاح احکامی که به اشتباه برای مردم تبیین شده بود.

۵ - تبیین مقدار زیادی از معارف دینی.

۶ - تربیت شاگردانی جلیل القدر؛ مانند: اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمار، رشید هجری و... .

در عصر حکومت امام علی علیه السلام اگرچه فشارها و حصرهای سیاسی از شیعه برطرف شد، ولی درعوض مبتلا به جنگ های داخلی متعدد شدند و در این جنگ ها نیز با گفتار و عمل، دست از دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام برنداشتند.

شیعیان با وجود شکست در جنگ ها برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و مقابله با مخالفین ان حضرت، دست از دفاع عقیدتی از ان حضرت علیه السلام برنداشتند.

الف) جنگ جمل

شیعیان عقیدتی در جنگ جمل به جهت آگاهی دادن مخالف و موافق به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ها و رجزهای حماسی خود، ان حضرت را به دیگران معرفی می کردند.

ابوالهیثم بن تیهان که بدری

است، می گوید:

قل للزبير وقل لطلحه أننا

نحن الذين شعارنا الانصار

انّ الوصى امامنا وولينا

برح الخفاء وباحت الاسرار (۲۸۹)

مردی از قبیله ازد به میدان آمده، می گوید:

هذا على وهو الوصى اخاه يوم النجوه النبى وقال هذا بعدى الولي وعاه واع ونسى الشقى (۲۹۰)

حجر بن عدی کندی، صحابی جلیل القدر، می گوید:

يا ربنا سلم لنا عليا

سلم لنا المبارك المضيّا

المؤمن الموحّد التقيا

لاخطل الراى ولا غويا

بل هاديا موقفا مهديا

واحفظه ربّي واحفظ النبيا

فيه فقد كان له وليا

ثم ارتضاه بعده وصيا (۲۹۱)

زحر بن قيس جعفى می گوید:

اضربكم حتى تقروا لعلى خير قریش كلّها بعد النبى من زانه الله وسمّاه الوصى انّ الولي حافظا ظهر الولي (۲۹۲)

ب) جنگ صفین

در جنگ صفین نیز شیعیان به طرق مختلف به دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و حریم ولایت برآمدند.

عده ای با بیان خطبه ها، به دفاع از مقام او برآمدند. ابن ابی الحدید می گوید: «بعد از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را در کوفه برای حرکت به طرف صفین به جهت جنگ با معاویه جمع کرد، عمرو بن حمق خزاعی ایستاد و امام علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده، عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! من تو را به جهت خویشاوندی یا طلب مال، یا سلطنت و جاه، دوست ندارم، بلکه دوستی من نسبت به تو از آن جهت است که پنج خصلت در تو یافتم که در دیگری نبوده است: تو پسرعموی رسول خدا و جانشین و وصی او هستی، و پدر ذریه پیامبری که در میان ما به ودیعت گذارده شده است. تو اول کسی هستی که اسلام آورد، و سهم تو در جهاد از همه بیشتر است...» (۲۹۳)

امّ خیر نیز در روز صفین در تحریک سپاهیان امام علی علیه السلام می فرمود: «عجله کنید - خداوند شما را رحمت کند - به

یاری امام عادل و باتقوای باوفا و راستگو که وصی رسول خداست.» (۲۹۴)

برخی دیگر نیز با اشعار خود به دفاع از مقام ولایت برآمدند:

قیس بن سعد، صحابی عظیم و سید خزرج، می گوید:

وعلى امامنا و امام لسوانا اتى به التنزيل يوم قال النبى من كنت مولاه فهذا مولاه خطب جليل انّ ما قاله النبى على الائمة

حتم ما فيه قال وقيل (۲۹۵)

و نعمان بن عجلان انصاری نیز می گوید:

كيف التفرق والوصى امامنا

لا كيف الّا حيره وتخاذلا

لا تغبنّ عقولكم، لا خير فى من لم يكن عند البلايل عاقلا

وذوو معاويه الغوى وتابعوا

دين الوصى لتحمدوه اجلا (۲۹۶)

اینان در اشعار خود عمدتاً بر مساله وصایت و جانشینی امام علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه واله تاکید داشتند.

برخی دیگر نیز پس از آن که امام علی علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت و خوارج از او جدا شدند، در کنار امام علی علیه السلام ثابت قدم ماندند و بار دیگر با آن حضرت تجدید بیعت و عهد نمودند. از جمله عهد آنان این بود که به حضرت خطاب کرده، عرض کردند: «ما دوست هر کسی هستیم که تو دوست انی، و دشمن هر کسی هستیم که تو با آنان دشمنی داری.» (۲۹۷)

عده ای دیگر با نوشتن نامه به معاویه او را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، مقام ولایت و خلافت به حق امیرالمؤمنین علیه السلام را به او گوشزد می کردند.

محمّد بن ابوبکر در نامه ای که به معاویه می نویسد، می گوید: «...وای بر تو! چگونه خودت را در کنار علی علیه السلام قرار می دهی، کسی که وارث رسول خداصلی الله علیه واله و وصی او و پدر فرزندان اوست. کسی که قبل از دیگران به او گروید و آخرین کسی بود که عهد پیامبرصلی الله علیه واله

را شنید. او را از اسرارش آگاه و در امرش شریک ساخت.» (۲۹۸)

دارمیه حجونیّه از زنان شیعه امام علی علیه السلام در برابر معاویه در بیان علل دوستی علی علیه السلام گفت: «من او را دوست دارم؛ زیرا مساکین را دوست می داشت و به وامانندگان کمک می کرد. او فقیه در دین بود و از بیان حق کوتاهی نمی نمود. او از جانب رسول خداصلی الله علیه واله ولایت داشت...» (۲۹۹)

پیشگامان تشیع از صحابه

با مراجعه به کتب رجال و تراجم و تاریخ و بررسی و تحقیق در شرح حال صحابه، پیروی بسیاری از آنان از علی بن ابی طالب علیه السلام نمایان می گردد. مرحوم «شرف الدین» اسامی دویست نفر از آنان را در کتاب شریف «الفصول المهمّه» آورده است.

ایت الله محمدحسین کاشف الغطاء رحمه الله می فرماید: «من با تتبعی که در کتب تراجم صحابه داشته ام؛ امثال: کتاب «استیعاب» و «اصابه» و «اسدالغابه» و نظایر این ها، به این نتیجه رسیده ام که حدود سیصد نفر از صحابه، از شیعیان حضرت علی علیه السلام بوده اند. و شاید کسی که بیشتر تفحص کند، از این تعداد، بیشتر پیدا نماید.»

اینک به اسامی تعدادی از این صحابه اشاره می شود:

- عبدالله بن عباس - فضل بن عباس - قثم بن عباس - عبدالرحمن بن عباس - تمام بن عباس - عقیل بن ابی طالب - نوفل بن حرث - عبدالله بن جعفر بن ابی طالب - عون بن جعفر

- محمد بن جعفر

- ربیع بن حرث بن عبدالمطلب - طفیل بن حرث - مغیره بن نوفل بن حارث - عبدالله بن حرث بن نوفل - عبدالله بن ابی سفیان بن حرث - عباس بن عتبه بن ابی لهب - عبدالمطلب بن ربیع بن حرث - عباس بن

ربیعہ بن حرث - جعفر بن ابی سفیان بن حرث از مشاہیر غیر بنی ہاشم، بہ این افراد می توان اشارہ نمود.

- سلمان محمدی - مقداد بن اسود کندی - ابوذر غفاری - عمار بن یاسر

- حدیفہ بن یمان - خزیمہ بن ثابت - ابویوب انصاری - ابوالہیثم مالک بن تیہان - ابی بن کعب - قیس بن سعد بن عبادہ - عدی بن حاتم - عبادہ بن صامت - بلال بن رباح حبشی - ابورافع مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ - ہاشم بن عتبہ - عثمان بن حنیف - سہل بن حنیف - حکیم بن جبلیہ عبدی - خالد بن سعد بن عاص - ابن حصیب اسلمی

شرح حال برخی از پیشگامان تشیع

۱ - سلمان فارسی

سلمان فارسی، ایرانی الاصل و اهل «جی» اصفهان یا «استخر» فارس یا «رامہرمز» است. او پس از تحقیق در آیین زرتشت، بہ مسیحیت گرویدہ و با تأمل در تعلیمات حضرت مسیح علیہ السلام قبل از جنگ خندق بہ اسلام گروید. وی یکی از یاران صدیق و معروف و فداکار پیامبر صلی اللہ علیہ والہ بود. در حالی کہ ہر یک از مهاجرین و انصار وی را از خود می دانستند. پیامبر صلی اللہ علیہ والہ فرمود: «سلمان از ما اہل بیت است».

سلمان با انتساب بہ خاندان پیامبر صلی اللہ علیہ والہ از موقعیت و شرافت ویژه ای در میان یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ برخوردار گردید. او در تمام غزوات در کنار پیامبر صلی اللہ علیہ والہ، با مشرکین بہ نبرد می پرداخت. (۳۰۰)

وی در زمان پیامبر صلی اللہ علیہ والہ از ہواداران حضرت علی علیہ السلام بود و پس از رحلت رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ و حکومت «ابوبکر» سخن معروف خود را بہ زبان فارسی چنین گفت:

«کردید و نکردید»، و به این وسیله از پیروی نکردن با علی علیه السلام انتقاد کرد.

سلمان، از استوارترین یاران امام علی علیه السلام و یکی از چهارتن، شیعیان صدیق و نخستین امام، به شمار آمده است (۳۰۱).

سادگی رفتار و حمایت او از حضرت علی علیه السلام بی شک در گرایش هموطنان او به اسلام و تشیع بی تاثیر نبوده است.

۲- ابوذر غفاری

ابوذر، قبل از اسلام نیز موحد بوده است. وی با شنیدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله در مکه، با شنیدن ایه هایی از قران، گمشده خویش را یافت و مسلمان شد.

مورخان، او را پنجمین مسلمان دانسته اند. چون به جهت تبلیغ اسلام، در معرض خطر قرار گرفت، پیامبر وی را مامور تبلیغ در قبیله اش قرار داد.

ابوذر در نزد پیامبر صلی الله علیه و اله از مقام و منزلت ویژه ای برخوردار بود. (۳۰۲) او در زمان خلافت خلیفه سوم، به اسراف و تبذیرهای خلیفه و مشاورانش، به ویژه «مروان» اعتراض کرد. خلیفه وی را به روستای کوچک «ربذه» تبعید نمود.

حضرت علی علیه السلام و فرزندانش او را بدرقه کرده و با او وداع کردند... وی یار صدیق پیامبر صلی الله علیه و اله بود.

رسول خدا صلی الله علیه و اله در حق او فرمود: «افرین بر ابوذر که تنها راه می رود و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود». (۳۰۳)

۳- مقداد بن عمرو

مقداد، از قبیله «کنده» یا «بهره» و از اعراب جنوبی بود. وی از یاران و مهاجرین پیامبر صلی الله علیه و اله در مکه و به نقلی هفتمین ایمان آورنده بود. وی به فرمان پیامبر صلی الله علیه و اله به حبشه مهاجرت نمود. و در تمام غزوات در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله در دفاع از اسلام و پیامبر خالصانه به نبرد پرداخت.

مقداد در یکی از غزوات به پیامبر عرض کرد: «یا رسول الله! ما چون قوم بنی اسرائیل نیستیم که بگوئیم تو و خدایت به جنگ بروید و ما ایستاده ایم، بلکه ما از هر طرف به نبرد و حمایت از تو و دین خدا خواهیم پرداخت.» (۳۰۴)

او از ارکان اربعه شیعه و در گروه خالص ترین و نخستین یاران امام علی علیه السلام

در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است.

۴ - عمار بن یاسر

عمار و پدر و مادرش از نخستین مسلمانان و ایمان آورندگان به پیامبر صلی الله علیه و اله بودند. قریش «یاسر» و «سمیه» و «عمار» را شکنجه می کردند. روزی پدر و مادر عمار توسط قریش شکنجه می شدند، پیامبر صلی الله علیه و اله در حالی که قدرت یاری آنان را نداشت بر آنان گذر کرد و فرمود: «بشارت باد خاندان یاسر را به بهشت پروردگار». (۳۰۵)

عمار، چون یاران دیگر پیامبر به مدینه هجرت کرد. در پیمان برادری اسلامی، بین مهاجرین و انصار، پیامبر صلی الله علیه و اله وی را برادر «حذیفه بن یمان» قرار داد. حضرت صلی الله علیه و اله نام منافقان را بر این دو بیان کرد. به همین جهت این دو را «منافق شناس» می خواندند. (۳۰۶)

عمار در تمام جنگ ها همراه پیامبر حضور داشت، پیامبر به عمار فرمود: «قاتل عمار در آتش است» و نیز فرمود: «تو را گروه ستمکاران به قتل می رسانند».

وی در حالی که نود و سه یا چهار سال از عمرش می گذشت، در جنگ «صفین» همراه با لشکر حضرت علی علیه السلام با سپاه معاویه به نبرد پرداخت. و با شهادت خود، سپاهیان معاویه را به تردید انداخت. (۳۰۷) برخی از سپاهیان که در حمایت از حضرت علی علیه السلام دچار تردید بودند، پایدارتر شدند. (۳۰۸)

عمار بن یاسر را چهارمین فرد از شیعیان نخستین و حامیان امام علی علیه السلام دانسته اند.

۵ - خذیمه بن ثابت

«خذیمه» از انصار و از قبیله «اوس» بود. پیامبر صلی الله علیه و اله گواهی او را مساوی با گواهی دو نفر دانستند و از این جهت وی را «ذوالشهادتین» نامیدند. در فتح مکه، پرچم قبیله «بنی خطبه» را در دست داشت. وی در جنگ های «جمل» و «صفین» در کنار امام علی علیه السلام بود. و به

دست سپاهیان معاویه به شهادت رسید. (۳۰۹)

او در هنگام بیعت با حضرت علی علیه السلام به عنوان نماینده و دومین نفر از انصار، بیانی دارد که نشان دهنده ایمان و اخلاص او به حضرت علی علیه السلام است.

یعقوبی می نویسد: «... سپس خذیمه بن ثابت، «ذوالشهادتین» برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! برای کار خود جز تو را نیافتم و بازگشت جز به تو نبود. اگر درباره تو درست بگویم، تو در ایمان و دانایی از مردمان دیگر برتری. و به خدا داناتر و سزاوارترین مؤمنان به پیامبر صلی الله علیه و اله می باشی، تو آنچه انان دارند داری و انان آنچه را که تو داری ندارند». (۳۱۰) (۳۱۱)

۶ - براء بن عازب

براء بن عازب، از اشراف انصار و از قبیله «خزرج» بود، در پانزده یا هجده غزوه شرکت داشت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله به امام علی علیه السلام پیوست. در کنار حضرت علیه السلام در جنگ های «جمل» و «صفین» شرکت داشت و به نبرد با مخالفان حضرت پرداخت و در زمان «مصعب بن زبیر» در کوفه وفات یافت. (۳۱۲)(۳۱۳)

۷ - ابوالهیثم بن تیهان

وی از جمله انصاری بود که در پیمان «عقبه اول و دوم» در مکه به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله شرفیاب شد و در بازگشت به مدینه، به تبلیغ اسلام پرداخت. در تمامی غزوات در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله قرار داشت و یکی از نقبای دوازده گانه انصار بود که پیامبر صلی الله علیه و اله انان را چون حواریون حضرت عیسی علیه السلام دانسته اند. (۳۱۴)(۳۱۵)

ابوالهیثم، از اولین کسانی بود که به عنوان نماینده انصار با حضرت علی علیه السلام بیعت کرد، (۳۱۶) و بنا به نقلی، وی در جنگ «صفین» به شهادت رسید.

۸ - خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس

خالد، چهارمین یا پنجمین ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و اله و نخستین فرد مسلمان از قبیله خویش بود. او در هر دو هجرت به حبشه حضور داشت و پس از مراجعت به مدینه، در فتح مکه و غزوات «حنین» و «طائف» و «تبوک» شرکت داشت و سپس به عنوان عامل و نماینده پیامبر صلی الله علیه و اله برای دریافت صدقات یمن، انتخاب شد و به انجا رهسپار گشت. (۳۱۷)

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله به مدینه بازگشت و از بیعت با ابو بکر خودداری ورزید و به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پیوست.

وی در بیعت با حضرت علیه السلام چنین گفت: «به خدا سوگند در میان همه مردم هیچ کس سزاوارتر از تو نیست که جای پیامبر صلی الله علیه و اله را بگیرد». (۳۱۸)

شهادت وی را در زمان ابوبکر و برخی در زمان خلیفه دوم، در سال چهاردهم هجرت دانسته اند.

۹- ابویوب انصاری

ابویوب، در «عقبه» با پیامبر صلی الله علیه واله بیعت کرد. حضرت صلی الله علیه واله در ورود به مدینه تا زمانی که خانه ای برای او بنا گردید، در منزل وی ساکن شد. وی در همه جنگ ها در کنار پیامبر صلی الله علیه واله به دفاع از اسلام می پرداخت. (۳۱۹)

پس از کشته شدن «عثمان»، ابویوب انصاری، از نخستین کسانی بود که به طرفداری از حضرت علی علیه السلام پرداخت و از طرف امام علی علیه السلام حاکم مدینه شد.

ابویوب، در جنگ های «جمل»، «صفین» و «نهروان» در کنار امام علی علیه السلام بود. سخنان وی در برابر مردم کوفه برای یاری امام، گواه درجه ایمان و اخلاص او به امام علی علیه السلام بوده است... .

وی در سال ۵۲ وفات کرد و در کنار دیوار «قسطنطنیه»

مدفون گردید.

۱۰ - حذیفه بن یمان

حذیفه، از انصار و یکی از ممتازان یاران پیامبر صلی الله علیه واله بود. وی از راویان حدیث بوده و در تمامی «غزوات» پیامبر صلی الله علیه واله شرکت داشته است. در زمان پیامبر صلی الله علیه واله طرفدار حضرت علی علیه السلام و بعد از ان، از مدافعین ایشان بوده است.

فرزندان وی در تبعیت از پدر، در حمایت از امام علی علیه السلام در «صفین» به شهادت رسیدند. وفات وی در سال (۳۵هـ) در مدائن رخ داد.

۱۱ - عثمان بن حنیف

وی از انصار و از قبیله «اوس» بود. «ترمذی» او را از اصحاب بدر دانسته است، برخی دیگر گفته اند: وی به جز جنگ بدر در غزوات دیگر پیامبر صلی الله علیه واله نیز شرکت داشته است. (۳۲۰)

بعد از کشته شدن خلیفه سوم، در خدمت امام علی علیه السلام قرار گرفت و به حکومت «بصره» برگزیده شد.

وقتی «اصحاب جمل» قصد «بصره» کردند؛ ابتدا با «عثمان بن حنیف»، والی بصره عهد کردند که منتظر رسیدن امام علی علیه السلام باشند، ولی بر خلاف تعهد خویش بر او تاختند و موهای صورت او را کردند و محافظان بیت المال را کشته و ان را غارت نمودند. (۳۲۱) پس از ان «عثمان بن حنیف» در کوفه ساکن شد و در زمان معاویه بدرود حیات گفت.

۱۲ - سهل بن حنیف

«سهل»، از انصار و از قبیله «اوس» بود. در تمام «غزوات» شرکت داشت و از اندک افرادی بود که با پیامبر صلی الله علیه واله پیمان مرگ بستند. (۳۲۲)

او در جنگ «وادی القری» یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه واله بود. (۳۲۳) وی در نبرد «فلس» - که پیامبر صلی الله علیه واله حضرت علی علیه السلام را برای شکستن بتخانه «صلی» اعزام کرده بود - پرچمدار امام علی علیه السلام بود. (۳۲۴)

«سهل» از یاران با وفای امام علی علیه السلام بود. و با ان حضرت از مدینه به طرف بصره حرکت کرده و در جنگ «جمل» و «صفین» شرکت داشت. وی در سال (۳۸هـ) هجری وفات یافت. (۳۲۵)

۱۳ - ابوالطفیل عامر بن وائله

وی در سال وقوع جنگ «احد» به دنیا آمد و از فرزندان مهاجران بود. او هشت سال از زمان پیامبر صلی الله علیه واله را در رک کرد و به دیدار حضرت صلی الله علیه واله نایل شد. وی از یاران با اخلاص حضرت علی علیه السلام بوده و در تمام جنگ

های امام علی علیه السلام شرکت داشت. وی پس از شهادت امام علی علیه السلام در مکه ساکن گردید و تا زمان وفاتش در مکه باقی ماند و برخی گفته اند در کوفه اقامت داشته است.

«ابوالطفیل» به تفضیل امام علی علیه السلام بر شیخین قائل بود و امام را از آنان برتر می دانست. وی را فردی «شاعر»، «فاضل»، «عاقل»، «فصیح» و «حاضر جواب» در بین یاران مخلص امام علی علیه السلام دانسته اند. (۳۲۶)

علاوه بر اشخاص نامبرده، به اسامی افراد دیگری از شیعیان امام علی علیه السلام نیز می توان اشاره کرد؛ از قبیل:

- هند بن ابی هاله تمیمی - جعدهبین جبیره - حجر بن عدی کنندی - عمرو بن حمق خزاعی - جابر بن عبدالله انصاری - محمد بن ابی بکر

-

جنايات معاويه بر شيعة در اواخر حكومت امام علي عليه السلام

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده ای را بر علیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی دین برای سرکوب شیعیان، حیطة حکومت حضرت را مورد تاخت و تاز قرار داد:

۱ - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین التمر فرستاد.

۲ - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از انجا به انبار و مدائن فرستاد.

۳ - عبدالله بن مسعده بن حکمه فزاری که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود را با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد.

۴ - ضحاک بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هرکس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. و در مقابل، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد.

۵ - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که حضرت کمیل را برای مقابله با او فرستاد.

۶ - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هرکس که در اطاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند. (۳۲۷)

۷ - در سال ۴۰ ه.ق، بَسْر بن ارطاه را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد، او هنگامی که به مدینه رسید، عبیدالله بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از انجا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد، ولی بَسْر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید. (۳۲۸)

یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بُسْر» مورد

غارت قرار گرفت، منطقه ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آن جا سکونت داشتند. بوسه با حرکتی غافلگیرانه به آن ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می شدند. (۳۲۹)

مسعودی در مورد بسر بن ارطاه می گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هرکسی را که مشاهده می کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می کشت.» (۳۳۰)

ابن ابی الحدید می گوید: «بوسه به طرف اهل حسبان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آنجا به طرف صنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این که دو فرزند عبیدالله بن عباس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شده است. و بوسه در حمله هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عده ای را نیز در آتش سوزاند.» (۳۳۱)

او نیز می نویسد: «معاویه در نامه ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش اجازه گواهی ندهید. و در مقابل، شیعیان عثمان را پناه داده و آنان را اکرام کنید... و نیز در نامه ای دیگر به کارگزاران خود نوشت هرکسی که ثابت شد محب علی و اهل بیت اوست اسمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی اش را قطع نماید. و در ضمیمه این

نامه نوشت: هر کس که متهم به ولای اهل بیت علیهم السلام است او را دستگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصا اهل کوفه...» (۳۳۲)

روزی معاویه به امام حسین علیه السلام گفت: «یا ابا عبدالله! اعلمت انا قتلنا شیعه ابیک، فحطناهم و کفناهم وصلینا علیهم و دفناهم؟» (۳۳۳) «ای ابا عبدالله! آیا علم پیدا کردی که ما شیعیان پدرت را به قتل رسانده و حنوط و کفنشان کرده و بر آنان نماز گزارده و دفنشان کرده ایم؟»

تشیع در عصر امام حسن علیه السلام

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به مصالحه با معاویه گردید، یکی از خطراتی که امام علیه السلام احساس می کرد امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. از این رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید امنیت به اصحاب امام علی علیه السلام داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اول معاویه اعلام کرد که آن تعهدات را نمی پذیرد و زیر پا می گذارد.

ابن ابی الحدید از ابی الحسن مدائنی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کسی که روایتی در فضیلت ابی تراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منبر شروع به لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت اهل کوفه بودند؛ زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت، بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می یافت به قتل می رساند، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می نمود و چشمان آنان را از

حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. همچنین عده ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند...» (۳۳۴)

ابن اعثم می نویسد: «زیاد، دائما در پی شیعیان بود و هر کجا آنان را می یافت به قتل می رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند. (۳۳۵) معاویه خود دستور به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد. (۳۳۶) زیاد شیعیان را در مسجد جمع می کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بی زاری جویند. (۳۳۷) او در بصره نیز در جستجوی شیعیان بود و با یافتن آنها آنان را به قتل می رساند. (۳۳۸) عده ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

در سال ۵۳ هجری معاویه حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رساند و او اولین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد. (۳۳۹)

عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند. (۳۴۰)

مالک اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ های امام علی علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سم، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید. (۳۴۱) رشید هجری، از شاگردان امام علی علیه السلام و خواص وی بود، زیاد دستور داد که از علی علیه السلام براءت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. از این رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت. (۳۴۲)

جویریہ بن

مهر عبدی را به جرم داشتن ولایت علی علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جدا کردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار اویخت.

تشیع در عصر امام حسین علیه السلام

ابن ابی الحدید می گوید: «وضع تا وقتی که حسن بن علی، از دار دنیا رحلت نمود، این چنین بود. در این هنگام مصیبت و فتنه بر شیعیان بیشتر شد، کار به جایی رسید که شیعیان در بین مردم از جان خویش ترس داشتند و یا از شهر خود فرار کرده و به طور پنهانی زندگی می کردند.» (۳۴۳)

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «بیشتر مصیبت برای ما و شیعیان، بعد از رحلت امام حسن علیه السلام بود که در آن زمان در هر شهر، شیعیان ما را می کشتند و دست ها و پاهای آن ها را به این گمان که شیعه هستند از بدن جدا می کردند. هر کسی که متهم به دوستی و ارتباط با ما می شد، او را زندانی نموده و یا اموالش را غارت می کردند یا خانه اش را خراب می نمودند و این مصیبت و بلا هم چنان شدت یافت تا زمان عبیدالله ابن زیاد.» (۳۴۴)

سال شصت هجری قمری، معاویه هلاک شد و پسرش یزید، طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود، زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. به شهادت تاریخ، یزید، هیچ گونه شخصیت دینی نداشت. حتی در زمان حیات پدرش، جوانی بود که به اصول و قوانین اسلام، اعتنا نمی کرد و جز عیاشی و بی بندوباری و شهوترانی، کاری نمی دانست. در سه سال حکومت خود فجایی را به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام، با آن همه فتنه ها که انجام گرفته، بی سابقه بود.

سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بود، با فرزندان و خویشان و یاران و شیعیانش، با فجیع ترین وضع، به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت پیامبر را به همراه سرهای بریده شهداء، در شهرها گرداند. (۳۴۵)

سال دوم مدینه را قتل عام کرد و جان و مال و ابروی مردم آن دیار را تا سه روز برای لشکریانش مباح نمود. (۳۴۶)

و در سال سوم کعبه مقدسه را خراب کرد و آن را به آتش کشید. (۳۴۷)

ابومخنف از حجاج نقل کرده که گفت: «اجتمعت الشیعه فی منزل سلیمان بن صرد، فذکروا هلاک معاویه، فحمدنا الله علیه، فقال: ان معاویه قد هلك وان حسينا قد تقبض علی القوم بیعتهم، وقد خرج الی مکه وانتم شیعه وشیعه ایبه...»؛ (۳۴۸) «شیعیان در منزل سلیمان بن صرد جمع شده و خبر از هلاکت معاویه دادند. آنان همگی خدا را از این جهت ستایش کردند. سلیمان بن صرد گفت: همانا معاویه به هلاکت رسیده و حسین بیعت خود را دریغ داشته و از مدینه به مکه حرکت نموده است، و شما شیعیان پدرش هستید...».

طبری و ابن اثیر قصه دعوت و لید از امام حسین علیه السلام در دارالاماره بعد از هلاکت معاویه را نقل کرده است. او می گوید: عبدالله بن زبیر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله! من بر تو می ترسم که اگر به نزد او در دارالاماره روی تو را در آنجا حبس نماید، و تو را رها نکنند تا با یزید بیعت کرده یا تو را بکشند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «انّی لست ادخل وحدی، ولکن اجمع اصحابی الی وخدمی و انصاری واهل الحق من شیعتی، ثم امرهم ان یأخذ

کل واحد سیفه...»؛ (۳۴۹) «من به تنهایی بر او وارد نمی شوم، بلکه اصحاب و خدمتکاران و یاران اهل حق از شیعیانم را جمع می کنم و آنان را سفارش می کنم تا هر کدام شمشیر خود را به همراه خود داشته باشند...».

تبرئه شیعه از دخالت در شهادت امام حسین علیه السلام

یکی از اعتراضاتی که اخیراً نسبت به شیعیان می شود این است که: قاتلین امام حسین علیه السلام از خود شیعیان بوده اند؛ زیرا عمده لشکریان عمر بن سعد را در کربلا مردم کوفه تشکیل می دادند. و کوفیان در آن عصر همه از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می آمدند. پس این که برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کنند، در حقیقت بر اعمال گذشتگان از خودشان اشک ماتم می ریزند، که چرا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله را به قتل رساندند.

سید علی جلال حسینی مصری در کتاب «الحسین» می گوید: «امر عجیب در مورد امام حسین علیه السلام آن است که شیعیانش او را می کشند آن گاه در تمام بلاد مسلمین در هر سال و روز کشتنش تا این زمان بر او اقامه جلسات حزن می نمایند.» (۳۵۰)

ما در صدد برآمدیم تا این قضیه را تحلیل کنیم تا ببینیم قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

ابعاد تشیع

ابعاد تشیع

لازم به ذکر است که تشیع، اشکال و ابعاد گوناگونی داشته که به چهار بعد آن می توان اشاره کرد:

۱ - تشیع سیاسی

یعنی اعتقاد به برتری حضرت علی علیه السلام بر سایر صحابه، حتی خلفا و حقانیت حضرت در جنگ های خود با خوارج و اصحاب صفین و جمل.

تشیع سیاسی؛ یعنی وجود جمعیتی در تاریخ اسلام که روش سیاسی معینی داشته اند، آنان کسانی بوده اند که رهبری اهل بیت علیهم السلام را تایید می کردند، نه از آن جهت که از جانب خدا منصوبند، بلکه از آن جهت که افضل مردمند. این طرز تفکر در بین بسیاری از تابعین، محدثین و فقها وجود داشته است. آن ها اهل بیت را خصوصاً در مواضع سیاسی شان بر دیگران ترجیح می دادند، و بدین جهت آنان را شیعه سیاسی در مقابل گروهی دیگر از اهل سنت که تابع دستگاه خلافت بودند، می نامند.

این دیدگاه در کتاب های جرح و تعدیل و رجال اهل سنت نیز کشیده شده است؛ زیرا مشاهده می شود که برخی از شخصیت های قرن اول و دوم و سوم را با همین معیار به تشیع متّصف نموده اند، و عده بسیاری را به عنوان «فیه تشیع یسیر» معرفی نموده اند. آنان امام علی علیه السلام را بر سایر خلفا یا خصوص عثمان برتری می دادند.

تشیع عقیدتی، یعنی اعتقاد به امامت و خلافت و وصایت و مرجعیت دینی اهل بیت از جانب خداوند متعال که در راس ان علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد. این دیدگاه و نظریه به تبع دستورات قران و روایات نبوی، دیدگاهی رایج در میان صحابه از زمان حیات رسول خداصلی الله علیه واله بوده است. برخی از صحابه مخلص و تابع نص که اهل اجتهاد در مقابل نص نبودند، از همان ابتدا امام علی علیه السلام را به تبع دستورات خدا و رسول او، ولی و

جانشین رسول خداصلی الله علیه واله می دانستند. این خط در بین صحابه و تابعین و دیگران ادامه داشت. در بحث از تاریخ شیعه به وجود این خط فکری در طول تاریخ به طور مبسوط اشاره نمودیم.

اهل بیت علیهم السلام گرچه از حاکمیت سیاسی و رهبری سیاسی کنار زده شدند، ولی از اوایل قرن دوم، هویت فقهی و مرجعیت دینی و علمی آنان نمودار شد.

ابان بن تغلب که از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام است، شیعه را این چنین معرفی می کند: «شیعه کسانی هستند که هرگاه مردم در مساله ای که از رسول خداصلی الله علیه واله رسیده اختلاف کردند، رجوع به امام علی علیه السلام کرده و حکم را از او اخذ می کنند، و هرگاه نیز در مساله ای که از علی علیه السلام رسیده اختلاف کردند، به قول جعفر بن محمد علیه السلام رجوع می کنند.» (۳۵۱)

۳- تشیع حبّی

بُعد سومی برای تشیع در بین مسلمین مشاهده می شود که از ان به تشیع حبّی تعبیر می شود. به این معنا در اصطلاح رجالین اهل سنت عده ای به تشیع متصف شده اند. از ان جا که در احادیث نبوی فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به طور فراوان به چشم می خورد، عده ای حتّی از اهل سنت محبّت شدیدی نسبت به ان ها پیدا کرده و بدین جهت آنان را به تشیع متّصف نموده اند. که از این میان می توان به ابن عبد ربّه اندلسی صاحب کتاب «عقدالقرید» و محمد بن ادریس شافعی اشاره نمود. شافعی در شعری می گوید:

ان کان حبّ الولی رفضاً

فانّی ارفض العباد (۳۵۲)

«اگر حبّ ولی [علی علیه السلام سبب رفض است، پس همانا من رافضی ترین بنده ها هستم.»

۴- تشیع دینی

بُعد چهارمی در تشیع است که از ان به تشیع دینی و فرهنگی تعبیر می شود. مطابق این بُعد، اهل بیت علیهم السلام تنها مرجع دینی و فقهی و تفسیری مردمند و وظیفه هر فرد جامعه ان است که در این بُعد به ایشان رجوع کند. افرادی هستند که چنین اعتقادی دارند ولی در عین حال خود را در مسائل سیاسی و حکومتی تابع اهل سنت می دانند، آنان قائل به نصّ دینی از قران و روایات بر امامت و وصایت اهل بیت علیهم السلام نیستند، ولی آنان را در علم و مسائل دینی از بقیه برتر می دانند. گویا شهرستانی صاحب ملل و نحل را می توان از این دسته قرار داد.

شیعه واقعی کیست؟

ممکن است عده زیادی در مسئله ای ادعایی داشته باشند، ولی اهل عمل نبوده، و بر اعتقادات خود ثابت قدم نباشند. ادعا می

کنند که ما متدین به فلان دین هستیم ولی به اصول و موازین آن پایبند نیستند. ادعا می کنند اهل فلان مذهبیم، ولی نه تنها از اصول آن مذهب خبر ندارند، بلکه اصول آن را زیر پا می گذارند. آنان را نمی توان حقیقتاً از افراد دین یا مذهب خاص به حساب آورد، اگر چه در ظاهر خود را جزء آن می دانند، و در حقیقت سیاهی لشگری برای آن دین و مذهبند. مخالفان آن دین و مذهب نیز برای این دسته و گروه حساب خاص و مهمی باز نمی کنند، و از آنان خوف و هراسی ندارند. و اصلاً آنان را جزء آن دین یا مذهب به حساب نمی آورند، بلکه افراد حقیقی آن دین و یا مذهب را کسانی می دانند که بر اصول خود پایبند بوده، و حاضرند در این

راه از جان و مال خود نیز بگذرند.

در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان نیز همین را می‌گوییم، به این معنا که اگر چه خیلی‌ها ممکن است ادعا کنند ما شیعیان علی علیه السلام و اهل بیت پیامبریم، ولی این ادعا تنها از زبان و لفظ تجاوز نکرده و به قلب آن‌ها ننشسته است، به مبانی و اصول تشیع پا بر جا و پای بند نیستند. نمی‌توان تشیع و شیعه عقیدتی را به حساب آن‌ها تمام کرد. شیعه حقیقی و عقیدتی کسی است که نه تنها امام کش نیست بلکه جانش را فدای امام خود می‌کند، همان گونه که در روز عاشورا تعداد زیادی از آنان که از حرکت امام حسین علیه السلام و قیام او اطلاع پیدا کردند، نهایت فداکاری را کرده و خود را به امامشان رساندند، و جان خود را عاشقانه در راه او در طبق اخلاص گذاردند، و به شهادت رسیدند.

همین سؤال و اشکال را می‌توان از خود سؤال کنندگان و اشکال‌کنندگان پرسید: آیا تمام کسانی که در کشورهای اسلامی ادعای مسلمانی دارند حقیقتاً مسلمانند؟ همه آنان به اصول و مبانی اسلام پایبند هستند؟ یا این که نه تنها این چنین نیستند، بلکه در راه محو و نابودی اسلام قدم برمی‌دارند، و برای استکبار جهانی خدمت می‌کنند؟ آیا کسانی در جوامع و کشورهای اسلامی نیستند که عبد ذلیل و خدمتکار کافران و استعمارگران بر علیه اسلام و مسلمین هستند؟ شما قطعاً آنان را مسلمان واقعی نمی‌دانید، بلکه آن‌ها تنها اسمی از اسلام را بر خود نهاده‌اند. در مورد شیعیان نیز ممکن است برخی این چنین باشند که با نام گذاری خود به شیعه عقیدتی،

عمل کننده به اعتقادات خود نبوده، و بر اصول و مبانی پابرجا و پایبند نباشند.

استاد شیخ علی‌ال‌محسن می‌گوید: «این که برخی می‌گویند شیعیان قاتلان حسین اند در کلامشان تناقض آشکار است؛ زیرا شیعه امام حسین علیه‌السلام به کسی اطلاق می‌شود که از یاران و متابعان و دوستداران او باشد، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود؟ آیا شیعه امام کش می‌شود؟ بر فرض تسلیم که قاتلان امام حسین علیه‌السلام از شیعیان بودند، ولی با این عملشان به طور قطع از تشیع خارج می‌شوند.» (۳۵۳)

سید محسن امین عاملی در جواب این شبهه می‌نویسد: «پناه بر خدا! این که شیعیان واقعی قاتلان امام حسین علیه‌السلام باشند، کسانی که او را به شهادت رساندند برخی اهل طمع بودند که به دین کاری نداشتند، و برخی دیگر انسان‌هایی پست و شرور بودند، و بعضی هم پیروان رؤسای خود بودند که حبّ دنیا آنان را به این جنایات بزرگ و اदार ساخت. و از شیعیان و محبّان حضرت هیچ کس در قتال با او شرکت ننمود.»

اما شیعیان مخلص و حقیقی او همگی از انصار و یاران او بودند، و تا آخر او را همراهی کرده، در رکاب ان حضرت به شهادت رسیدند. ان‌ها با تمام کوشش خود و تا آخرین ساعت از حیات خود دست از یاری او برنداشتند. بسیاری از آنان نیز تمکن یاری و نصرت از حضرت را نداشتند تا در رکاب او جانفشانی کنند. یا این که نمی‌دانستند که کار به اینجا ختم می‌شود و امام علیه‌السلام را به شهادت می‌رسانند. و برخی نیز خود را به خطر انداخته و حصار را که ابن

زیاد بر دور کوفه کشیده بود پاره کرده، خود را به اب و اتش زده تا به هر نحو ممکن به حضرت ملحق شوند. اما این که یکی از شیعیان و محبان آن حضرت در قتل او شرکت کرده باشد این مطلبی است که هرگز در خارج، واقع نشده است...» (۳۵۴)

نوع تشیع کوفیان

با مراجعه به تاریخ و بررسی دقیق عقاید کوفیان بعد از امام علی علیه السلام، خصوصا در عصر امامت امام حسین علیه السلام پی می بریم که مذهب عموم اهل کوفه تشیع سیاسی بوده است، نه تشیع عقیدتی، آنان تنها قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان یا بر سایر صحابه بوده اند، و معتقد به ولایت و امامت علی بن ابی طالب و سایر معصومین علیهم السلام از راه نصّ نبودند، لذا حساب شیعیان سیاسی را نمی توان به حساب شیعیان عقیدتی گذاشت. اینک برای اثبات این ادعا شاهی را برای آن اقامه می کنیم:

ابن عساکر دمشقی شافعی در «تاریخ دمشق» به سند خود از حریش بن ابی مطر نقل می کند که شنیدم از سلمه بن کهیل که می گفت: من با مسیب بن نجبه فزاری در مسجد کوفه مجالست کردم، و مردم شیعه در آن جا زیاد بودند. نشنیدم که احدی از مردم کوفه در رابطه با یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله سخن بگویند، مگر آن که او را مدح می کرد، و تمام سخنان آنان در رابطه با علی و عثمان بود. (۳۵۵)

می دانیم که اهل سنت همه صحابه را بدون استثنا مدح کرده و آنان را عادل می دانند، و تنها گروهی که بعدها آنان را شیعه سیاسی می نامیدند، قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان بودند، و در کوفه

عده ای این عقیده را داشتند، اگر چه عده ای دیگر تا این حد هم به امام علی علیه السلام اعتقاد نداشتند، همان گونه که از روایت ابن عساکر استفاده می شود.

تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سب و لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت، به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می کرد به قتل می رسانید، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار اویزان می کرد. و عده ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند.» (۳۵۶)

ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام

تاریخ گواهی می دهد که گروهی از شیعیان فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبدالله و عبیدالله از این قبیلند.

یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابوالاسود به شمار می آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود.

ابوجعفر طبری می گوید: «ماریه دختر منفذ عبدیه زنی از شیعیان به حساب می آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می شدند و گفت گو می کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام

به جهت نوشتن نامه بر او به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می شود کنترل نمایند. یزید بن ثیبت عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبدالله و عییدالله به درخواست او پاسخ مثبت دادند. ان گاه به خانه ماریه امد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند. همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می ترسیم ... ان گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید حضرت به سراغ آنان امد، عرض کردند: آنان نیز به دنبال شما آمده اند. حضرت در بین راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثیبت که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد گفت: « بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا ». اشاره به این که به فضل خدا و رحمتش

که ملاقات با امام حسین علیه السلام است باید خشنود بوده و به من تبریک بگویید. ان گاه بر حضرت سلام داده و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. ان گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه ای به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قران و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می آمد. سیره نویسان می نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث انصاری است. ان دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد خود نیز به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص

ان حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جناده بن حرث سلمانی و غلام نافع بجللی یا جملی است که اسب نافع را یدک می کشید؛ زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می دانستند که دیده بان ها بر سر راه قرار داده اند تا هر کس را که به یاری حسین علیه السلام می رود دستگیر کنند. طرماع شتربان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه برده و به امام حسین علیه السلام ملحق کند. طرماع آنان را به سرعت از بیراهه می برد و در راه برای شترها آواز حدی می خواند... بیابان ها را در نوردیدند و می کوشیدند خود را از دید ماموران پنهان دارند تا به امام حسین علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرماع را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آن چه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حر آنان را مانع شد و خواست که تمام ان ها را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهم گذاشت و ما از ایشان دفاع می کنیم چنان که از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار من اند، تو وعده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسد متعرض من نشوی. حر گفت: چنین است ولی این ها همراه تو نیامده اند. امام فرمود: اینان یاران من اند و مانند کسانی هستند که

همراه من بوده اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی و گرنه با تو پیکار می کنیم. حر که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آن ها برداشت... این گروه همگی در روز عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود تا آن ها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خط محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشته به خون به سوی امام حسین علیه السلام آمدند. حضرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس علیه السلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد. (۳۵۷)

و نیز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را کردند.

سیره نویسان می نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلاخن مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود

وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحب نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. ان گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام ایم.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد حجاج بن مسروق جعفری از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. او در اوقات نمازها اذان می گفت و از جمله کسانی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اول در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کوفیان زهیر بن قین بجللی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود

و در جنگ ها مواضع عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آن جا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب ان حضرت به شهادت رسید.

از این جا استفاده می شود که در کوفه عده زیادی عثمانی بودند حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده اند.

از جمله کوفیان سعید بن عبدالله حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد، ان گاه نامه ای برای امام حسین علیه السلام نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبدالله قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند.

مسلم بن عقیل نامه ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید. او از جمله کسانی است که در شب عاشورا بعد از ان که امام خطبه ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری به امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اول کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن

گفت سعید بن عبدالله بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا این که بدانیم حق پیامبر را در مورد تو حفظ نموده ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم، سپس زنده می گردم، آن گاه زنده سوزانده می شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم ... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، ان قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد ... ان گاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به او عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

و نیز از جمله کوفیان شوذب بن عبدالله همدانی و عابس بن ابی شیب شاکری است. شوذب از شخصیت های شیعی کوفه و شجاعان ان دیار بود. از جمله حافظان حدیث و حاملان ان از امیرالمؤمنین به شمار می آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد تا در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند.

عباس بن ابی شیب شاکری نیز از شخصیت های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرات

نکرد، تا آن که عمر بن سعد دستور داد او را سنگ باران کنند. وضع را که چنین دید، زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان عبدالله بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ وهب به یاری امام حسین علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذریه پیامبر قتال کن. عبدالله بن عمیر او را به طرف زن ها روانه نمود ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی کند، می گوید: من هرگز تو را رها نمی کنم تا با تو به شهادت برسم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر ببینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش؛ زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد خاک ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شمر لعین به غلام خود دستور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید.

و از جمله کوفیان عبدالله بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلا- به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت

شما بوده و با دشمنانتان بجنگیم تا آن ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آیید. ان دو نیز نزدیک حضرت ان قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه همراه او در تمام جنگ ها بود. قبل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به ان حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: اری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. ان گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابو ثمامه عمرو صائدی نیز از کوفیان است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آن ها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه ای به امام حسین علیه السلام او را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم کمک مالی برای خرید اسلحه جمع می نمود ... عبیدالله بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند. از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. او از جمله کسانی بود که در روز

عاشورا در مقابل صفوف نماز خوف امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند در کربلا به ان حضرت ملحق شده و در حمله اول هر سه نفر به شهادت رسیدند.

مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می گرفت. او بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده و به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه ان حضرت فدا نمود.

از جمله کوفیان شهید یک پا مسلم بن کثیر اعرج ازدی است. او کسی است که یکی از پاهایش را در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام از دست داده بود. جهاد با آن که از اعرج برداشته شده، ولی از کوفه فرار کرده و خود را به امام رسانید و در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و در لشکر حضرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اول به شهادت رسید.

مسعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسعود نیز از جمله کسانی بودند که

در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی را به کار بردند؛ زیرا وقتی دیدند که نمی شود از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمر بن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند.

موقع بن ثمامه اسدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شبانه راه پیمود تا به امام رسید و در روز شهادت دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت، خود را رسانیدند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه اش بردند. خواستند در نهران به درمانش پردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای ان حضرت و مراسم نمودند. عده ای دیگر از کوفیان بودند که به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آن ها نیست. (۳۵۸)

شهیدان نامه رسان

شهیدان نامه رسان

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه هایی از ان ها اشاره می کنیم:

۱ - عبدالله بن یقظر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام

سیره نویسان می نویسند: «امام حسین علیه السلام او را با نامه ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذاب بن کذاب را لعن کن تا بعد از ان رای خود را درباره تو صادر کنم. او نیز بر بالای قصر رفته و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول خدایم که به سوی شما فرستاده شده ام، تا او را بر ضد پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید.

عبیدالله دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جاننش بود عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی و فقیه کوفه بالای سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم تا او را راحت کنم.

۲ - قیس بن مسهر صیداوی

از جمله شهیدان نامه رسان قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه ای را به سوی امام حسین علیه السلام برده

بود در بازگشت امام نامه ای را نوشته و به او داد که به مسلم در کوفه بدهد. در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیدالله آورد. او از محتوای نامه سؤال نمود، گفت: ان را پاره کردم تا تو از محتوای ان نامه اطلاع پیدا نکنی. عبیدالله گفت: نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟

قیس گفت: گروهی که اسامی ان ها را نمی دانم. عیدالله گفت: اگر اسامی ان ها را نمی گویی لااقل بر بالای منبر برو و سب کذاب پسر کذاب کن، یعنی امام حسین علیه السلام. او بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله است. من فرستاده او به سوی شما میم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. ان گاه عیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و درود بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بالای منبر به پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند. (۳۵۹)

پیشگامان شهادت

پیشگامان شهادت

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسین علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام حسین علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری ان حضرت دستگیر شده و به شهادت نایل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می کنیم:

۱ - عماره بن صلخب آزدی

او از جمله شیعیانی بود که با مسلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دستگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله ای هستی؟ گفت: از قبیله آزد. ابن زیاد دستور داد تا او را به قبیله اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

۲ - عبدالاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگجوی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از ان که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثیر بن شهاب عبدالاعلی او را دستگیر نموده و تسلیم عیدالله نمود.

ابومخنف می گوید: بعد از شهادت مسلم، عیدالله بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره گر معرکه باشم و قصدی بر ضد تو نداشتم. عیدالله از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محل درندگان به شهادت رساندند. (۳۶۰)

وجود خوارج در کوفه

با مراجعه به تاریخ و بررسی شرح حال فرماندهان لشکر عمر بن سعد پی خواهیم برد که همگی آنان از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام و از نواصب و خوارج و اموی بودند؛ امثال: عیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجاج زبیدی، عبدالله بن زهیر ازدی، عروه بن قیس احمسی، شبث بن ربعی یربوعی، عبدالرحمن ابی سیره جعفری، حصین بن نمیر، حجار بن ابجر.

و همچنین کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحابش شرکت داشتند یک نفر از آن ها معروف به شیعه نبودند، بلکه غالب آن ها به نصب و عداوت و دشمنی با اهل بیت عليهم السلام شهرت داشته اند؛ امثال:

سنان بن انس نخعی، حرمله کاهلی، منقذ بن مره عبدی، ابی الحتوف جعفی، مالک بن نسر کندی، عبدالرحمن جعفی، قشعم بن نذیر جعفی، بحر بن کعب بن تیم الله، زرعه بن شریک تمیمی، صالح بن وهب مری، خولی بن یزید اصبحی، حصین بن تمیم و دیگران.

وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد

امام حسین علیه السلام لشکریان عمر بن سعد را به لقب شیعیان و پیروان ابو سفیان خطاب کرده، می فرماید: «ویحکم یا شیعه ال ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین وکنتم لاتخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم»؛ (۳۶۱) «وای بر شما ای پیروان ال ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز بازپسین نمی هراسید در دنیایتان آزاد باشید.»

با مراجعه و تتبع در کلمات امام حسین علیه السلام در کربلا و در خطبه های حضرت برای آن قوم و احتجاجاتش با آن ها، یک مورد هم پیدا نخواهید کرد که آن حضرت علیه السلام آنان را با تعبیر شیعیان و موالیان خود و پدرش

معرفی کند. همان گونه که در کلمات دیگران نیز این گونه تعبیری نخواهید یافت. و این خود دلیل بر آن است که لشکریان عمر بن سعد شیعه حقیقی اهل بیت علیهم السلام نبوده اند.

برخی از لشکریان عمر بن سعد در جواب سؤال حضرت که چرا ریختن خون مرا بر خود حلال کرده اید، گفتند: ما با تو می جنگیم به جهت دشمنی که با پدر تو داریم. (۳۶۲)

به خوبی روشن است که اینان اهل شام بودند که توسط تبلیغات شوم معاویه با علی علیه السلام دشمن بوده و بغض آن حضرت را در دل داشتند. آیا شیعه و پیرو می گوید: من با پدر تو دشمنم؟ مگر برخی از آن ها به امام حسین علیه السلام نسبت کذاب پسر کذاب را ندادند؟ (۳۶۳) آیا برخی دیگر او را چنین خطاب نکردند که ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم؟ (۳۶۴) آیا به امام حسین علیه السلام و اصحابش نگفتند: ای حسین! نماز از تو قبول نخواهد شد. (۳۶۵)

این چه شیعه ای است که چنین عبارات زشتی از زبانش نسبت به ساحت قدس مقتدا و رهبرش خارج می شود؟ این تعبیرات همگی ناشی از حقد و کینه آن ها نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

تشیع در عصر امام سجاد علیه السلام

بعد از هلاکت «یزید بن معاویه» و سست شدن پایه های حکومت امویان، شیعیان در کوفه به دنبال «فرمانده ای» برای خود بودند، تا جماعت متفرق آنان را جمع نماید و عقده به جا مانده از شهادت حسین علیه السلام را شفا بخشد.

بعد از مدتی، «مختار» بر علیه «بنی امیه» قیام نمود، شیعیان به دور او جمع شدند، او لشکری را به فرماندهی «ابراهیم بن مالک اشتر» به سوی لشکر شام روانه ساخت و آن لشکر را شکست داد و

فرمانده اش «ابن زیاد» را به قتل رسانید؛ این امر آرزوی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بود.

بعد از شکست لشکریان شام، «مختار» و شیعیان، قوت گرفتند. به نقل ابن عبد ربّه در «عقد الفرید»، مختار شیعیان را دستور داد تا در کوچه های کوفه، شبانه بگردند و ندا دهند: «یا لثارات الحسین». (۳۶۶)

ابوالفداء، در مورد حوادث سال ۶۶ هجری، می نویسد: «در این سال، مختار در کوفه به طلب خون «حسین علیه السلام» قیام نمود، جماعت زیادی دور او جمع شدند، او بر کوفه تسلط پیدا کرد و مردم نیز با او بر کتاب خدا و سنت رسول و طلب خون اهل بیت علیهم السلام بیعت نمودند.

خانم «دکتر لیثی» می نویسد: «شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، واقعه تاریخی بزرگی بود که منجر به تبلور جماعت شیعه و ظهور او به عنوان یک فرقه متمیز، که دارای مبانی سیاسی و رنگ دینی است، گردید... واقعه کربلا، در رشد و نمو روح شیعه و زیاد شدن آن ها، تاثیر مهمی گذاشت. جماعت شیعه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به مانند جماعت منظم با رویه سیاسی متین، در جامعه ظهور پیدا نمود.» (۳۶۷)

از طرفی «عبدالله بن زبیر» در مکه قیام کرده و نه سال ریاست کرد. امویان، در این نه سال، با وی درگیر بودند. شیعیان در این موقعیت مناسب، خدمت حضرت امام سجّاد علیه السلام می رسیدند و فرصتی برای بیان مظلومیت سیدالشهدا، در میان مردم، پدید آمد.

بنی مروان، با پیروزی بر «ال زبیر» حکومت شبه جزیره را به دست گرفتند. بعد از گسترش نفوذ «عبدالملک بن مروان» بر بلاد اسلامی و محکم شدن پایه های حکومتی او، به فکر مقابله با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان افتاد. امام شیعیان در آن

زمان، امام زین العابدین علیه السلام بود.

عبدالملک، برای این که از مقام ان حضرت بکاهد، او را از مدینه به شام آورد، ولی بعد از ظهور فضایل و معارف از ان حضرت، محبت امام، در میان مردم بیشتر گردید.

مرکز تجمع شیعیان در ان زمان، کوفه بود. عبدالملک به قصد ریشه کن کردن تشیع از کوفه، شخصی را به نام «حجاج» به ان ایالت فرستاد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «حجاج سرکار آمد و تا توانست، شیعیان را به قتل رساند و به هر گمان و تهمتی آنان را دستگیر نمود. کار به جایی رسید که اگر کسی به او زندیق یا کافر می گفتند بهتر بود از این که او را شیعه علی علیه السلام بگویند.» (۳۶۸)

ابن ابی الحدید، از «مدائنی» نقل می کند: «هنگامی که «عبدالملک بن مروان» به ولایت رسید، بر شیعه بسیار سخت گرفت و «حجاج بن یوسف» را بر انان گماشت. مردم به بغض علی علیه السلام و موالات دشمنان ان حضرت به او تقرب جستند و هر چه را توانستند در فضل دشمنان علی، روایت جعل کردند و در لعن بر علی علیه السلام، کوتاهی نمودند.» (۳۶۹)

ابن سعد، در «طبقات»، از «منهال» نقل می کند: «من بر علی بن حسین، وارد شدم و به ان حضرت عرض کردم: چگونه صبح کردید؟ خدا امر تو را اصلاح کند؟ حضرت فرمود: من پیرمردی مثل تو در این شهر نمی بینم، نمی دانی که چگونه صبح کردیم؟ اگر نمی دانی، من تو را باخبر نمایم؛ ما در میان قوم خود به مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون (!! صبح نمودیم، که فرزندان آنان را ذبح کرده و زنان آنان را به کنیزی می بردند. کار ما به جایی رسیده که شیخ و سید ما را بر بالای

منابر، لعن و دشنام می دهند و با این عمل به سوی دشمنان ما تقرب پیدا می کنند...» (۳۷۰)

قنبر، غلام علی علیه السلام، از جمله کسانی است که به دست حجاج، به شهادت رسید. حجاج، به بعضی از نزدیکان خود می گوید: «دوست دارم به یکی از اصحاب ابوتراب (علی علیه السلام) دست پیدا کنم. به او گفتند: ما از قنبر کسی را به علی علیه السلام نزدیک تر نمی دانیم. حجاج، کسی را به دنبال قنبر فرستاد و او را نزد حجاج آورد، حجاج به او گفت: تو قنبری؟ گفت: اری! حجاج گفت: از دین علی تبری بجو! قنبر گفت: آیا تو می توانی مرا به افضل از دین علی راهنمایی نمایی؟ حجاج گفت: من تو را خواهم کشت. کدام قتلی برای تو محبوب تر است، ان را انتخاب نما! قنبر در جواب گفت: مرا امیرالمؤمنین خبر داده است که بدون حق، ذبح خواهم شد. حجاج نیز، دستور داد تا سر او را مانند گوسفند از تن جدا نمایند.» (۳۷۱)

کمیل بن زیاد، از شیعیان و خواص علی علیه السلام می باشد، حجاج در زمان ولایتش در کوفه او را طلب کرد. لکن کمیل فرار نمود و در مکانی مخفی گشت. حجاج حقوق قومش را قطع نمود. کمیل، با مشاهده این وضع، با خود گفت: «من پیرمردی هستم که عمرم به سرآمده است، سزاوار نیست که من سبب محرومیت قومم گردم.» لذا خود را تسلیم حجاج نمود. حجاج، با مشاهده کمیل گفت: «من از مدت ها منتظر تو بودم». کمیل در جواب فرمود: «خشنود مباش؛ زیرا از عمر من چیزی باقی نمانده است، هرکاری می خواهی انجام بده، بازگشت انسان به سوی خداست و بعد از قتل من نیز حسابی هست. امیرالمؤمنین علیه

السلام مرا خبر داده که تو قاتل منی.» حجاج گفت: «پس حجت بر تو تمام شد.» در این هنگام دستور داد تا گردن او را بزنند.» (۳۷۲)

از دیگر شیعیان، سعید بن جبیر است. او مردی معروف به تشیع و زهد و عبادت و عفت بود. حجاج دستور داد او را دستگیر کردند، و بعد از مشاجرات زیاد بین این دو، حجاج دستور داد تا سرش را از بدن جدا کنند. (۳۷۳)

در چنین شرایطی، که تصور نابودی اهل بیت علیهم السلام می رفت، امام سجّاد علیه السلام فعالیت را شروع نمود. و در این راه، موفقیت زیادی کسب کرد. (۳۷۴)

امام سجّاد علیه السلام توانست به شیعه، حیاتی تازه بخشد. و زمینه را برای فعالیت های امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم آورد. به گواهی تاریخ، امام سجّاد علیه السلام در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از دشوارترین بحران های حیات خویش عبور داد؛ بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، جهت گیری روشنی برای کوبیدن شیعیان بود... حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر، برای او از شنیدن لفظ شیعه، آرامش بیشتری داشت. (۳۷۵)

روش فقهی حضرت سجّاد علیه السلام نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و اله از طریق علی علیه السلام بود که شیعیان تنها ان احادیث را درست می دانستند. بدین صورت شیعه اولین قدم های فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت.

شهر مدینه با توجه به کجروی هایی که از آغاز اسلام در آن انجام شده بود، علیه شیعه، تحریک گردیده بود. بنابراین، جای مناسبی برای رشد شیعه به شمار نمی رفت.

امام سجّاد علیه السلام می فرمود: «دوستان و اقارب ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی رسند.» (۳۷۶) در عین حال، در عراق، افراد

بیشتری به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند بودند.

تشیع در عصر «امام محمد باقر علیه السلام»

دوران امامت امام باقر علیه السلام، مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی امیه و حکام بر شیعیان عراق بود. عراق مرکز اصلی تشیع محسوب می گردید.

امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام در توصیف مصایبی که بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وارد شد، می فرماید: «و کان عظم ذلك و کبره زمن معاویه بعد موت الحسین علیه السلام، فقتلت شیعتنا بکلّ بلد و قطعت الایدی و الارجل علی الظنّه، و کلّ من یذکر بحبنا و الانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدمت داره... حتی انّ الرجل لیقال له زندیق او کافر احبّ الیه من ان یقال: شیعه علی...»؛ (۳۷۷) «عظمت و بزرگی مصایب از زمان معاویه، بعد از مرگ حسین علیه السلام بود. در آن هنگام بود که شیعیان ما در هر کشوری کشته شدند و دست ها و پاها به مجرد گمان قطع گردیدند. و هر کسی که محبت و میل به ما را می داشت او را زندانی کرده، یا مالش را به غارت می بردند و یا خانه اش را خراب می نمودند... و کار به جایی رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می گفتی نزد او بهتر بود از این که بر او شیعه علی اطلاق می کردی...».

شیعیان هر ساله در مراسم حج، با امام تماس داشتند. این تماس ها معمولاً یا در مکه و یا در بازگشت و عبور از مدینه، صورت می گرفت. با توجه به برخی اخبار، مردم عراق از رفتن نزد امام باقر علیه السلام در مدینه، نهی شده بودند. (۳۷۸)

مشکل «غلات» در این دوران، یکی از مشکلات برای شیعیان بود. شمار این گروه رو به فزونی بود. وقتی که امام علیه السلام آن ها را از خود طرد کرد، اصحاب آن حضرت

نیز «غلات» را از جمع خود بیرون راندند. «مغیره بن سعید» و «بیان بن سمعان»، که هر دو از معروف ترین شخصیت های غالیان و از رهبران آن ها بودند، توسط اصحاب امام باقر علیه السلام تکفیر شدند.

تاکید امام باقر علیه السلام به عمل گرایی شیعیان، به طور غیرمستقیم، در مقابل تمام فرقه هایی که به عمل صالح اعتنایی نداشتند، صورت می گرفت.

بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام علیه السلام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد. ولی امام باقر علیه السلام مامور به تقیه بود. لذا، برخی از آن ها نسبت به امامت ان حضرت دچار تردید گشتند. آگاهی کافی درباره امامت به آن ها نمی رسید و به همین جهت گروهی به «زید»، برادر امام گرویدند و انشعابی را به وجود آوردند. هرچند زید هفت سال زودتر از برادرش، در کوفه وفات یافت. اما در همین دوره و پس از ان، ریشه های گرایش به زید در میان شمار زیادی از شیعیان رشد کرد.

مخالفت با مصالح «امویان»، موجب اختلافات کمتری در میان شیعیان می گشت. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مساله «غلات» به تدریج دامنه بیشتری گرفت؛ به طوری که مساله مهم در زمان امام صادق علیه السلام مساله «غلات» محسوب می گردید. فشار اموی ها، جز در دو سال حکومت «عمر بن عبدالعزیز»، (از سال ۹۹ تا ۱۱۰ ه.ق) در تمام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت.

تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»

تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»

در این دوره، به علت ضعف امویان و درگیری آنان با عباسیان، امام علیه السلام و شاگردانش فرصت بیشتری برای نشر مکتب اصیل اسلامی یافتند. این موقعیت، تا اوائل خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی نیز ادامه داشت.

عباسیان، خود را «خونخواه» ال ابی طالب

می دانستند. و مردم را به خشنودی آل محمّد علیهم السلام دعوت می کردند؛ بنابراین نمی توانستند در آغاز با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله مخالفت نمایند.

در سال ۱۴۰ هجری قمری پس از این که منصور بر مخالفان خود پیروز گشت و خطر نفوذ رهبری مذهبی شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بیشتر احساس کرد، به سراغ آنان رفت. ابتدا از «بنی الحسن» آغاز نموده؛ «عبدالله بن حسن» و فرزندان او را دستگیر ساخت و به زندان افکند و سپس دستور قتل همه آنان را داد. سپس به محدود ساختن حوزه درس «جعفر بن محمد علیه السلام» در مدینه و تهدید و محاصره امام علیه السلام و شیعیان او پرداخت؛ زیرا از توجه مردم و تشکل شیعیان به شدت هراسناک بود، و موقعیت خود را در خطر می دید، و پس از بارها تهدید و فراخوانی، سرانجام امام را در مدینه مسموم کرد.

از منصور تا هارون

در زمان منصور بار دیگر علویان تحت فشار سیاسی سختی قرار گرفتند، چنان که سیوطی گفته است: «منصور اولین خلیفه «عباسی» بود که میان علویان و عباسیان آتش فتنه را برانگیخت. در سال (۱۴۵ ه ق) (پس از گذشت نه سال از حکومت منصور) محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، علیه منصور قیام کردند، ولی آن دو و گروه بسیاری از اهل بیت، توسط وی به شهادت رسیدند». (۳۷۹)

محمد اسقنطوری می گوید: «بر منصور وارد شدم و دیدم در فکر عمیقی فرو رفته، گفتم چرا فکر می کنید؟ پاسخ داد: از اولاد فاطمه علیها السلام بیش از هزار نفر را کشته ام، ولی بزرگ آنان (حضرت صادق علیه السلام) را نکشتم». (۳۸۰)

آزار و شکنجه های علویان توسط منصور در زندان های تاریک و نمناک و قرار

دادن آنان در لای دیوار مشهور است. (۳۸۱)

از کسانی که به دستور منصور به شهادت رسیدند، معلی بن خنیس از شیعیان و اصحاب مقرب و متصدی امور مالی امام صادق علیه السلام بود. منصور از داوود بن عروه فرماندار مدینه خواست تا وی را به قتل برساند. داوود معلی را احضار نمود و او را تهدید به قتل کرد و از وی خواست تا نام شیعیان را به او بگوید. معلی مقاومت نمود و گفت: به خدا سوگند اگر نام یکی از آن‌ها در زیر پای من باشد، پایم را برنخواهم داشت. داوود وی را کشت و سرش را به دار آویخت. او سرانجام امام صادق علیه السلام را هم مسموم و به شهادت رسانید. (۳۸۲)

این وضعیت در عصر حکومت مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ه ق) و هادی عباسی (۱۵ماه) و هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ه ق) نیز ادامه یافت و آنان در اعمال فشار و شکنجه، زندان، تبعید و قتل علویان، راه منصور را ادامه دادند. محمد بن ابی عمیر و فضل بن شاذان به دستور او زندانی و شکنجه شدند. وی حکم دستگیری هشام بن حکم را صادر کرد، ولی او مخفی گردید. داستان جنایت حمید بن قحطبه به دستور هارون نیز مشهور است. (۳۸۳)

تشیع در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام»

امام کاظم علیه السلام در سال ۱۴۸ه ق، بعد از شهادت پدرش، رهبری شیعیان را برعهده گرفت. اختلافی که بین شیعیان به وجود می آمد، غالباً ناشی از تعیین امام بعدی بود. که گاه بنابر دلایل سیاسی (وحشت از حاکمیت عباسیان) امام علیه السلام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می ماند.

شدت اختناق «منصور» درباره «علویان» بویژه امام صادق علیه السلام که عظمتی فراوان در میان جامعه کسب کرده بود،

موجب سردرگمی برخی از شیعیان نسبت به رهبری آینده شده بود.

بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام داعیه رهبری داشتند و این موجب پراکندگی شیعیان می شد. مشکل دیگر آنان، دور بودن از شهرها و محل سکونت بود... با توجه به دلایل فوق، بعد از امام صادق علیه السلام نیز انشعابات رخ داد.

اسماعیل بن جعفر بن محمد، که فرزند بزرگ تر امام صادق علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان وی را رهبر آینده می دانستند. وی در حیات پدر، فوت کرد. به طوری که در روایت آمده است امام صادق علیه السلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با وجود این، عده ای بعد از ان حضرت، با داعیه «مهدویت اسماعیل» و بهانه های دیگر، فرقه ای به نام «اسماعیلیه» در شیعه به وجود آوردند.

شیعیان راستین کسانی بودند که مدعی امامت را با طرح سؤالات خاصی، ارزیابی می کردند و آن گاه که در امامت وی به یقین می رسیدند، او را به وصایت می پذیرفتند.

هشام بن سالم می گوید: «همراه مؤمن الطاق در مدینه بودم، مشاهده کردیم که عده ای در خانه عبدالله بن جعفر بن محمد گرد آمده و مسائلی را از او درباره زکات می پرسند. ما نیز سؤالاتی درباره زکات از وی پرسیدیم، لیکن وی جواب صحیحی به ما نداد. آن گاه بیرون آمدیم و نمی دانستیم که از فرقه های مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج چه گروهی را پذیریم. در این حال، شیخی را دیدیم که او را نمی شناختیم. فکر کردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است، ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد. هنوز آنجا بودیم که فضیل و ابوبصیر، وارد شده و پرسش هایی نمودند و بر امامت وی یقین

حاصل نمودند. آن گاه مردم از هر سو، دسته دسته می آمدند، به جز گروه عمار ساباطی و شمار اندکی که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند.» (۳۸۴)

هشام بن سالم، عبدالله بن ابی یعفر، عمر بن یزید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب و هشام بن حکم که از بزرگان شیعه و اهل علم به شمار می آمدند، امامت موسی بن جعفر علیه السلام را پذیرفتند.

تنها کسانی که به امامت ان حضرت نگرویدند «عبدالله بکیر» و «عمار بن موسی ساباطی» بودند. (۳۸۵)

عصر امام کاظم علیه السلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود. از مهم ترین قیام هایی که در این دوران بر علیه خلفای عباسی صورت گرفت، قیام «حسین بن علی، شهید فخر» در زمان حکومت هادی عباسی و جنبش «یحیی و ادریس»، «فرزندان عبدالله» در زمان هارون بود.

امامان شیعه به لزوم رعایت «تقیه» پافشاری می کردند و می کوشیدند شیعیان را به طور پنهانی اداره نمایند. این وضعیت موجب گردید، تاریخ نتواند از حرکات سیاسی ان ها، ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. رهبری این حرکت و ظرفیتی که در هدایت ان به کار برده شد، عامل مهم استواری شیعه در تاریخ گردید.

تشیع در عصر «امام رضاعلیه السلام»

تشیع در عصر «امام رضاعلیه السلام»

مامون عباسی با طرح «ولایتعهدی» امام رضاعلیه السلام ظاهرا توانست بر مشکلات پیروز گردد و شیعیان و علویان را راضی نگه دارد.

شاید اولین مرحله نفوذ شیعه در دستگاه عباسی، ماجرای ولایتعهدی امام رضاعلیه السلام باشد. هرچند قبلا «علی بن یقظین» به دستور امام کاظم علیه السلام برای کمک به شیعیان، در دستگاه عباسی باقی ماند. (۳۸۶)

در این دوران تشیع در ظاهر رنگ سیاسی به خود گرفت. و مامون اظهار تشیع نمود. در نقلی آمده است: «مامون پس از آمدن به عراق،

سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که عقاید شیعی داشتند بسپارد. و بعد از آن که راضی شد تا از عامه نیز کسانی را به مقامی بگمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعی نصب کند. (۳۸۷)

بعد از مامون، «معتصم عباسی» و «متوکل» این شیوه را دگرگون ساختند و به دفاع از «اهل حدیث» که به شدت با «معتزله» و «شیعه» مخالف بودند، پرداختند. متوکل در دشمنی با علویان و شیعیان تا جایی پیش رفت که دستور خرابی قبر امام حسین علیه السلام را صادر کرد و فرمان داد تا زمین های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کنند. (۳۸۸)

لکن این حرکت ضد شیعی دوام نیاورد و پس از روی کار آمدن «مقتدر عباسی» زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد. در این دوره بسیاری از شیعیان برجسته، دارای مشاغل حکومتی و اداری شدند.

شیخ طوسی نقل می کند: «حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن، زمین و... خریدم. پس از آن مدتی خمس آن را نزد امام جواد علیه السلام آوردم... (۳۸۹).

حسین بن عبدالله نیشابوری، از شیعیان امام جواد علیه السلام، مدتی حکومت سیستان را برعهده داشت. (۳۹۰)

جریان مشارکت شیعیان امامی، در دستگاه حکومتی، در دوران آخرین امامان علیهم السلام رو به گسترش نهاد. در دوران امام یازدهم علیه السلام و پس از آن در «غیت صغری شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی، شغل های مهمی به دست آوردند.

انچه قابل تأمل است، عدم مشروعیت بودن خلافت عباسیان و فقط تا سرحد وزارت رفتن شیعیان بود.

پس از هارون، محمد امین به حکومت رسید و مدت چهار سال و چند ماه حکومت کرد.

ابوالفرج در مقاتل الطالبین می نویسد: «روش امین در برابر اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام بر خلاف گذشتگان بود. علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل آن بود و پس از آن در بحران جنگ خود با مامون قرار گرفت، تا این که کشته شد».

مامون برادر خود را کشت و قدرت سیاسی را به دست آورد و حدود بیست سال (۲۱۸ - ۱۹۸ ه ق) حکومت کرد.

در زمان مامون، تشیع در اکثر شهرهای اسلامی نفوذ کرد و اثر آن در دربار مامون نیز ظاهر شد، چنان که فضل بن سهل ذوالریاستین، وزیر مامون و طاهر بن الحسن خزاعی فرمانده ارتش وی شیعه بودند.

مامون وقتی کثرت شیعه را دید، می دانست که حضرت رضاعلیه السلام مورد توجه و محبوب مردم است و مردم از پدر او (هارون) ناراضی هستند و نسبت به حکومت های قبلی بنی عباس اظهار دشمنی می کنند، ظاهراً روش تفاهم و دوستی با علویان را برگزید و بدین ترتیب افکار عمومی را متوجه خود ساخت، لذا از در نفاق و ریا اظهار تشیع نموده، از خلافت، حقانیت، و برتری حضرت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر دفاع می کرد، و حتی مساله واگذاری خلافت و سپس ولایتعهدی را مطرح نمود، ولی در حقیقت او هدفی جز حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود نداشت، و سرانجام نیز امام رضاعلیه السلام را به وسیله زهر مسموم ساخت. ولی در هر حال همین ملا-یمت و نرمش ظاهری، موجب فراهم شدن زمینه نسبتاً مناسبی برای ترویج و نشر عقاید شیعه گردید.

عامل مؤثر

دیگری نیز در این باره وجود داشت، و ان گسترش و افزایش ترجمه کتب فلسفی و علمی بسیار از زبان یونانی و سریانی و غیر آن ها به زبان عربی بود که به گرایش مسلمانان به علوم عقلی و استدلالی سرعت بخشید، به ویژه آن که مامون نیز معتزلی مذهب بود و به خاطر علاقه مندی به بحث های استدلالی، مباحث کلامی در زمینه ادیان و مذاهب را آزاد گذاشته بود، و دانشمندان و متکلمان شیعه از فرصت استفاده کرده، به تبلیغ مذهب اهل بیت علیهم السلام همت گماردند.

در عصر معتصم (متوفای ۲۲۷ هجری قمری) نیز تقریباً شرایط سیاسی در مورد اهل بیت علیهم السلام همانند زمان مامون بود. به ویژه آن که ان دو نیز به کلام معتزله گرایش داشته و با بحث های کلامی و استدلالی موافق بودند. پرسش های کلامی و دینی بسیاری که از امام جوادعلیه السلام شده است (۳۹۱) نیز گواه بر این است که ارتباط مردم با ان حضرت در عصر معتصم ممنوع نبود، هرچند معتصم در باطن امر نسبت به امام علیه السلام عداوت می ورزید و سرانجام نیز دستور قتل او را صادر نمود. پس از شهادت امام، جمعیت انبوهی برای تشیع جنازه ان حضرت اجتماع نمودند. علی رغم این که معتصم تصمیم داشت آنان را از شرکت در مراسم تشیع منع کند، ولی آنان به تصمیم وی اعتنا نکرده و شمشیر بر دوش بر گرد خانه امام اجتماع نمودند. این مطلب نیز گواه بر قدرت و کثرت شیعه در ان زمان است. (۳۹۲)

تشیع در عصر «امام جوادعلیه السلام»

در سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضاعلیه السلام به شهادت رسید. تنها فرزند وی امام جوادعلیه السلام بیش از هشت سال نداشت، شیعیان از این جهت در نگرانی

و اضطراب به سر می بردند. به نوشته مورخان، در این دوران شیعیان به حیرت افتاده و دچار اختلاف گشتند. (۳۹۳) به همین جهت گروهی از آنان در منزل «عبدالرحمن بن حجاج» گرد آمدند و ضجه و ناله سر دادند. (۳۹۴)

برای شیعیان مسلم بود که امام رضاعلیه السلام فرزند خود جوادعلیه السلام را برای جانشینی برگزیده است. ولی خردسالی آن حضرت موجب کاوش بیشتر مردم برای اطمینان خاطر، گردید.

اضطراب خاطر موجود، سبب شد تا برخی از آن ها به دنبال «عبدالله بن موسی»، برادر امام رضاعلیه السلام بروند. ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آن ها، پیش وی سؤالاتی را مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب دادن ناتوان دیدند، وی را ترک کردند. (۳۹۵) و شمار دیگری نیز به واقفی ها که بر امام کاظم علیه السلام توقف کرده بودند پیوستند؛ زیرا طبق نظر نوبختی، آنان بلوغ را یکی از شرایط امامت می دانستند. (۳۹۶)

با وجود این، بیشتر شیعیان به امامت امام جوادعلیه السلام گردن نهادند. در میان آنان کسانی، کمی سن امام را به خود امام جوادعلیه السلام نیز، گوشزد کردند. آن حضرت در جواب به جانشینی «سلیمان علیه السلام» از «داودعلیه السلام» اشاره کرد و فرمود: «حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود، و گوسفندان را به چرا می برد، حضرت داوود او را جانشین خود کرد، درحالی که علمای بنی اسرائیل، عمل او را انکار می کردند.» (۳۹۷)

«شیعیان امامی» امامت را از جانب خدا می دانستند، و به همین جهت کمی سن امام نمی توانست خللی در عقیده آنان ایجاد کند.

شیعیان برای اثبات امامت، سؤالاتی را مطرح می نمودند و موقعی که احساس می کردند که مدعی امامت از عهده پاسخ گویی

برمیاید، (با وجود نصّ به امامتشان) وی را به عنوان امام معصوم می شناختند و می پذیرفتند.

شیعیان امامی در سراسر نقاط، بویژه در عراق، مدائن و ایران و... به سر می بردند. (۳۹۸) شیعیان علاوه بر ارتباط با امام از طریق وکلای ان حضرت، در مراسم حج نیز با امام دیدار می کردند.

بنابه روایتی عده ای از شیعیان امام جوادعلیه السلام در مصر می زیسته اند. در این روایت، «علی بن اسباط» می گوید: «قامت امام را به دقت می نگریم تا ان حضرت را برای اصحاب مان در مصر بتوانم توصیف کنم.» (۳۹۹)

در روایت دیگری آمده است: «یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جوادعلیه السلام مشرف شد.» (۴۰۰)

روایت دیگری از «حر بن عثمان همدانی» حاکی از ان است که عده ای از شیعیان «ری» به محضر ایشان شرفیاب شدند. (۴۰۱) و این دلالت دارد بر این که شیعه در ری فراوان بوده است. (۴۰۲)

قم، یکی از مراکز تشیع در دوران امام جوادعلیه السلام بود که شیعیان ان ارتباط نزدیکی با امام علیه السلام داشتند.

احمد بن محمد بن عیسی، که از وی به عنوان «شیخ القمیین» یاد شده است، از اصحاب امام رضا و امام جوادعلیهما السلام بوده است و تالیفات زیادی در فقه و حدیث، از خود به جای گذاشته و حتی محضر امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده است. (۴۰۳)

صالح بن محمد بن سهل، یکی دیگر از اصحاب امام جوادعلیه السلام در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات حضرت را در ان شهر عهده دار بود. (۴۰۴)

به دلیل ارتباط امام رضاعلیه السلام و سفر ایشان به خراسان، شبکه وکلای ایشان و روابط بین مردم و امامان، رو به گسترش نهاد.

تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام»

تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام»

در این قرن، بیشتر شیعیان از کوفه بودند، لقب «کوفی» که به برخی

افراد نسبت داده شده است، بهترین گواه این مطلب است.

از دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام به بعد، لقب «قمی» در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه به چشم می خورد. این ها اشعری های عرب تباری بودند که در قم می زیستند. (۴۰۵)

در زمان امام هادی علیه السلام، قم مهم ترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهریین علیهم السلام وجود داشت.

دو شهر «ابه» یا «ساوه» و «کاشان» تحت تاثیر تعلیمات شیعی قرار داشتند و از بینش شیعی مردم قم پیروی می کردند. در پاره ای از روایات «محمد بن علی کاشانی» نام برده شده که از امام هادی علیه السلام سؤال کرده است. (۴۰۶)

مردم قم رابطه مالی نیز با امام هادی علیه السلام داشتند، در این زمینه، از «محمد بن داوود قمی» و «محمد طلحی» یاد شده است که از قم و شهرهای اطراف آن، اموال و اخبار درباره وضعیت آن سامان را، به امام علیه السلام می رسانیدند. (۴۰۷)

مردم شیعه دیگر شهرهای ایران نیز با امامان رابطه داشتند، این درحالی بود که بیشتر شهرهای ایران به دلیل نفوذ قهرامیز «امویان» و «عباسیان» گرایش های «سنّی» داشتند. «دیلیم» از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. علاوه بر آن، عده ای از مهاجران «دیلیمی»، در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند.

در روایتی که حاوی نامه ای از امام هادی علیه السلام، به وکیل خود در همدان است، این چنین آمده است: «سفارش شما را به دوستداران خود در همدان کرده ام.» (۴۰۸)

عصر متوکل و پس از آن

با به حکومت رسیدن متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ ه ق) شرایط دگرگون، و سخت گیری و کینه توزی آشکار با علویان تجدید شد، و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام جرم سیاسی

به شمار آمد. دستور متوکل در سال ۲۳۶ هجری قمریه ویران نمودن قبر امام حسین علیه السلام و منع زیارت آن حضرت مشهور است. (۴۰۹)

خصوصت متوکل، به شیعیان اختصاص نداشت، بلکه وی با فلسفه و کلام و عقل‌گرایی مخالفت می‌ورزید. جرجی زیدان می‌نویسد: از روزی که متوکل به خلافت رسید تا آخرین نفس، در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رای و قیاس و منطق کوشش داشت. (۴۱۰)

پس از متوکل، حکومت عباسیان گرفتار آشفتگی‌ها و کشمکش‌های بسیار گردید، و هر چند گاهی درباریان بر سر کسب قدرت، به جدال و کشتار دست می‌زدند، تا زمان معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۴۷ ه ق) پنج تن از حکام عباسی؛ به نام‌های: منتصر، مستعین، معتز، مهتدی و معتمد به حکومت رسیدند، و با به قدرت رسیدن معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ ه ق) بار دیگر دستگاه عباسی اقتدار یافت. چنان‌که سیوطی در مورد او نوشته است: «وی را سفّاح ثانی لقب دادند؛ زیرا فرمانروایی بنی عباس را تجدید حیات کرد، که قبل از او از زمان متوکل به بعد، گرفتار اضطراب و فرسودگی و ضعف شده و در استانه زوال بود». (۴۱۱)

بنابراین در عداوت و دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان، جای تردید نیست، ولی با توجه به اضطراب و نابسامانی حاکم بر دستگاه عباسی در دوره یاد شده، و شورش‌ها و انقلاب‌هایی که در گوشه و کنار سرزمین اسلامی رخ می‌داد، شرایط مناسب برای عباسیان در جهت اعمال فشار بیشتر بر علویان فراهم نبود، و آنان نسبت به عصر منصور و هارون، از شرایط بهتری برخوردار بودند.

تشیع در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام»

وقتی که امام رضا علیه السلام به خراسان آمد، سادات علوی، به

دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی ایران مهاجرت کردند. این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق برای مقابله با علویان و شیعیان، در عراق، شدت گرفت، رو به گسترش نهاد.

شیعیان ناچار شدند به مناطق امن تری کوچ نمایند. سرزمین عرب، به علت تسلط روحیات و طرز تفکر «اموی»، نمی توانست جای مناسبی برای آنان باشد. اما در شرق، به ویژه در ایران زمینه های مناسبی برای این هدف وجود داشت. به این جهت بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شدند و در شهرهای دور دست و جدای از هم به زندگی پرداختند.

شیعیان نیاز مبرمی به ارتباط با یکدیگر داشتند؛ به این دلیل که امام حاضر داشتند. و نیازمند حل پرسش های دینی و یافتن راه حلی برای مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. برای رسیدن به این هدف، از روش های مختلف ارتباط؛ از قبیل اعزام افراد خاصی نزد امام علیه السلام و تماس با آن حضرت، در ایام حج و در مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می کردند.

نیشابور شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود که ارتباط خوبی با امام علیه السلام داشتند. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که در قرن های سوم و چهارم، نام شماری از اصحاب و علمای مشهور، در تاریخ آن به چشم می خورد. یکی از این شخصیت ها «فضل بن شاذان» است، که مقام ارجمندی در میان صحابه ائمه و علمای شیعه داشته است. غیر از نیشابور، «بیهق» و «سمرقند» و «طوس» از محل های تجمع شیعیان به شمار می رفت.

یکی از راه های ارتباط مردم با امام و بالعکس، «وکیل» بود. افرادی که سابقه علمی درخشان و ارتباط استوار با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند، و می توانستند از

نظر حدیث، پشتوانه ای برای شیعیان به شمار آیند، به عنوان «وکیل» انتخاب می شدند.

ایجاد رابطه به شیوه مذکور، موجب احیای شیعیان و عدم هضم آنان در جامعه «تسنن» گشت.

آموزه های شیعی در قالب «کلام» و «حدیث» به تمامی جوامع کوچک و پراکنده و دور؛ از قبیل «سمرقند» و «کش» فرستاده می شد. با وجود دور بودن این مراکز، بسیاری از علمای شیعه از این مناطق برخاسته اند. فرستادگان و نامه های پربار و به موقع ائمه علیهم السلام، اشکالات ناشی از دوری راه را برطرف می ساخت.

یکی از راه های ارتباطی دیگر، فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت بوده است.

از «جعفر بن شریف جرجانی» نقل شده است: «به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند، به آن حضرت بدهم. پیش از آن که بپرسم به چه کسی بدهم، آن حضرت علیه السلام فرمود: آنچه را همراه آورده ای به مبارک، خادم من بسپار. (۴۱۲)

قم اصلی ترین شهری بود که انبوهی از شیعیان را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق علیه السلام، به طور مرتب و منظم با امام معصوم علیه السلام رابطه داشته است.

«احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری» از جمله شخصیت های قمی بود که با امام حسن عسکری علیه السلام ارتباط داشت. امام حسن عسکری علیه السلام وی را فردی مورد اعتماد معرفی می کرد.

سیستم «وکالت» در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، بویژه در اخذ وجوهات شرعی برای ساماندهی امور شیعیان نقش خود را ایفا می کرد.

در «سامرا»، «بغداد» و «مدائن»، شیعیان آمار قابل توجهی را تشکیل می دادند.

شاید «سلمان فارسی» اولین کسی بود که سنگ بنای تشیع را در «مدائن» نهاد و «حذیفه

بن یمان» بر این اساس بنایی استوار برافراشت.

کوفه نیز در این زمان و قبل و بعد ان، خالی از شیعه نبوده است. کوفه یکی از بزرگ ترین شهرهای شیعه نشین به شمار می رفت.

تشیع در عصر «امام مهدی (عج)»

برخی از شیعیان قم، (بی خبر از رحلت امام عسکری علیه السلام) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا رفتند. کسانی ان ها را به پیش «جعفر» بردند. قمی ها، نخست در پی امتحان «جعفر» برآمدند، بدین منظور از وی پرسیدند: آیا از مبلغی که آوردیم اطلاع داری؟ جعفر گفت: تنها خدا از غیب اطلاع دارد. در نتیجه قمی ها از پرداخت پول به وی خودداری نمودند. در آن هنگام شخصی آن ها را به خانه ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آن ها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود، تحویل دادند.

جعفر این موضوع را به «معتمد» گزارش دادند، به دستور او، خانه امام و حتی خانه های همسایگان ان حضرت تفتیش مجدد شد... (۴۱۳)

حساسیت شدید دستگاه خلافت و تحریکات جعفر برای کنترل امام دوازدهم علیه السلام بود و علاوه بر ان در صورت عدم دسترسی به ان حضرت، دست کم می توانستند اعلام کنند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی سازند. (۴۱۴)

بر اساس طرح پیش بینی شده، مساله ولادت ان حضرت، از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور ماند.

فقط برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده ای از وکلای امام حسن عسکری علیه السلام و کسانی که در خانه امام علیه السلام مشغول خدمت بودند، از ولادت حضرت باخبر شدند.

شیخ

مفید از تعدادی اصحاب و خادمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام روایت کرده است که آنان موفق به دیدار امام زمان علیه السلام شده اند.

محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون (دختر امام جواد علیه السلام)، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابونصر طریف (خدمتگزار امام) از ان جمله بودند. (۴۱۵)

به این ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی نمود.

شیخ کلینی، از «ضوء بن عجلی» روایت کرده است که مردی ایرانی از اهالی فارس، به او گفته بود: «به منظور خدمت برای امام عسکری علیه السلام به سامرا رفتم و امام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. روزی حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: «هذا صاحبکم». وی اظهار می کند که دیگر پس از ان تا رحلت امام، ان کودک را ندیده است. او می افزاید: «در زمانی که وی ان حضرت را دید حدود دو سال سن داشته است.» (۴۱۶)

شاید پراهمیت ترین دیدار اصحاب و شیعیان امام عسکری علیه السلام با حضرت بقیه الله، زمانی بود که «محمد بن عثمان عمروی» از وکلای خاص امام زمان (عج)، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. ان حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود: «هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم اطیعوه ولا تتفرقوا من بعدی فی ادیانکم فتهلکوا، اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا»؛ «این امام شما پس از من و جانشین من در میان شما است. از او فرمان ببرید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می شوید و پس از این هرگز او را

در ادامه این روایت آمده است: چند روز پس از آن، امام عسکری علیه السلام رحلت کرد. (۴۱۷)

بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام احتمال ایجاد فرقه های انشعابی و افکار ناروا، فراوان بود؛ زیرا تولد و نگهداری و وصایت امام زمان علیه السلام به طور کاملاً محرمانه انجام شده بود و دوران غیبت نیز آغاز شده و تنها پشتوانه نیرومند امامت حضرت حجت (عج)، میراث عظیم احادیث موجود، درباره اصل مهدویت و پاره ای از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه، در میان اصحاب امام عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود.

عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان

قرن چهارم و پنجم هجری از نظر شرایط سیاسی، از بهترین دوران شیعه به حساب می رود؛ زیرا خاندان بویه (۴۷۷ - ۳۲۰ ه ق) که مذهب شیعه داشتند، در دستگاه خلافت عباسی از نفوذ و اقتدار زاید الوصفی برخوردار بودند.

فرزندان بویه به نام های: علی، حسن و احمد که قبلاً در فارس حکومت می کردند، در زمان «المستکفی» به سال ۳۳۳ هجری قمری وارد بغداد شده، به مقر حکومت راه یافته و مورد تکریم خلیفه قرار گرفتند. احمد «معزالدوله»، حسن «رکن الدوله»، و علی «عمادالدوله» لقب یافتند.

معزالدوله که منصب امیر الامرای را داشت، چنان اقتداری را به دست آورد که حتی برای «مستکفی» حقوق و مقری تعیین کرد. به دستور وی در روز عاشورا بازارها تعطیل و برای امام حسین علیه السلام مراسم سوگواری برپا گردید، و مراسم عید غدیر با شکوه بسیار انجام شد.

کوتاه سخن آن که: آل بویه در ترویج مذهب امامیه اثنی عشری اهتمام بسیار ورزیدند و در بغداد، مرکز حکومت اسلامی، که قبل از آل بویه مردم پیرو مذهب

اهل سنت بودند، با به قدرت رسیدن آنان، مذهب شیعه نشو و نما پیدا کرد و آیین های مخصوص شیعیان با شکوه فراوان انجام می شد.

شیخ مفید، متکلم نامدار امامیه که در این زمان می زیست، مورد تجلیل و تکریم بسیار بود. مسجد «براثا» در منطقه کرخ بغداد، به وی اختصاص داشت، و شیخ مفید در آن علاوه بر اقامه نماز و موعظه، به تعلیم و تدریس می پرداخت. وی در پرتو موقعیت ویژه ای که از جنبه های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرق مختلف شیعه را انسجام بخشیده، ارا و عقاید شیعه را تحکیم و ترویج کند.

خدمات ال بویه به مذهب تشیع اختصاص نداشت، بلکه آنان به ادب و فرهنگ اسلامی خدمت شایان نمودند. غناوی در کتاب «الادب فی ظلّ بنی بویه» می نویسد: «یکی از امتیازات آل بویه بالا رفتن سطح فرهنگ و دانش بود که خود و وزیرای ایشان تاثیر بسزایی در این زمینه داشتند؛ زیرا وزرا همیشه از طبقات نویسندگان و دانشمندان و مبرز برگزیده می شدند... آوازه شان در فضا طنین انداز شد، تا آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هر سو به جانب ایشان رو آورده و از توجه شان برخوردار شدند. در میدان ادب و فلسفه و دانش، و در سازندگی و به کار انداختن اندیشه ها، گوی سبقت را از سروران خود «خلفای عباسی» ربوده بودند». (۴۱۸)

در قرن چهارم فاطمیان نیز در مصر به قدرت رسیدند و حکومت آنان تا اواخر قرن ششم هجری (۵۶۷ ه ق) ادامه یافت. حکومت فاطمیان بر مبنای دعوت به تشیع پایه گذاری شد و اگرچه آنان دوازده امامی نبوده، پیرو مذهب اسماعیلیه بودند، و میان این دو مذهب اختلافاتی وجود دارد،

ولی در حفظ شعائر تشیع، و نیز فراگرفتن تعالیم اسلامی از طریق خاندان وحی، و تشویق مردم به این روش، هردو مذهب هماهنگ می باشند.

سیوطی می نویسد: «در سال ۳۵۷ هجری قمری قرامطه بر دمشق استیلا یافتند و بر آن شدند که مصر را نیز به تصرف خود در آورند، ولی عبیدون (۴۱۹) (فاطمیون) مالک آن گردیده و دولت رفض (تشیع) در سرزمین های مغرب، مصر و عراق، استقرار یافت، و این بدان جهت بود که پس از مرگ کافور اخشیدی، حاکم مصر، نظم مصر مختل گردید. و سربازان در مضیقه مالی قرار گرفتند. گروهی از آنان نامه ای برای المعز لدین الله (فرمانروای مغرب) نوشته و از او خواستند تا وارد مصر گردد. وی فرمانده ارتش خود به نام «جوهر» را با هزار سواره عازم مصر نمود و او وارد مصر گردید. در سال ۳۵۸ هجری قمری از پوشیدن لباس سیاه و خواندن خطبه ای که بنی عباس می خواندند منع کرد و دستور داد جامه سفید پوشیده و خطبه زیر را بخوانند: «اللهم صل علی محمد المصطفی، و علی علی المرتضی و علی فاطمه البتول و علی الحسن والحسین سبطی الرسول...».

او در سال ۳۵۹ هجری قمری دستور تاسیس دانشگاه الازهر را صادر کرد و بنای آن به سال ۳۶۱ هجری قمری پایان یافت. همچنین دستور گفتن «حی علی خیر العمل» را در اذان صادر نمود. مشابه همین دستور توسط جعفر بن فلاح فرماندار دمشق از جانب المعز بالله صادر گردید. (۴۲۰)

حمدانیان و مذاهب شیعه

در قرن چهارم هجری قمری حکومت شیعی دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد، و آن حکومت حمدانیان (۳۹۱ - ۲۹۳ ه ق) بود. برجسته ترین زمامدار ال حمدان علی بن عبدالله بن حمدان، ملقب به سیف الدوله

(۳۰۳ - ۳۵۰ ه ق) بود. وی انسانی خردمند، دانش دوست و سلحشور بود و بیشتر ایام عمر خود را در جنگ با تجاوزگران رومی به سر برد. در عصر حمدانیان سرزمین سوریه، مانند حلب و اطراف آن، بعلبک و توابعش، جبل عامل و سواحل آن، مملو از شیعیان بود، و به ویژه شهر حلب پایگاه علماء شیعه و به خصوص بنوزهره به شمار می رفت. از کسانی که در تحکیم و نشر مذهب تشیع نقش مهمی ایفا نمود، ابوفراس (متوفای ۳۵۷ ه ق) شاعر نامدار ال حمدان بود، چنان که قصیده میمیه او از شهرت بسزایی برخوردار است و مطلع آن چنین است:

الحق مهتضم والدین محترم وفیی ء ال رسول اللّٰه مقتسم (۴۲۱)

همدانیان هیچ کس را به پیروی از مذهب شیعه مجبور نکردند، به وسیله مال و مقام نیز نفریفتند، بلکه مردم را به اختیار خود واگذار کرده، تا هرچه را می پسندند برای خود برگزینند. فقط مبلغان با اخلاص، حقایق را برای مردم بازگو می کردند، برعکس اموی ها و عباسی ها و صلاح الدین ایوبی که مردم را با ارباب و خشونت به مذهب تسنن فرا می خواندند.

همدانیان مردمی روشنفکر و آزاد منش بودند. به همین جهت پایگاه دانشمندان، فلاسفه، ادبا و روشنفکران از همه مذاهب و ادیان شدند، تا آنجا که هنرمندان از روم گریخته و به سوی سیف الدوله می آمدند. (۴۲۲)

تشیع در عهد سلجوقیان

در اواسط قرن پنجم هجری قمری دولت مهمی با نام دولت سلجوقی پدید آمد و حکومت سنی مذهب بغداد را که رو به زوال و فنا بود از سقوط نجات داد و از پیشرفت شیعیان در مصر، عراق، شام، فارس و خراسان جلوگیری نمود. حکومت سلجوقیان تا اواخر قرن

هفتم هجری استقرار یافت.

حکومت مقتدر دیگری که در نیمه دوم قرن ششم (۵۶۵ ه ق) تاسیس گردید، حکومت ایوبیان به دست سردار نامی صلاح الدین ایوبی بود، که تا سال (۸۴۸ ه ق) دوام یافت. (۴۲۳)

فداکاری های صلاح الدین در جنگ با صلیبیان در خور تقدیر و تحسین است، ولی تعصب شدید او نسبت به مذهب تسنن و خصومت و عداوت او با مذهب تشیع، نقطه ضعفی بس بزرگ و غیر قابل اغماض است. وی پس از استیلای بر مصر، با فاطمیان با خشونت تمام عمل نمود. در کتاب «اللزهر فی الف عام» آمده است: «ایوبی ها در مطلق اثار شیعه دخالت کرده و آنان را نابود کردند. صلاح الدین دولت فاطمی را عزل کرد و اقوام خود را در یک شب به منازل آنان وارد نمود و ناله های جگرخراش و گریه های جانسوز به قدری بلند بود که مردم فکر خود را از دست داده بودند...». (۴۲۴)

وی دستور داد روز عاشورا که بنی امیه و حجاج عید می گرفتند، مجددا عید باشد و «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت و در سخت گیری با شیعیان تا انجا پیش رفت که دستور داد: گواهی کسی باید قبول شود که معتقد به یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت باشد، و کسی حق سخنرانی یا تدریس را داشت که پیروان مذهب باشد و حتی کتابخانه های بزرگی را که فاطمیان تاسیس کرده بودند و کتاب های نفیسی در فنون مختلف در آن ها گردآوری شده بود، به دست وی متلاشی گردید و در نتیجه این روش خصمانه، مذهب تشیع در مصر فراموش گردید. (۴۲۵)

تشیع در عصر حکومت مغول

دولت مغول در سال ۶۵۰ هجری قمری توسط هولاکوخان در ایران تاسیس

و به سال ۷۳۶ هجری قمری با مرگ سلطان ابوسعید پایان یافت.

هولاکوخان در دومین حمله خود به عراق، حکومت بنی عباس را برانداخت، و همه مذاهب را در انجام مراسم مذهبی و ترویج تعالیم آنان ازاد ساخت و دانشمندان را تکریم نمود. به عبارت دیگر قتل و غارت هایی که هولاکوخان به ان دست می زد، انگیزه دینی نداشت. بدین جهت در مناطقی که به تصرف او درمی آمد ادیان مختلف از ازادی یکسان برخوردار بودند.

در این که ایا هولاکوخان به دین اسلام تشرف یافت یا نه، اختلاف است. هرچند برخی حتی تشیع او را مسلم دانستند، ولی قدر مسلم این است که چهارتن از سلاطین مغول به نام های: نکوادارین هولاکو (احمد)، غازان خان (محمود)، نيقولاوس (سلطان محمد خدابنده) و بهادرخان، اسلام آوردند. حکومت احمد چندان برجای نماند و در مورد «غازان خان» نیز شواهد تاریخی بر تشیع او دلالت دارد. سلطان محمد خدابنده در آغاز، پیرو مذهب حنفی بود، ولی چون نظام الدین عبدالملک شافعی که اعلم دانشمندان اهل سنت در ان زمان بود از طرف وی به عنوان قاضی القضاة منسوب گردید و او در مناظره با علماء حنفی غالب شد، سلطان، مذهب شافعی را برگزید.

سرانجام پس از مناظره ای که میان علامه حلّی (متوفای ۷۲۶ ه ق) و نظام الدین واقع شد و علامه بر وی غالب گردید، سرانجام سلطان خدابنده آیین شیعه را انتخاب کرد و دستور داد تا سرتاسر قلمرو فرمانروایی او مراسم مذهب امامیه اجرا گردد. به درخواست وی علامه حلّی کتاب معروف خود «نهج الحق و کشف الصدق» را تالیف نمود. و پس از وی فرزندش بهادرخان، آخرین سلطان مغول پیرو آیین شیعه

در قرن هفتم و هشتم هجری قمری در عصر سلاطین مغول دانشمندان بزرگی از شیعه ظهور کردند که از آن جمله: محقق حلّی صاحب شرایع (متوفای ۶۷۶)، یحیی بن سعید (متوفای ۶۸۹)، مؤلف کتاب «الجامع الشرایع»، علامه حلّی (متوفای ۷۲۶) پدرش سدیدالدین حلّی، فرزندش فخرالمحققین (متوفای ۷۷۱)، سید رضی الدین طاووس (متوفای ۶۶۴)، سید قیاس الدین بن طاووس (متوفای ۶۹۳)، ابن میثم بحرانی (متوفای ۶۷۹ یا ۶۹۹)، خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲)، قطب الدین رازی (متوفای ۷۶۶) و دیگران می باشند.

موضوع جالب توجه در این دوره، پیدایی «مدرسه سیار» است که به پیشنهاد علامه حلّی و توسط سلطان خدابنده تاسیس گردید. داستان او این است که عادت سلاطین مغول بر این بود که در فصل گرما، در مراغه و سلطانیه و در فصل سرما در بغداد اقامت می گزیدند، و از طرفی سلطان خدابنده در سفر و حضر علمای بزرگ را با خود همراه می داشت و چون به علامه حلّی علاقه فراوان داشت، به وی پیشنهاد کرد که با او همراه باشد. رد این پیشنهاد از طرف علامه مصلحت نبود؛ زیرا ممکن بود مخالفان و حسد ورزان نسبت به علامه این عمل را به گونه ای نادرست تفسیر نموده و علیه او استفاده نمایند، و از طرفی علامه نمی خواست به طور در بست در اختیار سلطان قرار گرفته و از فعالیت علمی بازماند، بدین جهت پیشنهاد تاسیس «مدرسه سیار» را مطرح کرد که مورد قبول سلطان قرار گرفت و بدین وسیله علامه حلّی توانست به نشر عقاید و معارف امامیه و تربیت شاگردان بسیاری همّت گمارد. (۴۲۶)

تشیع در عصر صفویان و عثمانیان

شیعه از نظر شرایط سیاسی تا قرن دهم هجری تقریباً همان وضع

پیشین (دوران ابوبیان و سلجوقیان) را داشت. ولی در طلیعه این قرن، دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اول تاسیس گردید، و مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد.

ایران در آن هنگام به صورت ملوک الطوائفی اداره می شد و هر بخشی را امیر، وزیر، خان و بزرگ قبیله ای به دست گرفته و بر آنجا فرمانروایی می کرد. هنوز از عمر اسماعیل، چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد و به اندیشه یکپارچگی ایران، از اردبیل قیام کرد و مناطق مختلف را یکی پس از دیگری فتح کرد و این ملوک الطوائفی را برانداخت، و ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور منسجم درآورد و در تمام قلمرو حکومت خود مذهب شیعه را رسمیت داد.

پس از درگذشت وی (سال ۹۳۰ هجری) پادشاهان دیگر صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری (۱۱۴۸ه ق) حکومت کردند و همگی رسمیت مذهب شیعه را تأیید و تثبیت نمودند و به ترویج آن همت گماردند.

مراکز دینی مانند مساجد، مدارس علمی، و حسینیه های بسیار ساختند، و به تعمیر و توسعه مشاهد مشرفه اقدام نمودند. عامل این اقدامات، علاوه بر جاذبه فطری و دینی و معنوی، نفوذ علماء بزرگی نظیر شیخ بهایی و میرداماد در دربار صفویان بود که آنان را به تعظیم شعایر دینی و پرورش دانشمندان بزرگ علوم مختلف، تشویق می کردند. از مشاهیر علمای این دوره می توان میرداماد، محقق کرکی، شیخ بهایی و پدرش شیخ حسین عبدالصمد، صدرالمتألهین، علامه مجلسی، محقق اردبیلی، ملاعبدالله یزدی و فیض کاشانی و... را نام برد. (۴۲۷)

در این دوران دولت عثمانی نیز بر بخش وسیعی از سرزمین های اسلامی حکومت می کرد و

نسبت به مذاهب اهل سنت، متعصب بود و با شیعیان خصومت می ورزید، تا آنجا که با گروهی از روحانی نما امضا گرفت که شیعیان از اسلام خارج بوده و قتل آنان واجب است.

سلطان سلیم در اناطول چهل هزار یا هفتاد هزار نفر را به جرم شیعه بودن کشت. در حلب به دنبال فتوای شیخ نوح حنفی، به کفر و وجوب قتل شیعه، ده ها هزار شیعه کشته شدند و مابقی فرار کردند، و حتی یک نفر شیعه در حلب نماند؛ در صورتی که در ابتدای دولت حمدانی ها، تشیع در حلب کاملاً رسوخ کرده و منتشر شده بود و حلب جایگاه دانشمندان بزرگی در فقه، امثال ال ابو زهره و ال ابو جراحه و... بود که نام آنان در کتاب «امل الامل» ثبت است.

از علماء بزرگ امامیه که به دست عثمانی ها به شهادت رسید، شهید ثانی است.

عثمانی ها شیعیان را از دستگاه دولتی اخراج کردند و آنان را از انجام وظایف اختصاصی دینی بازداشتند و در شهرهای شام و مکان هایی که اقلیت های شیعی زندگی می کردند مانع انجام اعمال دینی شدند. این جریان ها و مصایب، چهار قرن (۱۱۹۸ - ۱۵۱۶) میلادی ادامه داشت. (۴۲۸)

پس از آن نیز تقریباً همین شرایط سیاسی برای شیعیان ادامه یافت. در ایران مذهب تشیع به عنوان دین رسمی شناخته شد و جدال و نزاع مذهبی رخ نداد، ولی در سایر ممالک اسلامی که دولت های غیرشیعی حکومت می کرد و به ویژه در مناطقی که وهابیون نفوذ کلمه داشتند، شیعیان از شرایط سیاسی مطلوبی برخوردار نبودند، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رهنمودها و سیاست های حکیمانه بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره حقایق بسیاری را در

مورد مذهب و عقاید شیعه روشن کرد؛ به گونه ای که شمار طرفداران و هواداران آن افزایش یافت؛ گرچه ایادی استعمار در گوشه و کنار اسلام همچنان به سیاست تفرقه افکنی و جو عداوت و اختلاف ادامه می دهند.

نقد فرضیه های خیالی

نقد فرضیه های خیالی

همان گونه که قبلا اشاره کردیم درباره مبدا پیدایش تشیع، فرضیه های مختلفی از سوی مخالفان مطرح شده است. اینک بعد از تبیین نظریه اول و اقامه دلیل بر آن، در صدد برخواهیم آمد تا فرضیه های خیالی دیگر را مورد نقد و بررسی قرار داده و پاسخ دهیم؛ گرچه بعد از اقامه دلیل بر نظریه اول فرضیه های دیگر هم باطل خواهند شد.

۱ - ظهور تشیع در سقیفه

گروهی از مورخان و محققان تاریخ، پیدایش شیعه را پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و در ارتباط با اختلاف مسلمانان در مساله خلافت و امامت، و به عبارت دیگر در ماجرای سقیفه بنی ساعده می دانند؛ زیرا در سقیفه در ارتباط با جانشینی پیامبر و رهبر مسلمین نخست دو دیدگاه مطرح شد: عده ای از انصار، سعد بن عباد را برای خلافت و رهبری پیشنهاد کردند، و گروهی از مهاجرین به خلافت ابوبکر رای دادند. و پس از گفت و گوهایی که میان این دو گروه رخ داد، ماجرا به نفع گروه دوم پایان یافت. و از سوی دیگر، عده ای از مسلمانان که بنی هاشم و عده ای از مهاجران و انصار را تشکیل می دادند، به امامت حضرت علی علیه السلام معتقد بودند. این گروه همان شیعیان حضرت علی علیه السلام بودند. و از اینجا بود که شیعه به عنوان یک مذهب خاص در جهان اسلام مطرح شد. (۴۲۹)

پاسخ: اگر مقصود این باشد که ظهور تشیع به عنوان یک مذهب خاص در جهان اسلام، به پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و ماجرای سقیفه باز می گردد، این نظریه ای است استوار و قابل قبول؛ زیرا همان گونه که بیان گردید، گرچه نصوص امامت مربوط به عصر رسالت است ولی ظهور و بروز

ان به عنوان یک مذهب، بعد از وفات رسول گرامی است. در این صورت، این نظریه با نظریه قبل هیچ گونه ناسازگاری ندارد.

ولی اگر مقصود نفی ریشه های اعتقادی تشیع در عصر رسالت، و یا انکار طرح نام شیعه توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله باشد، این نظریه مورد قبول نیست.

علامه سید محسن امین عاملی این دو نظریه را یادآور شده و چنین می گوید: «در بحث قبل دانستی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله گروهی از مسلمانان، شیعه علی علیه السلام به حساب می آمدند، آن گاه در جریان اختلاف در مساله امامت، تشیع ظاهر گردید؛ زیرا در آن گفت و گو انصار به مهاجران گفتند: «منا امیر و منکم امیر»؛ از هر یک از ما و شما رهبری برگزیده شود. و مهاجران به دلیل این که از قوم و عشیره پیامبرند، سخن انصار را نپذیرفتند. آن گاه که خبر این بحث ها به حضرت علی علیه السلام رسید فرمود: «اگر استدلال مهاجران درست است، پس رهبر باید از ما (بنی هاشم) باشد، و گرنه استدلال انصار به قوت خود باقی خواهد ماند. اینجا بود که گروهی از بنی هاشم و خاندان عبدالمطلب تشیع (امامت علی علیه السلام) را برگزیدند، و عده ای از مهاجرین و انصار نیز به آنان پیوستند. در میان مهاجران، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، خالد بن سعید، بریده اسلمی دیده می شدند. و در میان انصار، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت ملقب به ذوالشهادتین، ابی بن کعب، و ابویوب انصاری به چشم می خوردند.» (۴۳۰)

دکتر عبدالله فیاض می گوید: «دشوار است که بگوییم این افراد رایشان در استحقاق علی علیه السلام بر امامت

بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه واله بدون هیچ مقدمه ای بوده است، بلکه استمرار طایفه ای از صحابه بر ولایت حضرت علی علیه السلام و اعتراف آنان به امامت او، دلیل بر آن است که اعتقاد به امامت حضرت علی علیه السلام نتیجه افکاری نبوده که موقعیت سقیفه ان را ایجاد کرده باشد، بلکه از قبل وفات پیامبر صلی الله علیه واله سابقه داشته است». (۴۳۱)

ابن قتیبہ می گوید: «ابوذر هنگام بیعت، غایب بود و هنگامی که وارد مدینه شد و وضع را چنین دید، گفت: «اصبتم قناعه و ترکتم قرابه، لو جعلتم الامر فی اهل بیت نبیکم لما اختلف علیکم الاثنان»؛ (۴۳۲) «به چیزی قناعت کردید و قرابت رسول خدا صلی الله علیه واله را رها نمودید. اگر امر (خلافت) را در اهل بیت پیامبرتان قرار می دادید حتی دو نفر بر شما اختلاف نمی کردند».

۲ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان

مستشرق فلهاوزن می گوید: «با کشته شدن عثمان، اسلام به دو حزب تقسیم شد: یکی حزب علی و دیگری حزب معاویه، و در زبان عربی به حزب، عنوان «شیعه» اطلاق می گردد. لذا لقب شیعه علی در مقابل شیعه معاویه به کار می رفت. ولی بعد از این که معاویه حکومت را در تمام دولت های اسلامی به دست گرفت استعمال لفظ شیعه محصور در پیروان علی علیه السلام شد». (۴۳۳)

پاسخ: اولاً: قبلاً اشاره کردیم که «تشیع» ریشه هایی در قران و سنت دارد، و پیامبر صلی الله علیه واله از جانب خداوند متعال بنیانگذار این مذهب بوده است.

ثانیاً: شیعه بعد از آن که حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید از آزادی ویژه ای برخوردار شد، لذا می توان به این جهت گفت که شیعیان در عصر حکومت حضرت علی علیه السلام ظهور و بروز پیدا کرده است.

۳ - تشیع هنگام جنگ جمل

برخی تاریخ پیدایش شیعه را در دوران زمامداری امام علی علیه السلام دانسته اند. این نظریه دو گونه تقریر شده است: یکی مربوط به واقعه جمل و دیگری مربوط به واقعه صفین است. رای اول از ابن ندیم در «الفهرست» است. وی به نقل از محمد بن اسحاق می گوید: «آن گاه که طلحه و زبیر به بهانه خونخواهی عثمان با علی علیه السلام به مخالفت پرداختند و علی در برابر آنان مقاومت کرد تا آنان تسلیم حکم خدا گردند، پیروان ان حضرت شیعه نامیده شدند، و امام علی علیه السلام آنان را شیعه خود می خواند و به چهار دسته با چهار اسم تقسیم نمود: ۱ - اصفیا ۲ - اولیا ۳ - شرطه الخمیس ۴ - اصحاب». (۴۳۴)

پاسخ: آنچه در توجیه این نظریه می توان گفت: این که اگرچه مذهب شیعه آن گونه که به اثبات رسید، از قبل وجود

داشته است، ولی در عصر زمامداری امام علی علیه السلام به دلیل فراهم بودن زمینه های مناسب اجتماعی و سیاسی، ظهور بیشتری داشته و واقعه جنگ جمل در ظهور و بروز آن نقش ویژه ای داشته است.

۴- تشیع، در واقعه صفین

قول دیگر در چگونگی پیدایش شیعه در عصر زمامداری امام علی علیه السلام این است که پس از واقعه صفین و ماجرای حکمیت، پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام دو دسته شدند، گروهی خوارج را تشکیل دادند که پس از بازگشت از صفین در منزلی به نام «حرورا»، اقامت گزیدند، و گروهی دیگر کسانی بودند که با امام وارد کوفه شدند. گروه دوم نزد حضرت آمده و بار دیگر با حضرت بیعت کردند و بر دوستی خود با دوستان او و دشمنی با دشمنان وی تاکید نمودند.

مستشرق وات مونتکومری از طرفداران این نظریه است. گویا وی این مطلب را از عبارت طبری اخذ کرده که می گوید: «لَمَّا قَدِمَ عَلِيَّ الكُوفَةَ وَفَارَقْتَهُ الخَوَارِجُ وَثَبَتَ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ، فَقَالُوا فِي اعْتَاقِنَا بَيْعَهُ ثَانِيَةً، نَحْنُ اَوْلِيَاءُ مِنْ وَاٰلِيَّتِ وَاَعْدَاءُ مِنْ عَادِيَّتِ»؛ (۴۳۵) «چون علی وارد کوفه شد و خوارج از او جدا شدند، شیعه به سوی او پناه گرفت. آنان به حضرت عرض کردند: بر گردن ما بیعت دیگری است. ما دوستدار کسانی هستیم که تو را دوست داشته و با کسانی که دشمن تو می باشند دشمنیم».

یادآور می شویم که عبارت: «و ثبت الیه الشیعه» بیانگر این است که در میان شیعه امام علی علیه السلام که در جنگ صفین شرکت کرده بودند، کسانی به عنوان شیعه شناخته شده بودند و آنان بار دیگر بیعت خود را با امام تحکیم کردند.

کوتاه سخن این که: واقعه صفین نیز همچون واقعه جمل در ظهور و

بروز شیعه و شناخته شدن هرچه بیشتر شیعیان حضرت علی علیه السلام مؤثر بوده است نه در پیدایش شیعه.

۵ - ظهور تشیع بعد از مقتل امام حسین علیه السلام

رای دیگری در مورد پیدایش مبدا شیعه مطرح است و آن این که این مذهب بعد از مقتل امام حسین علیه السلام پدید آمده است. به این بیان که خون حضرت زمانی که بر زمین ریخته شد به عنوان بذر اول برای تشیع به حساب می آید.

دکتر خرطویل می گوید: «خمیر مایه عقیده شیعه بعد از مقتل (امام) حسین علیه السلام در نفوس عده ای بسته شد... بلکه می توان ادعا کرد که حرکت شیعی در روز دهم محرم و بعد از آن، وجهه دینی به خود گرفت و به عنوان یک مذهب دینی مطرح شد».

پاسخ: از آنچه در نقد نظریه پیشین بیان گردید، نقد این نظریه نیز روشن می گردد. اری، در این که واقعه کربلا نقطه عطف مهمی در حیات سیاسی و معنوی شیعه به شمار می رود، تردیدی نیست، ولی خود این واقعه عظیم - تا آنجا که به امام حسین علیه السلام و یاران او مربوط می شود - نتیجه عقاید و باورهای شیعه است که از عصر رسالت آغاز شده و تا آن روز مراحل تاریخی گوناگونی را پشت سر گذاشته بود.

نسبت تشیع به ایرانیان

نسبت تشیع به ایرانیان

درباره پیدایش تشیع نظریه ای دیگر است که مستشرقین آن را اختراع کرده و در جامعه اهل سنت منتشر ساخته اند. آنان می گویند: «عقیده تشیع از اختراعات ایرانیان قدیم است. آن ها در عهد پادشاهان قدیم معتقد به وراثت در خلافت بوده اند و حکومت را از پدر به پسر و نسل او منتقل می کردند. بعد از ورود اسلام در ایران و ایجاد ارتباط فرهنگی و اقتصادی بین ایران و مرکز اسلامی، این عقیده به جامعه اسلامی نفوذ پیدا کرد، و گرنه عرب آزاد اندیش بود و مردم را در تعیین سرنوشت خود سهیم می دانست...».

برای

بررسی و اطلاع از صحت و فساد این نظریه در مبدا پیدایش تشیع به بررسی آن می پردازیم.

صاحبان این نظریه

صاحبان این نظریه

اینک به کلمات برخی از مستشرقین و طرفداران آنان از اهل سنت در نسبت تشیع به ایرانیان اشاره می کنیم.

۱ - مستشرق دوزی

او می گوید: «مذهب شیعی نزاعی فارسی است؛ زیرا عرب معتقد به حریت و آزادی بود و در مقابل فارسیان اعتقاد به سلطنت و وراثت داشتند و هرگز معنا و مفهوم انتخابات را نمی فهمیدند. بعد از آن که پیامبر، به دار بقا رحلت نمود و مشاهده کردند که ان حضرت از خود فرزند پسری به جای نگذاشته است، یک صدا گفتند: که علی سزاوارتر به خلافت بعد از او است. و به تعبیر دیگر: انسجام فکری بین فارس و شیعه در این که خلافت امری موروثی است، دلیل بر آن است که تشیع برگرفته از ایرانیان است.» (۴۳۶)

۲ - مستشرق فان فلوتن

از جمله کسانی که این نظریه را برگزیده مستشرق «فان فلوتن» است، ولی در آخر تأثر عقیده تشیع از ارای یهود را بر این نظریه ترجیح داده است. (۴۳۷)

۳ - مستشرق براون

او می گوید: «نظریه حقّ الهی در خلافت در بین ملّتی همانند ملت فارس مورد توجه بوده است...». او در آخر اشاره می کند که شیعه این افکار را از آنان اخذ کرده است. (۴۳۸)

۴ - احمد امین مصری

از جمله افراد بی انصافی که نظریه مستشرقین در مبدا تشیع را دنبال کرده، احمد امین مصری است. او می گوید: «دیدگاه شیعه در مورد علی و فرزندانش همان دیدگاه پدران سابقشان از پادشاهان ساسانی است و مجوسان فارس منبعی بوده اند که رافضه در اسلام از آن سیراب شده اند.» (۴۳۹)

۵ - احمد عطیه الله

او معتقد است که افکار شیعی از فارسیان به طریق عبدالله بن سبا به جامعه اسلامی نفوذ کرده است. او می گوید: «ابن السوءاء - عبدالله بن سبا - به مدینه وارد شد و اقوال و ارائی را که با روح اسلام منافات داشت و از یهودیت و اعتقادات فارسی که در یمن شایع بود، سرچشمه گرفته بود در مدینه منتشر ساخت، و خود را به صورت یاری دهنده حق امام علی علیه السلام معرفی کرد. و ادعا نمود که برای هر پیامبری وصیی است و علی وصی محمد است...» (۴۴۰)

اولا: در جای خود به اثبات رساندیم که عقیده تشیع همان اعتقاد به امامت الهی و نظریه نصّ از جانب خداوند بر امام و خلیفه مسلمین بعد از رسول خداصلی الله علیه واله است، نظریه ای که از قرآن و روایات فریقین استفاده می شود. نظریه ای که مؤسس آن خداوند متعال بوده و پیامبرصلی الله علیه واله در طول ۲۳ سال آن را آبیاری کرده است.

پیامبرصلی الله علیه واله کسی بود که پیروان حضرت علی علیه السلام را شیعه نامید و آنان را مورد مدح و ستایش قرار داد.

ثانیا: قبلا اشاره کردیم که از عصر پیامبرصلی الله علیه واله برخی از صحابه به این عقیده معتقد بودند و حضرت علی علیه السلام را امام منصوب از جانب خدا به عنوان خلیفه بعد از رسول خدا می دانستند، و در میان آن ها به جز سلمان فارسی همگی از اعراب به حساب می آمدند.

ثالثا: بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه واله حضرت علی علیه السلام شیعیانی داشت از عرب که معتقد به ولایت و امامت او بودند، و هنگام به خلافت رسیدن ظاهری حضرت در

رکاب او در جنگ های مختلف مشارکت داشتند.

رابعاً: اسلام در بین ایرانیان گسترش یافت همان گونه که در بین اقوام و ملت ها گسترش پیدا کرد. در قرن اول هجرت در هیچ یک از شهرهای ایران فکر و عقیده به تشیع وجود نداشت؛ زیرا ایرانیان در عصر خلافت عمر بن خطاب، سال ۱۷ هجری اسلام را پذیرفتند. و مشخص است که اسلامی را انتخاب کردند که اسلام عمری بود، نه اسلام علوی. اری شروع تشیع در ایران توسط اشعریون بود که با هجرتشان از کوفه به قم و کاشان این عقیده و فکر را با خود به بلاد ایران منتقل نمودند. و این بعد از ده ها سال بود که اسم و اثری از تشیع در ایران مسلمان شده، نبوده است.

مورخان می گویند: «در عصر حکومت زیاد بن ابیه بر کوفه، از جمله برنامه های سیاسی که او برای نابودی تشیع به اجرا گذاشت این بود که پنجاه هزار نفر از شیعیان مخلص کوفه را از آن شهر اخراج و به خراسان تبعید نمود. این افراد در شهرهای ایران خصوصاً قم و کاشان ساکن شدند و با گسترش وجودی خود، افکار و عقاید خود را نیز بین ایرانیان منتقل ساختند، و مردم آن دیار نیز از افکار آن ها متأثر شدند...» (۴۴۱)

وضعیت تشیع در حد محدود بدین منوال بود تا در اوائل قرن دهم و در ایام حکومت صفویون در مناطق بسیاری تشیع گسترش یافت، مناطقی که در آن زمان همگی سنی مذهب و تابع خلفای اهل سنت به شمار می آمدند.

شاهد این مطلب این است که صاحبان برخی از صحاح و مسانید اهل سنت؛ همچون بخاری، ترمذی، ابن ماجه، نسائی و سجستانی، از

مملکت عجم و ایران بوده اند و ایرانیان نقش بسزایی در گسترش مذهب سنی داشته اند.

از طرفی دیگر بزرگان و رهبران شیعی از خاندان عرب به حساب می آیند. دوازده امام معصوم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندان های بزرگی؛ امثال ال اعین، ال حیان تغلبی، ال عطیه و راویان بزرگ دیگری که تراش اهل بیت به توسط آنان منتشر شد، از خانواده های عرب به حساب می آیند.

با نظر در طبقه بعد از اصحاب امامان شیعه، به وجود بزرگانی از علمای شیعه همچون شیخ مفید، شریف مرتضی، علامه حلی، ابن براج، سید بن طاووس، خاندان ال طاووس، ابن ادریس، محقق حلی، شهید اول و دوم و دیگران پی می بریم که فقه اهل بیت علیهم السلام به توسط آنان گسترش و منتشر یافت، در حالی که همه ان ها از خاندان بزرگ عرب بوده اند.

خامسا: مستشرق دوزی در استدلال بر مدعای خود می گوید: «اتحاد در برخی از ارای ایرانیان با شیعه، دلیل تاثیر پذیری از ایران قدیم است؛ زیرا هر کدام از ان دو قائل به وراثت در امر خلافتند».

این حرف از جهاتی باطل است: از جهتی چه کسی گفته هر گاه دو طایفه معتقد به یک عقیده اند یکی از دیگری اخذ کرده است. ممکن است که هر یک برای خود دلیل مستقلی داشته باشد. آیا به مجرد این که برخی از احکام اسلامی موافق با آیین یهود است این بدان معنا است که اسلام از آیین یهود اخذ شده است؟!

از جهتی دیگر، چه کسی از شیعیان در امر امامت و خلافت قائل به وراثت است؟ شیعیان در امر امامت معتقد به قابلیت ذاتی و نصّ از جانب خداوند و ابلاغ از جانب

رسول اند؛ گرچه در اسلام این قابلیت و نصّ در مورد ذریه رسول خداصلی الله علیه واله منطبق شده است. شاهد این مطلب این است که امر امامت از امام حسن علیه السلام به فرزندان او منتقل نشده است. شیعه برای امامان خود شرایط بسیار سنگینی؛ از قبیل: عصمت، برتری، علم غیب، علم لدنی و... در نظر گرفته است، و اگر امامت را به وراثت می دانست احتیاج به این شروط نداشت. این مساله را در مبحث امامت عامه به طور مفصّل مورد بحث قرار داده ایم.

سادسا: اگر ما این شبهه را بپذیریم و به مجرد وجود برخی تشابهات بین مذهب شیعه و عقاید ایرانیان حکم به تاثیرگذاری آنان در پیدایش مبانی تشیع کنیم، راه برای دشمنان اسلام باز می شود و آنان همین اشکال را می توانند نسبت به اصل اسلام داشته باشند؛ زیرا می توانند چنین ادعا کنند که این دین همان دینی نیست که پیامبر اسلام آورده است؛ چون هنگامی که قریش مجبور شدند بعد از فتح مکه با اکراه، دین اسلام را بپذیرند، در صدد برآمدند تا حيله کرده و ان را تحریف نمایند، و اموری را که از عقاید و مبانی و احکام جاهلیت است در دین اسلام وارد کنند. و شاهد این مطلب این است که ما مشاهده می کنیم برخی از احکام این دین شبیه با احکامی است که در جاهلیت رسمیت داشته است؛ همچون مساله «ظهار» که از اقسام طلاق در عصر جاهلیت بوده و اسلام بر آن ترتیب اثر داده است. و می دانیم که مخالفان شیعه هرگز این اشکال را از ناحیه مخالفان نمی پذیرند، در نتیجه شبیه ان نیز متوجه شیعه نیست.

سابعا: در تاریخ

ثابت شده که بسیاری از ایرانیان قدیم، دیانت اولی خود را حتی بعد از فتح ایران به توسط اسلام حفظ کرده اند. و نیز ثابت شده که دخول آنان در اسلام به صورت تدریجی بوده است (۴۴۲)، امری که دلالت دارد بر این که انگیزه آنان در انتخاب اسلام جبر و زور نبوده است تا به جهت بغض و کینه نسبت به اسلام درصدد تحریف مبانی آن باشند.

مهم ترین که تاریخ گواهی می دهد که ایرانیان هنگامی که از قوت و سلطه در حکومت اسلامی برخوردار شده و برخی مناصب دولت به ایرانیان واگذار شد فوج فوج وارد دین اسلام شدند. و این دلالت دارد بر این که آنان با طوع و رغبت و میل، اسلام را انتخاب نمودند. (۴۴۳)

ثامنا: و نیز از جمله اموری که قابل توجه است این که ایرانیان از حکومت های پیشین و نیز دین گذشته خود به تنگ آمده بودند، (۴۴۴) و لذا در جست جوی ماوایی بودند تا در سایه آن از سرکشی و طغیان حاکمان جاهل خود در امان قرار گیرند و نیز از تحجر و خرافات دین خود رهایی یابند. و لذا معنا ندارد که به جهت انتقام جویی از دین اسلام و مسلمین، عقاید و افکار خرافی نزد خود را جزء مبانی اسلامی کنند.

تاسعا: از آنجا که آیین زرتشت که در ایران باستان رواج داشت، تا حدودی آیین الهی و آسمانی بوده است، و از طرفی تعالیم انبیا در اصول و مبانی مشترک است، لذا چه مانعی دارد که بگوییم: از آنجا که مدرسه خلفا، اعتقاد به نص و عصمت امام و خلیفه را انکار کردند تا خود بر اریکه قدرت تکیه زنند، لذا ایرانیان، بعد از

دخول در اسلام این دو اصل را به جامعه اسلامی تذکر دادند.

عاشرا: ایران در قرن های اخیر با تشیع آشنایی پیدا کرده است، و قبل از آن از مراکز دشمنی اهل بیت علیهم السلام به حساب می آمد.

نقل شده که عمر بن عبدالعزیز هنگامی که از سب حضرت علی علیه السلام بر بالای منبرها نهی کرد، ایرانیان از این کار دست برنداشته و به لعن خود ادامه دادند. و این به نوبه خود دلالت دارد بر این که تشیع از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله در بین صحابه وجود داشته است. اگر ایرانیان قصد نابودی اسلام زیر پرچم تشیع را داشته اند آن گونه که برخی گمان کرده اند - پس چرا از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده و در صدد ضربه زدن به تشیع و اهل بیت بوده اند؟ امری که شبهه را متوجه دشمنان شیعه نموده و آنان را مورد اتهام قرار می دهد؛ زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان، اسلام را به جهت ضربه زدن به آن انتخاب کرده اند در نتیجه مقابله آنان با تشیع به این معنا است که آن ها اسلام حقیقی را در مذهب شیعه و ائمه ان مشاهده کردند و لذا در صدد مقابله با آن برآمدند؛ زیرا تسنن و نصب و عداوت با اهل بیت علیهم السلام را با اغراض خود مناسب می دیدند.

عوامل تشیع ایرانیان نزد مستشرقین

سخنان مستشرقین

برخی از مستشرقین و دیگران نیز تصریح کرده اند که عرب قبل از آن که ایرانیان اسلام را پذیرا شوند، تشیع را پذیرفته اند. اینک به برخی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ - مستشرق فلهاوزن

او می گوید: «این که ارای شیعه با دیدگاه ایرانیان سازگاری دارد در این مطلب شکی نیست، ولی این که این ارا بر گرفته و متأثر از ایرانیان است دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه روایات تاریخی خلاف آن را به اثبات می رساند...» (۴۴۵)

۲ - مستشرق جولده تسهیر

او می گوید: «این اشتباه است که بگوییم: تشیع در منشا و مراحل نموش نمایانگر اثر تعدیلی است که افکار امت های ایرانی آن را در اسلام وارد کرده است... این برداشت شایع مبنی بر برداشت نادرست حوادث تاریخی است...» (۴۴۶)

۳ - مستشرق ادم متر

«مذهب شیعه آن گونه که برخی معتقدند، عکس العمل از جانب روح ایرانیان نیست تا مخالف اسلام باشد؛ زیرا جزیره العرب به جز شهرهای بزرگ؛ از قبیل مکه و تهامه و صنعا، همه شیعه بوده است. و در برخی از شهرها؛ از قبیل عمان و هجر و صعده، شیعیان غالب افراد را تشکیل می دادند. اما ایرانیان به جز قم تماما سنی بودند. اهل اصفهان در حق معاویه چنان غلو می کردند که حتی برخی از آنان اعتقاد به نبوت او داشتند.» (۴۴۷)

«فکر اشتباهی که دائما در بین مردم منتشر است و می گوید: شهرهای فارس مرکز اصل تشیع بوده است، اصل و اساسی ندارد، بلکه روایات تاریخی این مطلب را به اثبات می رسانند که زردشت ها عموما مذهب سنی را قبول می کردند.» (۴۴۸)

۵ - شیخ محمد ابوزهرة

او که از بزرگان مصر است، می گوید: «ایرانیان به توسط اعراب به تشیع گرویدند و هرگز تشیع به دست آنان به وجود نیامد... بسیاری از علمای اسلام که شیعه شده بودند، به جهت حفظ عقیده خود از ترس اموی ها در مرحله اول و عباسی ها در مرحله دوم، به شهرهای فارس و خراسان از بلاد اسلامی هجرت نمودند، و به این طریق تشیع را در آن شهرها منتشر ساختند...» (۴۴۹)

۶ - دکتر علی حسین خربوطلی

«برخی از اعراب بعد از آن که خلافت به ابوبکر واگذار شد، از شیعیان علی علیه السلام شدند...» (۴۵۰)

عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه

عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه

اهل سنت دو سبب را در مورد انتخاب تشیع از سوی ایرانیان بیان کرده اند:

۱ - ارتباط سببی با ایرانیان

انان می گویند: «امام حسین علیه السلام با یکی از دختران یزدگرد از پادشاهان ساسانی به نام شاه زنان، بعد از فتح ایران ازدواج کرد. خداوند متعال به حضرت از او فرزندی به نام علی بن الحسین علیهما السلام عنایت فرمود، که تمام آثار و خصایص پدر را به ارث برده بود. این ارتباط باعث شد تا ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام متمایل شده و از شیعیان آنان قرار گیرند!!

پاسخ

اولا: گسترش و نفوذ تشیع در اطراف ایران علل و عواملی دارد که در فصل بعد به آن اشاره می کنیم.

ثانیا: مطابق نقل مورخان، صحابه چون اسیران فارس را نزد عمر بن خطاب آوردند، در میان آنان سه دختر از دختران یزدگرد وجود داشت. عمر دستور داد تا این دختران را به فروش برسانند. حضرت علی علیه السلام فرمود: با دختران پادشاهان نباید معامله دیگر زنان شود. عمر گفت: چگونه با آنان معامله می شود؟ حضرت فرمود: باید هر یک از آنان را قیمت نمود، هر قیمتی که بر هر یکی شد آن قیمت به عنوان مهر انتخاب شود. آن ها را قیمت گذاردند. حضرت هر سه را گرفت، یکی را به عبدالله بن عمر داد، و دیگری را به فرزندش حسین علیه السلام عطا نمود. و سومی را به محمد بن ابی بکر داد... (۴۵۱)

حال سؤال این است که اگر علت گسترش تشیع در بین ایرانیان موضوع دامادی امام حسین علیه السلام با دختر یزدگرد است، چرا دامادی عبدالله بن عمر و محمد بن ابی بکر سبب انتشار تسنن در بین ایرانیان نبوده است؟

۲ - تناسب آراء بین شیعه و ایرانیان

برخی می گویند: از آنجا که آراء ایرانیان با شیعه نزدیکی داشته، زیرا هرکدام قائل به نظریه حق الهی در حاکم بوده و معتقد به وراثت در حکومت بوده اند و هرگز برای انتخاب مردمی ارزشی قائل نبوده اند، لذا بدین جهت ایرانیان افکار شیعه را مورد قبول قرار دادند!!

پاسخ

اولاً: شیعه هرگز قائل به حق وراثت در مساله امامت و حاکمیت اسلامی نیست، بلکه این حکومت های بنی امیه و بنی عباس بودند که حکومت اسلامی را وراثتی کردند. شیعه معتقد به حق الهی است که خداوند ان را به افراد لایق و قابل عطا می نماید.

ثانیاً: ممکن است که ایرانیان نظریه حق الهی در انتخاب حاکم را از آیین زردتشت و تعالیم او که آسمانی بوده اخذ کرده باشند، گرچه در تطبیق آن بر هر حاکم و به نحو وراثت به اشتباه رفته اند. و این مطلب یکی از تعلیمات تمام انبیاء الهی بوده است.

ثالثاً: این گونه نیست که شیعه هیچ اعتباری را برای انتخاب و رای مردمی قائل نباشد، بلکه برای به دست گرفتن زمام حکومت از ناحیه حاکم، بیعت را لازم می دانند.

گسترش تشیع در ایران

با تاملی در تاریخ ایران پی می بریم که گرایش ایرانیان به تشیع از چند جهت و طریق بوده است:

۱ - از آنجا که در فتوحات عصر خلفا برخی از شیعیان امام علی بن ابیطالب علیه السلام به جهت مصالحی در آن ها شرکت می کردند، لذا بعد از فتح کشورها و شهرها اعتقادات خود از جمله ولایت اهل بیت علیهم السلام را به آنان منتقل می نمودند.

۲ - عده ای نیز به جهت همدردی که با شیعیان مظلوم و در راس آن ها امامان داشتند تشیع را اختیار نمودند؛ زیرا انسان فطرتاً میل به همدردی و گرایش به مظلوم دارد. و این خود عاملی اساسی برای نفوذ شیعه در میان مردم ایران بوده است.

دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیرالعقول» می نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است تا

در قلب دیگر فرقه‌ها تاثیر بگذارد، مساله اظهار مظلوميت بزرگان دينشان است. و اين مساله از امور طبيعي به شمار مي آيد؛
زيرا طبع هر کس به نصرت و ياري مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعيف بر قوي غلبه يابد و لذا طبيعت بشر به ضعيف
متمايل است...» (۴۵۲)

۳ - عده اي ديگر تشيع را از طريق مقابله و معاشرت با شيعيان که به ايران سفر کرده بودند فراگرفتند؛ زيرا شيعه به اين نتيجه
رسيده بود که اگر بخواهد به حيات معنوي خود ادامه دهد بايد فرهنگ و مذهب خود را گسترش داده و در قلوب مردم نفوذ
کند، و در بين مردم و حکومت ها جا افتاده و موقعيت خود را حفظ و تثبيت نمايند.

۴ - گروه بسياري نيز بعد از آن که دولت شيعي صفوي در ايران تاسيس شد، رسماً اعلان تشيع کرده و لذا اين مذهب به طور
رسمي در ايران گسترش چشمگيري پيدا کرد.

عبدالله بن سبا

عبدالله بن سبا

کمتري کتابي از عامه مربوط به تاريخ اسلام است که به «عبدالله بن سبا» نپرداخته باشد. او چهره اي است که به شکل هاي
گونگون به تصوير کشيده شده است: او را شخصي که مردم را دعوت به الحاد و شرک نموده، و از افکار و عقايد يهوديت
دفاع مي کرده معرفي نموده اند، يا شخصي که منشا انتشار افکار باطل در ميان جامعه اسلامي، و به گمراهي کشيدن گروه
زيادي از صحابه بوده است. او را عامل فتنه و اولين محرک در شورش برضد عثمان معرفي کرده اند که منجر به قتل خليفه شد
و بعد از آن تمام جنگ ها و فتنه ها را به او نسبت داده اند که سبب کشته شدن هزاران نفر از صحابه و تابعين

شد. از طرفی دیگر، برخی از عقاید مهم و اصولی شیعه؛ از قبیل: قول به نصّ، رجعت و.. را به او نسبت داده اند و در حقیقت او را به عنوان مؤسس شیعه معرفی کرده اند، تا چهره شیعه را از این منظر مخدوش نمایند. از این رو لازم است موضوع فوق را بررسی کنیم که آیا عبدالله بن سبا شخصیتی حقیقی است یا خرافی؟ آیا او جایگاهی در فتنه ها داشته است؟ آیا او حقیقتاً مؤسس مذهب شیعه امامیه بوده است؟ مذهب شیعه چه ارتباطی با او داشته است؟

چکیده ای از قصه خرافی عبدالله بن سبا

بنا به نقل طبری و دیگران، در زمان عثمان شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبا از «صنعاء»، اسلام را اختیار نمود، و افکار خود را با مسافرت هایی که به بلاد اسلامی، مانند: کوفه، شام، مصر و بصره داشت رواج می داد. او معتقد به رجعت پیامبر اسلام صلی الله علیه واله همانند رجعت حضرت عیسی علیه السلام بود. هم چنین باور داشت که برای هر پیامبری جانشینی است و علی علیه السلام جانشین رسول خدا صلی الله علیه واله و خاتم الاوصیا است. عثمان غاصب حقّ این وصی بوده و بر او ظلم کرده است؛ از همین رو بر امت اسلامی است که قیام نموده، و عثمان را از اریکه خلافت به زیر کشیده، و حکومت را به علی علیه السلام واگذار کنند. در این میان گروهی از اصحاب؛ امثال: ابوذر، عمار بن یاسر، محمد بن ابی حذیفه، عبدالرحمن بن عدیس، محمد بن ابی بکر، صعصعه بن صوحان عبدی، مالک اشتر و دیگران فریب افکار او را خورده و به او گرویدند، و در نتیجه این تحریک ها، جماعتی از مسلمانان بر خلیفه وقت قیام و شورش نموده و او

را به قتل رساندند، و حتی همین گروه در جنگ جمل و صفین نیز دخالت اساسی داشتند... (۴۵۳)

تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا

تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا

همان گونه که قبلاً اشاره شد، هدف از جعل این قضیه اتهام وارد کردن به شیعه است در این که مؤسس آن، شخصی یهودی الاصل است که با نشر افکار خود نه تنها فرقه ای را در جامعه اسلامی ایجاد نمود، بلکه سبب نشر افکار یهودیت و ایجاد تفرقه و تشّت در میان جامعه اسلامی گردید. اینک به برخی از افراد که این تهمت و وصله ننگین را به شیعه امامیه نسبت می دهند، اشاره می کنیم:

۱ - ابوالحسین ملطی گوید: «زعیم این فرقه - شیعه - عبدالله بن سبا است. او همان شخصی است که با یهود ارتباط داشت و بدین طریق بذر اول تشیع را در جامعه اسلامی کاشت، تا از این راه به جامعه اسلامی ضربه وارد کند». (۴۵۴)

۲ - دکتر علی سامی نشار می گوید: «یهود [عبدالله بن سبا] مؤسس عقیده شیعه غالی است». (۴۵۵)

۳ - محمد ابوزهره می گوید: «طاغوت اکبر - عبدالله بن سبا - کسی است که مردم را به ولایت علی علیه السلام و وصایت او دعوت نمود و معتقد به رجعت پیامبر اکرم علیه السلام شد و در سایه این فتنه ها مذهب شیعی نشأت گرفت». (۴۵۶)

۴ - احسان الهی ظهیر می گوید: «دین امامیه و مذهب اثنا عشری، مبتنی بر مبناهایی است که یهود جنایت کار توسط عبدالله بن سبا وضع نمود». (۴۵۷)

۵ - دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری می گوید: «طلیعه عقیده شیعه و اصول آن به دست سبا یون ظهور کرد...». (۴۵۸)

اختلاف در شخصیت ابن سبا

روایات و اقوال درباره شخصیت عبدالله بن سبا بسیار مختلف است، برخی او را عبدالله بن سبا و برخی ابن السوداء معرفی کرده اند.

برخی او را همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی که از سرکردگان خوارج است می دانند، و برخی

نیز غیر از او به حساب آورده اند.

غالب مورخان او را از یهود یمن به حساب آورده اند، ولی برخی او را از یهود حیره می دانند.

مطابق برخی از روایات، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام او را به مدائن تبعید کرد(۴۵۹)، ولی مطابق برخی دیگر از روایات، حضرت او را در کوفه به آتش کشید.

مطابق برخی روایات، حضرت او را به جهت ادعای الوهیت در حَقّش به مدائن تبعید کرد، و مطابق برخی از روایات دیگر به جهت دشنام به ابوبکر و عمر چنین کرد.

این اختلاف آراء و روایات در بیان شخصیت کسی که برای او دور و موقعیت فعلی را در وقایع و حوادث دانسته اند، دلیل بر آن است که این شخص مورد افتراءات و دروغ های جعلی مختلف قرار گرفته است.

اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا

اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا

دکتر هویمل می گوید: در خصوص عبدالله بن سبا سه نظریه مطرح است:

۱ - نظریه رایج نزد مؤرخان اسلامی، که اثبات وجود او، و موقعیت گسترده اش در فتنه هاست؛

۲ - نظر متأخرین از شیعه، که انکار وجود او، و به طور کلی انکار موقعیت او است؛

۳ - نظر متوسط و معتدل، که اثبات وجود او، و ابطال موقعیت فعال او در فتنه هاست، و این همان نظریه ای است که ما به آن تمایل داریم». (۴۶۰)

ولی به تقسیمی دیگر می توان گفت که برخی مؤید، و بعضی تشکیک کننده و عده ای دیگر منکر وجود او باشند.

الف) مؤیدین

کسانی که عبدالله بن سبا را شخصی حقیقی دانسته و برایش نقش و موقعیتی عظیم در فتنه قتل عثمان، جنگ جمل و صفین قائلند که عبارتند از:

۱ - حسن ابراهیم حسن او معتقد است مشکلاتی که دولت اسلامی در نتیجه سیاست مالی که عثمان دنبال کرد و به توسط آن نظام طبقاتی فقیر و غنی در جامعه پدید آمد، مردم را وادار نمود تا در مدینه و شهرهای دیگر بر علیه او شورش کنند. این جو پدید آمده زمینه را مساعد و مهیا برای پذیرش دعوت عبدالله بن سبا و سبایون نمود به حدی که مردم به سرعت به او روی آوردند... (۴۶۱)

۲ - احمد شبلی او از طرفی حلم و حیاء عثمان را منشا هجوم و جسارت به او دانسته، سپس اصل قضیه و محرک ان را به عبدالله بن سبا نسبت می دهد. کسی که به زعم و گمان او صفوف مسلمانان را از هم پاشیده و آنان را به افکار خودش دعوت کرده است، او که یهودی بوده و اسلام را انتخاب کرده است، از ان

جهت که از اهل یمن است لذا افکار ایرانیان را در سر داشته و آن ها را به جامعه اسلامی تزریق کرده است... (۴۶۲)

قابل توجه است که شبلی در این زمینه معلوماتش را از مستشرق المانی «بروکلمان» اخذ کرده است.

۳ - عباس محمود عقاد

او در کتاب «عبقریه عثمان» تحت عنوان «وبعد الصدمه» به موضوع فتنه قتل عثمان پرداخته و ریشه آن را به عبدالله بن سبا و برخی دیگر از عامه نسبت می دهد. (۴۶۳)

(ب) تشکیک کنندگان

۱ - دکتر طه حسین مصری او در قسمتی از سخنانش در مورد عبدالله بن سبا می گوید: «به گمان من کسانی که تا این حد موضوع عبدالله بن سبا را بزرگ جلوه داده اند، بر خود و تاریخ، اسراف شدیدی نموده اند؛ زیرا نخستین اشکالی که با آن مواجه می شویم آن است که در مصادر مهم تاریخی و حدیثی ذکری از عبدالله بن سبا نمی بینیم. در طبقات ابن سعد، انساب الاشراف بلاذری و دیگر مصادر تاریخی یادی از او نشده است. فقط طبری از سیف بن عمر این قضیه را نقل کرده و دیگر مورخان نیز از او نقل کرده اند.» (۴۶۴)

همو در آخر سخنانش می گوید: «به گمان قوی دشمنان شیعه در ایام بنی امیه و بنی عباس در امر عبدالله بن سبا مبالغه کردند، تا از طرفی برای حوادثی که در عصر عثمان اتفاق افتاد منشایی خارج از اسلام و مسلمین بیابند، و از طرفی دیگر وجهه علی علیه السلام و شیعیانش را خراب کنند و از این منظر برخی از عقاید و امور شیعه را به شخصی یهودی نسبت دهند که به جهت ضربه زدن به مسلمین، اسلام انتخاب کرد. و چه بسیار است تهمت های ناروایی که دشمنان شیعه

او نیز می گوید: «من نمی دانم که آیا خطری از ناحیه عبدالله بن سبا در ایام عثمان جامعه را تهدید کرده است یا خیر؟ ولی تا این اندازه قطع دارم که اگر خطری هم داشته تا بدین حد نبوده که اینها می گویند، و چندان هم مهم نبوده است. و مسلمانان در عصر عثمان چنان نبوده اند که شخصی یهودی الاصل با عقول آنان بازی کرده و با ایجاد فتنه گری تمام ممالک اسلامی را به آشوب کشاند...». (۴۶۶)

او در مورد عبدالله بن سبا و سبائیون به نقطه ای می رسد و در آنجا توقف نموده می گوید: «در مورد عبدالله بن سبا مطلبی گفته شده که با منطق تاریخ سازگاری ندارد و آن علاقه بین عبدالله بن سبا و ابوذر غفاری است، به این معنا که ابوذر نیز از پیروان او بوده و از او دستور می گرفته است...» .

و از غریب ترین تهمت ها در این موضوع این است که عبد الله بن سبا بود که به ابوذر یاد داد تا معاویه را در مورد این که اموال از برای خدا است نقد کند و به او بگوید که اموال برای مسلمانان می باشد... او بود که به ابوذر تلقین نمود تا اعتراض بر امیران و اغنیا را سرلوحه تعلیمات خود کرده و کسانی را که طلا و نقره جمع کرده اند به عذاب جهنم بشارت دهد... .

من اسرافیه شبیه این اسراف نمی شناسم؛ زیرا ابوذر احتیاجی به چنین شخص تازه واردی در اسلام نداشت تا به او تعلیم دهد که فقیران بر اغنیا حقوقی دارند، و خداوند کسانی را که طلا و نقره جمع کرده و در راه خدا انفاق نمی کنند عذاب دردناکی وعده

داده است... .

ابوذر به این شخص تازه وارد احتیاجی نداشت تا حقایق اولیه از حقایق اسلام را به او تعلیم دهد! ابوذر کسی است که از همه انصار پیشی گرفته و نیز از بسیاری از مهاجرین نیز سابق است. او کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و اله مصاحبت طولانی داشته است. او قرآن را بسیار خوب حفظ کرده است. او نیز کسی است که با دقت بسیار سنت پیامبر صلی الله علیه و اله را روایت نموده است.

کسانی که گمان می کنند ابن سبا با ابوذر ارتباط پیدا کرده و برخی از افکارش را به او منتقل ساخته هم به خودشان ظلم کرده اند و هم به ابوذر، و ابن السوداء را نیز به مقام و منزلتی بالا- برده اند که هرگز شایسته و امکان ان را نداشته است...».

(۴۶۷)

طه حسین برای اثبات این ادعا به نحوه برخورد ابوذر با کعب الاحبار یهودی الاصل پرداخته، می گوید:

«طبری از سیف نقل کرده که ابوذر بر عثمان وارد شد در حالی که کعب الاحبار نزد او بود. به عثمان گفت: «از مردم به دست برداشتن از ازار راضی مباش تا این که کار نیک کنند. و بر پرداخت کننده زکات کافی نیست که بران اکتفا کند تا این که به همسایگان و برادران خود احسان و نیکی نماید. در این هنگام کعب گفت: هر کس حقوق واجب خود را بپردازد آنچه بر عهده اوست برآورده نموده است. ابوذر که این سخن را شنید چوب دستی خود را بالا برد و چنان بر سر او کوبید که فرقهش را بشکافت... و خطاب به او فرمود: ای فرزند زن یهودیه! تو چه حق اظهار نظر در این

او در جایی دیگر می گوید: «کمتر چیزی که اعراض مورخین از موضوع سبئیه و ابن السوداء در جنگ صفین دلالت دارد این که امر سبایه و صاحب آنان امری ساختگی باشند که مخالفان شیعه از دیگر فرقه های اسلامی هنگام جدال بین شیعه و آنان جعل کرده اند. دشمنان شیعه با این کار در صدد برآمدند تا در اصول این مذهب عنصری یهودی وارد کنند تا از این طریق حيله کرده و به اهداف شوم خود نایل آیند. و اگر امر ابن السوداء مستند به اساسی از حق و تاریخ صحیح بود، طبیعی به نظر می رسید که او اثر کینه توزی های خود را در این جنگ پیچیده و طولانی که در صفین برپا شد گذاشته باشد. و نیز طبیعی به نظر می رسید که او اثر خود را هنگامی که اصحاب علی علیه السلام در امر حکومت اختلاف کردند، گذاشته باشد. و نیز به نوعی خاص طبیعی به نظر می رسید که او اثر خود را در پیدایش این جنگ جدید بگذارد... ولی ما نامی از ابن السوداء در مورد خوارج نمی بینیم، لذا چگونه ممکن است که این اهمال کاری را چاره کنیم؟ یا چگونه ممکن است که غایب بودن ابن سبا را از واقعه صفین و از پیدایش حزب خوارج توجیه نماییم؟

اری، ما این دو امر را تنها با یک علت چاره جویی می کنیم: و ان این که ابن السوداء جز شخصی وهمی و خیالی نیست، و بر فرض وجودش شخصی نبوده که خطرناک باشد ان گونه که مورخین او را تصویر کرده و فعالیت های او را در ایام عثمان و نیز در اوائل خلافت علی علیه السلام ترسیم کرده اند. اری،

او شخصی است که تنها دشمنان شیعه او را برای خود ذخیره کرده اند...» (۴۶۹)

۲ - محمد عمّاره ایشان به پیروی از دکتر طه حسین در وجود عبدالله بن سبا تشکیک کرده و در سیاق بحثش درباره «شیعه و امامت» هرگونه ارتباط بین شیعه و عبدالله بن سبا را نفی می کند. او معتقد است که تشیع به عنوان یک مذهب و عقیده تا زمان هشام بن حکم تحت یک حزب سیاسی ادامه داشته است. حزبی که به عنوان مؤید حقّ علی علیه السلام در امر خلافت بوده است، و چهره عقیدتی خود را با جعفر بن محمد و پدرش باقر و نوه اش رضا - علیهم السلام - به دست آورد؛ زیرا اغلب روایاتی که شیعه به صورت احادیث از نص و وصیت نقل کرده، از این امامان است.» (۴۷۰)

ایشان بعد از نقل این مطالب در صدد آن است که ربط ظهور تشیع را به حرکت عبدالله بن سبا در اواخر خلافت عثمان انکار نماید.

او در صدد انکار شخصیت ابن سبا است، و معتقد است که مورخین اهل سنت شخصیت او را ساخته اند تا اتفاقات و حوادثی را که در جامعه اسلامی پدید آمده بر گردن او گذارند، تا آن که بتوانند قدسیت و اعتبار صحابه را حفظ کنند. او گرچه شخص ابن سبا را انکار نمی کند ولی موقعیت او را در حوادث و این که او محور اساسی حوادث بسیاری در عصر خلفا بوده را انکار می نماید.

نویسنده در آخر می گوید: «اما آنچه به بحث ما مربوط می شود موضوع تاریخ پیدایش تشیع است. به عقیده ما وجود ابن سبا - بر فرض تسلیم که وجود داشته است - نمی تواند دلیل باشد بر

این که تشیع در آن تاریخ، ظهور و بروز پیدا کرده است. و لذا شیعه از او هیچ گونه روایتی را نقل نمی کنند. و به همین جهت نمی توان عصر او را مبدا تاریخ شیعه و تشیع به معنای فنی معروف دانست». (۴۷۱)

۳ - حسن بن فرحان مالکی او در رد کلام دکتر سلیمان عوده می گوید: «تمام مقالات دکتر سلیمان عوده نتیجه سوء فهم یا اسائه ادب او یا تعمد او در تحریف است، در حالی که باید اصح اقوال را انتخاب کند. او گمان می کند که من وجود عبدالله بن سبا را به طور مطلق نفی می کنم. این چنین چیزی را به طور حتم من نگفته ام، بلکه در مجله «الریاض» و در مقالات سابق خود تصریح نموده ام که من درباره عبدالله بن سبا درباره وجودش توقف نموده ام، گرچه به شدت موقعیت و فعالیت او را در فتنه ایام عثمان نفی می کنم... فقیهی خودش اعتراف دارد به این که سیف بن عمر موقعیت عبدالله بن سبا را بزرگ جلوه داده است. ولی جرات نکرده که بگوید سیف موقعیت عبدالله بن سبا را در فتنه جعل کرده است. من می گویم: این سخن من است که مقید به فتنه می باشد، که بر تعلیقه بر گفتار فقیهی گفتم، و مطابق این گفتار برخی از روایات سیف همانند بزرگ جلوه دادن موقعیت عبدالله بن سبا از درجه اعتبار ساقط می شود.

در نتیجه: من جزم دارم به این که موقعیت گسترده ابن سبا در فتنه مطلبی باطل است. موقعیتی که ان را سیف بن عمر ترسیم کرده و ان را توصیف نموده است...»، (۴۷۲)

او نیز می گوید: «... من موقعیت حساس عبدالله بن سبا را تنها در فتنه

نفی می‌کنم، به این معنا که سندهای صحیح دارد که برای من تفسیر می‌کند که چگونه فتنه حادث شد، و لذا هرگز احتیاج به اسانید سیف و امثال او از ضعیفان و دروغ‌گویانی که حوادث فتنه را تفسیر می‌کنند ندارم. آنان که حوادث را به صورت مختلف نقل نموده‌اند. این خلاصه آن چیزی است که ما آن را در مساله عبدالله بن سبا نفی می‌کنیم. ولی مساله وجودش تحت بحث و بررسی است.

شکی نیست این که من دور و موقعیت عبدالله بن سبا را در فتنه نفی می‌کنم در حقیقت نفی کردن ۹۵ درصد از روایات مربوط به عبدالله بن سبا است؛ زیرا بقیه سندها - از غیر سیف تنها از مردی سخن می‌گویند که در حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام غلو داشته است... .

سلیمان بن عوده که هدفش اثبات موقعیت و دور عبدالله بن سبا در حوادث فتنه در صدر اسلام است... اگر به جای این کار در صدد نفی اسطوره‌ها و توهمات مربوط به ابن سبا در فتنه برآید، در سابقه او نوشته می‌شود که او فردی بانصاف بوده و کاری انجام داده که از بسیاری از افراد روشنفکر سراغ نداریم.

او باید این مطلب را بداند که اگر روایات ابن سبا که مربوط به فتنه است را انکار کند موجب نقص او و استحقاق علمی او نمی‌شود، بلکه در این امر به شافعی اقتدا کرده و او را الگوی خود قرار داده است؛ زیرا او دو مذهب داشته یکی مذهب قدیم و دیگری مذهب جدید.

از باب مثال: من در سابق موقعیت ابن سبا را به طور کامل اثبات می‌کردم تا این که

بحث و جستجو کردم و به نتیجه خلاف آن رسیدم. و نیز وجود شخصی به نام قعقاع بن عمر را قبول و صحابی بودن او را اثبات می‌کردم تا این که بر من روشن شد که تنها مدرک آن سیف است، لذا معتقد به نفی دور و موقعیت ابن سبا در فتنه شدم، و نیز وجود قعقاع را نفی کردم؛ زیرا منهج صحیح بر ما ایجاب می‌کند که شکها و عواطف و احساسات را بر خود ببندیم. منهج صحیح ما را ملزم می‌دارد که حکم به وضع و جعل بر حدیث معینی کنیم که شخصی کذاب به طور منفرد آن را نقل کرده است. و نیز ما را ملزم می‌دارد که حکم به ضعف شدید بر حدیثی کنیم که شخص متروکی به طور منفرد آن را نقل کرده است. و نیز حکم به ضعف حدیثی کنیم که فرد ضعیفی آن را به طور منفرد نقل کرده است و....

گاهی در نفس خود چنین احساس می‌کنیم که این حدیث جعلی صحیح است، ولی این احساس نمی‌تواند مقیاسی در ثبوت حدیث باشد. و همچنین حرص بر تراش حدیثی نمی‌تواند مقیاسی در محافظت بر روایات دروغگویان باشد... و اگر ما بر حدیث یا روایتی به مجرد احساس به صحت، حکم به کذب و دروغ نکنیم در نتیجه بسیاری از احادیث جعلی و دروغ را اثبات نموده ایم، و اختلاف بزرگی را ایجاد کرده ایم؛ زیرا احساس افراد با یکدیگر فرق می‌کند، در حالی که منهج و روش، احساس و عاطفه نمی‌شناسد.

وانگهی احساس، منهج و روش محدثین به حساب نمی‌آید، بلکه گفته شده که برخی از غالیان صوفیه به دنبال آن می‌باشند و

از ان به «ذوق» تعبیر می کنند، همان گونه که مراعات مصالح به اختلاف رای فرق می کند.

اگر سلیمان عوده در صدد این است که سیف و دروغ هایش را درباره ابن سبا و دیگران از باب مصلحت تراش حدیثی ثابت کند، شخص دیگری می تواند ادعا کند که نفی این دروغ ها به نفع و مصلحت میراث حدیثی است، بلکه مصلحت تنها در این امر است.

اگر سلیمان عوده بداند - که گمانم این است که می داند - اثبات روایات سیف درباره ابن سبا چه خطرهایی دارد، هرگز تمسک به آن ها نمی کند؛ زیرا روایات سیف درباره ابن سبا اثبات می کند که برخی از صحابه از بدریین و دیگران از دستیاران و پیاده کنندگان خطوط فکری عبدالله بن سبا بوده اند!! و زود است که تفصیل این مطلب بیاید تا برای مردم روشن شود که اثبات ابن سبا با موقعیت کامل او خطرش از نفع آن بیشتر است. و لذا بیشتر علماء مسلمین در صدد نفی موقعیت عبدالله بن سبا از قرون اول تا امروز بوده اند». (۴۷۳)

او در ادامه می گوید: «سلیمان عوده بین دو مساله که به تمام معنا مختلف است خلط کرده است. مساله وجود عبدالله بن سبا، و این مساله ای است که دکتر در روایات غیرسیف بن عمر نیز یافته است، گرچه احتیاج به درس و بحث دارد که آیا این روایات با ضعفشان برای اثبات وجود او کافی است یا خیر؟ ولی این مساله کمتر اختلاف در ان واقع شده است.

مساله مهم تر، دور و موقعیت عبدالله بن سبا در فتنه است. این مساله را دکتر سلیمان تنها در روایات سیف بن عمر یافته است!! و موقعیت ابن سبا در فتنه،

اساس مطلب است. این دور و موقعیت را کسی به جز سیف بن عمر به زبان جاری نکرده است!!

برای این که فرق بین دو مساله را خوب واضح کرده باشم می گویم: شما شخصیت مشهوری همچون خالد بن الولید را در نظر بگیرید که وجودش متواتر است. ایا اخباری درباره خالد بن ولید نیست که هرگز صحیح نمی باشد؟! آیا وجود خالد بن ولید می تواند توجیه کننده اثبات تمام روایاتی باشد که به او نسبت داده شده است؛ چه صحیح باشد یا دروغ، یا این که نباید به جز روایات مقبوله را به او نسبت داد. بنابراین قضیه عبدالله بن سبا نیز تماما مثل همین است، به این معنا که اگر عبدالله بن سبا موجود است جایز نیست که اخبار دروغین را نیز به او نسبت داد.

ولی دکتر عوده، از آنجا که وجود ابن سبا را مسلم گرفته لذا درصدد برآمده تا تمام اخباری را که به او نسبت داده تصحیح کند؛ گرچه آن ها را تنها یک نفر دروغ گو نقل کرده باشد. و این مورد خلاف ما در اصل منهج و روش است. ما احتیاج داریم که - هم من و هم او - به منهج و روش صحیح رجوع کنیم، سپس از ان دید به بحث و بررسی تاریخ پردازیم. و در حالی که منهج و روش ما نزد خودمان واضح و روشن نباشد، این ضعف بزرگی است که موجب اختلاف بیشتری خواهدشد.

و به همین جهت است که محدثان و مورخان گذشته، هنگامی که از فتنه سخن گفته اند، یادی از عبدالله بن سبا حتی در حد یک حرف نکرده اند. حتی ذهبی و ابن حجر که عوده درصدد

نسبت دادن توثیق سیف بن عمر در تاریخ به ان دو است، هرگز ذکری از موقعیت و دور عبدالله بن سبا حتی در حد یک حرف نداشته اند. و قبل از ذهبی و ابن حجر مشاهده می کنیم که تمام علماء محدثین و تمام مورخان، علی الخصوص پیشینیان از آنان هرگز سخنی از عبدالله بن سبا در مورد فتنه عثمان به میان نیاورده اند.

به تاریخ خلیفه بن خیاط، طبقات ابن سعد، و کتب صحاح و سنن و مسانید، و اجزا و فواید و مستدرکات و مستخرجات و طبقات و تراجم و کتب ادب و کتب انساب نظر کنید، هرگز در این مصادر ولو یک حرف از موقعیت و دور عبدالله بن سبا در فتنه نخواهید یافت، جز کسی که از سیف بن عمر نقل کرده است؛ امثال طبری و دیگران. و این مطلبی است که دکتر عوده به خوبی می داند، ولی در خلط بین دو مساله حریص است. ایشان هر دو مساله را یکی حساب کرده است؛ زیرا بیشتر رساله اش قائم به امر اخیر یعنی دور و موقعیت عبدالله بن سبا است نه امر اول یعنی وجود ابن سبا.

بنابراین بر فرض تسلیم با دکتر سلیمان که غیر سیف نیز یادی از عبدالله بن سبا داشته است، ولی ایا دیگران نیز دور و موقعیت او را در فتنه قتل عثمان ذکر کرده اند آن گونه که دکتر در رساله اش آورده است؟! یا آن که تنها غلو او در شان علی - علیه السلام - را یادآور شده اند.

نتیجه این که: امر اول را کسی به جز سیف نقل نکرده است، و این عمده ان چیزی است که درباره ابن سبا نقل شده است. و اما امر

دوم جدا جزء کمی است که از ۵ درصد از اخبار عبدالله بن سبا تعدی نمی کند، حال چگونه ممکن است بدون دلیل و برهان ۵ درصد، حجت در اثبات ۹۵ درصد باشد؟! (۴۷۴)

ج) منکرین

برخی دیگر از مورخان اصل وجود عبدالله بن سبا را انکار کرده اند و شخصیت او را به طور جزم و قطع خیالی دانسته و در نتیجه دور و موقعیت او را نیز در واقعه فتنه قتل عثمان انکار می کنند. اینک به کلمات برخی از این افراد می پردازیم:

۱ - محمّد بن عبدالحی شعبان این مورخ به رغم آن که به طور وسیع به موضوع فتنه قتل عثمان و درگیری ها پرداخته، ولی اصلا مطلبی را درباره سبایه در کتابش به میان نیاورده است. (۴۷۵)

۲ - هاشم جعیط

او نیز همین روش را دنبال کرده و با گستردگی بیشتری به موضوع فتنه قتل عثمان پرداخته، می گوید: «این روایت که عبدالله بن سبا را محور در فتنه قرار داده اند قبولش ممکن نیست». (۴۷۶)

۳ - احمد لواسانی او در کتاب خود درصدد اثبات این مطلب است که قضیه عبدالله بن سبا از ناحیه افراد زبردست یهودی جعل شده و در تاریخ اسلام وارد شده است. افرادی که تنها از راه اسلام آوردن دروغین، اهداف شوم خود را دنبال کردند. (۴۷۷)

۴ - سید مرتضی عسکری او گرچه پیشتاز در نفی وجود عبدالله بن سبا به حساب نمی آید ولی لااقل می توان ادعا کرد اولین کسی است که در محدوده وسیع در کتابش وجود او را منکر شده و شخصیتش را خیالی پنداشته است. و نیز می توان گفت که او اولین کسی است که به طور جداگانه درباره شخصیت عبدالله بن سبا سخن گفته و به

طور تفصیل تالیف داشته است. این مساله باعث شده تا ایشان با دید سلبی به تمام روایات سیف بن عمر نظر کرده و او و روایاتش را مورد نقد و بررسی قرار دهد. و از آنجا که درصدد اثبات اسطوره بودن شخص و شخصیت او است لذا درصدد برآمده تا هرچه را که مانع راه خود می باشد، نقد و ابطال نماید.

ایشان در ابتدا در صدد برآمده تا ثابت کند قصه ای که مربوط به فتنه قتل عثمان و دخالت عبدالله بن سبا و سبایون در آن است را که عمدتاً طبری نقل کرده و دیگران نیز از او گرفته اند را تنها به سیف بن عمر نسبت دهند. و سپس درصدد نقد و جرح او برآمده، ابتدا با مقایسه ای که بین مجموعه روایات او با روایات مشهور کرده به اثبات رسانده که روایات سیف غالباً مخالف مشهور مورخان است. او در تمام روایاتش جانب مدرسه خلفا را گرفته و درصدد تنقیص اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت برآمده است.

او کسی بود که افرادی را به اسم صحابی جعل کرده و قصه های جعلی را به آنان نسبت داده است، که از آن جمله واقعه فتنه قتل عثمان و نسبت دادن آن به عبدالله بن سبا است.

او در ادامه به شخصیت عبدالله بن سبا در کتب تراجم و رجال و حدیث پرداخته و درصدد برآمده تا روایاتی را که با فرض وجود او احکامی را بر او مترتب کرده اند مورد خدشه و مناقشه قرار دهد... (۴۷۸)

۵ - ابراهیم محمود

او در ابتدا با احتیاط شدید وارد موضوع بحث شده و با سؤال و استنتاج به بحث

درباره عبدالله بن سبا می پردازد و معتقد است که در شخصیت او و اهمیت بخشیدن به آن مبالغه شده است. شخصیتی که محرک اصلی فتنه بوده و منبع ظهور مخالفان دولت اسلامی بوده است... ولی بار دوم که به این موضوع می پردازد در صدد برمی آید که این قضیه را ساخته و پرداخته یهود بدانند که در این امر مهارت کامل داشته اند، امری که به ادبیات اسلامی اسرائیلی شناخته شده است. او از این زاویه به عبدالله بن سبا نظر کرده و می گوید: «ابن سبا یا ابن الیهودیه یا ابن السوداء که به جهت ذم و تحقیر چنین تعبیرهایی درمورد او اطلاق شده، کسی است که شخصیتی اسطوره ای به خود گرفته است...» (۴۷۹)

۶ - علامه طباطبائی رحمه الله او می گوید: «این دو نفر که طبری از آن ها روایت نقل کرده و تمام قصه های عثمان را از آن دو نقل نموده، یعنی شعیب و سیف، هر دو از دروغگویان و جعل کنندگان مشهورند که علماء رجال آن دو را ذکر کرده و مورد قدح و سرزنش قرار داده اند، و کسی را که آن دو از حدیث ابن السوداء جعل کرده اند همان کسی است که او را عبدالله بن سبا نامیده اند. و حدیث او از احادیث جعلی به این دو نفر منتهی می شود...» (۴۸۰)

۷ - دکتر عبدالعزیز هلابی او در کتاب خود به نام «عبدالله بن سبا» می گوید: «خلاصه کلام ما در بحث از عبدالله بن سبا این است که او شخصیتی وهمی است و وجود خارجی ندارد. و بر فرض که وجود خارجی داشته باشد به طور حتم او چنین جراتی نداشته که موقعیتی را که سیف به او نسبت داده

را انجام دهد، نه از ناحیه سیاسی و نه از جهت عقیدتی». (۴۸۱)

۸ - دکتر علی وردی او در کتاب «وعاظ السلاطین» می گوید: «عبدالله بن سبا غیر از عمار بن یاسر نیست. قریش عمار را سرکرده انقلابیون بر ضد عثمان به حساب می آورد، ولی در ابتداء امر نمی خواست که تصریح به نام او نماید و لذا اسمی رمزی به نام ابن سبا یا ابن السوداء برای او انتخاب نمود. راویان حدیث و تاریخ این قضیه را برای یکدیگر نقل کردند در حالی که از این امر غافل بودند و نمی دانستند که در پشت پرده چه می گذرد». (۴۸۲)

۹ - دکتر کامل مصطفی شیبی او در کتاب «الصله بین التصوف و التشیع» می گوید: «سبائیه - بنابراین اساس - فرقه ای هستند که رهبری آنان را عمار به عهده گرفته است، کسی که قریش بر او این لقب رمزی را نهاده است. و نیز به آراء خود در مورد حضرت علی علیه السلام مبالغات و انحرافات را اضافه کرده، تا به افکار عمار عقایدی نسبت دهد که از معقول خارج است...». (۴۸۳)

۱۰ - نویسنده مصری، احمد عباس صالح او در کتاب «الیمین و الیسار فی الاسلام» می گوید: «در اینجا اسم عبدالله بن سبا بر سر زبان ها می گردد، که او شخصی یهودی بود که اسلام آورد. در کتاب های تاریخ او را چنین تصویر کرده اند که او شیطانی بود در پشت قضیه قتل عثمان، بلکه در پشت تمام حوادث و فتنه ها... نویسندگان مواضع و مواقف متعارض نسبت به او گرفته اند، برخی به طور کلی وجود او را انکار می کنند، و برخی نیز او را اساس هر مذهب غریب و منحرفی می دانند که در اسلام وارد شده

است. عبدالله بن سبا بدون شك شخصی خرافی است...» (۴۸۴)

انصاف درباره عبدالله بن سبا

ما معتقدیم که در تاریخ سخن از دو عبدالله بن سبا به میان آمده است: یکی آن که در زمان حضرت علی علیه السلام بوده و در حق او غلو می کرده است. و دیگری کسی که در عهد خلافت عثمان بوده و در فتنه ها محرک اصلی بوده است.

انچه صحت دارد این که شخصی به نام عبدالله بن سبا درباره امام علی علیه السلام غلو می کرد و می گفت: او خداست - نعوذ بالله تعالی - و من رسول اویم. این موضوع چندان قابل انکار نیست و داعی بر انکار آن نیز وجود ندارد؛ زیرا در روایات معتبر که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده به وجود او اشاره شده است:

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «نزد من یادی از عبدالله بن سبا شد که تمام موهای بدنم راست شد، او ادعای امری عظیم نمود - خداوند او را لعنت کند - به خدا سوگند! علی علیه السلام بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه واله بود و به کرامت نرسید مگر به سب اطاعت خدا و رسولش». (۴۸۵)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «عبدالله بن سبا ادعای نبوت نمود. او گمان می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام خداست، خداوند از این حرف ها بسیار بالاتر است». (۴۸۶)

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «خدا لعنت کند عبدالله بن سبا را، او ادعای ربوبیت در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. به خدا سوگند! امیرالمؤمنین علیه السلام بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد...». (۴۸۷)

از همین رو، به دلیل وجود این روایات می بینیم که رجالین با فرض وجود او به طور صریح او را به

غلو و کفر نسبت داده اند:

۱ - شیخ طوسی رحمه الله می گوید: «عبدالله بن سبا کسی است که کافر شد و اظهار غلو نمود». (۴۸۸)

۲ - علامه حلی رحمه الله می گوید: «او غالی و ملعون است... او گمان نمود که علی خدا و خود، نبی اوست. خداوند او را لعنت کند!» (۴۸۹)

۳ - ابو داود می گوید: «عبدالله بن سبا به کفر بازگشت و اظهار غلو نمود». (۴۹۰)

ولی آنچه باطل است وجود شخصی به نام عبدالله بن سبا در عصر عثمان می باشد به ان نحوی که در تاریخ طبری آمده است. و بر فرض وجود او، موقعیتش در فتنه ها به طور قطع مردود است.

نقد نظریه مؤیدین

۱ - ضعف سند

مؤیدین در ادعای خود برضد شیعه به روایتی تمسک کرده اند که طبری و دیگران ان را نقل کرده اند.

این حدیث به چهار طریق نقل شده که تمام طرق ان به سیف بن عمر می رسد

منابع روایت سیف

اشاره

روایت سیف بن عمر که در ان به قصه ابن سبا و دخالت او در فتنه و قتل عثمان اشاره شده، از چهار طریق و چهار منبع حدیثی آمده است که دیگر مورخان، از آن ها و عمدتا از طبری نقل کرده اند.

۱ - طریق طبری

او این قصه را از طریق سری و او از شعیب، از سیف، از عطیه، از یزید فقعی نقل کرده است. (۴۹۱)

۲ - طریق ابن عساکر

او احادیث سیف بن عمر درباره عبدالله بن سبا و سبائیه را در «تاریخ مدینه دمشق» ضمن ترجمه طلحه و عبدالله بن سبا و دیگر افراد، همان روایاتی را که طبری به سندش نقل کرده نیز آورده است. و سند او به احادیث سیف این چنین است:

«خبر داد ما را ابوالقاسم سمرقندی، خبر داد ما را ابوالحسن نقور، خبر داد ما را ابوطاهر ملخص، خبر داد ما را ابوبکر بن سیف، خبر داد ما را سری بن یحیی، خبر داد ما را شعیب بن ابراهیم، خبر داد ما را سیف بن عمر...»

این چنین ابن عساکر با سند طبری به واسطه چهار راوی، سند خود را به احادیث سیف ذکر کرده است. (۴۹۲)

۳ - طریق ذهبی

او نیز قسمتی از اخبار سیف را هنگام بحث و بررسی از مقتل عثمان در حوادث سال ۳۵ هجری قمری آورده است. او حدیثش را این گونه آغاز می کند: «سیف بن عمر از عطیه و او از یزید فقعی نقل کرده...» (۴۹۳)

۴ - طریق ابن ابی بکر

او در مقدمه کتاب خود «التمهید و البیان» اشاره کرده که از کتاب «الفتوح» سیف بن عمر تمیمی روایت نقل می کند.

این چهار طریق اساسی برای قصه عبدالله بن سبا است که تمام نویسندگان دیگر این قصه را از آن ها مخصوصا طبری نقل کرده اند. اینک در فهرستی به این افراد اشاره می کنیم:

الف) از ابن ابی بکر در کتاب «التمهید و البیان» کسی نقل نکرده است.

ب) از ابن عساکر در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» ابن بدران در «تهذیب تاریخ دمشق» و سعید الافغانی در کتاب «عائشه و السیاسه» نقل کرده است.

ج) از طبری در «تاریخ الامم و الملوک» ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»، ابن کثیر در «البدایه و النهایه»، ابن خلدون در «تاریخ ابن خلدون».

مستشرقین از قبیل: فلهاوزن در «الدوله الامویه و سقوطها»، فان فلوتن در «السیاسه العربیه و الشیعه»، نیکلسن در «تاریخ الادب العربی»، دونالدسن در «عقیدهالشیعه»، و نیز میخوانند در «روضه الصفا» و غیاث الدین در «حیب السیر» و حسن ابراهیم در «تاریخ الاسلام السیاسی» و فرید وجدی در «دائرالمعارف»، و احمد امین در «فجرالاسلام» نقل کرده اند. و از ابن اثیر نیز ابوالفداء در «تاریخ ابی الفداء»، و رشیدرضا در «السنه و الشیعه» نقل کرده اند. و از ذهبی در «تاریخ الاسلام» کسی این قصه را از طریق سیف نقل نکرده است.

تحلیل سند

همان گونه که اشاره شد مهم ترین سند برای قصه عبدالله بن سبا که غالب مورخان نیز این قصه را با آن سند نقل کرده اند، سند طبری در کتاب «تاریخ الامم و الملوک» است. اینک به بررسی سند طبری می پردازیم.

۱ - طبری درباره طبری احتیاج به بحث و بررسی درباره شخصیت او نداریم،

او شخصیتی معروف است. ولی آنچه که قابل توجه و التفات است این که کسی نمی تواند به مجرد این که روایتی در تاریخ طبری آمده، به آن احتجاج کرده و به مفاد آن معتقد شود، و این خلاف نظر خود طبری است. او در مقدمه کتابش می گوید:

«آنچه که در این کتابم از خبر پیشینیان آمده و خواننده آن را انکار می کند یا آن را شنیع می شمارد، به جهت آن است که وجه صحت آن را ندانسته و از حقیقت آن آگاهی ندارد، بلکه باید بداند که این روایات از ناحیه ما نیست، و دیگران برای ما نقل کرده اند و ما نیز آن گونه که دیگران برای ما به ارث گذاشته و نقل کرده اند برای شما نقل می کنیم». (۴۹۴)

مطابق این مطلب، طبری خود تمام روایات کتابش را تصحیح نکرده است، بلکه باب مناقشه در احادیث و اخبار کتابش را برای محقق باز گذاشته است.

شیخ خطیب، معروف به محبّ الدین در مجله الازهر درباره «تاریخ طبری» گوید:

«تنها کسی می تواند از اخبار طبری نفع ببرد که به شرح حال و تراجم راویان آن کتاب در کتب جرح و تعدیل مراجعه کند. و تراجم شیوخ طبری و اساتید آنان در کتاب هایی از قبیل «تذکره الحفاظ» ذهبی و... یافت می شود».

او در ادامه می گوید: «اما کسانی که روایات را همانند هیزم با هواهای نفسانی خود جمع می کنند و هرگز شناختی از راویان آن ندارند، و تنها به این اکتفا می کنند که در ذیل روایت اشاره کنند که در کتاب طبری آمده است، در صفحه چند و جلد چند، و گمان می کنند که کار مهمشان با این عمل تمام یافته است، آنان از دورترین مردم در استفاده

۲ - سری او اولین فرد از سلسله سند روایت طبری است. وی هنگامی که از سری روایت نقل می کند، می گوید: نوشت به من سری، یا می گوید: در آنچه که سری بر من نوشته است. این را می گوید بدون آن که به پدر یا عشیره اش نسبت دهد. ولی در یک مورد که با مشافهه از او روایت شنیده می گوید: «حدثنی السری بن یحیی»، (۴۹۶) حدیث کرد مرا سری فرزند یحیی. از این تعبیر استفاده می شود که در موارد دیگر که اسمی از پدر سری به میان نمی آورد سری فرزند یحیی است.

مؤید این ادعا روایتی است که در «تاریخ مدینه دمشق» از ابن عساکر آمده و پدر او را یحیی ذکر کرده است. در آنجا آمده است: سری بن یحیی از شعیب، از سیف بن عمر. ولی در عین حال این فرد مجهول بوده و شناخته شده نیست بلکه مردد بین چند نفر است:

الف) سری فرزند سری فرزند اخی هناد فرزند سری؛

این شخص در عصر طبری بوده است، ولی از او روایت نقل نشده و کسی اشاره نکرده چه کسی از او روایت نقل کرده است. و نیز کسی او را به عنوان محدث توصیف نکرده، یا این که از کسی حدیث کرده و کسانی از او حدیث نقل کرده باشند. در نتیجه این فرد مجهول است.

ب) سری فرزند یحیی فرزند ایاس؛

او معاصر طبری نبوده است؛ زیرا وفات او در سال (۱۶۷ ه ق) یعنی پنجاه و هفت سال قبل از ولادت طبری بوده است؛ چون ولادت طبری در سال (۲۲۴ ه ق) و وفات او در سال (۳۱۰ ه ق) اتفاق افتاده است. و لذا نمی توان

انچه را که در سند این روایت آمده سری بن یحیی بن ایاس دانست. به هر تقدیر با این نسبت، کسی که شناخته شده به حدیث یا مشهور به روایت باشد وجود ندارد.

ج) سری فرزند اسماعیل همدانی کوفی؛

در صورتی که سری در حدیث طبری این شخص باشد، او کسی است که مَتَّصِف به اوصافی است که موجب رد روایات او خواهد شد. برخی او را ضعیف، متروک الحدیث معرفی کرده اند. و نیز ابن المبارک و ابو داود و نسائی او را غیر ثقه دانسته و ابن عدی می گوید: احادیثی را که روایت کرده، احدی ان را متابعت نمی کند. (۴۹۷)

د) سری بن عاصم بن سهل؛

او گرچه معاصر طبری است؛ زیرا وفاتش در سال (۲۵۸ ه ق) در بغداد بوده، ولی در عین حال ابن فراش او را تکذیب کرده و ابن عدی او را در نقل حدیث، سست دانسته است. و نقاش او را جعل کننده حدیث معرفی کرده و ذهبی نیز دو نمونه از احادیث جعلی او را ذکر کرده است. (۴۹۸)

۳ - شعیب او شعیب بن ابراهیم است که مجهول می باشد. ذهبی می گوید: شعیب بن ابراهیم روای کتاب ها از سیف است. در او جهالت وجود دارد. (۴۹۹) ابن عدی او را ذکر کرده و شخصی غیر معروف دانسته است. (۵۰۰)

۴ - سیف بن عمر

او سیف بن عمر تمیمی اسیدی است، آن گونه که در «تاریخ طبری» و کتاب «لباب الانساب» آمده است. (۵۰۱) و اسید همان عمر بن تمیم است. (۵۰۲) وفات او بعد از سال (۱۷۰ ه ق) است آن گونه که در کتاب «خلاصه التهذیب» آمده است. و در کتاب «تهذیب» آمده که من به خط ذهبی خواندم که سیف در زمان هارون

الرشید از دنیا رفته است.

تالیفات سیف

سیف بن عمر دو کتاب تالیف نموده یکی به نام «الفتوح الکبیر و الرده» و دیگری «الجمل و مسیر عائشه و علی»، آن گونه که در کتاب «الفهرست» و «الهدایه» آمده است.

طبری از هر دو کتاب سیف بن عمر روایت نقل کرده و احادیث او را در حوادث سال های مختلف توزیع نموده است. و ابن عساکر نیز احادیث او را در ترجمه افراد مختلف نقل کرده، بدون آن که ذکر از تالیفات او داشته باشد. و نیز ذهبی در تاریخ کبیر خود از روایات سیف بن عمر نقل کرده و به اسم تالیف او در مقدمه کتابش نام برده است. همچنین ابن ابی بکر در کتاب «التمهید» اینچنین کرده است. و آخرین کسی که تصریح به وجود کتاب سیف بن عمر کرده که نزد او وجود داشته، ابن حجر متوفی سال (۸۵۲ هجری) در کتاب «الاصابه» است.

بررسی دو کتاب سیف بن عمر

شخصی به نام سیف بن عمر تمیمی که در قرن دوم هجری از دنیا رحلت کرده، دو کتاب تالیف کرده به نام های «الفتوح و الرده» و «الجمل و مسیر عائشه و علی». در این دو کتاب پر است از جعل افرادی خیالی به عنوان اصحاب رسول خداصلی الله علیه و اله که اصلاً وجود خارجی نداشته است. و نیز حوادثی را به طور کلی تحریف کرده است. و نیز حوادثی را جعل کرده که اصل و اساسی در تاریخ نداشته است. و همچنین خرافاتی را بین مسلمانان منتشر کرده و عقاید آنان را به مسخره گرفته است. اینک هریک از این موارد را به طور خلاصه توضیح خواهیم داد.

نقد کلی روایات سیف بن عمر

برخی از علماء اهل سنت درصدد تصحیح کلی روایات سیف بن عمر برآمده و از راه های مختلف خواسته اند او را توثیق و روایات او را توجیه کنند.

از جمله این افراد دکتر عبداللّه عسکر در مقاله ای در صحیفه «الریاض» شماره (۹۸۸۹) است. او در این مقاله به عنوان «مخطوطه کتاب الرده و الفتوح لسیف بن عمر فی بلده اشیققر» مطالبی را در تایید سیف بن عمر ادعا کرده که همه آن ها قابل مناقشه است، از ان جمله:

۱ - کتاب سیف بن عمر مورد اعتماد علما بوده و از او بسیار روایت نقل شده است.

۲ - تعریض و اعتراض بر هر کس که او را تضعیف نموده است و ...

اینک به طور کلی مناقشاتی را درباره روایات سیف بن عمر نقل می کنیم:

۱ - ضعف سیف بن عمر

در رد دکتر عسکر در توثیق سیف بن عمر می گوئیم: محدثان و رجالیون اهل سنت که ترجمه او را ذکر کرده یا درباره او

سخن گفته اند، همگی بر ضعف او اجماع نموده اند؛ گرچه عبارات آنان در جرح و ضعف مختلف است. و برخلاف آنچه که برخی توهم کرده اند که از عبارات حافظ ابن حجر و ذهبی توثیق استفاده می شود، حق آن است که هیچ کس او را توثیق نموده است. اینک به برخی از عبارات آنان اشاره می کنیم.

۱ - امام اهل جرح و تعدیل نزد اهل سنت، یحیی بن معین (۲۳۲ هجری) درباره او می گوید: «فلس خیر منه»، یک پول از او بهتر است. و در جایی دیگر می گوید: او ضعیف است.

۲ - ابوزرعه رازی (۲۶۴ هجری) می گوید: «او ضعیف الحدیث است».

۳ - ابوداود (۲۷۵ هجری) صاحب سنن می گوید: «سیف چیزی به حساب نمی آید» و این تعبیر، جرح شدید است.

۴ - ابوحاتم رازی (۳۷۷ هجری) می گوید: «او متروک است و حدیثش شبیه حدیث واقدی است».

۵ - یعقوب بن سفیان فسوی (۲۷۷ هجری) درباره سیف می گوید: «حدیث و روایت او بی ارزش است».

۶ - نسائی (۳۰۳ هجری) صاحب سنن در کتاب «الضعفاء و المتروکین» می گوید: «او ضعیف است».

۷ - طبری (۳۱۰ هجری) با وجود این که در کتاب تاریخش، اقوال جرح و تعدیل را به جز در موارد اندکی نقل نمی کند و نیز ضعفایی که از آن ها روایت نقل کرده را مورد جرح قرار نمی دهد، ولی در مواردی تصریح به ضعف سیف بن عمر نموده است. او در بیش از یک مورد ذکر کرده که سیف با اجماع مخالفت نموده است. (۵۰۳)

۸ - عقیلی (۳۲۲ هجری) صاحب کتاب «الضعفاء الکبیر» می گوید: «بیشتر احادیث سیف متابعت نمی شود».

۹ - عبدالرحمن بن ابی حاتم (۳۲۷ هجری) صاحب کتاب «الجرح و التعدیل» درباره سیف می گوید: «او

متروک الحدیث است».

۱۰ - ابن سکن (۳۵۳ هجری) می گوید: سیف ضعیف است. (۵۰۴)

۱۱ - ابن حبان (۳۵۴ هجری) سیف را در کتاب «المجروحین» خود آورده و درباره او می گوید: «روایات جعلی را از افراد ثقه نقل می کند و گفته اند که او جعل حدیث می کرده و متهم به کفر نیز شده است».

۱۲ - ابن عدی (۳۶۵ هجری) سیف را در کتاب «الکامل فی ضعف الرجال» آورده و می گوید: برخی از احادیث سیف مشهور، ولی عموم آن ها منکر است.

۱۳ - دارقطنی (۳۸۵ هجری) صاحب کتاب «العلل» سیف را متروک و ضعیف معرفی کرده است.

۱۴ - حاکم نیشابوری صاحب «المستدرک علی الصحیحین» درباره او می گوید: «سیف متهم به کفر است و در روایت ساقط می باشد».

۱۵ - ابن عبدالبر (۴۶۳ هجری) کلام ابی حاتم را نقل کرده و آن را مورد تایید قرار داده است.

۱۶ - ابن جوزی (۵۷۱ هجری) او را در کتاب «الضعفاء» خود آورده است.

۱۷ - ذهبی (۷۴۷ هجری) در کتاب «الکاشف» می گوید: «علما او را ترک کرده و متهم به زندقه اش نموده اند». (۵۰۵)

۱۸ - ابن حجر (۸۵۲ هجری) در «تقریب التهذیب» می گوید: «او در حدیث ضعیف است». (۵۰۶)

۱۹ - شیخ محمد عربی تبانی می گوید: «سیف بن عمر وضاع، متهم به کفر، اتفاق است درباره او که به جز از مجهولین نقل حدیث نمی کند». (۵۰۷)

او در جایی دیگر می گوید: «اهل نقد اتفاق کرده اند بر این که سیف به جز از مجهولین نقل حدیث نمی کند و نیز بر طرح روایات او اتفاق نموده اند». (۵۰۸)

۲۰ - ناصر الدین البانی از معاصرین نیز احادیث سیف بن عمر را تضعیف کرده است. (۵۰۹)

۲۱ - اکرم عمری از معاصرین می گوید: «طبری از راویان زیادی روایت نقل می کند که در نهایت ضعف

می باشند همانند هشام بن کلبی و سیف بن عمر...» (۵۱۰)

۲ - ضعف اسانید سیف بن عمر

بر فرض که ما از تضعیف سیف بن عمر به توسط رجالیون اهل سنت بگذریم و همانند برخی از متعصبین، اصرار بر توثیق او داشته باشیم، ولی نمی توانیم روایات او را تصحیح نماییم؛ زیرا سندها تا به سیف و از او تا راوی خبر، صحیح نیستند.

از باب نمونه: شاگرد سیف که متخصص در نقل روایات او است؛ یعنی شعیب بن ابراهیم کوفی مجهول است و در روایاتش منکرات وجود دارد و لذا پیشینیان بر او حمله کرده اند. (۵۱۱)

و این در حالی است که نود درصد روایات سیف بن عمر از شعیب است؛ زیرا از (۸۰۰) روایت سیف (۷۳۰) روایت را شعیب نقل کرده است.

۳ - انقطاع در روایات سیف سیف بن عمر از جمله مورخانی است که اخبار منقطعی را ذکر کرده که هیچ اتصال ندارد، او از کسانی روایت نقل می کند که در حوادث شاهد و حاضر نبوده اند و به طور کلی در آن عصر متولد نشده بودند، که از آن جمله می توان به جلد سوم کتاب، شماره های: ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۴۴، ۳۵۷، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۵۳، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۵۶، ۳۵۵، ۳۴۸، ۴۰، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۲، ۶۱۰ اشاره کرد. این ها نمونه روایاتی است که سیف از کسانی روایت کرده که حاضر در صحنه حوادث نبوده اند ولی در عین حال از آن ها نقل حدیث کرده است.

۴ - نقل از مجهولین سیف بن عمر از افرادی روایت نقل کرده که مجهولند و ذکر و ترجمه ای

از آن‌ها در کتاب جرح و تعدیل وجود ندارد، و اگر کسی آن‌ها را ذکر کرده، توصیف به جهالت نموده است. او از افرادی همچون مستنیر بن زید، مبشر بن فضیل، سهل بن یوسف، غصن بن قاسم، و ابو صفیه و دیگران نقل حدیث کرده که همگی مجهولند، و این در حالی است که به طور نادر از افراد ثقه و مورد اطمینان نقل حدیث می‌کند.

۵- نقل از کسانی که آنان را درک نکرده است سیف بن عمر از کسانی روایت نقل کرده که هرگز آنان را درک نکرده است؛ همچون انس بن مالک، و گویا درصدد اثبات این مطلب است که خود را در بین تابعین جا بزند. سیف کسی است که در سال (۱۸۰ هجری) در عصر هارون الرشید فوت کرده، ولی انس بن مالک بعد از سال (۹۰ هجری) وفات یافته است، لذا باید از انس در حالی که عمرش ده سال بوده است حدیث شنیده باشد، تازه اگر سیف ۱۰۰ سال عمر داشته باشد و این بعید به نظر می‌رسد.

۶- مخالفت با روایات صحیح‌السند

هنگامی که انسان تاریخ را مطالعه می‌کند و آن را با روایات سیف بن عمر مقایسه می‌کند پی می‌برد که روایات او اختلاف زیادی با روایات بقیه مورخان؛ امثال ابن اسحاق و ابن شُبّه و واقدی و ابی مخنف و دیگران دارد.

از جمله این که مسلم در «صحیح» قصه تازیانه خوردن ولید بن عقبه به جهت شرب خمر در کوفه را نقل کرده و نزد دیگران نیز این قصه از مسلمات و ثوابت تاریخی به حساب آمده است. موضوعی که بر آن جماعتی از افراد صالح؛ همانند جنذب

بن زهیر از صحابه شهادت و گواهی داده است... ولی سیف بن عمر موضوع را برعکس جلوه داده و ولید را از حد، تبرئه کرده و شهود را دروغگو معرفی کرده است.

۷- طعن بزرگان صحابه و تابعین سیف از جمله کسانی است که در شان بزرگان صحابه و تابعین که در مقام طعن بنی امیه برآمدند؛ همچون عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، زید بن صوحان، مالک اشتر، اسود بن یزید، و دیگران، قدح و طعن وارد کرده است، و لذا در روایات او مشاهده می کنیم که ابوذر و عمار یاسر را از شاگردان عبدالله بن سبا به حساب می آورد.

۸- تمایل مذهبی کسی که روایات سیف بن عمر را مطالعه می کند به این نتیجه می رسد که او طرفدار بنی امیه بوده و شدیداً با تحریف حقایق تاریخی از آنان دفاع می کرده است. و برای آنان قضایای دروغین در شجاعت و بزرگواری نقل کرده است. و لذا مشاهده می کنیم که طرفداران بنی امیه معاصر؛ همچون محبّ الدین خطیب و امثال او از ایشان نقل حدیث می کنند.

۹- تمایل قبیله ای سیف سیف بن عمر از آن جهت که از قبیله تمیم است، لذا مشاهده می کنیم که شخصیات خیالی بسیاری را از بنی تمیم می تراشد و برای آنان قضایای خیالی از شجاعت ها و فتوحات می سازد، که از باب نمونه می توان به قعقاع بن عمرو تمیمی اشاره نمود.

۱۰- ابطال احادیث صحیح السند

سیف احادیث صحیح السند را به صورت محرف با زیاده یا نقصان نقل می کند و یا این که هر یک از آن ها را در سیاقی قرار می دهد تا از معنایی که پیامبر صلی الله علیه و اله اراده کرده خارج کند.

از باب مثال حدیث

حواب را که پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: «ای کاش می دانستم که کدامیک از شما است که سگ های حواب بر او صدا خواهند کرد» که احمد بن حنبل نقل کرده و البانی آن را از اصح روایات بر شمرده است و نیز قبل از او ابن کثیر و ابن حجر و ابن حبان و حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند، این حدیث را تحریف کرده و با سند نقل کرده که اولاً: راوی آن هالک است. و ثانیاً: در متن آن چنین آمده که این گفتار را حضرت به همسرانش نگفته بلکه به زن دیگری به نام ام زمل فرموده است.

۱۱ - روایات قصه های دروغین به جهت جلب توجه عوام سیف بن عمر تنها شخصی است که جنگ ها و معرکه هایی را ذکر می کند که دیگران هرگز ذکر از آن ها نکرده اند، جنگ هایی را که فقط عوام مردم باور می کنند. لذا مشاهده می کنیم که روایات او تا یک قرن و نیم بعد از وفاتش منتشر نشد، و اول کسی که احادیث او را منتشر ساخت طبری بود. مردم بعد از طبری به این روایات به جهت مقابله با شیعه احتجاج کردند و این نکته ای است که حسن بن فرحان مالکی به آن اشاره کرده است.

او می گوید: «روایات سیف آن گونه که گذشت، بنی امیه را تمجید کرده و از آنان دفاع می کند. و چون شیعه در مذمت عثمان و والیان او و بنی امیه غلو کرده، لذا مخالفان شیعه در روایات سیف گنج ارزشمندی را در دفاع از عنصر اموی یافتند. بعد از آن، روایات سیف منشا دفاع از ناحیه اهل سنت بر ضد شیعه قرار گرفت... لذا

روایات سیف منتشر شد و معاصران نیز به همین جهت بر آن ها اعتماد نمودند...» (۵۱۲)

۱۲ - جعل اصحاب دروغی «سیف بن عمر در روایاتش بیش از صد و پنجاه صحابی برای رسول خدا صلی الله علیه و اله جعل کرده که ما در بحث های مفصل خود به نود و سه نفر از آنان در دو جلد کتاب پرداخته ایم، بیست و نه نفر از آنان از قبیله تمیم است. از طرفی دیگر برای این افراد جعلی روایاتی در رابطه با فتوحات دروغین و معجزات و شعر و روایت و حدیث ثابت کرده است. افرادی که خداوند متعال هرگز آنان را خلق نکرده و خبری از آنان در خارج نیست. بلکه همگی را سیف بن عمر جعل کرده، همان گونه که ده ها نفر دیگر از راویان را جعل کرده و روایاتی دروغین را از آنان نقل کرده است؛ از باب نمونه: کسی را به نام محمد بن سواد بن نویره جعل کرده و از او (۲۱۶) روایت نقل کرده است. و برخی نیز کمتر از این مقدار تا به حد یک روایت نقل کرده است.

و از جمله افراد جعلی، سعیر، هزه‌از، واط، حمیضه و دیگر افراد است که سیف آنان را جعل کرده است. و نیز شعری برای عرب و رهبرانی برای فارسیان و رومیان و سرزمین هایی دروغین را برای کشورهای اسلامی و غیر اسلامی جعل نموده است» (۵۱۳)

۱۳ - تحریف حوادث سیف بن عمر در دو کتابش قضایای بسیاری را تحریف کرده است؛ همانند قضیه فرستادن لشکر اسامه، ماجرای سقیفه، قصه مالک بن نویره، صدا کردن سگ های حواب، قصه شوری، بیعت عثمان و دیگر قضایا که با آنچه که مشهور مورخان

نقل کرده اند سازگاری ندارد.

در قصه اسامه بن زید، ده وصیت از ابوبکر برای اسامه ذکر شده، در حالی که دیگر مورخان گفته اند که این وصایا از رسول خداصلی الله علیه واله به اسامه است. (۵۱۴)

در واقعه سقیفه، سیف بن عمر نقل می کند: سعد بن عباده با اکراه بیعت کرد، و برای آن که این مطلب را ثابت کند، مطلبی را جعل کرده و به سعد نسبت داده است که بین او و سایر افراد اتفاق افتاده است، با این که مشهور نزد مورخان اهل سنت آن است که سعد هرگز بیعت نکرد تا آن که به تعبیر آنان جنّ با دو تیر او را به قتل رسانید، در حالی که از اهل و عیالش دور بود؛ زیرا با خلیفه بیعت نکرده بود.

و در روایتی درباره بیعت حضرت علی علیه السلام می گوید: «همانا علی در خانه خود بود. چون خبر به او رسید که ابوبکر برای بیعت جلوس کرده است با لباسی که بر آن رداء نبود، از منزل به جهت بیعت خارج شد؛ زیرا دوست نداشت که در بیعت کندی کند، تا این که با ابوبکر بیعت کرد، آن گاه نزد او نشست و لباسش را نزد او آوردند. و این خلاف آن چیزی است که طبری و دیگران درباره بیعت اکراهی حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند.

در قصه مالک بن نویره روایاتی جعل کرده و با ضمیمه کردن به روایات دیگر و دسّ و تزویری که انجام داده، درصدد برآمده تا خالد بن ولید را از انتقاداتی که بر او شده برهاند. و از طرفی دیگر با نسبت دادن شک و تردید در دین به مالک بن نویره درصدد برآمده تا ارتداد او را

ثابت نماید. او این کار را در احادیثی به اثبات رسانده که در آن ها ذکر از خالد بن ولید نبوده است، تا کسی متوجه جنایتی که خالد در حق مالک بن نویره انجام داده نشود، و از طرفی دیگر خالد را در کشتن مالک بن نویره صاحب حق بدانند. و این خلاف ان مطلبی است که مشهور مورخین درباره این قضیه نقل کرده اند.

سیف گمان کرده که قتل مالک از جانب خالد اشتباهی بوده است و به جهت آن، گمان لشکر خالد به این بوده که خالد با لغت کنانه با آنان سخن می گوید. این در صورتی است که خالد قرشی و مخزومی بوده و ضرار بن ازور قاتل، اسدی و ثعلبی بوده است. و اگر قتل او خطایی بوده پس چرا خالد دستور داد تا سرهای مالک و افراد قبیله اش بر سر نیزه برده شود؟! این ها همه از منفردات روایات سیف بن عمر است.

۱۴ - نشر خرافات سیف بن عمر کسی است که قصه های اسطوره ای را جعل کرده تا در عقاید مسلمین خلل وارد کند و حقایق را برای آنان منحرف سازد. از جمله روایات او در این زمینه عبارتند از:

- روایت تاثیر نکردن سم در خالد. (۵۱۵)

- بشارت های انبیا به عمر. (۵۱۶)

- خراب شدن خانه های حمس با تکبیر مسلمانان. (۵۱۷)

- وحی شیطان یا ملک به اسود مدعی نبوت دروغگو، و خبر غیب به او دادن و معجزات دیگر. (۵۱۸)

- حرکت لشکر بر روی اب دریا از ساحل تا «دارین» که مسیر یک شبانه روز با کشتی است.

- سخن گفتن گاوها با عاصم بن عمرو تمیمی، صحابی جعلی در جنگ قادسیه با زبان عربی اشکار.

- شعر سرودن جن در فتح

قادیسیه و ثناگویی آنان بر موقف تمیم در آن جنگ.

- سخن گفتن ملائکه بر زبان اسود بن قطبه تمیمی در فتح بهر سیر.

و دیگر احادیث و قصه های خرافی و جعلی.

از کتاب تاریخ طبری است که دروغ های سیف بن عمر به دیگر کتب تاریخ اسلامی که بعد از او تالیف شده سرایت کرده و تاکنون نیز در کتاب ها نوشته می شود. این قصه های جعلی در بیش از هفتاد مصدر از کتاب های تاریخی، حدیثی، ادبی و دیگر کتاب ها از مصادر اهل سنت نوشته شده است.

سبب انتشار احادیث سیف در کتب مستشرقین

برخی از مستشرقین از آنجا که مشاهده کردند احادیث سیف بن عمر برای مشوه کردن چهره اسلام به نفع آنان است لذا در صدد برآمدند تا به هر نحو ممکن آن ها را منتشر ساخته تا مردم را به اسلام و مسلمانان بدبین کنند؛ زیرا در روایات او به اسراف کاری مسلمانان در قتل و قساوت در جنگ اشاره شده است.

در احادیث سیف آمده است که خالد سه روز و سه شب در برخی از جنگ ها باقی ماند تا گردن اسیران جنگ و هر که را بر آن ها دسترسی یافت را از بدن جدا کند؛ زیرا نذر کرده بود تا از خون آنان نهر جاری سازد. ان قدر کشت که شماره کشته ها در غالب جنگ ها از صد هزار نفر فراتر می رفت... (۵۱۹)

مستشرقان در احادیث سیف چنین یافتند که شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبا توانست در میان مسلمانان خدعه و حيله کرده و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله و پیروان او را گمراه نماید و نیز در عقاید آنان اموری را وارد کند که از جمله مسائل دینی آنان به شمار نمی آید. و افراد را بر ضد

یکدیگر بشورانند... بدین جهت است که مستشرقان به دنبال روایات او بوده و نتیجه گیری خود را بر آن ها بنا نهاده اند بدون آن که از سند این روایات جو یا شوند.

ادامه منابع روایت سیف

۵ - عطیه

عطیه ای که سیف بن عمر از او روایت نقل کرده معلوم نیست کیست؟ آیا او عطیه عوفی است که در سال (۱۱۰ ه ق) وفات یافته، یا عطیه بن قیس کلابی است که متوفای سال (۱۲۱ ه ق) است؟ و یا شخصی دیگر می باشد.

اگر مراد او عطیه عوفی است که بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا عطیه عوفی از تابعین بوده و در سال (۱۱۰) از دنیا رحلت کرده است. و در نتیجه سیف بن عمر او را درک نکرده است؛ زیرا از او متاخر است. با وجودی که اهل سنت درباره او اراء متخالف از جرح و تعدیل دارند.

و اما عطیه بن قیس، او شامی بوده و هرگز ارتباطی با سیف بن عمر نداشته است، و لذا شخصی شناخته شده نیست.

۶ - یزید فقعی

این شخص در نهایت سلسله سند قصه عبدالله بن سبا قرار گرفته و شروع قصه از او است، ولی مشخص نیست که چه کسی است و در کتب رجال شخصی به این اسم و نام یافت نمی شود. و لذا بعید به نظر نمی رسد که او شخصیتی وهمی است که سیف بن عمر آن را جعل کرده باشد؛ زیرا از شخصیتی مثل او چنین کاری بر می آید؛ همان گونه که قبلا به نمونه هایی از آن اشاره شد.

روایت سیف بن عمر

اگر روایت سیف بن عمر را از تاریخ استثنا کنیم، پی می بریم که ذکری در مصادر تاریخ از عبدالله بن سبا و سبائیه و موقعیت آنان در فتنه و مقتل عثمان وجود ندارد. اری، برای اولین بار سیف بن عمر است که از این موضوع خبر داده و درباره ابن سبا و سبائیه سخن به میان آورده است. و طبری و ابن عساکر و ذهبی از سیف بن عمر این خبر را نقل کرده و مورخین دیگر نیز از این افراد این قصه را در مصادر تاریخی خود ذکر کرده اند.

ولی مورخین دیگر که سابق بر طبری یا معاصر او بوده اند، هرگز یادی از ابن سبا و سبائیه نکرده و از او خبری را نقل نکرده اند، با وجود این که متاخر از سیف بن عمر بوده اند. نه در کتب واقعی این خبر یافت می شود و نه در کتاب ابن سعد و یعقوبی و بلاذری و نه دیگران. گویا آنان پی به بی دینی او برده و یا این که او را شخصیتی خیالی می دانستند و یا این که تاثیر او را در وقوع فتنه منکر بوده و لذا روایت سیف را از اصل،

بی اساس می دانستند.

اری دو نفر از مورخین قبل از طبری به ابن سبا اشاره کرده اند:

یکی ابن قتیبه که هنگام ذکر سبائیه می گوید: آنان منسوب به عبدالله بن سبامی باشند. و او اولین کسی است از رافضه که کافر شد و گفت: علی پروردگار عالمیان است. و لذا علی و اصحابش او را در آتش سوزاندند. (۵۲۰)

و می دانیم که این عبارت هرگز ارتباطی با دخالت ابن سبا در فتنه قتل عثمان ندارد، بلکه به عینه مطابق آن چیزی است که در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده است.

و دیگری بلاذری است که از او به ابن السوءاء تعبیر کرده، ولی در قصه های دیگر از او یاد نکرده است.

عدم نقل معاصرین و متقدمین بر سیف

کسانی که از مورخین و راویان حدیث سابق بر سیف بن عمر بوده و یا معاصر او بوده اند، هرگز یادی از عبدالله بن سبا در احادیث و مصنفات خود نکرده و موقعیتی را برای او در فتنه ها ذکر ننموده اند.

دکتر عبدالعزیز هلابی می گوید: «راویان حدیث و مورخین گذشته، امثال: عروه بن زبیر (ت ۹۴ هجری)، و محمد بن مسلم بن شهاب زهری (ت ۱۳۴ هجری)، و ابن اسحاق (ت ۱۵۰ هجری)، و واقدی (ت ۲۰۷ هجری) و خلیفه بن خیاط (ت ۲۴۰ هجری) در تاریخش، و ابن سعد (ت ۲۳۰ هجری) در کتاب «الطبقات» و ابن الحکم (ت ۲۵۷ هجری) در کتاب «فتوح مصر و اخبارها» و ابوحنیفه دینوری (ت ۲۸۲ هجری) در کتاب «الاخبار الطوال»، و کنندی (ت ۲۸۳ هجری) در کتاب «الولاه و القضاء»، و یعقوبی (ت ۲۹۲ هجری) در تاریخش، و مسعودی (ت ۳۴۶ هجری) در کتابش و دیگر مورخان قرن سوم و چهارم هجری، هرگز ذکری از ابن سبا و

موقعیت او در حوادث نکرده اند». (۵۲۱)

کلامی از علامه امینی رحمه الله

ایشان می فرماید: «طبری تاریخ خود را با مکاتبات سری کذاب و ضاع، از شعیب مجهولی که شناخته نشده، از سیف و ضاع، متروک، ساقط، متهم به کفر، مشوه کرده است. در صفحات کتاب تاریخ او با این سند، ۷۰۱ روایت رسیده است که آن ها را سیف به جهت تخریب حقائق ثابت وضع کرده و طبری آن ها را از حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ ه ق آورده است. این روایات در جزء سوم و چهارم و پنجم کتابش پراکنده می باشد، به این ترتیب:

الف) در جزء سوم این کتاب از صفحه (۲۱۰) در حوادث سال (۱۱)، (۶۷) حدیث.

ب) در جزء چهارم، در حوادث سال (۱۲)، (۴۲۷) حدیث.

ج) در جزء پنجم، در حوادث سال (۲۳ - ۳۷)، (۲۰۷) حدیث. (۵۲۲)

روایات از غیر سیف بن عمر

روایات از غیر سیف بن عمر

برخی می گویند: روایات دیگری در رابطه با عبدالله بن سبا وجود دارد که سیف بن عمر در سند آن ها وجود ندارد. این روایات می تواند وجود او و موقعیتش را اثبات نماید. این روایات عموماً در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» از ابن عساکر است.

روایت اول

ابن عساکر از ابوالبرکات انماطی، از ابوطاهر احمد بن الحسن و ابوالفضل احمد بن الحسن، هر دو از عبدالملک بن محمد بن عبدالله، از ابوعلی بن صواف، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از محمد بن علاء، از ابوبکر بن عیاش، از مجالد، از شعبی نقل کرده که گفت: «اول من کذب، عبدالله بن سبا»، اولین کسی که دروغ گفت عبدالله بن سبا بود.

پاسخ اولاً: شعبی از قاضیان بنی امیه بوده که در برخی موارد قضاوت به ناحق می کرده است. (۵۲۳)

ثانیاً: این روایت از حیث متن مشکل دارد؛ زیرا مطابق آیات و روایات، اول دروغگو شیطان است که به حضرت آدم و حواء دروغ گفت، آنجا که خداوند از زبان او نقل می کند: «... ما نهیاکما ربُّکما عن هذه الشَّجره الا ان تَکونا مَلکین...»؛ (۵۲۴) «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد جز برای اینکه مبادا دو فرشته شوید...».

و یا فرعون است که گفت: «... یا ایها المَلأ ما عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ اِلهٍ غَیری...»؛ (۵۲۵) «... ای بزرگان! من خدایی غیر خودم برای شما نمی شناسم...».

و نیز ابن عساکر می گوید: ما بر ابي عبدالله یحیی بن الحسن خواندیم، از ابي الحسین بن الانبوسی، که خبر داد ما را احمد بن عبید بن فضل، از ابي نعیم محمد بن عبدالواحد بن عبدالعزیز، از علی بن محمد بن خزفه، از محمد بن حسین، از ابن ابی خيثمه، از محمد بن عباد، از سفیان، از عمار دهنی که گفت: از ابوالطفیل شنیدم که گفت: مسیب بن نجبه را دیدم که ابن السوداء را در حالی که علی علیه السلام بالای منبر بود آورد. حضرت فرمود: چه کرده است؟ او گفت: بر خدا و رسولش دروغ می گوید.

پاسخ اولاً: در

این حدیث سخنی از عبدالله بن سبا به میان نیامده است، و ابن السوّداء بر عده ای اطلاق شده است که از آن جمله ابن سبا است.

ثانیا: در این حدیث اشاره به قصه او و ورود او در فتنه نشده است.

ثالثا: همان گونه که اشاره کردیم، ما اصل وجود شخصی را به نام عبدالله بن سبا به جهت آنچه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده انکار نمی کنیم، او کسی بود که در ادعای الوهیت حضرت علی علیه السلام و نبوت خود دروغ بزرگی گفته است. این روایات نیز بر فرض صحت سند و مطابقت با عبدالله بن سبا بیش از این حد را دلالت ندارد.

روایت سوم

و نیز از ابوالقاسم یحیی بن بطریق بن بشری و ابومحمد عبدالکریم بن حمزه، هر دو از ابوالحسین بن مکی، از ابوالقاسم مؤمل بن احمد بن محمد شیبانی، از یحیی بن محمد بن صاعد، از بندار، از محمد بن جعفر، از شعبه، از سلمه، از زید بن وهب از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مالی و ما لهذا الحمیت الاسود؟!»، «مرا چکار و چیست برای این سیاه شدید؟!»

پاسخ اولاً: در این روایت نیز سخنی از عبدالله بن سبا به میان نیامده است.

ثانیا: بر فرض انطباق بر او باید حمل بر ادعای الوهیت او در حقّ امیرمؤمنان و نبوت خود کرد.

روایت چهارم

و نیز از ابو محمّد بن طاووس و ابو یعلی حمزه بن حسن بن مفرج، هر دو از ابوالقاسم بن ابی العلاء، از ابومحمد بن ابی نصر، از خیثمه بن سلیمان، از احمد بن زهیر بن رحر، از عمرو بن مرزوق، از شعبه، از سلمه بن کهیل، از زید نقل کرده که علی بن ابی طالب فرمود: «مالی و لهذا الحمیت الاسود یعنی عبدالله بن سبا، و کان یقع فی ابی بکر و عمر»، چیست مرا با این سیاه شدید یعنی عبدالله بن سبا. او متعرض ابی بکر و عمر می شد.

پاسخ این روایت همان روایت سابق است، ولی برخی آن را به جهت تفسیر عمرو بن مرزوق (راوی از شعبه) دو روایت حساب کرده اند؛ زیرا او است که کلمه (الحمیت الاسود) را به عبدالله بن سبا تفسیر کرده و جمله بعد را نیز به آن اضافه کرده است. و این در حالی است که عمر بن مرزوق به کثرت اوهام و خیالبافی ها معروف است. لذا این روایت همان

روایت شعبه است که دو نفر آن را نقل کرده اند: یکی غندر و دیگری عمرو بن مرزوق. غندر آن را با جمله (مالی و هذا الحمیت الاسود) نقل کرده، ولی عمرو بن مرزوق بر آن تفسیری کرده و به آن (عبدالله بن سبا...) را اضافه کرده است. و شکی نیست که (غندر) همانند عمرو بن مرزوق متهم به خیالبافی و خطا نیست، در نتیجه تفسیر عمرو بن مرزوق معتبر نیست؛ زیرا بعد از سیف بن عمر آمده است.

به هر حال تفسیر عمرو بن مرزوق حجت نیست؛ زیرا بین او و بین اصل حادثه (۲۰۰) سال فاصله است، و لذا تفسیر مسند او اعتبار ندارد تا چه رسد به مدرج و با فاصله آن.

روایت پنجم

او نیز از ابوبکر احمد بن مظفر بن حسین بن سوسن تمار در کتابش، و ابوالطاهر محمد بن محمد بن عبدالله سبخی، از ابوعلی بن شاذان، از ابوبکر محمد بن جعفر بن محمد ادمی، از احمد بن موسی شطوی، از احمد بن عبدالله بن یونس ابوالاحوص، از مغیره، از سماک نقل کرده که گفت: خبر به علی علیه السلام رسید که ابن السوداء تنقیص بر ابی بکر و عمر می کند. حضرت به خدا استغاثه کرده و شمشیرش را خواست، یا گفت: حضرت قصد کشتن او را کرد. کسی درباره او با حضرت سخن گفت. حضرت فرمود: او را در کشوری که من هستم سکنی ندهید. او گفت: به همین جهت او را به مدائن تبعید کردند. (۵۲۶)

پاسخ اولاً: سماک بن حرب از حضرت علی علیه السلام نشنیده و او را نیز درک نکرده است؛ زیرا در ظاهر بعد از حضرت علی علیه السلام متولد شده است، به جهت این که وفاتش در سال (۱۲۳ هجری) بوده در حالی

که شهادت امیرمؤمنان علیه السلام در سال (۴۰ هجری) اتفاق افتاده است.

ثانیا: معلوم نیست که مقصود از ابن السوداء همان عبدالله بن سبا باشد.

ثالثا: ایا عقوبت کسی که بر ابوبکر و عمر نقص وارد کرده کشتن است؟! یا این حکم مختص به پیامبر صلی الله علیه و اله و اهل بیت او علیهم السلام می باشد؟ و لذا مطابق روایتی چون ابوبرزه اسلمی خواست که سب کنند ابوبکر را به قتل برساند پیامبر صلی الله علیه و اله او را مانع شد. (۵۲۷)

رابعا: این روایت با روایتی، که می گوید: سب تبعد ابن السوداء از جانب حضرت غلو او در حق امام و این که او اله خالق و رازق است، منافات و تناقض دارد.

اهانت در حق صحابه!!

انچه که در تاریخ طبری و دیگر کتب درباره قصه عبدالله بن سبا آمده، در حقیقت توهین به صحابه کرام است؛ زیرا چگونه ممکن است انسانی که با پیامبر صلی الله علیه و اله بوده و از تعلیمات او استفاده کرده پیرو شخصی یهودی شود که از صنعا یمن به قصد ضربه زدن به اسلام و مسلمین آمده و با اسلام ظاهری که آورده، مردم را گول زده و آنان را بر ضد خلیفه وقت تحریک کرده است؟!

چگونه ممکن است که به اطراف شهرها و کشورهای اسلامی آزادانه سفر کرده باشد و مردم را جمع کرده و افکار خود را به آنان القا نموده باشد؟!

انان که این قصه را جعل کرده اند نمی دانسته اند که چه مفاسدی بر ان مترتب می شود و یا نخواسته اند که بفهمند؛ ولی از آنجا که حب و دوستی یک چیز انسان را کرو کور می کند به پیامد این قصه جعلی توجهی نکرده اند.

تناقض بین اراء

دکتر ابراهیم بیضون می گوید: «سبایه اسطوره خیالی باشند یا حقیقی، در هر صورت آنان در حاشیه تشیع بوده و با فکر شیعی در تناقض اشکار بوده اند...» (۵۲۸)

ادریس حسینی مغربی می گوید: «از امور عجیب و غریب این است که اینان تفکر «وصیت» و «عصمت» را به عبدالله بن سبا نسبت می دهند و می گویند: او اولین کسی بود که به این دو عقیده قائل شد و آن ها را از افکار یهودی الهام گرفت. من نمی دانم که چه وقتی یهود اعتراف به عصمت انبیا و اوصیای خود داشته اند؟ در حالی که برعکس، یهود نسبت به دیگر ملت ها از همه بیشتر انبیای خود را به قتل رساندند. و ما در «کتاب مقدس» آنان به جز توهین و

بی احترامی نسبت به ساحت انبیا، چیز دیگری مشاهده نمی کنیم!! آیا در سفر تکوین (اصحاح ۱۹) نسبت زنا با محارم و شرب خمر به حضرت لوطعلیه السلام نداده اند؟! و نیز در همان سفر (اصحاح ۳۸) نسبت فعل حرام به حضرت موسی و هارون نداده اند؟!... .

این عصمتی است که نزد یهود در خصوص انبیا و اوصیای آنان معروف است. عصمتی که تا خود مسیحیت نیز امتداد یافته است. من نمی دانم چه بی خردی و جهلی است که بعضی را وادار کرده تا تصدیق کند که عصمت اوصیا برگرفته از وحی عقیده یهودیت برای عبدالله بن سبا است». (۵۲۹)

روش سیاسی عثمان

کسی که به صورت دقیق و تحلیلی نگاه به روش و سیره سیاسی عثمان بیفکند پی خواهد برد که او با معارضین و مخالفین خود با شدت برخورد می کرده است. آنان را مورد ضرب و شتم قرار می داده و یا از شهر مدینه به جایی دوردست تبعید می کرده است. حال با این وضع و روش آیا می توان باور کرد که جلوی شخصی یهودی زاده را آزاد گذاشته تا مردم را بر ضد او تحریک کند و در آخر امر او را به قتل رسانند؟! این مطلب هرگز باور کردنی نیست. اینک به نمونه هایی از برخوردهای شدید او با برخی از صحابه اشاره می کنیم.

۱ - ابوذر غفاری ابوذر کسی بود که عثمان او را از مدینه به ریزه تبعید کرد به جهت این که بر او در بی عدالتی نسبت به تقسیم بیت المال مسلمین و اختصاص ان به قومش اعتراض می نمود.

ابن عبدالبر می نویسد: «استقدمه عثمان بشکوی معاویه واسکنه الریزه فمات بها» (۵۳۰) «به جهت شکایت معاویه از ابوذر، عثمان او را به مدینه فراخواند

و سپس او را به ربنده تبعید نمود و در همان جا از دنیا رحلت نمود».

ابن ابی الحدید می گوید: «اعلم انّ الذی علیه اکثر ارباب السیر و علماء الاخبار: انّ عثمان نفی اباذر اولاً الی الشام، ثم استقدمه الی المدینه لَمَّا شکى منه معاویه، ثم نفاه من المدینه الی الربنده لَمَّا عمل بالمدینه ما کان یعمل بالشام»؛ (۵۳۱) «بدان، آنچه که اکثر ارباب سیره نویس و علمای اخبار بر آنند، این است که عثمان ابوذر را در ابتدا به شام تبعید نمود. و بعد از آن که معاویه از او شکایت کرد، او را به مدینه بازگردانید. و سپس از آنجا به ربنده تبعید نمود؛ زیرا آنچه در شام انجام می داد در مدینه نیز پیگیری می کرد.»

مقصود او از این کارها فعالیت های سیاسی بر ضد عثمان و دعوت مردم به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است.

این در حالی است که عموم مورخین و صاحبان تراجم و رجال، ابوذر را مورد مدح و ستایش قرار داده و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در مدح او روایت ها نقل کرده اند:

ابونعیم اصفهانی در ترجمه او می گوید: «عابد زاهد، مطیع تنها، چهارمین نفری که اسلام را انتخاب کرده و شرک و کفر را قبل از نزول شرع و احکام ترک نموده است. ماه ها و سال ها قبل از اسلام متعبد بوده و اولین کسی است که پیامبر صلی الله علیه و اله را به اسلام تحیت گفته است. در راه حقّ از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسید، و از غلظت و شدت والیان و حکام واهمه ای نداشت...». (۵۳۲)

پیامبر صلی الله علیه و اله درباره او فرمود: «ابوذر فی امتی علی زهد عیسی بن مریم»؛ (۵۳۳) «ابوذر در میان امت

من همانند زهد عیسی بن مریم است.»

از بریده نقل شده که پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «انَّ اللهَ عزوجلَّ امرنی بحبِّ اربعه و اخبرنی انَّه یحبُّهم: علی و ابوذر و المقداد و سلمان»؛ (۵۳۴) «خداوند عزوجل مرا به محبت چهار نفر امر کرده و نیز خبر داد به من که آنان را دوست دارد: علی و ابوذر و مقداد و سلمان.»

۲ - عمار یاسر

بلاذری نقل کرده که مقداد بن عمرو و عمار بن یاسر و طلحه و زبیر با عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله با نوشتن نامه ای، بدعت های عثمان و کارهای خلاف او را بر شمرده و او را از عذاب و غضب الهی خداوند ترساندند و نیز اعلام داشتند که اگر دست از کارهایش بردارد بر ضد او قیام خواهند کرد. از بین ان افراد، عمار نامه را گرفته و به عثمان تحویل داد. عثمان به او گفت: آیا تو جرات کرده ای که از بین این افراد بر ضد من اقدام کنی؟ عمار گفت: این بدان جهت است که من از دیگران به تو نصیحت کننده ترم. عثمان گفت: دروغ می گویی ای فرزند سمیه! عمار فرمود: به خدا سوگند! من فرزند سمیه و فرزند یاسرم. عثمان به غلامانش دستور داد تا دست ها و پاهای او را بکشند. آن گاه عثمان با پاهایش که داخل کفش بود بر جلوی او زد به حدی که بر او فتق عارض شد. و از آنجا که ضعیف و سنش بالا بود غش کرد. (۵۳۵)

در طبقات ابن سعد آمده است: عقبه بن عامر کسی بود که عمار را به قتل رسانید و او کسی بود که عمار را کتک زد ان هنگامی

که عثمان به او دستور داده بود. (۵۳۶)

این در حالی است که عمار بن یاسر، ابوالیقظان، کسی است که در صفین در سال (۳۶ هـ ق) به شهادت رسید. او و پدر و مادرش در اوائل ظهور اسلام به جهت اسلام آوردنشان، شدیداً مورد شکنجه و آزارهای قرون وسطایی قریش قرار گرفتند ولی در عین حال دست از اسلام برنداشته و تمام شکنجه‌ها را تحمل نمودند و لذا یاسر و سمیه در زیر شکنجه‌های شدید به شهادت رسیدند.

ابن هشام می‌گوید: بنو محزوم، عمار و پدر و مادرش را هنگامی که هوا بسیار داغ می‌شد از منزل بیرون می‌آوردند و در روی سنگ‌های داغ مکه هنگام ظهر شکنجه می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و اله که از کنار آنان عبور می‌کرد، می‌فرمود: «صبر ال یاسر، موعدکم الجنّه، صبر ال یاسر، موعدکم الجنّه»؛ (۵۳۷) «صبر کنید ای خاندان یاسر! جایگاه شما بهشت است.»

هانی بن هابی می‌گوید: ما نزد علی علیه السلام بودیم که عمار بر آن حضرت وارد شد. ایشان فرمود: «مرحبا بالطیب المطیب، سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله یقول: عمار ملیء ایمانا الی مشاشه»؛ (۵۳۸) «درود باد بر پاک پاکیزه کننده. از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می‌فرمود: عمار سر تا سر وجودش را ایمان فرا گرفته است.»

خالد بن ولید می‌گوید: بین من و عمار کلامی رد و بدل شد. من سخن تندی به او گفتم. عمار شکایت مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و اله برد. چون به نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدم، حضرت سر خود را بلند کرده و فرمود: «من عادی عمارا عاداه الله و من ابغض عمارا ابغضه الله»؛ (۵۳۹) «هر کس عمار را دشمن بدارد خدا را دشمن

داشته و هر کس بغض عمار را داشته باشد بغض خدا را به دل گرفته است.»

خالد می گوید: از آن موقع به بعد من او را همیشه دوست می دارم.

ابن مسعود می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که به عمار می فرمود: «اذا اختلف الناس كان ابن سميه مع الحق»؛ (۵۴۰) «هر گاه مردم اختلاف کردند فرزند سمیه با حق است.»

ابن قیم جوزیه که شاگرد ابن تیمیه است می گوید: «از تاویلات باطل، تاویل اهل شام بر قول پیامبر صلی الله علیه و اله به عمار است که فرمود: «تقتلك الفئة الباغية»؛ «تو را گروه ظالم خواهند کشت.» آنان گفته اند: ما او را نکشتیم بلکه او را کسی کشت که همراه خود به میدان نبرد آورد تا این که او را بین نیزه های ما قرار داد.

این تعبیر مخالف با حقیقت و ظاهر لفظ است؛ زیرا کسی که او را به قتل رسانید همان کسی است که مباشرت قتل او را داشته است نه کسی که به یاری او آمده است. و به همین جهت است که بر این افراد رد کرده کسی که او اولی به حق و حقیقت از آنان است، گفته اند: آیا رسول خدا صلی الله علیه و اله و اصحابش کسانی بودند که حمزه و شهدای همراه او را به قتل رساندند به جهت این که آنان را به زیر شمشیر مشرکین فرستادند؟! (۵۴۱)

۳ - عبدالله بن مسعود

محمد بن اسحاق در سیره خود از محمد بن کعب قرظی نقل کرده که گفت: عثمان، عبدالله بن مسعود را به جهت شرکت در دفن اباذر چهل ضربه تازیانه زد. (۵۴۲)

بلاذری به سندش نقل کرده: هنگامی که عثمان کلیدهای بیت المال مسلمین را بر ولید بن عقبه داد. عبدالله

بن مسعود گفت: «هرکس تغییر دهد خداوند آنچه را بر او است تغییر خواهد داد. و هرکس تبدیل کند، خداوند آنچه را بر او است تغییر خواهد داد. من نمی بینم صاحب شما را جز آن که تغییر و تبدیل کرده است. ایا مثل سعد ابن ابی وقاص عزل می شود و به جای او ولید والی می گردد؟» (۵۴۳)

در پی این سخنان، ولید نامه ای به عثمان نوشت و در آن اشاره کرد که عبدالله بن مسعود بر تو عیب وارد کرده و طعن می زند. بعد از رسیدن نامه به عثمان، دستور داد تا او را به مدینه بازگردانند... (۵۴۴).

بلاذری نقل می کند: عبدالله بن مسعود وارد مدینه شد در حالی که عثمان بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه واله مشغول خطبه بود. چون او را مشاهده کرد رو به مردم کرده و گفت: آگاه باشید! همانا بر شما بد جنبنده ای وارد شده است... .

ابن مسعود فرمود: من اینچنین نیستم... بلکه مصاحب رسول خدا صلی الله علیه واله در جنگ بدر و روز بیعت رضوانم. عایشه ندا داد: ای عثمان! آیا این گونه با صحابی رسول خدا صلی الله علیه واله سخن می گویی؟! عثمان دستور داد تا او را با شدت از مسجد خارج کردند. عبدالله بن زمعه او را بر زمین زد. و بنا بر نقلی غلام عثمان چنان او را بر زمین زد که دنده اش خرد شد. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای عثمان! آیا به گفته ولید بن عقبه با صحابی رسول خدا این چنین می کنی؟!... (۵۴۵)

در این هنگام حضرت بلند شد و ابن مسعود را از جا بلند کرده و او را به منزلش برد.

او در منزل خود از جانب عثمان محصور شد و

حقّ خروج از آنجا به نواحی مدینه را نداشت... (۵۴۶)

این در حالی است که از حضرت علی علیه السلام درباره ابن مسعود سؤال شد، حضرت فرمود: «علم القرآن و علم السنه ثمّ انتهى، و کفی به علما»؛ (۵۴۷) «به قران و سنت علم پیدا کرده و به نهایت رسیده است. این علم او را کافی است».

از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه نقل است که گفت: «عبدالله بن مسعود صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و اله بود». (۵۴۸)

از امام علی علیه السلام نقل است که در شان عبدالله بن مسعود فرمود: «... من قرا القرآن و احلّ حلاله و حرم حرامه، فقیه فی الدین، عالم بالسنه»؛ (۵۴۹) «... او کسی است که قران را قرائت کرده و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام نموده است. او فقیه در دین و عالم به سنت است».

۴ - تبعید معارضان کوفه بلاذری نقل می کند: «.. سعید بن عاص نامه ای به عثمان نوشت و در آن گوشزد کرد که من با وجود مالک اشتر و اصحابش که معروف به قاریان قراند نمی توانم کوفه را اداره کنم. عثمان در نامه ای به او دستور داد تا آنان را به شام تبعید کند. و در نامه ای نیز خطاب به مالک اشتر چنین نوشت: «من می بینم که تو چیزی را مخفی می کنی که اگر آن را آشکار نمایی خونت حلال خواهد شد، و گمان نمی کنم که دست از این کارهایت برداری تا آن که به تو مصیبتی برسد که بعد از آن زندگی نباشد. هر گاه نامه من به تو رسید به طرف شام حرکت کن...» .

سعید بن عاص، مالک اشتر و افرادی را که همراه او بودند؛ از قبیل: زید بن صوحان و

صعصعه بن صوحان و عائذ بن حمله طهوی از بنی تمیم و کمیل بن زیاد نخعی و جندب بن زهیر ازدی و حارث بن عبدالله عور همدانی و یزید بن مکفف نخعی و ثابت بن قیس بن منقع نخعی و اصعربن حارث حارثی را به سوی شام حرکت داد. اینان که همگی از قاریان کوفه به حساب می آمدند در دمشق اجتماع کردند... در ابتدا معاویه آنان را تکریم کرد، ولی بعد از آن که بین معاویه و مالک اشتر درگیری لفظی روی داد، معاویه او را حبس نمود. و از آنجا که این گروه میهمان عمرو بن زراره بودند لذا او در مقام دفاع از مالک برآمده و به معاویه گفت: اگر او را حبس کنی کسانی را خواهی یافت که از او دفاع کنند. معاویه دستور داد تا او را نیز حبس نمایند... .

خبر به معاویه رسید که جماعتی از اهل دمشق با مالک اشتر و اصحابش مجالست می کنند، لذا در نامه ای به عثمان چنین نوشت: «تو قومی را به سوی من فرستادی که شهر خود را به فساد کشیده اند و من از آنان در امان نیستم که طاعت خلیفه را فاسد کنند...».

عثمان در نامه ای به معاویه او را امر کرد که آن گروه را به منطقه «حمص» تبعید کند. معاویه نیز چنین کرد. و آنان را به «حمص» که والی اش عبدالرحمن بن خالد بن ولید بن مغیره بود فرستاد... (۵۵۰)

سخنی از علامه امینی

او درباره موقعیت و نقش عبدالله بن سبا آن گونه که طبری نقل کرده، می گوید: «اگر ابن سبا تا به این حد از ایجاد فتنه ها و شکستن عصای مسلمانان رسیده بود و امیران امت و سیاست مداران

آنان در کشورها و شهرها و دستیارانش او را به خوبی می شناختند و از اهداف او در براندازی حکومت و خلافت عثمان اطلاع داشتند؛ چرا کسی را برای دستگیری او نفرستادند تا او را به توسط این جنایت هایش دستگیر کرده و با ضرب و اهانت ادب نموده و سپس او را در سیاهچال ها زندانی نمایند؟! و چرا در نهایت او را اعدام نکردند تا امت از شر فساد او راحت شود، ان گونه که این کارها را با صالحان امت و نیکان که امر به معروف و ناهی از منکر بودند، کردند؟! صدای آیات قران کریم در گوش جامعه دینی طنین انداز است که می فرماید: « اَنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ »؛ (۵۵۱) « کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند (و با تهدید اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند) فقط این است که اعدام شوند، یا به دار او یخته گردند، یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) ان ها، به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند.»

چرا خلیفه، جرثومه این فتنه ها را با کشتن او از بین نبرد؟ ایا تنها هجوم و شدت مقابله او با نیکان محمدصلی الله علیه واله بود؟ کارهایی که با آنان انجام داد و ما برخی از آنان را در

تشیع، روح اسلام اصیل

تشیع، روح اسلام اصیل

بر فرض که این قصه صحیح باشد، آنچه جای سؤال دارد آن است که چه ارتباطی است بین این قضیه و بین این که عبدالله بن سبا مؤسس مذهب شیعه باشد؛ زیرا - همان گونه که در جای خود ثابت شد و ما نیز به اثبات خواهیم رساند - مؤسس شیعه در حقیقت ذات خداوند متعال با تعلیمات خود در قران کریم است. پیامبر صلی الله علیه و اله نیز در طول ۲۳ سال این درخت ریشه داری را که قران در جامعه اسلامی کاشته، آبیاری نموده است؛ چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله و چه بعد از وفات آن حضرت افراد و گروه هایی به این مذهب گرویده و به ولایت و وصایت و امامت اهل بیت علیهم السلام در راس آنها علی علیه السلام اعتقاد پیدا نمودند.

عبدالحلیم محمود - شیخ ازهر - می گوید: «به نظر ما سبب پیدایش تشیع به ایرانیان، زمانی که در دین اسلام داخل شدند باز نمی گردد. و نیز به یهودیت که نماینده آن عبدالله بن سبا بوده باز نمی گردد؛ بلکه مبدا آن از این قضایا پیش تر است. سابقه آن از طرفی به شخصیت علی - رضی الله عنه - و از طرفی دیگر به شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله مرتبط است.» (۵۵۳)

همو در جای دیگر می گوید: «اما عبدالله بن سبا که او را به شیعه مرتبط می دانند و یا آن که شیعه را به او نسبت می دهند؛ این کتاب های شیعه است که به تمام معنا به مقابله با او پرداخته، او را لعن می کنند و از او براءت می جویند. و کمترین کلمه ای که در حق او می گویند آن

که او ملعون تر از ان است که یادی از او شود». (۵۵۴)

استاد حنفی داوود می گوید: «شاید یکی از بزرگ ترین خطاهای تاریخ که به دست این پژوهشگران اتفاق افتاده و به ان تطفن پیدا نکرده اند، این تهمت هایی است که بر علمای شیعه وارد نموده، حتی این که به آن ها قصه عبدالله بن سبا را نسبت داده اند». (۵۵۵)

استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قران و هر چه پیامبر صلی الله علیه واله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید، فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تالیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آن ها اطلاع پیدا نمودم». (۵۵۶)

شیخ محمد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی،... هر چه می گویند به خصوص قران یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه واله تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنی ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند». (۵۵۷)

استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحمان گفته اند می گویم و ان این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم». (۵۵۸)

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که اینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان های دفاع از

دکتر حامد حنفی داود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از این جا می توانم برای خواننده متدبر آشکار سازم که تشیع ان گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبد الله بن سبا و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس ان چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد.» (۵۶۰)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبد الله بن سبا زده می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از ارای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و

تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از ان میرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (ت ۱۴۸هـ ق) پرچم دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (ت ۱۵۰هـ ق) و ابی عبدالله مالک بن انس (ت ۱۷۹هـ ق) است. و در همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر ان دو سال نبود، نعمان هلاک می شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم». (۵۶۱)

استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون ان که از صحت و فساد ان سؤال کنند، شیعه را به آن ها متهم می نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در ان اتهامات تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه نموده اند». (۵۶۲)

نقد کلامی از سعد بن عبدالله اشعری

برخی از مخالفان شیعه به جهت تضعیف موقعیت شیعه و مذهب تشیع، به کلامی از سعد بن عبدالله اشعری تمسک کرده اند که در کتاب «المقالات و الفرق» نقل کرده است. او می گوید: «عبدالله بن سبا یهودی اولین کسی بود که قائل به امامت علی علیه السلام شد...». (۵۶۳)

امری که مخالفین ان را دلیل بر این مطلب گرفته اند که

شیعه تعالیمش را از عبدالله بن سبا اخذ کرده است.

پاسخ

۱ - برخی گمان کرده اند که این مطلب در چهار مصدر شیعی وارد شده است. «المقالات و الفرق» اشعری (۳۰۱ هجری) و «فرق الشیعه» نوبختی (متوفا در نیمه اول قرن چهارم هجری)، «رجال کشی» محمد بن عمر کشی (متوفا در اواسط قرن چهارم هجری) و «بحار الانوار» مجلسی (۱۱۱۰ هجری). ولی حق آن است که این عبارت در ابتدا در یک مصدر آمده و دیگران از آن نقل کرده اند و آن کتاب «المقالات و الفرق» اشعری است.

بیان این مطلب آن است که کتاب «المقالات و الفرق» و «فرق الشیعه» در حقیقت یک کتاب است و برای یک مؤلف که همان اشعری است.

استاد سید محمد رضا حسینی می فرماید: «کتابی که به نوبختی نسبت داده شده اشتباه است، بلکه آن نسخه ای مختصر از کتاب اشعری است». (۵۶۴)

مجلسی رحمه الله تصریح می کند که این عبارت را از «کشی» نقل می کند، و عبارت کشی نیز جزئی از عبارت «المقالات و الفرق» اشعری است. در نتیجه تنها مصدر این سخن سعد بن عبدالله اشعری است.

۲ - قابل توجه است که بدانیم نجاشی (۴۵۰ هجری قمری) در ترجمه سعد بن عبدالله اشعری می گوید: «او از حدیث اهل سنت مقدار زیادی اخذ کرده است. و در طلب آن مسافرت نموده و با بزرگان آنان؛ امثال حسن بن عرفه، محمد بن عبدالملک دیقی، ابوحاتم رازی و عباس ترقفی، ملاقات داشته است». (۵۶۵)

۳ - اصل عبارت اشعری درباره عبدالله بن سبا این چنین است: «و حکمی جماعه من اهل العلم انّ عبدالله بن سبا کان یهودیا...»؛ «جماعتی از اهل علم حکایت کرده اند که عبدالله بن سبا یهودی بود که...».

مقصود

او از «جماعتی از اهل علم» مبهم است و معلوم نیست که ان جماعت اهل علم از شیعه است یا اهل سنت؟ و مقصود اهل علم به تاریخ و سیره است یا اهل علم به حدیث؟ و آیا به طور مباشر ان را از اهل علم شنیده یا به واسطه نقل می کند؟ در هر صورت به جهت ابهامی که در این کلام است، ارزش و اعتباری در ان نیست.

۴ - ممکن است که اشعری این عبارت را از علمای اهل سنت گرفته که در ان عصر درباره شیعه مطرح کرده اند و لذا از ان تعبیر به حکایت کرده، و برای ان مدرکی نیز ذکر نکرده است. کسانی که از علماء اهل سنت با انان معاشرت داشته و احادیث فراوانی از انان فرا گرفته شده.

این مطلب ان وقتی تقویت می شود که بدانیم تعبیر به «جماعه من اهل العلم» درباره علماء اهل سنت به کار می رود، و هرگاه علمای شیعه بخواهند از علماء امامیه تعبیر کنند از عنوان «جماعه من اصحابنا» استفاده می نمایند.

با مراجعه دقیق در اصل عبارت اشعری پی به نکات بیشتری خواهیم برد. او چنین می گوید: «وحکی جماعه من اهل العلم انّ عبداللّه بن سبا کان یهودیا فاسلم ووالی علیا وکان یقول وهو علی یهودیته فی یوشع بن نون وصی موسی بهذه المقاله، فقال فی اسلامه بعد وفاه رسول اللّه صلی الله علیه واله فی علی بمثل ذلك، وهو اول من شهد (شهر) بالقول بفرض امامه علی بن ایطالب، واطهر البراءه من اعدائه وکاشف مخالفیه واکفرهم، فمن هاهنا قال من خالف الشیعه انّ اصل الرفض ماخوذ من الیهودیة...»؛ (۵۶۶) «جماعتی از اهل علم حکایت کرده اند که عبداللّه بن

سبا شخصی یهودی بود که اسلام آورد و ولایت علی را پذیرفت. او در حالی که یهودی بود درباره یوشع بن نون وصی موسی همین گفتار را داشت. و بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه واله وقتی که اسلام آورد درباره علی علیه السلام همین مطلب را گفت. و او اولین کسی است که به قول به وجوب امامت علی بن ابی طالب مشهور شد و اظهار برائت از دشمنان او کرده و باطن مخالفین او را کشف نمود و حکم به کفر آنان کرد. به همین جهت است که مخالفان شیعه می گویند اصل «رفض» از یهودیت گرفته شده است».

با تامل در عبارت او استفاده می شود که او اولین کسی است که شهادت علنی داده یا مشهور به قول به وجوب امامت علی بن ابی طالب بوده است. و نیز کسی است که علنا اظهار برائت از دشمنان حضرت را داشته و مطاعن مخالفان او را بر ملا می کرده است. و از همین جا است که مخالفان شیعه چنین و چنان می گویند.

در این عبارت ذکر نشده که او اولین کسی است که قائل به امامت حضرت علی علیه السلام بوده است، بلکه او را اولین کسی می داند که مشهور به قول به وجوب امامت حضرت علی علیه السلام بوده است. همانگونه که در تعبیرهای دیگر چنین آمده که او مساله «تبری» را علنی کرده است، نه این که او اولین کسی بوده که چنین نموده است. و معنای این عبارت این است که او در دشمنی اش با مخالفان حضرت مخفی کاری نداشته است، ان گونه که دیگران در مدت زمانی چنین روشی را نسبت به خلفا دنبال می کردند.

اشعری در

آخر کلامش اشاره به حقیقت مطلب کرده و می گوید: مخالفان شیعه به همین جهت است که تشیع را به عبدالله بن سبا نسبت داده اند و این عبارت در حقیقت اعتراضی از ناحیه او به این نسبت است.

۵- این عبارت - بر فرض ثبوت - خلاف مسلمات تاریخی است؛ زیرا بسیاری از صحابه و تابعین معتقد به وجوب امامت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده اند، همان گونه که در جای خود به آن اشاره کرده ایم.

انگیزه ها در نسبت حوادث به ابن سبا

شکی نیست کسانی که این اخبار و حوادث را به عبدالله بن سبا نسبت داده اند، انگیزه و اهداف خاصی را داشته اند که با جعل و نشر آن ها این اهداف را دنبال کردند. اینک به نقل برخی از آن ها می پردازیم.

۱ - دفاع از عثمان و عایشه و طلحه و زبیر و والیان از طرف عثمان و توجیه صحیح مواضع آنان در اسلام و نسبت به مسلمانان و رعایا.

۲ - به صورت غیر مستقیم متعرض حضرت علی علیه السلام شدن.

۳ - تضعیف موقعیت هر کسی که در صدد انتقاد از عثمان یا والیان از طرف او است، به این که عمل او ریشه در تحریک یهود دارد.

۴ - مقابله کردن با روایاتی که در مصادر شیعه وارد شده و در آن اشاره به مطاعن عثمان و عایشه و طلحه و زبیر شده است، به جعل روایاتی که متناقض و متضاد با آن روایات است. (۵۶۷)

۵ - سرپوش نهادن بر انگیزه های واقعی که باعث شد مسلمانان خانه عثمان را محاصره کرده و او را در خانه اش به قتل برسانند؛ زیرا مورخان اسلامی نقل کرده اند که عاملان از طرف عثمان که غالب آن ها از بنی امیه بودند

باعث گسترش ظلم و فساد در جامعه اسلامی شدند. آنان از عثمان خواستند که این عاملان را عزل کرده و افرادی عادل را بر آنان بگمارد، ولی چون عثمان به حرف مردم گوش نداد و بر آن ترتیب اثر نداد، لذا مردم بر او شوریده و او را در خانه اش به قتل رساندند. (۵۶۸)

مورخان مغرض با جعل حوادثی؛ از قبیل واقعه ابن سبا در صدد پوشش نهادن بر حقایق تاریخ اند.

۶ - هدف و انگیزه دیگر، مدح اهل شام به طور صریح و ستایش معاویه به طور ضمنی است. و بیان این مطلب که عبدالله بن سبا نتوانست در بین اهل شام دسیسه کند و آنان را تحریک نماید. و هنگامی که شامیان از اهداف و اغراض شوم او آگاهی یافتند او را از شام بیرون نمودند.

طبری به سندش از سیف بن عمر از یزید فقعی نقل کرده که گفت: «عبدالله بن سبا شخصی یهودی از اهل صنعا بود. مادرش سواد است. او در زمان عثمان اسلام اختیار نمود و سپس به جهت گمراه کردن مسلمانان به کشورهای اسلامی سفر کرد. سفر خود را از حجاز آغاز نمود و سپس به کوفه و شام رفت، ولی نتوانست در شام تاثیر گذار باشد، و لذا شامیان او را از شام بیرون کردند...» (۵۶۹)

۷ - مشوه جلوه دادن برخی از عقاید صحیح اسلامی؛ همچون عقیده به رجعت و وصایت امیرمؤمنان علیه السلام و احقیقیت او نسبت به خلافت از عثمان، و نسبت این عقاید به عبدالله بن سبا یهودی که هدفی جز گمراه کردن مسلمانان نداشته است، تا این که مردم را نسبت به این عقاید بدبین سازند.

ایا عبدالله بن سبا همان عمار است؟

ایا عبدالله بن سبا همان عمار است؟

برخی از مورخین همانند دکتر علی

وردی معتقدند که عبدالله بن سبا همان عمار بن یاسر است. او در استدلال بر مدعای خود می گوید:

۱ - عبدالله بن سبا معروف به ابن السوداء بود که همین کنیه عمار نیز بوده است.

۲ - عمار از قوم سبا در یمن است.

۳ - او محبت زیادی نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام داشته و مردم را به بیعت با او دعوت می کرده است.

۴ - عمار در مصر مردم را به شورش بر علیه خلیفه تحریک می کرده است، همان گونه که همین کار را به عبدالله بن سبا نیز نسبت داده اند.

۵ - نقل است که عبدالله بن سبا عثمان را خلیفه بناحق معرفی می کرده، و صاحب خلافت شرعی را علی بن ابی طالب می دانسته است، که همین اعتقاد و عمل را به عمار بن یاسر نیز نسبت داده اند.

دکتر علی وردی با ذکر ادله ای دیگر به این نتیجه می رسد که عبدالله بن سبا کسی غیر از عمار بن یاسر نیست. قریش عمار را سردسته انقلابیون و شورشیان علیه عثمان می دانست، ولی از ابتدا نمی خواست که به اسم او تصریح کند، لذا به صورت رمزی به او کنیه ابن سبا یا ابن السوداء می داد. (۵۷۰)

این رای را دکتر کامل مصطفی شیبی در کتاب «الصله بین التصوف والتشیع» پذیرفته است. و ادله او را قانع کننده و منطقی می داند.

از عبارات دکتر علی سامی نشار نیز تمایل به این قول استفاده می شود. او در کتاب خود «نشاه الفکر الفلسفی فی الاسلام» (۵۷۱) می گوید: «محمّل است که عبدالله بن سبا شخصیتی جعلی باشد، یا این که این اسم رمزی اشاره به عمار بن یاسر باشد...».

پاسخ

این رای و نظر تنها احتمالی است که نه تنها دلیل قانع کننده ندارد، بلکه می توان دلیل

برخلاف ان اقامه نمود؛ از باب نمونه:

۱ - این احتمال هنگامی صحیح است که روایاتی که درباره عبدالله بن سبا وارد شده صحیح السند باشند، درحالی که به اثبات رسید که همه آن ها و همیاتی بیش نیست.

۲ - مورخان، مواقف عمّار و معارضات او با عثمان را به طور صریح ذکر کرده اند، با این حال احتیاج به رمزگویی نبوده است.

۳ - مورخان، عبدالله بن سبا را به عنوان یهودی ای که در عصر خلافت عثمان اسلام آورده معرفی کرده اند، درحالی که عمار از سابقین در اسلام است.

۴ - عبدالله بن سبا را این گونه معرفی کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام او را بعد از دعوت به توبه و پذیرفتن ان اتش زد یا به مدائن تبعید نمود، درحالی که عمار بن یاسر در جنگ صفین به شهادت رسید.

۵ - طبری در خبری عمار را از جمله کسانی معرفی می کند که دعوت عبدالله بن سبا را پذیرفته و او را در تحریک مردم بر علیه عثمان و کشتن او مساعدت نموده است. (۵۷۲)

این ها همگی دلالت بر این دارد که عمار بن یاسر شخصیتی جدای از عبدالله بن سبا بوده است.

ایا ابن سبا همان عبدالله بن وهب است؟

در برخی از مصادر تاریخی چنین آمده که عبدالله بن سبا همان عبدالله بن وهب راسبی است که از سران خوارج به حساب می امد. کسانی که در نهروان با حضرت علی علیه السلام جنگیدند.

سعدبن عبدالله اشعری می گوید: «سبایه، اصحاب عبدالله بن سبا هستند و او همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی است». (۵۷۳)

بلاذری می گوید: «و اما حجر بن عدی کنندی و عمرو بن حمق خزاعی و حبه بن جوین بجلی عرنی و عبدالله بن وهب همدانی که همان ابن سبا است، نزد علی علیه السلام آمدند و درباره

ابوبکر و عمر از او سؤال کردند». (۵۷۴)

در بررسی این موضوع می‌گوییم: وجوه تشابه بین این دو نفر باعث شده که برخی از مورخین گمان اتحاد و یکی بودن این دو را بنمایند؛ زیرا هر دو اسمشان «عبدالله» و هر دو از یمن، و هر دو با امیر امیرالمؤمنین علیه السلام، و هر دو معروف به «ابن السوداء» بوده‌اند. و نیز برخی از روایات در این وهم و گمان بی‌تأثیر نبوده است. (۵۷۵)

ولی با مقایسه‌ای اجمالی بین این دو نفر پی می‌بریم که صفات هر کدام بر دیگری قابل انطباق نیست؛ گرچه وجوه تشابه بین آن دو وجود دارد ولی وجوه افتراق بیشتر است. و لذا نمی‌توان این دو را یکی دانست.

اینک به برخی از وجوه افتراق اشاره می‌کنیم:

۱ - عبدالله بن سبا توصیف به زهد و عبادت نشده است، برخلاف عبدالله بن وهب که ابن حجر درباره او می‌گوید: «انسان از کثرت عبادت او در عجب است به حدی که او را «صاحب پینه‌ها» نامیده‌اند؛ زیرا به جهت کثرت سجده‌های او، دست‌ها و زانوهایش همانند شتر پینه بسته بود». (۵۷۶)

۲ - درباره عبدالله بن سبا گفته شده که او شخصی یهودی بود که در زمان عثمان ایمان آورد، در حالی که عبدالله بن وهب از جمله کسانی است که در فتوحات عصر خلافت عمر بن خطاب مشارکت داشته است.

ابن حجر در شرح حال او می‌گوید: «او شاهد فتح عراق با سعد بن ابی وقاص بود...». (۵۷۷)

۳ - عبدالله بن سبا در حق امیرمؤمنان علیه السلام غلو کرده و او را در حد الوهیت قرار داده بود، و یا بنا بر نقل سیف بن عمر، حضرت را بر سایر خلفا ترجیح می‌داد، ولی عبدالله بن وهب راسبی

امیر مؤمنان علیه السلام را تکفیر می نمود. (۵۷۸)

۴ - عبدالله بن وهب از سر کردگان خوارج به حساب می آمد، ولی عبدالله بن سبا خارجی نبود تا چه رسد به این که از سر کردگان خوارج به حساب آید.

۵ - عبدالله بن سبا را امیر المؤمنین علیه السلام یا به آتش سوزاند و یا این که او را به مدینه تبعید نمود، و او در آنجا ماند تا این که خبر شهادت حضرت به او رسید، ولی عبدالله بن وهب بنا بر اتفاق مورخین در واقعه نهروان به قتل رسید.

ابن حجر می گوید: «عبدالله بن راسب از سر کردگان حروریه است، برخی او را در کتب ضعفا ذکر کرده اند... او امیر خوارج در نهروان بود، آن هنگام که علی با آن ها جنگید او در آن معرکه کشته شد». (۵۷۹)

۶ - بنا بر نقل برخی از اخبار، عبدالله بن سبابه توسط امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه به آتش کشیده شد، در حالی که درباره عبدالله بن وهب چنین چیزی گفته نشده است.

نسب عبدالله بن سبا

آنچه که در بیشتر مصادر شیعه و اهل سنت آمده این است که اسم او عبدالله بن سبا است، ولی معلوم نیست که «سبا» اسم پدر او است یا این که اسمی است که دلالت دارد بر این که او به سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان نسبت داده می شود. کسی که بیشتر قبایل یمن به او منسوب است.

اری، بلاذری در «انساب الاشراف» و ذهبی در «المشتمه» و مقریزی در «الخطط» و برخی دیگر معتقدند که او عبدالله بن وهب سبای است. (۵۸۰) ولی ظاهر مطلب آن است که این مورخان بین عبدالله بن سبا که مورد بحث ما است و عبدالله بن وهب راسبی سبای رئیس خوارج که در

نهروان کشته شد خلط کرده اند؛ زیرا بین این دو نفر تشابه اسمی وجود دارد.

در مصادر تاریخی و حدیثی اشاره ای بر عائله او نشده است جز آنچه که در کتاب «الاعتقادات» صدوق آمده که زراره گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل به تفویض بود... (۵۸۱)

اغلب مورخان او را از قبیله «سبا» در یمن می دانند، ولی ابن حزم او را به قبیله «حمیر» (۵۸۲) و بلاذری و سعد بن عبدالله اشعری او را به قبیله همدان نسبت داده اند. (۵۸۳)

طبری در تاریخش او را از یهود یمن به شمار آورده، ولی سلیمان عوده از بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» نقل کرده که او از یهود حیره عراق است. (۵۸۴)

ولی این صحیح نیست، زیرا با دقت در کلام او استفاده می شود که مقصود او از «ابن السوداء» غیر از عبدالله بن سبا است. او می گوید: «و کان ابن السوداء فی الاصل یهودیا من یهود الحیره»؛ «ابن سوداء در اصل فردی یهودی از یهودیان حیره بود.»

ولی آنچه می توان گفت این که دلیل صحیحی وجود ندارد که اثبات کند، عبدالله بن سبا یهودی بوده است به جز آنچه از روایات سیف بن عمر رسیده که بنابر آنچه خواهد آمد هرگز قابل احتجاج نیست.

ابن سوداء کیست؟

سیف بن عمر در روایاتش، عبدالله بن سبا را گاهی با این اسم نام می برد و گاهی نیز او را «ابن السوداء» نام برده، و در برخی موارد نیز از او به «عبدالله بن السوداء» یاد می کند، و دیگران نیز که بعد از او دست به تالیف تاریخی زده اند این تعبیرات را از او گرفته اند. ایا مقصود از «ابن السوداء» همان عبدالله بن

سبا است یا خیر؟

در توضیح این سؤال می‌گوییم: لفظ «ابن السوداء» در مصادر حدیثی شیعه و سنی در بین احادیث بسیاری وارد شده و با آن برخی از صحابه و غیر صحابه مورد سرزنش قرار گرفته‌اند، اگر چه موردی وجود ندارد که از این اسم برای عبدالله بن سبا به کار رفته باشد به جز آنچه که در روایات سیف بن عمر آمده است.

الف) مصادر شیعی در مصادر شیعی افرادی با این اسم مورد سرزنش قرار گرفته‌اند؛ از قبیل:

۱ - مردی از صحابه که ابوذر او را با این اسم مورد سرزنش قرار داده است. (۵۸۵)

۲ - مردی به نام «ابوالسوداء» که شناخته شده نیست. (۵۸۶)

۳ - عبدالله بن وهب راسبی، سرکرده خوارج. (۵۸۷)

۴ - اسامه بن زید که عمرو بن عثمان بن عفان او را به «ابن السوداء» سرزنش کرده است. (۵۸۸)

۵ - عمار بن یاسر که به توسط عثمان به «ابن السوداء» نامیده شده است. (۵۸۹)

ب) مصادر سنی ۱ - عمار بن یاسر که به این اسم مورد سرزنش از ناحیه عثمان بن عفان قرار گرفته است. (۵۹۰)

۲ - بلال بن رباح که ابوذر او را با اسم «ابن السوداء» مورد سرزنش قرار داده است. (۵۹۱)

۳ - مردی در زمان امیرمؤمنان علیه السلام که به توسط این اسم از زبان حضرت مورد سرزنش قرار گرفته است. (۵۹۲)

۴ - عبدالله بن سبا که طبری در تاریخ خود به نقل از سیف بن عمر از او به «ابن السوداء» تعبیر کرده است.

نتیجه این که: در هیچ کتاب تاریخی یا حدیثی به جز تاریخ طبری از عبدالله بن سبا به ابن السوداء تعبیر نشده است. و در جای خود اثبات خواهیم کرد که روایت طبری از

سیف بن عمر غیر معتبر است.

سبایه چه گروهی هستند؟

در هیچ کتاب تاریخی قبل از تاریخ طبری ذکری از سبایه که مقصود از آن پیروان عبدالله بن سبا باشد به میان نیامده است. تنها طبری است که زیاد از آن ها یاد کرده و روایاتش فقط از طریق سیف بن عمر و ابی مخنف است.

این روایات اشاره به نفوذ و خطر مهم این گروه در زمان عثمان و نیز زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تا عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان دارد. و از آنجا که این روایات را طبری در تاریخش منحصرأ از طریق سیف بن عمرو و ابومخنف لوط بن یحیی نقل کرده و این دو نفر نزد رجال جرح و تعدیل از اهل سنت ضعیف اند، لذا نمی توان وجود طایفه ای را به عنوان «سبایه» در آن عصر و زمان ثابت کرد.

و آنچه که ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه» و ابن عساکر در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» بدون سند نقل کرده، مورد اعتبار نیست؛ زیرا ظاهراً این دو از طبری نقل کرده اند.

و آنچه که در نامه زیاد بن ابیه به معاویه آمده و در آن ذکری از «سبایه» به میان آورده (۵۹۳)، روایتی است مرسل و گمان بر این است که این روایت است از ابو مخنف باشد؛ زیرا روایات سابق بر آن همگی از ابو مخنف است که مورد تضعیف واقع شده است. در نتیجه مدرک معتبر بر وجود طایفه ای به نام «سبایه» وجود ندارد.

عبدالله بن سبا در مصادر شیعی

روایاتی که در مصادر شیعی از طرق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام درباره عبدالله بن سبا رسیده، بر دو دسته است:

۱- روایاتی که دلالت بر وجود شخصی به نام عبدالله بن

سبا دارد و او معاصر با امیرمؤمنان علیه السلام بوده است؛ از آن جمله روایتی است که شیخ طوسی و صدوق آن را از ابو بصیر از امام صادق از پدرانش علیهما السلام نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اذا فرغ احدکم من الصلاه فلیرفع یدیه الی السماء، ولینصب فی الدعاء. فقال ابن سبا: یا امیرالمؤمنین! الیس اللّٰه فی کل مکان؟ قال: بلی، قال: فلم یرفع یدیه الی السماء؟ فقال: او ماتقرا: «وفی السّماءِ رزقکم وما تُوعَدون»؟ (۵۹۴) فمن این یطلب الرزق الّا من موضعه؟ و موضع الرزق وما وعد اللّٰه السماء»؛ (۵۹۵) «هرگاه یکی از شما از نماز فارغ شد باید دست هایش را به سوی آسمان بالا برد و آن ها را هنگام دعا جلوی صورت خود بگیرد. ابن سبا گفت: ای امیرمؤمنان! آیا چنین نیست که خداوند در هر مکانی موجود است؟ حضرت فرمود: آری. او گفت: پس برای چه دست هایش را به طرف آسمان بلند کند؟ حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده ای: «در آسمان است روزی شما و آنچه وعده داده می شوید»؟ پس از کجا روزی طلب می شود به جز از موضعی؟ و موضع روزی و آنچه وعده داده شده آسمان است.»

جز این که این روایت به جهت وجود حسن بن راشد در سند آن ضعیف است؛ زیرا وثاقت او به اثبات نرسیده است.

مضافاً به این که ممکن است که مقصود از «ابن سبا» عبدالله بن وهب راسبی سبای باشد.

۲ - روایاتی که دلالت دارد بر این که او ادعای الوهیت برای امیرمؤمنان علیه السلام داشته و لذا حضرت او را به آتش سوزانده است؛ از آن جمله:

الف) روایتی است که کشی در رجال خود به سندش از امام

باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ عبدالله بن سبا كان يدعى النبوه ويزعم انّ امير المؤمنين عليه السلام هو الله. فبلغ ذلك امير المؤمنين عليه السلام فدعاه وساله، فاقر بذلك وقال: نعم، انت هو، وقد كان القى في روعى انك انت الله وانى نبى. فقال له امير المؤمنين عليه السلام: ويلك، قد سخر منك الشيطان، فارجع عن هذا ثكلتك امك وتب. فابى فحبسه، واستتابه ثلاثه ايام فلم يتب، فاحرقه بالنار. وقال: انّ الشيطان استهواه، فكان ياتيه ويلقى في روعه ذلك»؛ (۵۹۶) «همانا عبدالله بن سبا ادعاى نبوت مى کرد و گمان مى نمود که امير مؤمنان عليه السلام همان خداوند است. خبر ان به امير مؤمنان رسيد. حضرت او را خواست و از او درباره ان سؤال کرد. او بر اين امر اقرار نمود و گفت: تو همان كسى هستى كه من گفته ام؛ زيرا در دل من خطور کرده که تو همان خدایى و من پیامبرم. امير مؤمنان به او فرمود: وای بر تو، شیطان تو را تسخیر کرده است، از این حرف باز گرد، مادرت به عزایت بنشیند و توبه کن. او از این کار امتناع نمود. لذا حضرت او را حبس کرد، و تا سه روز به او مهلت داد تا توبه کند، ولی او چنین نکرد، تا این که حضرت او را به آتش سوزانید. حضرت فرمود: همانا شیطان او را به سوى خود جلب کرده است، و لذا به سوى او مى آید و در دل او این مطالب را القا مى کند.»

ولى این روایت به جهت وجود محمد بن عثمان عبدی و سنان پدر عبدالله بن سنان در سند ان ضعیف است؛ زیرا این دو توثیق نشده اند.

ب) و نیز کشى به سندش از عبدالله نقل

کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «... وکان الذی یکذب علیه و یعمل فی تکذیب صدقه، ویفتری علی الله الکذب، عبدالله بن سبا»؛ (۵۹۷) «... ان کسی که بر رسول خدا صلی الله علیه واله دروغ می بست و سعی در تکذیب صدق او می نمود و بر خداوند دروغ می بست، عبدالله بن سبا بود».

این روایت نیز به جهت وجود محمد بن خالد طرابلسی در سند آن ضعیف است؛ زیرا در کتب رجال توثیقی برای او نرسیده است.

(ج) و نیز به سندش از هشام بن سالم نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم در حالی که صحبت از عبدالله بن سبا و ادعای ربوبیتش درباره امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می نمود، فرمود: «أَنَّهُ لَمَّا ادْعَى ذَلِكُ فِيهِ اسْتِتابَهُ امیرالمؤمنین علیه السلام، فابی ان یتوب فاحرقه بالنار»؛ (۵۹۸) «چون چنین ادعایی را درمورد امیرمؤمنان نمود حضرت از او خواست که توبه کند، و چون او از این کار امتناع نمود، حضرت او را به آتش سوزانید».

(د) و نیز به سندش از ابان بن عثمان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «لعن الله عبدالله بن سبا، انه ادعی الربوبیه فی امیرالمؤمنین علیه السلام، وکان والله امیرالمؤمنین علیه السلام عبدا لله طائعا، الویل لمن کذب علینا، وانّ قوما یقولون فینا ما لانقولہ فی انفسنا، نبرا الی الله منهم، نبرا الی الله منهم»؛ (۵۹۹) «خدا لعنت کند عبدالله بن سبا را، او ادعای ربوبیت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. به خدا سوگند! امیرمؤمنان بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد. و همانا قومی درباره ما چیزهایی را می گویند که ما درباره خود نمی گوییم. ما از آنان به سوی

ه) و نیز به سندش از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که گفت: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «لعن الله من كذب علينا، ائني ذكرت عبد الله بن سبا فقامت كل شعرة في جسدي، لقد ادعى امرا عظيما، ما له لعنه الله. كان على عليه السلام والله عبد الله ورسوله، ومانال رسول الله صلى الله عليه واله الكرامه من الله الا بطاعته»؛ (۶۰۰) «خدا لعنت کند کسی را که بر ما دروغ بسته است. من یاد کردم عبد الله بن سبا را، هر مویی که در بدنم بود از آن راست شد. او ادعای امری عظیم نموده است که برای او نیست، خداوند او را لعنت کند. به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا بود که به جز با اطاعت خدا و رسولش به کرامت از جانب خدا نرسید. و نیز رسول خداصلی الله علیه واله به جز از طریق خدا به کرامت از جانب او نرسید».

این سه روایت همگی صحیح السندند و دلالت دارند بر این که شخصی به نام عبد الله بن سبا وجود داشته که در حق امیر مؤمنان علیه السلام غلو می کرده است و... ولی در این روایات اشاره نشده که او یهودی بوده و در فتنه قتل عثمان مشارکت داشته است، و اگر این مطالب درباره او صحیح بود امام به آن ها اشاره می کرد، خصوصا این که امام در مقام قدح و مذمت او بوده است.

و) مجلسی رحمه الله نیز روایت مفصّلی را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و سخن گفتن او با جمجمه ای را نقل کرده که در آن، حضرت اشاره به سوزاندن عبد الله بن سبا و اصحابش نموده است... (۶۰۱)

ولی این روایت با قطع نظر از متنش،

به جهت وجود موسی بن عطیه و حسان بن احمد ازرق در سند ان ضعیف است؛ زیرا هر دو نفر مجهول بوده و ذکری از ان دو در کتب رجال نشده است. و نیز عباس بن فضل در سند ان قرار دارد که توثیق نشده است. مضافا به این که این قصه را عمار ساباطی نقل کرده، بدون این که به امام نسبت دهد، لذا از آنجا که روایت موقوف بر کلام عمار ساباطی است نیز قابل احتجاج نمی باشد.

کلامی از ابن حجر

از کلام ابن حجر استفاده می شود که از روایات صحیح السند ثابت می شود که حضرت علی علیه السلام جماعتی را که در حق او ادعای الوهیت کردند به آتش سوزانید، و مساله سبائیه ممکن است اصلش از همین مورد باشد.

او در «فتح الباری» می گوید: «ابوالمظفر اسفراینی در «ملل و نحل» گمان کرده، ان کسانی را که علی علیه السلام به آتش سوزاند طایفه ای از روافضند که در حق او ادعای الوهیت کردند، و آنان همان سبائیه هستند که بزرگشان عبدالله بن سبا یهودی است که اظهار اسلام کرد و این گفتار را بدعت گذاشت. و این ممکن است که اصلش حدیثی باشد که ما ان را در جزء سوم از حدیث ابی طاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری از پدرش نقل کرده ایم که گفت: به علی علیه السلام عرض شد: عده ای بر درب مسجد آمده و ادعا می کنند که تو پروردگار آنان می باشی... و سند این حدیث حسن است.» (۶۰۲)

از کلام ابن حجر نیز استفاده می شود که ایشان تا به همین مقدار درباره ابن سبا را قبول داشته است، همان مطلبی که شیعه نیز درباره او قائل است.

بررسی موضوع سوزاندن ابن سبا

جماعتی از علما معتقدند که عبدالله بن سبا به جهت ادعای الوهیت در حق امیرمؤمنان علیه السلام و توبه نکردن از این عقیده به توسط حضرت علی علیه السلام سوزانده شد:

۱ - علامه حلی رحمه الله می فرماید: «عبدالله بن سبا غالی و ملعون است که به توسط امیرمؤمنان علیه السلام به آتش سوزانده شد، او گمان می کرد که حضرت علی علیه السلام خدا و خودش پیامبر است.» (۶۰۳)

۲ - ابو عمرو کثی می گوید: «او ادعای نبوت داشت و می گفت: علی علیه السلام همان خداست. حضرت تا

سه روز او را توبه داد ولی او رجوع نکرد و لذا حضرت او را با هفتاد نفر از افرادی که هم عقیده با او بودند در آتش سوزاند». (۶۰۴)

۳ - شیخ یوسف بحرانی می گوید: «ابن سبا همان کسی است که گمان می کرد امیر مؤمنان خدا است. و حضرت تا سه روز او را توبه داد و چون توبه نکرد او را در آتش سوزاند». (۶۰۵)

۴ - ابن حزم اندلسی می گوید: «از فرقه های غالی که معتقد به الوهیت غیر خداوند عزوجل هستند، اول آن ها فرقه ای است از اصحاب عبدالله بن سبا حمیری - لعنه الله - آنان به نزد علی بن ابی طالب آمده و به طور شفاهی گفتند: تو همان هستی. حضرت فرمود: چه کسی؟ گفتند: تو خدایی. این امر بر حضرت گران آمد و دستور داد تا آتش آماده کردند و سپس آنان را در آتش سوزاند. آنان هنگامی که در آتش انداخته می شدند، می گفتند: الان بر ما معلوم شد که علی خداست - نعوذ بالله - زیرا به جز پروردگار آتش، کسی را به آتش عذاب نخواهد کرد». (۶۰۶)

۵ - ذهبی در «میزان الاعتدال» می گوید: «عبدالله بن سبا از غالیان زنادقه است. او گمراه و گمراه کننده بود. گمان می کنم که علی او را به آتش سوزانید». (۶۰۷)

همان گونه که در این روایات مشاهده نمودیم هیچ گونه اشاره ای نشده که او یهودی بوده و در عصر عثمان ایمان آورده است و یا این که او دخالتی در تحریک مسلمانان بر ضد عثمان داشته است. و نیز هیچ گونه اشاره ای به این مطلب نشده که او مؤسس تشیع است. تنها مطلبی که از این روایات استفاده می شود این که او ادعای

الوهیت در شان حضرت علی علیه السلام داشته و لذا حضرت او را بدین جهت در آتش سوزانده است.

ولی به نظر می‌رسد که موضوع احراق و سوزاندن عبدالله بن سبا و اتباع او از جهاتی قابل مناقشه است؛ و قول به تبعید او ترجیح داشته باشد؛ زیرا فقهای فریقین شیعه و سنی به این روایات در بخش احراق و سوزاندن مرتد اعتماد نکرده و به آن فتوا نداده‌اند، بلکه مطابق روایاتی عمل کرده‌اند که معارض این روایات بوده و حکم مرتد را کشتن معین کرده است.

ابن رشد می‌گوید: «علما اتفاق کرده‌اند بر این که مرتد هرگاه قبل از این که محاربه کند به او دسترسی پیدا شد، اگر مرد است کشته می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه»؛ (۶۰۸) «هر کس دینش را تبدیل کند او را بکشید».

شیخ کلینی و شیخ طوسی^{۱۰} به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «المرتد تعزل عنه امراته ولا تؤکل ذبیحته، ویستتاب ثلاثه ایام، فان تاب وألّا قتل یوم الرابع»؛ (۶۰۹) «همسر شخص مرتد از او کناره‌گیری کرده و ذبیحه او خورده نمی‌شود و تا سه روز او را توبه می‌دهند، اگر توبه کرد او را رها می‌کنند و گرنه در روز چهارم کشته می‌شود.»

و نیز به سند خود از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده‌اند که درباره مرتد فرمودند: «یستتاب، فان تاب وألّا قتل، والمراه اذا ارتدت عن الاسلام استتیب فان تاب ورجعت وألّا خلّدت فی السجن وضمیق علیها فی حبسها»؛ (۶۱۰) «توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد (او را رها می‌کنند) و گرنه کشته می‌شود. و زن اگر از اسلام خارج شد توبه

داده می شود، اگر توبه کرد (او را رها می کنند) و گرنه در زندان حبس ابد می گردد و او در زندان تحت مضیقه قرار می گیرد».

و نیز از امام رضاعلیه السلام نقل شده، در جواب کسی که از او درباره مردی سؤال کرد که در اسلام متولد شد و سپس کافر و مشرک شده و از اسلام خارج گشته است، آیا توبه داده می شود یا بدون توبه دادن کشته می شود؟ حضرت چنین مرقوم داشت: «یقتل»؛ (۶۱۱) «کشته می شود».

می دانیم که مقصود به قتل در این روایات کشتن به ابزار همچون شمشیر و نیزه و سنگ یا چوب یا سم است و در مقابل کشتن به آتش است. و نیز در مقابل «صلب» می باشد که به معنای به دار آویختن می باشد.

مراحل تشیع مراحل تشیع

اشاره

دکتر عبدالله فیاض معتقد است که تشیع به معنای موالات حضرت علی علیه السلام دارای سه مرحله بوده است:

۱- تشیع روحی

او می گوید: تشیع روحی به معنای مرجعیت دینی حضرت ریشه اش در عصر پیامبر صلی الله علیه واله کاشته شد و قبل از به خلافت رسیدن او به اتمام رسید.

۲- تشیع سیاسی

مقصود او از این نوع تشیع آن است که حضرت به خلافت سزاوارتر است نه به جهت نص بلکه به جهت مناقب و فضایل او. و این نوع تشیع نشانه هایش در سقیفه بنی ساعده ظاهر گشت، آن هنگامی که برخی از مسلمانان، همچون زبیر و عباس و دیگران بر آن تاکید داشتند و این نوع تشیع به نهایت عوج خود رسید هنگامی که با حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمانان بعد از کشته شدن عثمان بیعت شد.

۳- تشیع صنفی

مرحله سوم تشیع، ظهور آن به عنوان یک فرقه و مذهب است و این بعد از واقعه کربلا در سال (۶۱۰ ق) اتفاق افتاد؛ زیرا قبل از آن وقت تشیع به عنوان یک فرقه دینی و معروف به شیعه شناخته شده نبود... (۶۱۲)

پاسخ

اولاً: مقصود ایشان از این سه مرحله، اگر نزد اکثریت مسلمانان باشد قابل پذیرش است، ولی اگر مقصود او آن است که این سه مرحله برگرفته از ادله و نصوص است، حرف صحیحی به نظر نمی رسد.

ثانیا: همان گونه که در جای خود به اثبات رسانده ایم، ریشه تشیع روحی به کتاب و سنت بازمی گردد و در عصر پیامبر صلی الله علیه و اله کسانی معتقد به این نوع تشیع بوده اند.

ثالثا: ایشان از معنای تشیع معنای اعتقاد به ولایت و امامت و حاکمیت اهل بیت علیهم السلام را حذف کرده اند که از آیه ولایت و حدیث غدیر و دیگر ادله استفاده می شود. و این نوع اعتقاد از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله در میان صحابه بوده است.

رابعا: گرچه تشیع سیاسی به معنای احقیت حضرت علی علیه السلام به امامت نه به جهت نص نزد برخی از صحابه بوده ولی در همان ماجرای سقیفه برخی از صحابه همانند ابوذر و مقداد و سلمان و عده ای دیگر معتقد به امامت حضرت علی علیه السلام به جهت نص بوده اند، همان گونه که در جای خود به ان اشاره کرده ایم.

خامسا: در همان زمان که با حضرت علی علیه السلام بعد از کشته شدن عثمان بیعت شد عده ای به عنوان امامت و خلافت به نص با او بیعت کردند.

تشیع و اعتزال

برخی معتقدند که امامان شیعه از اولاد امام حسین علیه السلام بعد از واقعه کربلا از سیاست کناره گیری کرده و به ارشاد و نصیحت و عبادت و انقطاع از دنیا روی آوردند.

درباره این مطلب می گوئیم: اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مشاهده کردند درگیر شدن با حاکمان بنی امیه و بنی عباس با نبود یار و یاور به سود

اسلام و مسلمانان نخواهد بود، زیرا آنان عزم خود را جزم کرده بودند تا به هر نحو ممکن مخالفان خود را قلع و قمع کنند، و از طرفی در صورتی که می خواستند تا افراد اندکی که از یاران داشتند به مبارزه بپردازند ناچار بودند که از متن جامعه دور شده و به مناطق دور افتاده پناه ببرند، لذا مصلحت را در این دیدند که در متن جامعه بوده و در ضمن امر به معروف و نهی از منکر از حق و حقیقت در حد امکان دفاع نمایند.

اقسام تشیع اقسام تشیع

اشاره

در اصطلاح مورخین و صاحبان تراجم و رجال، عنوان تشیع را بر معانی مختلفی اطلاق کرده اند:

الف) تشیع به مفهوم «عام»

در قرون نخستین، مفهوم تشیع، اعم از تشیع رایج فعلی بوده است. آنچه اکنون تشیع نامیده می شود، در اصطلاح کهن عثمانیان به «رفض» تعبیر شده است. شیعه در آن زمان، به کسانی که امام علی علیه السلام را مقدم بر عثمان می دانستند و یا به امامت آن حضرت و اولاد ایشان اعتقاد داشتند، گفته می شد؛ به کسی که در مقایسه خلفا، توجه بیشتری به حضرت علی علیه السلام می نمود، شیعه و به کسی که شیخین را انکار می نمود و امامت علی علیه السلام را به عنوان امری منصوص از طرف خداوند می دانست، «رافضی» می گفتند.

عباراتی که «ذهبی» از رجال قرون نخستین نقل می کند، می تواند راهی برای شناخت «تشیع» و «رفض» در آن دوران باشد.

در تعبیرات بر حسب شدت گرایش شیعی، تعبیر تندتر می شود؛ مثلاً «ذهبی» درباره «عبدالله بن موسی»، که از مشایخ بخاری است، گفته است: «کان شیعیاً» (۶۱۳) و درباره «عدی بن ثابت» گفته است: «شیعی مفرط، رافضی غالی» (۶۱۴)؛ «شیعه افراطی و رافضی غالی است». و درباره «علاء بن ابی العباس» گفته شده است: «شیعی غالی» (۶۱۵) و درباره «محمد بن جریر طبری» مورخ معروف گفته شده است: «فیه تشیع یسیر و موالاته لا نضر»؛ «او کمی میل به تشیع دارد و به حدی دوست دار اهل بیت است که مضر به عدالت او نیست». و درباره «فضیل بن مرزوق کوفی» آمده است: «کان یتشیع من غیر سب»؛ «او شیعه ای است که سب نمی کند». درباره «علی بن هاشم بن برید» گفته شده است «کان مفرطاً فی التشیع»؛ «او افراط در تشیع دارد».

لازم به ذکر است که به طور اصولی،

کمتر شخص کوفی دیده می شود که به شیعه گرایش نداشته باشد. مقصود از این گرایش، مفهوم عامی است که از پایین ترین تا بالاترین مرحله را شامل می شود.

(ب) تشیع؛ دوستی اهل بیت علیهم السلام

وجه دیگر تشیع، دوستی اهل بیت علیهم السلام است. گروهی به دلیل دوستی اهل بیت پیامبر علیهم السلام متهم به داشتن گرایشات شیعی می شدند. ممکن است در این دیدگاه، مساله «تفصیل» مطرح شود. اما به طور عمده، به دلیل وجود روایاتی در دوستی اهل بیت، خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله مورد محبت قرار می گیرند. این گرایش از نظر عثمانی مذهببان، تشیع خوانده می شود. در حالی که هیچ زمینه ای از تفضیل یا چیز دیگری در آن وجود ندارد.

تشیع به این معنا، در منابع فراوانی به کار رفته است. شاید برجسته ترین نمونه، گرایش «محمد بن ادریس شافعی» است. اشعاری که از وی نقل شده است تایید می کند که وی به دلیل گرایش به تشیع به «رفض» هم متهم شده است. به نمونه ای از اشعار وی توجه کنید:

قالوا ترفضت، قلت: كلا

ماالرفض دینی ولا اعتقادی و لکن تولیت غیر شک خیر امام و خیر هادی (۶۱۶)

یا ال بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لاصلاه له (۶۱۷)

گویند: تو رافضی هستی. می گویم: هرگز، رفض دین و اعتقاد من نیست.

ولی بدون شک من بهترین امام و هدایت کننده را دوست دارم.

ای ال بیت رسول خدا! دوستی شما از جانب خداوند فرض شده و خداوند آن را در قرآن آورده است.

بس است شما را در عظمت فخر که هر کس بر شما درود نفرستد نمازش باطل می باشد.

این گرایش، در قرن پنجم و پس از آن گسترش یافت. حتی در

میان حنابله ای که در قرن سوم و چهارم سخت متعصب و عثمانی بودند، کسانی یافت می شدند که به شدت به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند بودند.

انچه مهم است این که: این علاقه به نوعی راه به تشیع می برد و می توانست در دراز مدت زمینه ای برای گسترش تشیع باشد.

ج) تشیع اعتقادی

در سیر جدایی شیعه از جامعه سنی، اختلافات این دو، از مسائل سیاسی، به مسائل فرهنگی و دینی کشیده شده است؛ در سال های نخست، مشکل عمده، بحث حکومت بوده است.

از میان مریدان امام علی علیه السلام هرکسی به نوعی به او دلبستگی داشت، کسانی بودند که وی را شایسته حکومت می دیدند، اما به مرور در مسائل فقهی و فکری، به دنبال دیگر صحابه؛ اعم از وابستگان حکومت یا غیر از آن ها رفتند.

در مقابل جریان فوق، گروهی گرایش شدیدی به امامان اهل بیت علیهم السلام داشتند. شیعیان در این گرایش، در مسائل فقهی و کلامی از امامان پیروی می کردند. ممکن است این جریان، در ثلث آخر قرن اول هجری - خود را به طور وضوح و برجسته - نشان نداده باشد. این گرایش را می توان «تشیع اعتقادی» بنامیم. ریشه این گرایش، به اعتقاد امامت از نوع خاص ان برمی گردد. در این دیدگاه، مقام امام علاوه بر رهبری جامعه، تفسیر و تبیین دین نیز می باشد. و این به دلیل رسیدن به مقام ولایت و ارتباط خاصی است که با رسول خداصلی الله علیه واله دارد.

انمه و «تشیع اعتقادی»

اقدامات امام علی علیه السلام برای ترویج نظریه «امامت الهی» از دلایل عمده تشیع در دوران خلافت ان حضرت است. وی خود شعری در مورد محتوای حدیث «غدیر» سروده است و در ضمن ان، حدیث «غدیر» را به معنای وجوب «ولایت» بر مردم تفسیر نموده است:

فاوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم (۶۱۸) در نامه مفصّلی که حضرت علی علیه السلام به معاویه نوشته، درباره این مساله به طور مفصل توضیح داده شده (۶۱۹) و اعتقاد به «امامت الهی» از سوی امام علی علیه السلام کاملاً مشهود

است.

حضرت در گفتار خویش، به «وراثت انبیایی» برای انتقال حق امامت و رهبری اشاره نموده است؛ این وراثت، برای مسائل مادی نیست، بلکه این وراثت، با «وصایت»، «علم»، «حکمت»، «طهارت»، و «عصمت» همراه است؛ این وراثت فرهنگی است که قرآن میان انبیا برقرار ساخته است.

ابراهیم علیه السلام برای فرزندانش، خواستار آن حق می شود، که خداوند در این باره می فرماید: «عهد من به ستمکاران نمی رسد». (۶۲۰)

اهل سنت این وراثت را عادی تلقی کرده و شیعه را به داشتن نظریه ای در باب امامت متهم کرده اند؛ در حالی که شیعه نص را می پذیرد و این نص در چهارچوب «وراثت الهی» که در فرهنگ قرآنی نیز وجود دارد، تبلور یافته است.

نکته مهم دیگر در این مقوله، استناد حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر، در آغاز ورود به کوفه - پس از سرکوبی پیمان شکنان جمل - می باشد؛ به تصریح ده ها منبع اهل سنت، ان حضرت مردم کوفه و صحابیان رسول خداصلی الله علیه واله را که همراهشان بودند در مسجد کوفه، برای شهادت دادن به حدیث غدیر جمع نمود. حضرت از کسانی که ناظر صدور حدیث غدیر از رسول خداصلی الله علیه واله بوده اند، خواست تا از جای برخاسته و شهادت دهند. عده زیادی که تنها دوازده نفر از شرکت کنندگان در جنگ بدر میانشان بودند، به ان شهادت دادند. امام علی علیه السلام با استناد به «حدیث غدیر» در میان عموم مردم، از حق الهی خویش سخن می گفت.

امام در نامه ای به مسؤول صدقات، در باب برخورد با مردم، می نویسد که به نزد قبایل رفته و بگوید: «عباد الله! ارسلی ولی الله و خلیفته لاخذ منکم حق الله فی اموالکم»؛ (۶۲۱) «بندگان خدا! مرا

ولی خدا و خلیفه او فرستاده است تا حق خدا را از اموال شما بگیرم.» تعبیر «ولی الله» و «خلیفه الله» که امام بر خود اطلاق کرده، مفاهیمی کاملاً شیعی می باشند.

نظریه مذکور، در جریان خلافت امام علی علیه السلام شکل گرفت و اصل هویت اندیشه تشیع را در باب «امامت» قوام بخشید.

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام مردم عراق با امام حسن علیه السلام بیعت کردند. در میان این مردم شیعیانی بودند که در اصل، اعتقاد به امامت امام مجتبی علیه السلام داشتند و به این دلیل با او بیعت کردند.

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام مردم شیعه به امام حسین علیه السلام گرویدند. در جریان جنگ، نافع بن هلال می گفت: «انا الجملی انا علی دین علی»؛ «من جملی هستم، من بر دین علی می باشم». شخصی از سپاه دشمن در برابرش گفت: «انا علی دین عثمان»؛ (۶۲۲) «من بر دین عثمانم».

در این مورد اعتقاد شیعی یاران امام حسین علیه السلام را نه در حد طرفداری سیاسی، بلکه در حد اعتقادی، می توان درک نمود.

«ابن زیاد» به «عمر بن حریش» می گفت: «ترس من از یزید از ناحیه ابن زبیر نیست بلکه وحشت من، از شیعیان علی است». (۶۲۳)

امام سجاد علیه السلام در ضمن ادعیه، «تشیع اعتقادی» را به شکل روشنی بیان داشته اند.

مفهوم امامت، علاوه بر حقانیت برای خلافت و رهبری، جنبه الهی و عصمت و بهره گیری از علوم انبیا و مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را در حدی والا نشان می دهد.

امام سجاد علیه السلام به خدا عرض می کند: «رَبِّ صَلِّ عَلٰی اطَائِبِ اهل بیته الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم خزنه علمک و حفظه دینک و خلفائک فی ارضک و حججک علی عبادک و طهرتهم من الرجس والدنس تطهیرا بارادتک

وجعلتهم الوسيله اليك والمسلك الي جنتك»؛ (۶۲۴) «پروردگارا! به پاكان از اهل بيت محمد صلی الله عليه واله درود بفرست؛ كسانی را كه برای حكومت برگزیدی و گنجینه های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی، كسانی را كه در روی زمین حجت خود بر بندگان قرار دادی، آنان را با اراده خود از هر پلیدی و الودگی پاك و میرا ساختی و وسیله ای برای رسیدن به تو، به بهشت جاودانت اختیار نمودی».

منشا اعتقاد اصیل در تشیع، آموزه های امامان و خطوط اساسی كه آنان ترویج می کرده اند، می باشد.

امام باقر علیه السلام در نمونه های فراوانی مردم را به بهره گیری علمی از اهل بیت علیهم السلام دعوت می نماید. و حدیث درست را تنها نزد اهل بیت می داند.

امام باقر علیه السلام به «سلمه بن كهیل» و «حكیم بن عیینه» می فرماید: «شرقاً او غرباً فلا تجدان علماً صحیحاً الا شیئاً خرج من عندنا»؛ (۶۲۵) «به شرق و غرب عالم بروید، جز نزد ما علم صحیح نمی یابید».

و در روایت دیگر آمده است: «فلیذهب الناس حیث شاءوا، فوالله لیس الامر الا من ههنا اشار الی بینه -»؛ (۶۲۶) «مردم هر كجا كه می خواهند بروند، به خدا قسم این امر جز در اینجا یافت نمی شود - و به خانه خود اشاره كرد».

این سخنان به صراحت مردم را به دریافت معارف اصیل دینی، از اهل بیت دعوت می نماید. پذیرفتن چنین دعوتی، به معنای پذیرفتن «تشیع» بود.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «ال محمد ابواب الله والدعاه الی الجته والقاده الیها»؛ (۶۲۷) «ال محمد دروازه های به سوی خدا و دعوت کنندگان و رهبری کنندگان به سوی بهشتند».

در گفتار دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «ایها الناس! این تذهبون و این یراد بكم؟ بنا هدی الله اولكم و بنا ختم اخركم»؛

«مردم! به کجا می روید، به کجا برده می شوید؟ شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت هدایت شدید و سرانجام کار شما نیز با ما پایان می پذیرد».

با توجه به این شواهد، یک حرکت فرهنگی منسجم، از سوی اهل بیت علیهم السلام و امامان بزرگوار شیعه، وجود داشته است، تا اهل بیت علیهم السلام را محور و مرجع مسلمین معرفی کند.

عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»

عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»

عواملی چند در نفوذ و گسترش تشیع در بین عموم مردم بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه واله تاثیر داشته است، که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) محبوبیت علویان در بین مردم

محبوبیت علویان در بین مردم

یکی از دلایل اصلی نفوذ تشیع در سرزمین های مختلف، محبوبیت علویان می باشد. این مساله در میان مردم عراق، علاوه بر جنبه دوستی اهل بیت، جنبه سیاسی نیز داشت.

اهالی کوفه، علویان را که پیشینه ای از حکومت حضرت علی علیه السلام داشتند، لایق رهبری دیدند.

علاقه مردم به اهل بیت، با توجه به گفته های پیامبرصلی الله علیه واله، امری طبیعی به نظر می رسد؛ به تعبیر دیگر، وقتی مردم می شنیدند، پیامبرصلی الله علیه واله اهل بیت را معرفی کرده است، به سوی ائمه گرایش پیدا می کردند.

محبّت علویان در طول تاریخ اسلام، ذره ای کاهش نیافت. هر زمان که یک علوی در یک نقطه ای قیام می کرد، مردم گرد او جمع می شدند. می دانیم که «صاحب الزنج» برای نفوذ در میان زنگیان، خود را علوی معرفی کرد. (۶۲۸)

عبدالله محض می گفت: «همه مردم علاقه داشتند تا از علویان باشند، ولی هیچ یک از علویان ارزو نکردند که از دیگران باشند». (۶۲۹)

عوامل محبوبیت علویان

محبوبیت علویان را می توان به عواملی مرتبط ساخت:

۱ - روایات فضایل که از پیامبرصلی الله علیه واله در مورد اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

۲ - سجایای اخلاقی و علمی آنان.

با توجه به این عوامل، علویان در تمام قرون باعث نفوذ تشیع حتی در مناطق سنی نشین، بوده اند. پس از مرگ یا شهادت آن ها، قبه هایی بر مزارشان ساخته شد... و بدین ترتیب بذر تشیع پراکنده گشته است.

(ب) زهد شیعیان، عامل نفوذ تشیع

پابندی علویان به فرایض، از دیگر عوامل نفوذ تشیع بود. مردم تفاوت اسلام علویان و شیعیان را با اسلام امویان و عباسیان به خوبی دریافته بودند.

سفیان ثوری می گوید: «هل ادرکت خیر الناس الا الشیعه»؛ (۶۳۰) «آیا جز شیعه بهترین مردم را دیده ای؟»

مدائن، یکی از مراکز مهاجرت اعراب و از شهرهای شیعه شناخته می شده است.

درباره ان گفته اند: «اهلها فلاحون، شیعه امامیه ومن عادتهم ان نساءهم لا یخرجون نهارا»؛ (۶۳۱) «اهالی ان منطقه کشاورز و شیعه امامی اند. از جمله عادات آن ها این است که زنانشان در روز از خانه خارج نمی شوند».

این نشانگر روحیه دینی شیعیان ان منطقه بوده است. زنان و مردان شیعه مذهب «دیلیم» نیز همین گونه رفتار می کرده اند. (۶۳۲)

درباره حجر بن عدی و یارانش، که در مقابل معاویه مقاومت کرده و در تشیع خود، استقامت به خرج دادند، گفته شده است: «انه یشددون فی الدین»؛ «انان در دین محکم و استوار بودند». (۶۳۳)

رعایت وقت نماز نیز از ویژگی های شیعه بوده است. (۶۳۴) «دینوری» نقل می کند: «در زمانی که عیدالله بن زیاد بر ان شد تا مخفیگاه مسلم را پیدا کند، به یکی از غلامان خود دستور داد تا به مسجد برود و مسلم را

بجوید. ابن زیاد به او گفت: «انّ هولاء الشيعة يكثرون الصلاه»؛ «شیعیان زیاد نماز می خوانند».

در آنجا هر که را با این خصوصیت یافتی، از طریق او به مسلم دسترسی پیدا کن. او نیز به مسجد رفت و دید مسلم بن عوسجه بیشتر از همه نماز می گزارد. نزد او رفت و با حيله و نیرنگ به مخفیگاه مسلم پی برد. (۶۳۵)

«سلمان فارسی» از نخستین چهره های برجسته شیعه است. او در تقوا و علم زبانزد تمامی اصحاب بود.

«ابوذر» هوادار دیگر تشیع بود، وی در دوری از دنیا و بی علاقگی به آن و تقید در رعایت حقوق مردم بسیار معروف بود.

درباره «عمار یاسر» که از معروفین به تشیع است، گفته اند: «وقد كان عمار اشد حراس الاسلام مراسا...»؛ (۶۳۶) «عمار یاسر از سرسخت ترین پاسداران اسلام بود...»

«اویس قرنی» از زهاد معروف شیعی است. وی از شیعیان حضرت علی علیه السلام بود و در صفین به شهادت رسید. وی در عرفان مقام والایی دارد. (۶۳۷) «شیبی» در مورد او می نویسد: «اویس قرنی شیعه بود». اسفراینی او را یکی از نساك مشهور می داند. (۶۳۸)

درباره کمیل گفته اند: «كان زاهدا شيعيا قديما»؛ (۶۳۹) «او زاهدی شیعی از قدیم الایام است».

درباره «ختیاب بن ارت» گفته شده است: «كان ختياب بن ارت ناسكا شيعيا من الواحين البكائين»؛ (۶۴۰) «ختیاب بن ارت عبادتگری شیعی و از نوحه گرایان و گریه کنندگان بود».

درباره محمد بن مسلم راوی شیعی نقل کرده اند: «من العباد فی زمانه»؛ (۶۴۱) «او از بسیار عبادت کنندگان زمان خود بود».

در مورد سعید بن جبیر گفته اند: «كان سعید بن جبیر زاهدا شيعيا»؛ «سعید بن جبیر زاهدی شیعی بود».

دکتر شیبی پس از آن می افزاید: «و هكذا يتضح لنا منشا التشيع في الزهد»؛ (۶۴۲) «و این گونه برای ما واضح

می شود که منشا تشیع در زهد است.»

دکتر وردی می گوید: «تشیع در سه شهر نضج گرفت: یکی در کوفه، به سبب وجود عمار بن یاسر. دیگری در مدائن، به سبب وجود سلمان فارسی. دیگری در جبل عامل، به سبب تلاش ابوذر غفاری.» (۶۴۳)

تشیع در کوفه عمدتاً به دلیل نفوذ خاص خود امام علی علیه السلام بوده است؛ گرچه وجود چهره های مقدسی همچون عمار، در این باره مؤثر بود.

ج) بسط تشیع و مظلومیت علویان

مظلومیت شیعیان و علویان، در مقابل حاکمان ظالم عباسی، از دیگر دلایل نفوذ و گسترش تشیع محسوب می شود.

امام علی بن الحسین علیه السلام سال ها در عزای پدرش و دیگر افراد از اهل بیت که در کربلا به شهادت رسیدند، اشک ریخت. عباسیان از این مظلومیت بهره بردند و حکومت خود را بر پایه اشکی که بر شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و زید و یحیی بن زید ریخته شد، برپا کردند.

امویان علاوه بر علویان، نسبت به تمامی شیعیانی که نقطه ثقل آن ها کوفه و اصولاً عراق بود، فشارهای سختی اعمال می کردند.

معاویه دستور داده بود تا شهادت (گواهی دادن) هیچ یک از اصحاب حضرت علی علیه السلام پذیرفته نشود. (۶۴۴)

امام حسین علیه السلام در نامه ای به معاویه این گونه نوشت: «تو زیاد را بر عراق حاکم کردی، در حالی که دست و پای مسلمین را قطع کرده و چشم مردمان را کور می کرد و آنها را بر شاخه های نخل به دار می اویخت. تو به او نوشتی: هر کس بر دین علی است او را بکش. او نیز آن ها را کشته و به امر تو مثله کرد.» (۶۴۵)

به نقل مورخان، معاویه دستور داده بود تا نسبت به محبت حضرت علی علیه السلام در مورد پادشاه ها سخت گیری کرده و اسامی

آن‌ها را از دیوان بیت المال حذف نموده و با ایجاد فشار بر آن‌ها، خانه‌هایشان را نیز ویران کنند. (۶۴۶)

سختگیری آن‌ها در مورد اهل بیت علیهم السلام به حدی بود که برای تشدید دشمنی با آن‌ها صریحا اعلام می‌کردند: «لاصلاه الاّ بلعن ابی تراب»؛ «نماز بدون لعن علی، نماز نیست».

دکتر شیخی در مورد مظلومیت شیعه، در طول تاریخ می‌نویسد: «و نجد تاریخ الشیعه منذ کارثة کربلا عبارة عن سلسله لا تنقطع التعذیب والاضطهاد»؛ (۶۴۷) «تاریخ شیعه از حادثه کربلا به این سو، عبارت از یک سلسله فشار و شکنجه مردم است».

کشته شدن حجر بن عدی و یارانش و کشته شدن عمرو بن حمق خزائی و میثم تمار و دیگران به دست زیاد، مظلومیت شیعه را به صورت یک سنت در عراق درآورده بود.

امام باقر علیه السلام درباره مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می‌فرمود: «همیشه ما تحقیر می‌شدیم و مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتیم، ما را دور می‌کنند، حقیر می‌سازند، محروم می‌نمایند و می‌کشند. ما همیشه در معرض خوف و ترس بوده ایم و بر خون خود و دوستانمان امنیت نداشتیم. شیعیان ما را در شهرها کشتند، دست‌ها و پاهایشان را تنها به ظن و گمان قطع کردند. نام هر کس از زمره محبین یا اصحاب ما برده می‌شد، زندانی می‌شد. مالش را غارت می‌کردند و یا خانه‌اش را ویران می‌ساختند. این بلا همچنان رو به فزونی بود تا زمان عبیدالله بن زیاد. پس از آن حجاج آمد، شیعیان بسیاری را کشت و ایشان را به ظن و گمان بازداشت نمود. کار شیعیان در آن جامعه بلازده به جایی رسیده بود که اگر مردی را زندیق یا کافر معرفی می‌کردند، نزد حجاج محبوب تر از

ان بود که او را شیعه معرفی کنند». (۶۴۸)

مظلومیت تشیع، از دلایل عمده محبوبیت آنان به شمار می رفت؛ به طوری که حادثه زید و فرزندش یحیی توانست، خراسان را یکپارچه به سمت بنی هاشم سوق دهد. اما «ابومسلم» که داعی عباسیان بود، جریان را منحرف کرد و نگذاشت که خلافت به دست صاحبان واقعی آن، یعنی علویان برسد.

د) نگرش «ضد ظلم»

جهت گیری نهضت های شیعه و جنبه های اعتدالی آنان - برخلاف خوارج - توانست عاملی دیگر، برای جذب توده های مردم به سوی تشیع باشد. مخالفت با ظلم، هم در فقه و هم در عمل شیعیان به چشم می خورد و این مخالفت در دوران «امویان» و «عباسیان» ادامه داشت.

در کتب رجالی اهل سنت، یکی از نشانه های شیعه بودن را اعتقاد به مبارزه با فرد حاکم فاسق می دانستند. (۶۴۹)

ایوب بن متوکل می گوید: «پادشاهی عبور می کرد، مردم به پا خاستند به جز مرد شیعی به نام ابان بن تغلب. وقتی از او دلیل این کار را پرسیدند، گفت: «کرهت ان اذلّ القران»؛ «کراهت داشتم قران را خوار کنم».

زید بن علی، در علت اقدام خود می گفت: «ای مردم! ما شما را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت می کنیم، همچنین شما را به جهاد با ظالمین، حمایت از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم موجودی بیت المال در میان کسانی که سزاوار هستند و کمک به اهل بیت علیهم السلام علیه کسانی که ناصبی بوده و نسبت به حقوق آن ها جاهلند، فرا می خوانیم.

«مسعودی» در تحلیل حرکت «یحیی بن زید» می نویسد: «منکرا للظالم وما عمّ الناس من الجور»؛ «او بر ضد ظلم و ستم که تمامی مردم را فراگرفته بود، قیام کرد». (۶۵۰)

مختار مردم را چنین دعوت می کرد: «ادعواکم

الی کتاب اللّٰه وسنّہ نبیہ والطلب بدماء اهل البيت علیہم السلام والدفاع عن الضعفہ وجہاد المحلّین»؛ «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی اللّٰه علیہ والہ و گرفتار انتقام خون های اهل بیت علیہم السلام و دفاع از ضعیفان و جهاد با کسانی که حرمت شکن می باشند، دعوت می کنم».

در حرکت های شیعی، علاوه بر جنبه های ضد ظلم، تکیه بر سنت پیامبر صلی اللّٰه علیہ والہ و احیای قرآن، از نکات بارز به شمار می رفت. در این حرکت ها ادبیات تشیع از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اشعار بلند «کمیت بن زید اسدی» و «سید حمیری» و بسیاری از ادبای برجسته شیعه، به نوبه خود در نشر تشیع سهم مهمی به عهده داشته است. این اشعار که اغلب در فضایل و مصایب اهل بیت سروده می شد، در روحیه مردم تاثیر فراوانی داشته است. از جمله این افراد می توان از «علی بن رافع»، از یاران امام علی علیه السلام و سپس شخصیت هایی از شاگردان امام سجاده علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام یاد کرد.

عوامل استبصار

عوامل استبصار

پذیرش تشیع نشأت گرفته از عواطف و احساساتی نیست که بر انسان عارض می شود بلکه موقفی است که انسان مستبصر، آن را بعد از مطالعه و درس و بحث بسیار و عمیق انتخاب می کند. انسان در این مرحله با مصیبت ها و گرفتاری ها و گردنه های زیادی مواجه می شود که باید با تدبیر لازم و دقت فراوان از آن ها گذشته و خود را به سرمنزل مقصود که همان رسیدن به حقّ و حقیقت است برساند. اری، او مصمّم است که خود را با عنایات الهی پیرو نتیجه ای کند که ادلّٰه و براهین بر آن اقامه شده است. این تحول مذهبی برای یک مستبصر پدید

نمی‌آید جز آن که از مجموعه عواملی عبور کرده و در آن‌ها غور کند تا او را به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رهنمون سازد. اینک به این عوامل اشاره می‌کنیم:

۱ - آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام

آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام

بسیاری از علما و جوانان اهل سنت در طول تاریخ، خصوصاً در این عصر و زمان که مقداری سعی در شناساندن معارف اهل بیت علیهم السلام شده، در صدد برآمده‌اند تا با تراث فرهنگی آن بزرگواران آشنا شوند، امری که منجر به تشیع تعداد زیادی از آنان شده است؛ زیرا پی به وجود چشمه‌ای گوارا از علم و معرفت اهل بیت علیهم السلام برده و از آن بهره‌مند گشته‌اند.

اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در توصیف عترت پیامبر صلی الله علیه و اله خطاب به مردم می‌فرماید: «فَإِنَّ تَذَهُبُونَ؟ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيكُمْ؟ وَ هُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ السِّنَّةُ الصُّدُقِ»؛ (۶۵۱) «مردم کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حق بر پاست، و نشانه‌های ان اشکار است، با این که چراغ‌های هدایت روشنگر راه‌اند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبر صلی الله علیه و اله شما در میان شماست. آنان زمام‌داران حقیقت، پیشوایان دین، و زبان‌های راستی و راست‌گویانند».

۲ - «انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم فلن یرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی فان لبذوا فالبدوا و ان نهضوا فانهضوا و لا تسبقوهم ففضلوا و لا تتأخروا عنهم فتهلکوا»؛ (۶۵۲) «مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید به آن سو که گام بر می‌دارند بروید، و گام را به جای گام آنان بگذارید، چون آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت باز نمی‌گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند، بپای خیزید».

از آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که نابود گردید.».

۳ - «نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصِيحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَارِقًا»؛ (۶۵۳) «مردم! ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله چونان پیراهن تن او و یاران راستین او خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به ان معارف، می باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد. هر کسی از غیر در ان وارد شود دزد است.».

۴ - «إِنَّ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّايسِيخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَادْخَلْنَا وَخَرَجَهُمْ بِنَا يَسْتَعْطَى الْهَدَى وَيَسْتَجْلَى الْعَمَى»؛ (۶۵۴) «کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قران آنان می باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله را بالا آورد و آنان را بست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند و روشنی دل های کور از ما می جویند.».

۵ - «إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا»؛ (۶۵۵) «همانا من در بین شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم که هر کس به ان روی می آورد از نورش بهره مند می گردد.».

۶ - «هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَ صِيْمَتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا

يَحْتَلِفُونَ فِيهِ»؛ (۶۵۶) «ان ها - اهل بيت پيامبر صلی الله عليه واله - رمز حیات دانش و راز مرگ نادانی هستند، حلمشان شما را از دانش آنان، ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق آنان اطلاع می دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می کنند».

شواهد

با مراجعه به کلمات مستبصرین پی می بریم که این عامل تاثیر بسزایی در شیعه شدن آنان داشته است. اینک به کلمات برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن علی متوکل یکی از کسانی که شیعه شده، می گوید: «روش های درسی ما از ذکر اهل بیت علیهم السلام خالی است، و این در حالی است که کتاب های آن ها را سیره و اخبار ضعیف و قوی از مردان و زنان شرف و غرب عالم فرا گرفته است، و این به نوبه خود جای سؤال های بسیار دارد؛ زیرا ما جوانان دانشگاهی که به حرکت اسلامی خودمان را منتسب کرده ایم، کجا می توانیم از تاریخ و احوال امام علی علیه السلام و سیده زنان، حضرت زهرا علیها السلام و حسن و حسین و فرزندان آنان - علیهم السلام - و از زینب علیها السلام اطلاع یابیم؟ برای ما ذکر و یاد از آنان نمی کنند... روش های درسی، سیره اهل بیت علیهم السلام را به فراموشی سپرده اند؛ زیرا با سلیبیات و مطاعن و جرائم دیگران ارتباطی ندارد. مرئیان و اساتید نمی خواهند تا توجه شاگردان خود را به موقعیت های ناشایست و پرونده های سیاه عده ای جلب کنند...» (۶۵۷)

عبدالمعمر حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می نویسد: «برای اهل بیت علیهم السلام میراث فرهنگی عظیمی است که امت می توانست از آن استفاده کند، ولی خودش را از آن محروم ساخت. یکی از معجزات آن ها که مرا مبهور

و متحیر کرده روش آنان در دعا و کیفیت تقرب به سوی خداوند متعال و ادب بالا در مقام مخاطب با پروردگار سبحان است. کسی که صحیفه سجادیه را بخواند، کتابی که تمام ان دعاهایی از امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام است تعجب کند که چرا علمای اهل سنت به این صحیفه اهتمام ندارند؟ آیا به جهت این است که از یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده و یا جهت دیگری دارد؟». (۶۵۸)

دکتر تیجانی سماوی می نویسد: «هرگاه مسلمان بخواهد حق را بشناسد و از ضلالت محفوظ مانده و روز قیامت نجات یابد و بهشتی شده و رضایت خدا را کسب نماید، راهی جز این ندارد که سوار بر کشتی نجات شده و به اهل بیت علیهم السلام رجوع کند؛ زیرا آنان امان امتند که خداوند بنده ای را مورد قبول خود به جز از راه آنان قرار نمی دهد، و هیچ کس نمی تواند به جز از دروازه آنان داخل در هدایت شود. این امری است که رسول خدا صلی الله علیه و اله تقریر کرده و از جانب خداوند عزوجل برای امت ابلاغ کرده است». (۶۵۹)

عبدالمنعم حسن یکی دیگر از مستبصرین می گوید: «نظری کلی به روش اهل بیت علیهم السلام و کلمات و احوال آنان کافی است که ما را بر این امر هدایت کند که آنان امین های خداوند بر وحی اویند که بر پیامبرش نازل شده است. این امانت عظیمی است که ممکن نیست اشخاصی که شیطان آنان را گهگاهی وسوسه می کرده، متحمل ان گردند. و نیز نمی تواند حق آنان را ادا کند کسی که همه مردم از او فقیه تر بوده اند. و نمی تواند حفظ کند این امانت را کسی

که هوای نفس خود و عشیره اش را بر تمسک به بسیطترین مفردات حق، مقدم می داشته است... کلمات اهل بیت علیهم السلام نورانیتی دارد که من نزد دیگران نیافتم. روش آنان در تربیت امت و توجیه آنان شما را به درجه ای از احساس قرار می دهد که معنای خلافت الهی را در روی زمین درک می کنید. تاریخ گواهی نمی دهد که آنان نزد احدی علم فرا گرفته باشند، بلکه تمام صاحبان علم ادعای رجوع علم خود را به ان حضرات دارند». (۶۶۰)

یاسین معیوف بدرانی، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، می نویسد: «ما اگر قران را دوست داریم و ان را تکریم می کنیم، بدان جهت است که این نسخه نجات بخش بشریت و خارج کننده او از ظلمات به سوی نور است. ما قران را نباید مثل کسانی بخوانیم که گفتند، شنیدیم در حالی که نمی شنیدند. بلکه قران را با عقل های باز و قلب های مملو از ایمان بخوانیم، تا آیاتی را که تبیین کننده جایگاه رفیع اهل بیت علیهم السلام است بفهمیم. پس بر تو است ای برادر مؤمن! به این که از کتاب های آنان جست جو کرده تا آن ها را بشناسی و خصوصیات را نیز که خداوند به آن ها اختصاص داده دریابی، اموری که خداوند به غیر از آن ها عطا نکرده است. امید است که این امر سبب نجات تو و دیگران از انحراف و گمراهی باشد». (۶۶۱)

استاد شیخ حسن شحاته، از مستبصرین مصری می گوید: «موقعیت اهل بیت علیهم السلام موقعیت امامت عظمی است، آنان اصل اصول در وجود این عالم اند، و آنان ستارگان هدایت اند، که هر کس آنان را متابعت کند به راه مستقیم خداوند هدایت پیدا کرده است، و هر کس از طریق آنان منحرف

گردد از «مغضوب علیهم» و «ضالین» است.

اهل بیت علیهم السلام چراغان هدایت و کشتی های نجاتند. آنان امامان ما و صاحبان امر خلافتند که طاعتشان بعد از اطاعت خداوند واجب شده، آن گونه که در نصّ قران وارد شده است. آنان خزانه داران قران و ستارگان راه مستقیمانند. آنان صالحان امت و اولیای الهی اند. آنان اهل ذکرند که از ما خواسته شده که از هر مساله ای از مسائل دینی از آنان سؤال کنیم. آنان اهل دین صحیحند، پس بر هر مویّد عاقلی واجب است که آنان را در عبادت و معامله و عادت متابعت کند؛ زیرا آنان اهل قدس و پاکی و اهل عصمت و پاکیزگی اند.» (۶۶۲)

دکتر تیجانی می گوید: «شیعه ثابت قدم بوده و صبر کرده و به حقّ تمسک کرده است... و من از هر عالمی تقاضا دارم که با علمای شیعه مجالست کرده و با آنان بحث نماید، که به طور قطع از نزد آنان بیرون نمی آید جز آن که به مذهب آنان که همان تشیع است، بصیرت خواهد یافت... اری من جایگزینی برای مذهب سابق خود یافتم و سپاس خداوندی را که مرا بر این امر هدایت نمود و اگر هدایت و عنایت او نبود، هرگز بر این امر هدایت نمی یافتم. ستایش و سپاس خدایی را سزااست که مرا بر فرقه ناجیه راهنمایی کرد؛ فرقه ای که مدت ها با زحمت فراوان در پی آن بودم. هیچ شک ندارم که هر کس به ولای علی و اهل بیتش تمسک کند به ریسمان محکمی چنگ زده که گسستنی نیست. روایات پیامبر صلی الله علیه واله در این مورد بسیار است، روایاتی که مورد اجماع مسلمین است. عقل نیز به تنهایی بهترین

راه‌نما برای طالب حق است... اری، به حمد خدا، جایگزین را یافتم، و در اعتقاد به امیرالمؤمنین و سید الوصیین امام علی بن ابی طالب علیه السلام، به رسول خداصلی الله علیه واله اقتدا کردم، و نیز در اعتقاد به دو سید جوانان اهل بهشت و دو دسته گل از این ائمت، امام ابو محمد حسن زکی و امام ابو عبدالله حسین، و پاره تن مصطفی، خلاصه نبوت، مادر امامان و معدن رسالت و کسی که خداوند عزیز به غضب او غضبناک می شود، بهترین زنان، فاطمه زهراعلیها السلام.

به جای امام مالک، استاد تمام امامان، امام جعفر صادق علیه السلام و نه نفر از امامان معصوم از ذریه حسین و امامان معصوم را برگزیدم...».

او بعد از ذکر حدیث «باب مدینه العلم» می گوید: «چرا در امور دین و دنیای خود از علی علیه السلام تقلید نمی کنید، اگر معتقدید که او باب مدینه علم پیامبرصلی الله علیه واله است؟ چرا باب علم پیامبرصلی الله علیه واله را عمدا ترک کرده و به تقلید از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و ابن تیمیه پرداخته اید، کسانی که هرگز در علم، عمل، فضل و شرف به او نمی رسند؟»

ان گاه خطاب به اهل سنت نموده، می گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصیب دعوت می کنم، ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم، ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی های جمود و تحجر فکری هستیم که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند.

او کتاب هایی در دفاع از تشیع نوشته که برخی از ان ها عبارتند از: ثم اهتدیت، لا کون مع الصادقین، فاسالوا اهل الذکر، الشیعہ

هم اهل السنه، اتقوا الله.

استاد معتصم سید احمد سودانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «من در وجود خود چیزی می یابم و احساس می کنم، که نمی توانم توصیفش کنم، ولی نهایت تعبیری که می توانم از ان داشته باشم این که: هر روز احساس می کنم که به جهت تمسک به ولای اهل بیت علیهم السلام در خود قرب بیشتری به خداوند متعال پیدا کرده ام، و هر چه در کلمات آنان بیشتر تدبر می کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می شود. معتقدم اگر تشیع نبود، از اسلام خبری نبود. و هر گاه در صدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت علیهم السلام در خود برمی ایتم، لذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می کنم. و هنگامی که دعاهای مبارکی را که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده و در هیچ مذهبی یافت نمی شود، قرائت می کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می چشم...» (۶۶۳)

تأثیرپذیری از حضرت زهرا علیها السلام

عبدالمنعم حسن یکی از مستبصرین در رابطه با تأثیر پذیری اش از خطبه فدکیه حضرت زهرا علیها السلام می گوید: «این کلمات همانند تیری در اعماق وجودم تأثیر گذاشت، آن گاه جراحی را باز کرد که گمان نمی کنم به آسانی بسته شود. این کلمات بر اشک های من غلبه کرد و در حد استطاعتش در من تأثیر گذاشت...» (۶۶۴)

او نیز می گوید: «شعاع کلمات حضرت زهرا علیها السلام بر اعماق وجدانم سایه افکند و برای من واضح شد که مثل این کلمات از شخص عادی صادر نمی شود، حتی اگر آن شخص، عالمی باشد که هزاران سال درس خوانده باشد، بلکه این کلمات در حد خود معجزه است...»

دل و جان خود را برای این کلمات رها کردم و با تمام وجود مشغول شنیدن

ان شدم، وهنگامی که خطبه حضرت به جاهای حساس ان رسید، دیگر نتوانستم خودم را نگه دارم و اشکانم از چشمم سرازیر شد. از این کلمات قوی که متوجه خلیفه رسول خداصلی الله علیه واله شد تعجب کردم. و چیزی که تعجبم را بیشتر کرد این که این کلمات از دختر رسول خداصلی الله علیه واله صادر می شد! چه امری اتفاق افتاده است؟ و چرا و چگونه؟! و حقّ با چه کسی بوده است؟ و قبل از هر چیز، آیا واقعا چنین اختلافی اتفاق افتاده است؟ من قبلا علم به صدق این خطبه نداشتم، ولی هنگامی که ان را شنیدم تمام مشاعر وجودم را به لرزه در آورد، و لذا به طور جدی قرار گذاشتم تا در ان غور کنم...» (۶۶۵)

او نیز می گوید: «هر انسانی در اندرون خود نوری احساس می کند که راهنمای او به حقّ است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان، بر ان نور پرده می اندازد، لذا انسان نیازمند تذکر و بیداری است، و نور فاطمه علیها السلام اصل ان نور است. من ان نور را دائما در وجود خود احساس می کنم...» (۶۶۶)

۲ - مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

یکی از اسباب تشیع افراد بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر، پی بردن به مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در راه فداکاری آنان برای حفظ و گسترش دین است، عاملی که به نوبه خود تاثیر درونی مهمّی در جلب توجه افراد به مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته است.

دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیر العقول» می نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه ها تاثیر گذارد، مساله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان

است. و این مساله از امور طبیعی به شمار می آید؛ زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت بشر متمایل به ضعیف است... این مؤلفان اروپایی که تفصیل مقاتله امام حسین علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می نویسند با وجود آن که اعتقادی به آنان ندارند، ولی به ظلم و تعدی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می کنند. چیزی نمی تواند در مقابل این امور طبیعی ایستادگی کند، چیزی بایستد. و این نکته از مؤیدات برای فرقه شیعه به حساب می آید». (۶۶۷)

تأثیر پذیری از امام حسین علیه السلام

از جمله امامانی که سبب تأثیر پذیری تعداد زیادی از مستبصرین شده و به واسطه قضیه ای که مربوط به او است گروهی شیعه شده اند، حضرت امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا است. واقعه ای که شیعیان اگر به خوبی از آن استفاده کنند می توانند تمام بشریت را از خواب غفلت بیدار کرده و به تشیع دعوت نمایند.

شیخ زهیر الحسون می گوید: «من از کتابخانه واتیکان در رم دیدن کردم. در بخش اختصاصی کتاب های اسلامی، بیش از هزار کتاب چاپ شده و خطی درباره امام حسین علیه السلام یافتیم. از مدیر کتابخانه در این باره سؤال کردم، او در جواب من گفت: «بزرگان واتیکان در این مدت اخیر مشاهده کرده اند که تشیع در سطح عالم انتشار پیدا کرده و افراد بسیاری در عالم، مذهب اهل بیت علیهم السلام را در آغوش گرفته اند. آنان پس از بررسی در عظمت این حادثه پی برده اند که سبب آن، انتشار مظلومیت امام حسین علیه السلام در مجالس حسینی و برپایی

دسته های عزاداری از جانب شیعیان است. لذا آنان به نمایندگان واتیکان در سرتاسر عالم دستور دادند تا هر چه کتاب چاپ شده یا خطی را که درباره امام حسین علیه السلام تالیف شده جمع آوری کنند، تا از آن ها در نشر و گسترش مسیحیت از طریق نشر مظلومیت مسیح استفاده نمایند؛ زیرا مسیحیان معتقدند که مسیح همانند حسین علیه السلام به دار آویخته شده و مظلومانه کشته شده است». (۶۶۸)

۱ - استاد مصری، ابوشریف، معروف به عبدالمجید

او در نامه ای به یکی از خطبای حسینی می نویسد: «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود، به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاً شنیده بودم فرق می کرد. کم کم توجه ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوسته، سخن می گوید. نمی دانم در چه ماهی از ماه های سال بود، گمانم در ماه محرم بود.

تا به آن روز من هنوز مساله گریه بر امام حسین علیه السلام را نمی دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب، در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن حین زار زار گریستم و اشک دیدگانم بدون اراده و با شدت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام

وجود مرا در بر گرفته و در ان تاثیر گذاشت... .

او در ادامه سخنانش می گوید: «... بعد از این زمان بود که افق های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک ها، امام حسین علیه السلام باز شد.» (۶۶۹)

او بعد از ان واقعه تشیع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می شود.

۲ - استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می کند: «اری این چنین بود، شروع ان با حسین علیه السلام چراغ هدایت، بود. با حسین علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من ان را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از ان موقت گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه های ان رساند... و ان، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا ان صدا قبل از ان نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از ان بی توجه گذر کرده بودم و بر روی ان پرده ها انداختم، او نیز به من بی توجهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود، در حالی که من در کنار خلوتی یا شبیه ان بودم. به جهت ان صدا، تمام مشاعر و حواس من به لرزه در آمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم... .

ان صدا مرا به سوی خود جذب کرد... و امواج متلاطم و زبانه های شعله پراکنده اش هر لحظه بر من اصابت می نمود. تا به حدی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش کرده و

به خود متوجه ساخت. من با آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می کرد، زندگی کرده، در آن ها ذوب می شدم... و با آن قافله سیر می نمودم، و هر کجا که فرود می آمدند، من نیز فرود می آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام های خود را برداشته و راه را پیمودم.

آن واقعه، قصه مقتل امام حسین علیه السلام با صوت شیخ عبد الزهرا کعبی رحمه الله در روز دهم از ماه محرم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام ندهای امام حسین علیه السلام گوش می دادم و تمام جوارحم از آن می لرزید، و این همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... که لبیک یا سیدی، یابن رسول الله!....

در ذهنم سؤال هایی بی پایان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برانگیز... و یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشی که پیروی و اقتداء به حسین علیه السلام را در برداشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امت و از رهبران دین بود.

فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خداصلی الله علیه واله ان را به توسط شخص ریحانه و سبطش حسین علیه السلام از نو رهبری نمود.

این ندهای اسلام است که هر کجا فرود آید پراکنده می شود و همه آن ها را می شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی شود.

اری، مکان های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا!...» (۶۷۰)

۳ - استاد ادريس حسینی مغربی او در کتاب خود «لقد شیعنی الحسین علیه السلام» می نویسد: «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و

به چه کتاب هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: اما نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: ان شخص جدم حسین علیه السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و اما نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که ان ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمل نمایی... در این هنگام به ارزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امتی که حسین علیه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت برد هرگز قابل اعتماد نیستند. و هرگز برای فکر ازاد و بی تعصب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی توانم خون پاک را با آب طبیعی تاویل نمایم. این خون هایی که جاری شد، آب های نهر نبود، بلکه خون های شریف ترین کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و اله بر آنان در این امت وصیت نموده بود. این امت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی توانند مرا قانع کنند که چگونه خون حسین علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امت اسلامی حکمرانی می کرده اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد و هرگز نمی تواند مراعات سنتش را بعد از او

کند، هر چه می خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اول در کشتن اهل بیت علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد؛ ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می تواند انکار کند که امام حسین علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه توز کشته شد، در جامعه ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد... .

هرگز، و هزار هرگز... هیچ کس جرات و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنت تاریخ ان است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراهت داشته باشند». (۶۷۱)

او همچنین می گوید: «خواست امام حسین علیه السلام این بود که امت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضد کیان اموی که بر سلطه تکیه زده، تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...». (۶۷۲)

وی اضافه می کند: «امام حسین علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی های او می ایستاد... اری حسین علیه السلام

خوار شد در حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند.» (۶۷۳)

او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می‌رسد که «لقد شیعنی الحسین علیه السلام» حسین علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می‌گوید: «... به جان خودم سوگند! این مشهد کسی است که همیشه فریاد او در مقدس‌ترین مقدسات من به صدا درآمده و در حرکت است. و در تمام حالات و حرکات مرا محزون نموده است.

من از قرائت کشتار کربلا- با تفصیل جانکاهش خلاصی نیافتم جز آن که کربلا در نفس و فکرم قیام نمود. و از این جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضد تمام مفاهیم و مسلمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، اری، انقلاب حسین علیه السلام داخل روح و عقلم... .

اهل شام و کوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین علیه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشیر پیروز شد، بلکه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین علیه السلام نوری است که تاریکی‌های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را زنده نگه می‌داریم می‌داریم و می‌دانیم که امام حسین علیه السلام در راه حق کشته شد و تنها قطره‌ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافل می‌گرییم که قاتلان و خوارکنندگان حسین علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه‌ای از ورع پنداشته‌اند و به آنان اقتدا می‌نمایند... کسانی که حسین علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی که می‌دانستند او از امیرشان بهتر است، او سید عرب و مسلمانان است. آنان حسین علیه السلام

را نکشتند جز به خاطر هدایایی که یزید بشارتش را داده بود. آیا آنان قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟

اری، این حسین علیه السلام بود که مرا از لابه لای این مصیبتی که او و اهل بیتش به ان مبتلا شدند، شیعه نمود. مرا با خون های تازه اش شیعه نمود. خون های تازه ای که بر روی سنگ ریزه های زرد در سرزمین طفّ (کربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه های زنان شیعه نمود. من به یاد آن روز فریاد برآوردم، در حالی که از دیدگانم اشکی همراه با حزن و رقت قلب جاری بود. و با قلبی که اندوه ها آن را پاره می نمود گفتم:

و یرثی ربابک دنیا السّجون و دمع النواح و فیض الدما

با مرگ حسین علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش های خود را با لگد خورد کردند، تا با خواری و ذلت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای ابا عبدالله! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطر تو نورانی شد.

سطعت بریقا کومض الشّمس و شاع سناک کبر السما

من هر گاه تفصیل کربلا را قرائت می کنم، از دور جذبه ای مرا به سوی خود می برد، آن گاه نفس هایم به تپش درمی آید و حسین را در کنار خود می یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نایل می گشتم! و در آن جذبه و کشش محو می شدم! اری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می فهمد، و ممکن است کسی باشد

که ان چه من فهمیدم نفهمد و ان واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد... .

اری، کربلا- محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است، فانی نگردم. اری این واقعه ای است که بر ان فرود امدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب اهل بیت علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضد نسل پیامبر صلی الله علیه واله سخن گفتم و الان می خواهم کلامم را به پایان رسانم». (۶۷۴)

۴ - دکتر محمد تیجانی تونسسی او در کتاب خود «ثمّ اهتدیت» می نویسد: «... دوستم منعم امد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در ان جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می کردند و گرداگرد ارامگاهش پروانه وار می چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می کردند و بیتابی می نمودند که گویی هم اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را بر می انگیزتند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و وا می داشتند و هیچ شنونده ای نمی تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی اختیار از حال می رود. من هم گریستم و گریستم و ان قدر گریستم که گویی سال ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می شود.

پس از ان شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از ان روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی

در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنان، داستان حر را بررسی می کرد. حر یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می کردم و از حسین علیه السلام می خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تاثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می گیرد و تکرار می کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می کردم که اشک هایم قلبم را شست و شو می دهند و تمام بدنم را

از درون تطهیر می کنند. ان جا بود که معنای روایت پیامبر صلی الله علیه واله را فهمیدم که می فرمود: «اگر ان چه من می دانستم شما هم می دانستید هر اینه کمتر می خندیدید و بیشتر می گریستید». تمام ان روز را با اندوه گذراندم. دوستم می خواست مرا تسلّی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی بکلی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی دانستم...» (۶۷۵)

۵ - احمد حسین یعقوب اردنی او که در سفری به مناسبت سالگرد رحلت امام خمینی رحمه الله به ایران آمده بود، می گوید: «از جمله برنامه های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح ان روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه ای در بغل گرفته و دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعارهایی به فارسی می دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیت چه می گوید؟ او گفت: آنان می گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام!

من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند، همان امام حسین علیه السلام است و بس!! در ان روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به فکر تالیفی در رابطه با واقعه کربلا برایم.

و به این نتیجه رسیدم که مطلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آن ها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تالیف بزنم... .

هنگامی که مشغول تالیف کتابم در این باره بودم، موقعیت هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود، متأثر می شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می گریستم. و چه انسانی است که بر بخش های مختلف واقعه کربلا نگرید...» (۶۷۶)

او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیع کتاب هایی در دفاع از این مذهب تالیف کرده است.

۶ - علامه دکتر محمد حسن شحاته او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقیقت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می گوید: «عشق من به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیت هایی که داشتم دست بردارم».

او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق می توان یافت یا غرب؟ من جواب می دهم که امام حسین علیه السلام را می توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است.» (۶۷۷)

۳ - آشنایی با واقعیت های عامه

یکی دیگر از عوامل مهم که زمینه را برای متفکرین اهل سنت فراهم کرده تا به سوی تشیع گرایش پیدا کنند، اطلاع و آگاهی آنان از واقعیت هایی است که در مذهب اهل سنت

وجود دارد. اینک به برخی از تصریحات کسانی که شیعه شده اند اشاره می کنیم.

صالح الوردانی مستبصر مصری می گوید: «کمتر مطلبی که درباره عقیده اهل سنت گفته می شود این است که عقیده ای آنان عقیده حکومتی است که از ابتدای پیدایش آن تاکنون در دامن های حکام پرورش یافته است. و از این حکام پشتیبانی و مشروعیت خود را اخذ کرده است، امری که به این عقیده، اجازه و فرصت استمرار و انتشار و بقا را داده است. و این تنها عاملی است که این عقیده را در مرکز صدارت قرار داده و آن را عقیده غالب مردم کرده است؛ زیرا این عقیده به خودی خود، دارای پایه های اساسی نبوده تا متکفل بقا و انتشار باشد.

عقیده اهل سنت در حقیقت عقیده ای است که به جهت پناه دادن به واقعیت های خارجی و مشروعیت بخشیدن به آن تاسیس شده است، که اگر در پناه و دامن حکام محافظت نمی شد به طور حتم به انتهای خود رسیده بود. دست تقدیر نسبت به عقاید بسیاری چنین حکم کرد که از صفحه تاریخ محو شود به رغم این که مقومات فراوان و مؤیدات بسیاری را داشتند لذا از آنها اثری باقی نماند. و بدین جهت و جهات دیگر این عقاید به عنوان جزء مسلم دین به حساب آمد که هیچ کس حق ندارد با آن به مقابله برآمده و آن را نقد کند، در حالی که عقاید و روش های عقیدتی دیگر، همگی مورد نقد و طعن و نظر در طول زمان قرار گرفت، و تنها عقیده اهل سنت بود که تنها در برجی عالی قرار گرفت که هاله ای از قداست و عصمت دور آن را گرفته

و کسی حق ندارد تا به آن نزدیک شود». (۶۷۸)

او نیز می گوید: «حکومت های پیاپی، به اهل سنت فرصت دادند تا خود را بر دیگران برتر جلوه دهند، و عقاید خود را در سطح جامعه منتشر سازند تا جایی برای مذاهب دیگر از معتزله و شیعه و دیگر مذاهب باقی نماند. کار اهل سنت در این زمینه به جایی رسید که پیروان دیگر مذاهب را به پای میز محاکمه کشانده و آنان را اذیت و آزار نمودند.

واقعیت های تاریخی بر این تاکید دارند که اهل سنت به فضل پشتیبانی حکام به زندگی خود ادامه دادند و اگر آنان چنین پشتیبانی را نداشتند با افکاری که داشتند از هم می پاشیدند، این پشتیبانی از ناحیه حکام تا به امروز ادامه دارد، و این بدان جهت است که روش اهل سنت نمایانگر بزرگ ترین و بهترین پشتیبانی است که ممکن است حکومت ها بر آن در مقابل دسته های دیگر که برای ایشان خطر سازند، سرمایه گذاری کنند...». (۶۷۹)

او نیز در جایی دیگر می گوید: «من در محیط فکر سنی در مدت زمانی طولانی زندگی کردم، ولی در آن، احساس خلل ها و نابسامانی های غیرعادی کردم. احساس کردم که مذهب سنی مذهب حکومتی است و از آن بوی سیاست به مشام می خورد، و عقل تو در آن، ضعف هایی را می بیند که نمی تواند او را راحت بگذارد و نمی تواند برای توجیه آن ها جواب پیدا کند». (۶۸۰)

و در جایی دیگر می گوید: «در مدتی که سنی بودم، مردم را به عقل گرایی دعوت کرده و شعار عقل می دادم، ولی در میان قوم خود جایگاهی نیافتم و از هر طرف، تهمت ها و شایعاتی بر ضد خود شنیدم... و من به خوبی

می دانستم که کوتاه آمدن از عقل یعنی ذوب شدن در پیشینیان، و در نتیجه انسان بدون هیچ شخصیتی خواهد بود تا واقع را بر او روشن سازد... من هرگز چیزی را بدون تحقیق و دقت نظر نمی گویم... عقل گرایی من عامل اساسی در تمایل من به سوی تشیع و خطّ اهل بیت علیهم السلام و اختیار مذهب آنان بوده است» (۶۸۱)

وی در گلایه ای از شیخ الازهر مصر می گوید: «شیخ ازهر کارگزار حکومت است. او سیاست دولت وقت را دنبال می کند و در گرو او است. در نتیجه، از هنگام به عهده گرفتن ریاست الازهر تاکنون سخنان متناقض گفته است...»

در طول دهه های چهل و پنجاه و شصت میلادی، جامعه الازهر به شیعه ارادت داشت و با آنان هم پیمان بود. حتی در اوائل دهه هفتاد، الازهر از مروجان و پایه گزاران جماعت تقریب بین مذاهب در مصر به شمار می آمد. اما هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد، شخصیت ها و رجال الازهر بر ضد شیعه قیام کردند و علیه آنان اعلام جنگ نمودند. آنان گفتند: شیعیان، صحابه را سبّ و ناسزا می گویند و قرآن سری غیر از این قرآن موجود دارند. همچنین تهمت های باطل دیگری نیز به شیعه نسبت دادند، ولی آنان به خوبی می دانند که شیعه از این اتهامات به دور است. به راستی چرا این سخنان را قبل از انقلاب ایران نمی گفتند؟!»

محمد کثیری یکی دیگر از مستبصرین به همین نقطه ضعف اشاره کرده و می گوید: «مهم این است که سلطه حاکم بر مجتمع اسلامی، خصوصا با شروع قرن چهارم، شرعیت مطلوب را به برخی از مدارس اصولی و فقهی داده اند، و عموم مردم نیز آن را تلقی به

قبول کردند و با مرور زمان بر آن ها چهره قداست و احترام پوشاندند تا به حدی که نمایانگر اسلام معرفی کردند، و عقاید دیگران را از اسلام خارج کرده، بلکه کفر و ضلالت دانستند و بدین جهت خون و مال صاحبان آن عقاید را حلال نمودند...».

(۶۸۲)

دکتر تیجانی می گوید: «غالب علمای شیعه، از قدیم و جدید، همیشه معتقدند که برادران آنان از اهل سنت و جماعت ذبح شدگان دست مکر و کینه و حيله بنی امیه اند؛ زیرا آنان به گذشتگان خود حسن ظن پیدا کرده و لذا به آن ها اقتدا نموده اند بدون آن که تفحص و جست جو کنند و لذا بنی امیه آنان را از راه مستقیم گمراه کردند و از ثقلین - کتاب خدا و عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و اله - مردم را دور ساختند، کسانی که در صورت تمسک به آنان، ضامن هدایت و عصمت از ضلالتند...».

۴ - ضعف فقه عامه

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از اهل سنت، پی بردن به ضعف مبانی احکام مذهب آن ها و در مقابل، قوت مبانی فقه و احکام شیعه است.

مستشار دمردش بن زکی العقالی از شخصیت های طراز اول الازهر مصر و متخصص در علم حقوق که مدتی است شیعه شده، می گوید:

«در روز دومی که در پست قضاوت قرار گرفتم، زن مسلمانی نزد من آمد. او که از شوهرش شکایت داشت در غیاب وی گفت: شوهرم مدتی است که به سراغ من نیامده و نفقه زندگی مرا قطع کرده است. او می گوید: من شوهر خانم را خواستم و به او گفتم: چرا همسرت را رها کرده و به او نفقه نداده ای؟ او در جواب گفت: من حدود یک سال

است که این زن را طلاق داده ام و لذا هیچ حقی بر من ندارد.

در این هنگام صدای زن بلند شد و در حالی که به خدا پناه می برد، گفت: او دروغ می گوید. ما مدتی با یکدیگر زندگی کرده ایم و او هرگز مرا طلاق نداده است.

من با مشاهده این صحنه به خود آمدم، گویا صاعقه ای بر سرم فرود آمده باشد. چه پاسخی به او بدهم؟ چگونه حکم کنم؟ مشکل در این قضیه از کجا پدید آمده است؟ مشاهده کردم که ریشه این معضل از فتوای ابوحنیفه است؛ زیرا او می گوید: می توان همسر خود را غیابی و با لفظ صریح یا کنایه یا معلق طلاق داد.

با خود گفتم: این مساله نیاز به مراجعه به کسی دارد که از من به شؤون شریعت و نظام خانواده داناتر است. خدمت استاد خود در دانشکده حقوق شیخ محمد ابوزهره رفتم و قضیه را برای او تعریف کردم و مشکلی را که از این ناحیه پدید آمده بود برای او شرح دادم. او در جواب گفت: فرزندم! اگر امر به دست من بود در قضاوت و فتوا از مذهب امام صادق علیه السلام تجاوز نمی کردم.

استاد مرا مامور نمود تا به سوره طلاق و شرح مذهب اهل بیت علیهم السلام درباره احکام طلاق مراجعه کنم. بعد از مراجعه به این نتیجه رسیدم که مطابق قران و دیدگاه اهل بیت علیهم السلام طلاق صحیح نیست مگر در صورتی که در حضور دو شاهد عادل اجرا شود. با خود گفتم: سبحان الله! چگونه این احکام از فقها مخفی مانده و به سبب آن، حلال و حرام خداوند دگرگون شده است؟ این قضیه جرقه ای بود که مرا

به تفکر و تحقیق در مذهب اهل بیت علیهم السلام واداشت تا ان که با مطالعه گسترده در کتب شیعه، تشیع را انتخاب نمودم.» (۶۸۳)

۵- تعریف حقایق

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از افراد، تحریف و وارونه جلوه دادن حقایق تشیع از ناحیه علما اهل سنت است؛ زیرا افراد منصف هنگامی که با شیعیان برخورد پیدا می کنند و خلاف ان تبلیغات را مشاهده می نمایند، پی به حقانیت و مظلومیت شیعه می برند و می فهمند که این باطل است که از کشف شدن حقایق دیگران می ترسد و درصدد اتهام بر آنان است.

استاد حسن بن فرحان مالکی از شخصیت های درخشان و مشهور در مجامع فرهنگی اسلامی به شمار می آید و در بحث، عالمی منصف شناخته شده است. و به رغم این که در عربستان سعودی به سر می برد ولی انصاف او سبب غضب وهائیان بر ضد او شده تا به حدی که مورد تیرهای آنان قرار گرفته است. او که دارای کتاب ها و تالیفات فراوان است، در مقاله ای در مجله «المجله» شماره ۱۰۸۲ در تاریخ ۱۱/۱۱/۲۰۰۰ میلادی تحت عنوان «قرائه فی التحولات السنیه للشیعه» که درباره علت شیعه شدن افراد و گسترش تشیع است، می گوید: «تیجانی کسی بود که عراق را زیارت کرد و بیشترین تحول او هنگامی بود که با واقعیت های شیعه از نزدیک آشنا شد و مشاهده کرد که آنان چگونه به دین التزام دارند، با وجود این که ما آنان را متهم به خروج از دین می کنیم. پس مساله کشف دروغ از خطرناک ترین صدماتی است که دانشجوی ازاد و حر با ان مواجه است. و این برای ما درس است تا صورت دیگران را مشوه جلوه ندهیم؛ خواه ان

افراد شیعه باشند یا غربی یا شرقی، بلکه حقیقت امر را به طور کامل نقل نماییم؛ چه مطالبی که به نفع آنان است و یا به ضرر آنان، تا موقعیت خود را نزد دانشجویان و فرزندانمان از دست ندهیم».

او نیز می گوید: «از اسباب عام اساسی در تحول دکتر تیجانی و دیگران از سنی بودن به شیعه، صورت ذهنی اشتباهی است که پدید آمده است. صورتی که ما آن را برای دیگران مشوه جلوه دادیم، به نحوی که با حقیقت مخالفت دارد.

هنگامی که دکتر تیجانی به سراغ شیعیان می رود، شیعیانی که غلات اهل سنت آنان را چنین معرفی کرده اند که: علی را می پرستند و گمان می کنند جبرئیل خطا کرده است، و هدف آنان نابودی اسلام از طریق تشیع است، و آنان قرآن هایی غیر از قرآن ما دارند، و آنان کینه بر ضد اسلام دارند، و ازدواج آنان از طریق زنا است! و دیگر اتهامات و افترااتی که شک جوانان اهل سنت را زیاد می کند. هنگامی که حقیقت را کشف کردند و در نتیجه اطمینان به علما و محققین خود را از دست دادند، بنابراین نباید کسی غیر از این را توقع داشته باشد که به سادگی عده ای متحول شده و به تمام منظومه سنی شک و تردید پیدا کنند، بلکه به جهت توافق بر دروغ و اغفال دیگران نسبت به علمای خود کینه پیدا نمایند».

او نیز می گوید: «اری، در میان شیعه امامیه کسانی هستند که معتقد به تحریف قرآنند ولی در اقلیت قرار دارند، و اغلب علمای شیعه بر آنان رد نوشته و این عقیده را باطل شمرده اند».

او نیز می گوید: «مساله غلو در ادعای اجتهاد، از

اسباب نفرت تیجانی از مذهب تسنن است؛ زیرا ملاحظه می کنید که تیجانی گمان ما را درباره معاویه که او اجتهاد کرده و در قتل با علی علیه السلام و کشتن صحابه و کشتن حجر بن عدی و سب علی علیه السلام بر منابر و ملحق کردن زیاد به خود و مخالفت با احادیث و... و این که یزید بر کشتن حسین و مباح کردن مدینه در واقعه حره ماجور بوده و... را شنیده و همه را به باد مسخره می گیرد. حقیقت مطلب این است که این توجیهاات، رای پیشینیان از اهل سنت نیست، بلکه رای کسانی از نواصب است که اسم سنت را به خود گذاشته اند...».

او نیز می گوید: «.. اهل سنت، معاصرین خود را اغفال کرده و ترجمه و شرح حال امامان اهل بیت علیهم السلام را؛ از قبیل، باقر، صادق، کاظم، زید بن علی، عیسی بن زید، نفس زکیه و دیگران را مخفی داشتند.

تیجانی ناگهان با شرح حال آنان مواجهه پیدا می کند، کسانی که در مدارس و دانشگاه های ما و در مراجع حدیثی ما از ان ها یاد نمی شوند. از علم و فضل و شرف بیت آنان مطلع می گردد... و لذا طبیعی است که به آنان متمایل شود».

۶- قوت استدلال شیعه

یکی دیگر از اسباب تشیع عده ای از افراد، قوت و متانت استدلال شیعه در تبیین مرام و عقیده خود است.

محمد مرعی انطاکی در این باره می گوید: «از جمله اسبابی که ما را به سوی تشیع می کشاند، وقوع بسیاری از مناظراتی است که بین من و برخی از علمای شیعه اتفاق افتاد. من هنگام مناظره، خودم را در مقابل آنان محجوب می دیدم، و به مانند کسی که مغلوب شده از خود دفاع

می کردم، با آن که به حمد خدای متعال از اطلاعات گسترده و علم فراوانی در مذهب سنی شافعی و دیگر مذاهب برخوردار بودم؛ زیرا در حدود ربع قرن نزد بزرگان علما و شخصیت های الازهر درس خوانده بودم تا این که به درجات و مدارک عالی رسیدم.» (۶۸۴)

دکتر تیجانی در این باره می گوید: «دلیل شیعه، دلیل سست یا ضعیف نیست تا این که بتوان از آن گذشت یا به اسانی آن را فراموش کرد، بلکه این امر متعلق به آیاتی از قران کریم است که خاص و عام، آن را نقل کرده اند، به حدی که کتب تاریخ و احادیث از این مطالب پر شده و راویان در هر طبقه ای آن را ثبت کرده اند.» (۶۸۵)

او نیز می گوید: «از جمله اموری که قناعت و باور مرا زیاد کرده که شیعه امامی همان فرقه ناجیه است، این که عقاید آنان در عین عظمت از اسانی برای هر صاحب عقل و ذوق سلیمی برخوردار است. ما برای هر مساله از مسائل و هر عقیده از عقاید آنان، تفسیر شافی و کافی از ناحیه یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام می یابیم. مسائلی که ما گاهی راه حلی نزد اهل سنت و دیگر فرقه ها نمی یابیم.» (۶۸۶)

محمد کثیری یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «این کتاب هایی را که سلفیه در مملکت خود بر ضد عقاید شیعه منتشر می کنند، سهم بسزایی در نشر تشیع دارد؛ زیرا کافی است تا جوانان جویای حق و حقیقت، از لابلای کتاب ها و مجلات آنان پی به عقاید شیعه ببرند و هنگام مقایسه با ادعاهای سلفیه به زودی پی به دروغ بودن آنان خواهند برد. و لذا این افراد بعد از آن که حقیقت و

واقعیت امر برایشان روشن شد، تبدیل به یکی از چهره های دشمن علیه سلفیه و مبادی آنان می شوند و در آخر امر به دامان تشیع پناه خواهند برد. و این امری است که ما الان مشاهده می کنیم». (۶۸۷)

او در تعلیل بر ادعای خود می گوید: «هیچ عقیده و فکری نیست که شیعه امامیه ان را ادعا کند جز آن که برای ان مستندی قوی دارد، نه این که تنها به روایاتی تمسک کند که در کتب خودشان آمده است، بلکه به قران یا روایاتی تمسک می کند که به طریق صحیح در کتاب های اهل سنت وارد شده است. لذا مشاهده می کنید افرادی که از سلفیه یا اهل سنت امروزه شیعه می شوند، در استدلال بر عقاید شیعه به مصادر تاریخی یا حدیثی شیعه تمسک نمی کنند؛ بلکه آرزو و هدف خود را که به ان رسیده اند، در تراش اهل سنت و سلفیه می یابند، و این امری است که اطمینان و ایمان بیشتری برای آنان نسبت به عقاید شیعه و ادعای آنان پدید می آورد». (۶۸۸)

محمد مرعی انطاکی یکی از بزرگان اهل سنت که شیعه شده، در این باره می گوید: «به طور قطع خداوند مرا هدایت کرد. و برایم تمسک به مذهب حقّ مقدر فرمود؛ یعنی مذهب اهل بیت علیهم السلام، مذهب نوه رسول خدا صلی الله علیه و اله امام جعفر بن محمد صادق...»

او در عوامل و اسبابی که منجر به تمسک به مذهب اهل بیت علیهم السلام شد، می گوید:

اولاً: مشاهده کردم که عمل به مذهب شیعه مجزی است و ذمه مکلف را به طور قطع بری می کند. بسیاری از علمای اهل سنت - از گذشته و حال - نیز به صحّت ان فتوا داده اند....

ثانیا: با دلایل

قوی، برهان های قطع اور و حجت های واضح، که مثل خورشید درخشان در وسط روز است، حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام ثابت شد و این که ان مذهب همان مذهبی است که شیعه ان را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کرده و اهل بیت نیز از رسول خدا و او از جبرائیل و او از خداوند جلیل اخذ کرده است....

ثالثا: وحی در خانه انان نازل شد و اهل خانه از دیگران بهتر می دانند که در خانه چیست. لذا بر عاقل مدبر است که دلیل هایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، رها نکرده، و نظر بیگانگان را دنبال نکنند.

رابعا: آیات فراوانی در قران کریم وارد شده که دعوت به ولایت و مرجعیت دینی انان نموده است.

خامسا: روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله نقل شده که ما را به تعبد به مذهب اهل بیت علیهم السلام دعوت می کند، که بسیاری از ان ها در کتاب «الشیعه و حججهم فی التشیع» آورده ام.

نویسنده معاصر صائب عبد الحمید، یکی دیگر از مستبصرین در این زمینه می گوید: «من اعتراف می کنم بر نفس خود که اگر رحمت پروردگار و توفیقات او مرا شامل نمی شد، به طور حتم نفس معاندم مرا به زمین می زد. این امر نزدیک بود و حتی یک بار نیز اتفاق افتاد. ولی خداوند مرا کمک نمود. با اطمینان خاطر به هوش آمدم در حالی که خود را در وسط کشتی نجات می یافتم، مشغول به آشامیدن آب گوارا شدم و الان با تو از سایه های بهاری ان گل ها سخن می گویم.

بعد از اطلاع دوستانم از این وضع، همگی مرا رها نموده، به من جفا کردند. یکی از انان که از

همه دانایان بودند، به من گفت: آیا می‌دانی که چه کردی؟ گفتم: اری، تمسک کردم به مذهب امام جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند زین العابدین، فرزند سید جوانان بهشت، فرزند سید وصیین و سیده زنان عالمیان و فرزند سید مرسلین علیهم السلام. او گفت: چرا این گونه ما را رها کردی، و می‌دانی که مردم در حق ما حرف‌ها می‌زنند؟ گفتم: من آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده، می‌گویم. گفت: چه می‌گویی؟ گفتم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌گویم که فرمود: «من در میان شما چیزهایی قرار می‌دهم که با تمسک به آن‌ها بعد از من گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیت». و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در حق اهل بیتش که فرمود: «اهل بیت کشتی‌های نجات‌اند، که هر کس بر آن‌ها سوار شود، نجات یابد».

صائب عبدالحمید کتاب‌هایی را نیز در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: «منهج فی الانتماء المذهبی؛ ابن تیمیه، حیات و عقائده و تاریخ الاسلام الثقافی و السیاسی».

وکیل و قاضی مشهور مستبصر دمردش عقالی از شخصیت‌های مشهور و بارز مصری است که در شغل و کالت مدت‌هاست فعالیت می‌کند. هنگام تحقیق در یک مسأله فقهی و مقایسه آن در آن مسأله، فقه و استنباط‌های شیعه امامیه را از دیگر مذاهب فقهی قوی‌تر می‌یابد و همین مسأله بارقه‌های تشیع را در دلش روشن می‌گرداند، تا این که حادثه‌ای عجیب سرنوشت او را به کلی عوض کرده و او را مفتخر به ورود در مذهب تشیع می‌نماید و آن، این بود که: وقتی گروهی از حجاج ایرانی همراه با

حدود بیش از بیست کارتن کتاب اعتقادی وارد عربستان می شوند، تمام کتاب ها از طرف حکومت مصادره می شود. سفیر ایران در زمان شاه، موضوع را با ملک فیصل در میان می گذارد. او نیز به وزارت کشور عربستان می نویسد تا به موضوع رسیدگی کنند. وزیر کشور دستور می دهد که تمام کتاب ها را بررسی کرده، اگر مشکلی ندارد ان را به صاحبش برگردانند. در آن زمان «دمرداش عقالی» در حجاز به سر می برد، از او خواستند که این کتاب ها را بررسی کند و در نهایت رای و نظر قانونی خود را بدهد. او با مطالعه این کتاب ها به حقانیت تشیع پی می برد و از همان موقع، قدم در راه اهل بیت علیهم السلام می گذارد...» (۶۸۹)

عالم مستبصر فلسطینی، شیخ محمّد عبدالعال کسی است که بعد از مدت ها تحقیق در مذهب تشیع، پی به حقانیت ان برده، و به اهل بیت علیهم السلام اقتدا نموده است. وی در مصاحبه ای می گوید: «... از مهم ترین کتاب هایی که قرائت کردم، کتاب «المراجعات» بود، که چیزی بر ایمان من نیفزود و تنها بر معلوماتم اضافه شد. تنها حادثه ای که مطلب را نهایی کرده و مرا به ولایت اهل بیت علیهم السلام رهنمون ساخت، این بود که: روزی در پیاده رو، رو به روی مغازه یکی از اقوام نشسته بودم، مغازه ای کوچک بود. شنیدم که ان شخص به یک نفر از نوه های خود امر می کند که به جای او در مغازه بنشیند، تا نماز عصر را به جای آورد. من به فکر فرو رفتم، که چگونه یک نفر مغازه خود را رها نمی کند تا به نماز بایستد، مگر ان که کسی را به جای خود قرار دهد که بتواند

حافظ اموالش باشد، حال چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله یک امتی را بدون امام و جانشین رها کند!! به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد بود... .

هنگامی که از او سؤال شد که آیا الان که در شهر غربت لبنان به سر می بری، احساس وحشت و تنهایی نمی کنی؟ او در جواب می گوید: «به رغم این که عوارض و لوازم تنهایی زیاد و شکننده است، ولی در من هیچ اثری نگذاشته و هرگز آن ها را احساس نمی کنم؛ زیرا در قلبم کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را حفظ کرده ام که فرمود: «ای مردم! هیچ گاه از راه حق به جهت کمی اهلش وحشت نکنید».(۶۹۰)

او نیز می گوید: «مردم به خودی خود به دین اهل بیت علیهم السلام روی خواهند آورد؛ زیرا دین فطرت است، ولی چه کنیم که این دین در زیر چکمه های حکومت ها قرار گرفته است».

و نیز در پاسخ این سؤال که آیا ولایت احتیاج به بینه و دلیل دارد، می گوید: «ما معتقدیم که هر چیزی احتیاج به دلیل دارد، مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام، که دلیل محتاج به آن است...».(۶۹۱)

وی همچنین می گوید: «هر کسی که دور کعبه طواف می کند - دانسته یا ندانسته، جبری باشد یا اختیاری یا امر بین الامر - در حقیقت به دور ولایت طواف می کند؛ زیرا کعبه مظهر است و مولود آن، جوهر، و هر کسی که برگرد مظهر طواف می کند در حقیقت به دور جوهر طواف می کند».(۶۹۲)

مجاهد و رهبر مستبصر فلسطینی، محمّد شحاده کسی است که هنگام گذراندن محکومیت خود در زندان های اسرائیل، با بحث های فراوانی که با شیعیان لبنانی در بند زندان های اسرائیل داشت، پی به حقانیت شیعه برد و

با انتخاب تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام از دعوت کنندگان صریح و علنی مردم فلسطین به اهل بیت علیهم السلام شد. اینک قسمت هایی از مصاحبه ای را که با او انجام گرفته، نقل می نمایم: «بازگشت فلسطین به محمّد و علی است»، «من ازاد مردان عالم را به اقتدا و پیروی از امام و پیشوای ازاد مردان؛ حسین علیه السلام دعوت می کنم».

او می گوید: «من هم دردی فراوانی با مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله دارم و احساسم این است که علی بن ابی طالب علیه السلام حقا مظلوم بود، و این احساس به مظلومیت ان حضرت علیه السلام در من عمیق تر و ریشه دارتر شده، هر گاه که ظلم اشغالگری در فلسطین بیشتر می شود».

جهل من به تشیع، عامل این بود که در گذشته در تسنن باقی بمانم. و امیدوارم که من آخرین کسی نباشم که می گویم: «ثم اهدیت». رجوع من به تشیع هیچ ربطی به مساله سیاسی ندارد که ما را احاطه کرده است. من همانند بقیه مسلمانان، افتخارها و پیروزی هایی را که «مقاومت» در جنوب لبنان پدید آورد در خود احساس می کنم، که در درجه اول ان را «حزب الله» پدید آورد. ولی این بدان معنا نیست که عامل اساسی در ورود من در تشیع مسائل سیاسی بوده است، بلکه در بر گرفتن عقیده اهل بیت علیهم السلام از جانب من، در نتیجه پذیرش باطنی من بوده و تحت تاثیر هیچ چیز دیگری نبوده است. راه اهل بیت علیهم السلام راه حقّ است که من به ان تمسک کرده ام». «تشیع من عقیدتی است نه سیاسی». «زود است که در نشر مذهب امامی در فلسطین بکوشم و از خداوند می خواهم

که مرا در این امر کمک نماید».

«امام قائم ال بیت نبوت علیهم السلام برای ما برکت ها و فیض هایی دارد که موجب تحرک مردم فلسطین است. و در ما جنب و جوشی دائمی ایجاد کرده، که نصرت و پیروزی را در مقابل خود مشاهده می کنیم و فرج او را نزدیک می بینیم ان شاء الله. و من با او از راه باطن ارتباط دارم و با او نجوا می کنم و از او می خواهم که ما را در این موقعیت حساس، مورد توجه خود قرار دهد».

«آزاد مردان عالم، خصوصا مسلمانان با وجود اختلاف مذاهب را نصیحت می کنم که قیام حسین علیه السلام و نهضت او بر ضد ظلم را سرمشق خود قرار داده و هرگز سکوت بر ظلمی را که امریکا، شیطان بزرگ و اسرائیل، ان غده سرطانی که در کشورهای اسلامی رشد کرده، روا ندارند».

من در کنفرانس ها و جلساتی که در فلسطین تشکیل می شود و مرا برای سخنرانی دعوت می کنند، در حضور هزاران نفر، تمام کلمات و سخنان خود را بر محور مواقف و سیره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله قرار می دهم که این سخنان سهم به سزایی در تغییر وضع موجود در جامعه فلسطین در رابطه با اهل بیت علیهم السلام داشته، و این روش را ادامه می دهم تا این که مردم قدر آنان را بدانند و با اقتدا به آنان، به اذن و مشیت خداوند به پیروزی برسند...».

«زود است که با خواست خداوند، با گروهی از برادران مؤمنم، مذهب اهل بیت علیهم السلام را در فلسطین منتشر خواهیم کرد تا این که زمینه ساز ظهور مهدی ال محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف گردد».

هنگامی که رئیس علمای الازهر مصر به

طور صریح به جهت نشر تشیع و دفاع از ان، او را مورد هجوم قرار داد، در جواب گفت: «من تنها [این را] می گویم: بار خدایا قوم مرا هدایت کن، که آنان نمی دانند...» سپس می گوید: «من کلام باطلی را که به زبان جاری کرد: که جهل و نادانی من نسبت به مذهب شیعه باعث شد که وارد تشیع شو و تنها بر این نکته تاکید می کنم که در حقیقت این جهل به تشیع بود که مرا در مذهب تسنن تا به حال باقی گذارد، تا الان که به حقانیت ان اعتراف می کنم.» (۶۹۳)

موانع گسترش تشیع

موانع گسترش تشیع

موانع گسترش و پذیرش تشیع را می توان به دو قسم تقسیم کرد:

۱ - اسباب و موانع داخلی که مربوط به ذات انسان است؛ از قبیل ضعف وسائل ادراک یا متلبس بودن به وهمی که ناشی از نبود میزان فکری است، یا تاثیر پذیری از افکار سابق، یا پیروی از نفسیات موروثی که انسان بدون دلیل و برهان ان را قبول کرده است، یا مبتلا بودن به اخلاق رذیله که مانع از بصیرت انسان و درک حقیقت است. این ها اسباب و موانعی است که می تواند انسان را از درک حقیقت باز دارد.

۲ - اسباب و موانعی که منشا خارجی داشته و دیگران برای انسان ها ایجاد کرده اند تا مانع رسیدن به حقیقت آنان شوند.

در ابتدا به موانع خارجی گسترش تشیع در جوامع اشاره می کنیم:

۱ - تحریف حقایق

تحریف حقایق

مصیبت بزرگی که اسلام بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه واله با ان روبه رو شد و تا به امروز درگیر اثار ان است، مبتلا شدن به افرادی است که به جهت رسیدن به ارزوها و امال سوء شخصی شان، دست به تحریف، حذف، کم و زیاد کردن شریعت و معارف دینی و بازی با برخی از مفاهیم ان زدند. این دست های پلید درصدد برآمدند تا با انحای مختلف، حق را کتمان و مخفی کرده، یا با باطل مخلوط جلوه دهند تا مشتبه شده و یکی از دیگری تمیز داده نشود. و در این بین چه بسیار از حقایق که بر امت اسلامی مخفی گشت و لذا بسیاری از افراد که در این هدف شوم گرفتار آمده به ضلالت و گمراهی غوطه ور شدند. و این یکی از مشکلاتی است که شخص مستبصر با

ان روبه رو است.

دکتر تیجانی در این باره خطاب به اهل سنت می گوید:

«ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصّب دعوت می کنم. ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم. ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی جمود و تحجّر فکری هستیم، که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند.» (۶۹۴)

یاسین بدرانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید:

«احادیث بسیاری جعل و وضع شد تا مقام افرادی پست و منحط را بالا برده و مقام برخی دیگر را که خداوند آنان را به فضیلت و هدایت و علم و حلم و فصاحت و تقوا اختصاص داده، مخفی دارد، کسانی که برای بندگان خدا نور و هدایت بودند. اری، حاکمان مسلط از بنی امیه و بنی عباس کارهایی انجام دادند که مورد رضایت خدا نبوده و دروغ ها و باطل هایی را جعل نمودند. توقع ما از مخاطبان است که گول این گونه افراد و روایات باطل را نخورند، و با تنگ نظری و احساس عاطفه به امور ننگرند، بلکه خواست و اراده ما این است که آنان در مطالعات و فهمشان آزاد باشند و در مطالبی که می خوانند انصاف به خرج دهند.» (۶۹۵)

دکتر تیجانی در جایی دیگر می گوید: «من به دست اوردم که بسیاری از علما (اهل سنت) هنگامی که با حقیقت تلخ و دردآور برای آنان مواجه می شوند، در جستجوی برخی از تاویلاتی بر می آیند تا از آن مهلکه خارج شوند، امری که در عین آن که خنده دار است، گریه آور نیز می باشد.» (۶۹۶)

ادریس حسینی مغربی، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می گوید:

«... ایا این، مردم را به جهل

انداختن نیست؟ علمای اهل سنت برای بی سوادان و غافلان از مردم خود، کتاب می نویسند و هرگز در تالیفاتشان در جمع مطالب، ورع و تقوا به خرج نمی دهند». (۶۹۷)

صالح الوردانی مصری نیز به این موضوع اشاره کرده و می گوید:

«روش تاویل و توجیه، یک اصل اساسی است که اهل سنت، روش و عقاید خود را بر آن استوار کرده اند... تنها سلاحی که آنان بر صورت و چهره منافقانه خود می کوبند...». (۶۹۸)

یکی از علمای سنی منصف، به نام شیخ محمد الحسون که الان مفتی شهر حلب سوریه است، در این باره خطاب به اهل سنت می گوید:

«ما ذکر و یاد اهل بیت را به جهت ترس از گسترش تشیع رها کردیم... شکی نیست که دست سیاست مانع از ظهور حقایق شده است؛ زیرا مشاهده می کنیم در کتب صحاح موجود در محیط سنی ها چه بسیار فضایل ابی بکر و عمر و عثمان را در چندین صفحه ذکر کرده اند، ولی در مقابل برای سید ما علی علیه السلام در یک صفحه یا دو صفحه فضایل را نقل کرده اند.

ما مشاهده می کنیم که امام احمدین حنبل ۴۶ صفحه از مسند خود را به فضایل سید ما علی علیه السلام اختصاص داده است. چیزی که انسان را به سؤال و می دارد این است که چرا این مقدار احادیث فضایل از حضرت علیه السلام در کتاب های سابق نیامده است. من معتقدم که درک می کنی آنچه را که برای من پدیدار شده، هنگامی که مشاهده کنی که مسند احمد در یکی از کشورهای اسلامی چاپ شده و آن چهل و شش صفحه حذف شده است!! اینجا است که می فهمیم که چگونه تاریخ بر ما تزویر و خدعه کرده است...». (۶۹۹)

یکی دیگر

از منصفین اهل سنت به نام دکتر حامد حنفی داوود استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید:

«از اینجا می توانم برای خواننده متدبّر اشکار سازم که تشیع، ان گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر اثری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبا و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس ان چیزی است که انان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع کردن بین معقول و منقول پیدا کرده، هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد نایل آید و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد؛ به حدی که با روح و شریعت اسلامی منافات نداشته باشد.» (۷۰۰)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب «عبدالله بن سبا و اساطیر اخری» از علامه عسکری آورده، می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتوایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی همراه با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از ارای نمونه و ثمرات ذوق های انان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر علم و عالم و دانش وارد شده، بیشتر از خساراتی

است که به توسط نشر این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت شیعه از آن‌ها مبرا است...» (۷۰۱)

استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر مصر می‌گوید: «بسیاری از بحث‌کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شاهد نقلی سازگاری ندارد، مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن‌ها متهم می‌سازند. از جمله عواملی که منجر به بی‌انصافی آنان نسبت به شیعه شده، جهلی است که ناشی از بی‌اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است. آنان در اتهاماتشان به شیعه، تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه می‌کنند.» (۷۰۲)

برخی از تحریفات

۱ - ابن سعد از عایشه نقل می‌کند: «هنگامی که مرض بر رسول خداصلی الله علیه واله سخت شد از خانه بیرون آمد و در حالی که بین دو مرد بود، یعنی بین عباس بن عبدالمطلب و شخصی دیگر، دو پای خود را بر زمین می‌کشاند. راوی می‌گوید: این خبر را برای عبدالله بن عباس نقل کردم که عایشه چنین می‌گوید. ابن عباس گفت: آیا می‌دانی که شخصی که عایشه نام آن را نبرد کیست؟ عرض کردم: خیر. ابن عباس فرمود: او علی بن ابی طالب است. آن‌گاه فرمود: عایشه دوست نداشت که از علی به خیر یاد کند.» (۷۰۳)

بخاری همین مضمون را نقل کرده ولی ذیل آن را که: «عایشه دوست نداشت علی را به خیر یاد کند» نیاورده و آن را حذف کرده است، با آن که ابن

سعد حدیث را با این ذیل و با سند صحیح نقل کرده است، و این خود از تحریفات بخاری به شمار می آید. (۷۰۴)

۲ - در تاریخ اشاره به مکاتبه و نامه ای شده است که محمّد بن ابی بکر به معاویه نوشت، در آن نامه که نصر بن مزاحم در کتاب «وقعه صفین» و مسعودی در کتاب «مروج الذهب» آن را به تفصیل نقل کرده است، به بسیاری از فضایل حضرت علی علیه السلام اشاره کرده است، ولی - مع الاسف - طبری و ابن اثیر آن را نقل نکرده اند، آنان در توجیه عمل خود، می گویند: عموم مردم تحمّل این گونه مسائل را ندارند.

بعد از این دو مورخ؛ ابن کثیر به اصل نامه محمّد بن ابوبکر در تاریخ خود اشاره کرده، ولی به این جمله اکتفا می کند که در آن غلظت و تندى است. (۷۰۵)

۳ - طبری و ابن اثیر در تاریخ خود خطبه امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا نقل کرده اند، در ضمن خطبه چنین آمده است: «اما بعد فانسبونى فانظروا من انا؟ ثم ارجعوا الى انفسكم وعاتبوها هل يجوز لكم قتلى وانتهاك حرمتى؟ الست ابن بنت نبيكم وابن وصيه وابن عمه، واول المؤمنين بالله والمصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟...»؛ «اما بعد؛ نسب مرا بگوئید، ببینید که من کیستم، ان گاه به خود باز گردید و نفس خود را عتاب کنید که ایا برای شما کشتن و هتک حرمت من جایز است؟ ایا من فرزند دختر پیامبر شما و فرزند وصی او و فرزند پسر عموی او نیستم؟ او که اول مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول او بود با ان چه از جانب پروردگارش

آورده است؟...».

ولی ابن کثیر هنگامی که این خبر را نقل می کند، کلمه «و ابن وصیه» را از خبر حذف کرده، با آن که مصدر او تاریخ طبری است که نقل کرده است.

۴ - بخاری در صحیح خود روایتی را این گونه نقل کرده است: «علی - علیه السلام - به عمر فرمود: ایایا نمی دانی که قلم تکلیف از چند نفر برداشته شده: از مجنون تا به هوش آید، از کودک تا به ادراک برسد، و از خواب تا بیدار شود؟». (۷۰۶)

ولی هنگامی که به مصادر حدیثی دیگر مراجعه می کنیم پی می بریم حدیث صدری داشته که بخاری به جهت حفظ قداست عمر بن خطاب آن را حذف کرده است.

ابوداود، نسائی و ابن حبان، از ابن عباس نقل کرده اند: علی بن ابی طالب گذرش بر دیوانه ای از قبیله ای افتاد که زنا داده و عمر دستور به سنگسار کردنش را صادر نموده بود، علی علیه السلام به عمر فرمود: ایایا نمی دانی که رسول خداصلی الله علیه و اله فرمود: قلم تکلیف از سه دسته برداشته شده است...؟ (۷۰۷)

از این جا استفاده می شود که بخاری چگونه حدیث را نقل به معنا کرده و صدر آن را حذف نموده است.

۵ - مورخین و مفسرین در ذیل ایه شریفه: «و انذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۷۰۸) «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن!». نقل کرده اند که بعد از نزول ایه شریفه، پیامبر ۴۵ نفر از بزرگان بنی هاشم را دعوت کرد، و عزم نمود تا آنان را در ضیافتی به رسالت خود دعوت کند. علی علیه السلام را دستور داد تا شیر و طعام آماده سازد و بعد از پایان یافتن طعام، پیامبر شروع به صحبت کرد... در بین سخنان

خود فرمود: «... ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من در میان عرب جوانی سراغ ندارم که بهتر از آنچه من برایتان آورده ام، برای شما آورده باشد، من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام، و خداوند عزوجل مرا امر نموده تا شما را به ان دعوت نمایم، کدامیک از شما به من ایمان آورده و کمک کار من می شوید تا این که برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟»

علی علیه السلام می فرماید: همگی سرها را به زیر انداختند ولی من در میان آن ها عرض کردم: من، ای نبی خدا وزیر تو خواهم شد. آن گاه دست بر گردن من گرفت و سپس فرمود: همانا این - علی علیه السلام - برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، به دستورات او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید». (۷۰۹)

ولی - مع الاسف - طبری همین قضیه را با کمی تفصیل به صورت تحریف شده، در تفسیر خود نقل کرده است، و هنگامی که به فضیلت امام علی علیه السلام می رسد آن را به صورت اجمال و اهمال آورده است. او این گونه نقل می کند: «... فایکم یؤازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و کذا و کذا...»؛ (۷۱۰) «... کدامین از شما کمک کار من بر این امر خواهد شد تا این که برادر من و چنین و چنان باشد...».

این عمل جنایتی است که از نویسنده و یا نسخه بردار انجام گرفته است، او با این عمل خود چه هدفی را دنبال می کند؟ آیا می خواهد بر اهل سنت خدعه و حيله کرده تا مبادا پی به فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام برده و پیرو او گردند؟ یا هدف دیگری

را دنبال می کرده است؟

همین کار را ابن کثیر در کتاب تاریخ و تفسیر خود دنبال کرده و فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را با اجمال ذکر کرده است. (۷۱۱)

تعجب از دکتر هیکل وزیر معارف مصر است که در کتاب خود «حیاه محمّد» در چاپ اول، قصه را به تمامه نقل کرده، ولی در چاپ های بعد فضایل علی علیه السلام را با اجمال بیان کرده است تا کسی به آن پی نبرد. (۷۱۲)

۶ - شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» بابی را منعقد کرده و در آن علائم قیامت را بیان نموده، از آن جمله به خروج حضرت مهدی علیه السلام اشاره کرده است. آن گاه عباراتی از شیخ محیی الدین در باب ۳۶۶ از فتوحات نقل می کند که این چنین است: «و بدانید که خروج مهدی حتمی است، ولی او خروج نمی کند تا زمین از ظلم و جور پر شود، آن گاه پر از قسط و عدل می نماید. و اگر از دنیا تنها یک روز باقی بماند خداوند آن را طولانی می گرداند تا آن خلیفه، والی زمین شود. او از عترت رسول خداصلی الله علیه واله از فرزندان فاطمه است، جدش حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری، فرزند امام علی النقی، فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی الکاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمّد باقر، فرزند امام زین العابدین علی، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب است. اسم او هم نام رسول خدا است. مسلمانان با او در بین رکن و مقام بیعت می کنند. او شبیه رسول خداصلی الله علیه واله در اخلاق است...». (۷۱۳)

ولی - مع الاسف - هنگامی که چاپ

جدید «فتوحات مکیه» را مشاهده می نمایم هرگز اثری از اسامی اهل بیت علیهم السلام در آن نمی بینیم، گویا چاپ کننده کتاب با ارشاد علمای اهل سنت، از آن جا که وجود این اسامی را تاییدی بر مذهب شیعه دانسته و سبب اعتراض بر مذهب خود می دانسته است، این اسامی را از کتاب فتوحات مکیه حذف کرده و بدون آن چاپ کرده است. (۷۱۴)

۷- احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی، صاحب تاریخ معروف، در فصلی با عنوان «ما نزل من القرآن بالمدينه» می گوید: «گفته شده که آخرین ایه ای که بر پیامبر صلی الله علیه واله نازل شد، ایه: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۷۱۵) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان این شما پذیرفتم.» است. روایت صحیح، ثابت و صریح نیز این مطلب را تایید می کند که نزول ایه در روز نصّ بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در غدیر خم است. (۷۱۶)

ولی در جایی دیگر بعد از نقل ایه اکمال، چنین آمده است: «مطابق همین معنا است روایت صحیح، ثابت و صریح، و نزول ایه در روز نفر بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از ترحم بوده است.» (۷۱۷)

مشاهده می کنیم که چگونه دو کلمه از عبارات یعقوبی را تحریف کرده، تا فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را نامفهوم جلوه دهد. و این خطر بزرگی است که میراث فرهنگی اسلامی را تهدید می کند.

۸- متقی هندی از «صحیح مسلم» و «سنن ابی داود» از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل می کند که فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.» (۷۱۸)

ابن حجر

هیتمی نیز در «الصواعق المحرقة» همین حدیث را از مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و دیگران نقل می کند. (۷۱۹)

ولی - مع الاسف - در صحیح مسلم وجود ندارد.

۹ - ابن حجر هیتمی از دیلمی نقل می کند که او از عایشه از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که حضرت فرمود: «بهترین برادران من علی، و بهترین عموهای من حمزه است. یاد علی عبادت است.» (۷۲۰)

ولی با مراجعه به کتاب دیلمی «فردوس الاخبار» با تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف در سال ۱۳۸۵ هجری قمری از ذیل حدیث، یعنی جمله «یاد علی عبادت است» اثری نمی بینیم.

۱۰ - با مقابله کتاب «الصواعق المحرقة» چاپ سال ۱۳۸۵ هجری قمری و چاپ سال ۱۳۱۲ هجری قمری پی خواهیم برد که این کتاب از دست تحریف مصون نمانده است، که از آن جمله می توان به اموری اشاره کرد:

الف) در صفحه ۷۴ کتاب، حدیث «ذکر علی عباد» حذف شده است.

ب) در صفحه ۷۶ چاپ قدیم از طبرانی روایتی را نقل کرده که مضمون آن چنین است: «برای علی علیه السلام هجده منقبت و فضیلت است که برای هیچ یک از امت نیست»، ولی - مع الاسف - در چاپ جدید آن وجود ندارد.

ج) در صفحه ۸۷ چاپ قدیم آن، روایتی را به این مضمون از حاکم نیشابوری نقل کرده است: «... عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه بر اهل بیت درود فرستیم؟ حضرت فرمود: این چنین درود فرستید: «اللهم صلّ علی محمد وال محمد».

ولی در چاپ بعد از آن وجود ندارد.

د) در صفحه ۲۰ از چاپ قدیم، حدیثی به این مضمون نقل کرده است: «صراط علی مستقیم»، راه علی

مستقیم است. ولی در چاپ بعد کلمه «علی» حذف شده است.

۱۱ - به ابوالطیب متنبی شاعر گفتند: چرا علی را مدح نمی گویی؟ او در جواب این دو بیت شعر را سرود:

و ترک مدحی للوصی تعمدا

اذ کان نورا مستطیلا كاملا

و اذا استطال الشیء قام بنفسه و صفات ضوء الشمس تذهب باطلا

در این دو بیت شعر اشاره به این نکته دارد که علت این که من مدح وصی - علی علیه السلام - را ترک کردم در این است که نور علی چنان بلند و کامل است که به خود قوام دارد و احتیاج به این ندارد که من آن را فروزان کنم. ولی - مع الاسف - در برخی از نسخه های این دیوان حذف شده و از آن خبری نیست.

۱۲ - کتاب «الطبقات الکبری» از ابن سعد چندین بار چاپ های گوناگون از او شده است، و ترجمه و شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این کتاب چند صفحه ای محدود را به خود اختصاص داده است. در حالی که کتاب شناس معروف معاصر سید عبدالعزیز طباطبایی نسخه ای خطی از این کتاب را در ترکیه پیدا کردند که ترجمه و شرح حال این دو امام چندین برابر موجود است، و خوشبختانه این بخش به طور مستقل به چاپ رسیده است.

۱۳ - حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» می گوید: «از متفردات مسلم به نقل حدیث ابی موسی از پیامبر صلی الله علیه واله است که فرمود: «بهترین زنان عالم چهار نفرند». و تتمه حدیث که در بسیاری از مصادر حدیثی آمده، چنین است: «مریم، خدیجه، اسیه، فاطمه علیها السلام»، ولی با جستجوی فراوان در ابواب مختلف؛ همچون

باب فضایل خدیجه علیها السلام یا باب فاطمه علیها السلام و یا در ابواب دیگر یافت نشد.

مرحوم شیخ محمّد حسن مظفر در کتاب «دلائل الصدق» می گوید: «گویا نساخ کتاب، این حدیث را تحریف نمودند تا این که ابروی عایشه را حفظ نمایند؛ زیرا اسم عایشه در میان این چهار نفر ذکر نشده است.» (۷۲۱)

۱۴ - «حدیث امان» را بسیاری از مصادر از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده اند که فرمود: «ستارگان، امان بر اهل آسمانند، و اهل بیت من، امان برای اهل زمین اند و هرگاه اهل بیت من از روی زمین بروند، اهل زمین نیز نابود خواهند شد».

از جمله مصداری که این حدیث از آن نقل شده «مسند احمد» است، ولی - مع الاسف - الان در مسند احمد وجود ندارد.

۱۵ - حدیث «انا مدینه العلم وعلی بابها» در بسیاری از مصادر اهل سنت وارد شده است. ابن اثیر در «جامع الاصول»، سیوطی در «تاریخ الخلفاء»، ابن حجر در «الصواعق المحرقة»، این حدیث را از ترمذی در «الجامع الصحیح» نقل می کنند، و نیز فضل بن رزبهان اعتراف به وجود این حدیث در صحیح ترمذی کرده و آن را تصحیح کرده است، ولی این حدیث الان در «الجامع الصحیح» ترمذی وجود ندارد.

۱۶ - بخاری در صحیح خود، باب «بعث علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن الولید الی الیمن قبل حجه الوداع» به سندش از بریده نقل می کند: پیامبرصلی الله علیه واله علی علیه السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس غنایم را از او بگیرد، و من در آن هنگام علی را دشمن می داشتم. دیدم که علی علیه السلام غسل کرد. به خالد گفتم: ایا

این کار او را مشاهده کردی؟ خدمت رسول خداصلی الله علیه واله که رسیدم جریان را بر او عرضه داشتم. حضرت فرمود: ای بریده! آیا علی را دشمن داری؟ گفتیم: اری. حضرت فرمود: او را دشمن مدار؛ زیرا سهم او از خمس بیشتر از این مقدار است. (۷۲۲)

با تأمل در مصادر دیگر روایی پی می بریم که بخاری روایت بریده را ناقص و با تحریف نقل کرده است. و اصل سخن رسول خداصلی الله علیه واله که همان اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است را حذف نموده است.

احمد بن حنبل به سندش از بریده نقل می کند: رسول خداصلی الله علیه واله دو لشکر را به سوی یمن فرستاد: بر یکی از آن ها علی بن ابی طالب را امیر نموده و بر دیگری خالد بن ولید را فرمانده نمود و فرمود: هر گاه با هم برخورد، کردید، علی علیه السلام فرمانده شما خواهد بود و در صورت عدم برخورد هر کدام از شما دو نفر فرمانده لشکر خود باشد. ما با بنی زید از اهل یمن درگیر شده و قتال نمودیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و بعد از قتال، ذریه آن ها را به اسارت بردیم. علی علیه السلام زنی از اسرا را برای خود انتخاب کرد. بریده می گوید: خالد نامه ای نوشت و در آن اشاره به ماجرا کرد و آن را به من داد تا به مدینه برده و به رسول خداصلی الله علیه واله تحویل دهم. من خدمت حضرت امده و نامه را به ایشان دادم. حضرت صلی الله علیه واله نامه را که مشاهده نمود غضب در صورتش مشاهده شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این جا مکانی است که

باید به خدا پناه برد. تو مرا با کسی فرستادی و امر کردی که او را اطاعت کنم، من نیز چنین کردم. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «کاری بر ضد علی انجام نده؛ زیرا او از من و من از او هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است.» (۷۲۳)

با تامل در این دو حدیث به خوبی استفاده می شود که متن حدیث احمد بن حنبل همان قضیه ای است که بخاری از بریده نقل کرده، ولی بخاری با نقل به معنایی که انجام داده، در حدیث تحریف کرده و اصل کلام رسول خدا صلی الله علیه و اله که اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد را نیاورده است. و این گونه کارها از بخاری سابقه داشته و امر تازه ای به حساب نمی آید.

ابن دحیه اندلسی بعد از نقل این حدیث از بخاری، می گوید: «بخاری این حدیث را همان گونه که مشاهده می کنی ناتمام و ناقص نقل کرده است. و این عادت او در نقل احادیثی از این قبیل است...» (۷۲۴)

ذهبی در ترجمه ابن دحیه اندلسی می گوید: «... شیخ، علامه، محدث... دارای بصیرت به حدیث...» (۷۲۵)

سیوطی نیز او را از اعیان علما و مشاهیر فضلا به شمار آورده که در علم حدیث و علومی که مربوط به ان است، متقن است. (۷۲۶)

عجیب تر از کاری که بخاری در تحریف حدیث «ولایت» انجام داده، تحریفی است که ولی الله دهلوی انجام داده است، او به جای کلمه «هو» لفظ «انا» را به کار برده و کلمه «بعدی» را از آخر حدیث حذف کرده است. او در کتاب «ازاحه الخفاء» حدیث را این گونه نقل کرده است: «... ما تریدون من علی انّ علیا

مَنی وانا منه وانا ولی کلّ مؤمن».

۲ - جلوگیری مخالفان از گسترش تشیع

و نیز از جمله موانع خارجی گسترش تشیع، جلوگیری مخالفان از انتشار و معرفی آن و آشنا شدن مردم با رهبران معصوم شیعه است. امری که باعث شده عده بسیاری از مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان، از پیروی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محروم شده و به تشیع روی نیاورند.

محمد کثیری یکی از مستبصرین در این زمینه می گوید: «کتب شیعه در هر مکان مورد ستیز و مقابله از ناحیه مخالفان است و در اغلب دولت ها با ورود آن مخالفت می شود...» (۷۲۷)

او در جایی دیگر می گوید: «سلفی ها با کتاب شیعی در هر مکان مقابله می کنند، و مانع ورود آن به کشورهایشان شده و خواندن آن را تحریم می کنند. در الجزایر هر جوان ملتزمی را اهانت می کنند، بلکه چه بسیار او را کتک زده و محاکمه می نمایند هر گاه مشاهده کنند که نزد او کتاب یا مجله ای از شیعه وجود دارد!! چرا این گونه از کتاب شیعه ترس دارید، ای دعوت کنندگان سلفیه؟!» (۷۲۸)

او نیز می گوید: «ما به داعیان سلفیه می گوئیم: اگر آنچه را که درباره شیعه می نویسید صحیح و نمایانگر حقیقت است، پس چرا به کتاب شیعه مجال نمی دهید تا منتشر گردد؟! واضح است زیرا این امر می تواند آنچه را که شما ادعا می کنید تأکید نماید و نیز می تواند جوانان روشنفکر را در انتخاب موقف صحیح درباره تشیع کمک کند... ولی من یقین دارم که آنان هرگز چنین نخواهند کرد؛ زیرا آنان از تشیع و حقایق آن خوف دارند، به جهت این که خورشید هنگامی که طلوع کند و در وسط آسمان قرار گیرد هر شمعی را خاموش و نور آن

را معدوم خواهد ساخت، و این موقعیت تشیع نسبت به عقیده سلفیه است.

انان خود را پنهان کرده و پشت دیوارهایی که از دروغ و اختلاط ساخته اند، مخفی می دارند، و لذا هنگامی که یکی از جوانان بیدار، برخی از حقایق را درک می کند منقلب شده و تبدیل به یکی از دشمنان سلفیه و داعیان ان می گردد؛ زیرا کشف می کند که غذای سلفی او مخلوط و مملو به دروغ و تحریف حقایق بوده است.» (۷۲۹)

دکتر محمد تیجانی سماوی در این باره می گوید: «چرا برخی از علما تا به امروز، در عصر علم و نور، قصدشان پوشش گذاردن بر حقایق از طریق تاویلات ساختگی است که هیچ ارزشی ندارد؟» (۷۳۰)

او نیز می گوید: «به استثنای برخی از علمای معاصرین که در نوشته های خود درباره شیعه مراعات اخلاق اسلامی را کرده و انصاف از خود نشان داده اند، ولی اغلب ان ها از قدیم و جدید، همیشه درباره شیعه با افکار بنی امیه کینه توز می نویسند. تو انان را می بینی که در هر وادی گمراه کننده وارد شده و سخنانی که خود نمی فهمند، بر زبان جاری می سازند و سب و دشنام به انان داده و بر شیعه ال بیت نسبت هایی را می دهند که از ان ها بری می باشند... . یک بار چنین می نویسند که شیعه فرقه ای است که مؤسس ان عبدالله بن سبا یهودی است، و یک بار می نویسند که انان از اصل مجوسند، و گاهی می گویند انان روافض اند که خطرشان از یهود و نصارا بیشتر است. و گاهی می نویسند که انان منافقند؛ زیرا به تقیه عمل می کنند، و انان اباحیگری را رواج می دهند؛ زیرا نکاح با محارم را مباح دانسته و متعه را که زنا است

حلال می شمارند. و برخی از آنان می گویند که شیعه قرانی غیر از قران ما دارد، و آنان علی و امامان دیگر از فرزندان او را می پرستند و نسبت به محمد و جبرئیل بغض دارند... سالی نمی گذرد جز آن که کتاب یا مجموعه کتبی از این علمایی که گمان می کنند اهل سنت و جماعتند، به دست ما می رسد، که پر از تکفیر و توهین به شیعه است. آنان در این کار خود انگیزه ای جز خشنودی اربابان خود ندارند، کسانی که مصلحت خود را در تفرقه بین امت و تشّت ان ها می بینند. آنان در این گونه نوشته های خود حجّت و دلیلی جز تعصّب کورکورانه و کینه به دل گرفته و جهل مرکب و تقلید از گذشتگان خود بدون تحقیق و جست جو و گواه، ندارند... و از آنجا که آنان پیروان سنت بنی امیه و قریشند، لذا چنین سخن می گویند و با عقلانیت جاهلیت و افکار قبیله ای و صدهای قومی گری می نویسند...» (۷۳۱)

هاشمی بن علی از مستبصرین تونس می گوید: «من همیشه می گویم که میلیون ها نفر از مسلمانان و دیگران هستند که دارای طینتی پاکند ولی این مذهب به آنان نمی رسد.» (۷۳۲)

دکتر اسعد وحید قاسم، پزشک مستبصر فلسطینی در این باره می نویسد:

«... سؤالی که دائما در ذهن من است، این که به چه سبب بسیاری از حوادث تاریخی و احادیث پیامبر صلی الله علیه و اله را از ما مخفی کرده اند، به رغم این که در مصادر معتبر اهل سنت از توثیق برخوردار است، احادیثی که می تواند بسیاری از دشواری های مسائل اختلافی بین اهل سنت و شیعه در طول قرون گذشته را حلّ کند. ایا مخفی کردن حقایق و روپوش گذاشتن بر آن ها و مشوش کردن

ان ها می تواند توجیه کننده و مانع فتنه باشد؛ ان طوری که انان گمان می کنند؟ ایا تمام فتنه در مخفی کردن حقایق و مشوه جلوه دادن ان ها نیست؟!». (۷۳۳)

محمد گوزل حسن امدی، یکی از مستبصرین ترکیه می گوید: «من از نصوص بسیاری که در کتاب و سنت وارد شده و در مورد خلافت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از ذریه اوست مطلع شدم که امر به اقتدای به انان و حرکت بر طبق روش انان دارد و از مخالفت و دشمنی با انان نهی می کند. روایاتی که در حد تواتر در کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است، گرچه حاکمان جور، نهایت سعی و کوشش خود را برای مخفی کردن و کتمان ان ها به کار گرفتند، و کسانی که این نصوص را پخش کرده و منتشر ساختند را عذاب کرده و زندان نمودند، و اموال بسیار و جوایز ارزشمندی را به کسانی بذل کردند که مخالف و نقیض ان احادیث را از پیامبر صلی الله علیه واله نقل نمودند. ولی به رغم این کارها، خداوند بر این امت ممت گذارد که بر انان مقدار بسیاری از این نصوص را حفظ کرد...». (۷۳۴)

۳ - القای شبهات

شک و شبهه در برخی از موارد خوب و سازنده است ولی در برخی از موارد دیگر مضر و مخرب می باشد.

الف) شک سازنده انسان بعد از رسیدن به بلوغ، در وجود خود احساس می کند که احتیاج به بحث و تحقیق برای رسیدن به شناخت پاک و اصیل و اطمینان اور دارد. از این موقع است که در ذهن انسان، شک ها و شبهه ها درباره صحت اعتقاداتش پدید می آید. این سؤال های اعتقادی و شبهات که در درون انسان موج می زند،

از شك های سازنده و ارزشمند به حساب می آید، و این امری طبیعی به نظر می رسد؛ زیرا ناشی از عدم معرفت است که می تواند در نفس انسان برخی از مشاعر را باز کند. مشاعری که بعد از ظهور و بروز، در انسان نشاط و زندگی به جهت طلب علم و اطمینان در امور اعتقادی ایجاد می کند.

در این مرحله وظیفه انسان جست و جوگر آن است که بحث و تحقیق کرده، تا به نتیجه قطعی برسد؛ زیرا خداوند سبحان می فرماید: « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا »؛ (۷۳۵) «و کسانی که در راه ما جهاد و کوشش کنند، البته ما آن ها را به راه هایمان هدایت خواهیم کرد».

ب) شك مخرب شك و شبهه مخرب و غیرسازنده، با شبهه ای که در ذهن انسان جستجوگر به طور طبیعی پراکنده می شود فرق دارد. شك مخرب، شکی است که انسان مغرض آن را ایجاد کرده و از راه تزئین باطل و پوشاندن حق با باطل و دیگر اسباب، آن را پراکنده نموده است.

بیشتر کسانی که این گونه شبهات را پراکنده می کنند، کسانی هستند که راه حق دیگران بر آنان مضر است، و لذا با هر وسیله ممکن که در دسترس آنان است می خواهند مردم را از حق باز دارند. اینان می خواهند تا مردم در گمراهی و حیرت و تاریکی و شك در امور اعتقادی به سر برند تا خود بتوانند در این بین فرصت پیدا کرده و به اهداف شوم خود نایل گردند.

دکتر تیجانی در این باره می گوید: «گاهی باطل لباس حق را به خود می پوشد تا مردم را به گمراهی و ضلالت بکشاند و در اغلب زمان ها نیز موفق می شود؛ زیرا عقول مردم بسیط بوده،

یا حسن ظن به این گونه افراد داشته اند. و گاهی باطل به جهت وجود یاران مؤید خود، پیروز می گردد. لذا بر طرفداران حق است که صبر کرده و انتظار وعده خدا را بکشند تا باطل را نابود کند؛ زیرا باطل رفتنی است». (۷۳۶)

یاسین معیوف بدرانی، یکی از کسانی که شیعه شده، در این باره می گوید:

«کسانی که به دنبال هر بادی حرکت کرده و به دنبال هر صدایی از روی نادانی می دوند، زود است که در بسیاری از شبهات قرار گیرند؛ شبهاتی که مفاهیم حقیقی را تغییر داده و به جای آن ها مفاهیم غلط را در عقول افراد بسیط جایگزین می نماید». (۷۳۷)

محمد علی متوکل، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می گوید:

«تشیع از آن جهت که جوهر و اصل دین است، در طول تاریخ با بی رحمانه ترین حمله ها به جهت مشوه جلوه دادن چهره آن، مواجه بوده است...». (۷۳۸)

یاسین معیوف بدرانی می گوید:

«ما هنگامی که به وضعیت شیعه نگاه می کنیم از آن همه فشار که به آنان وارد شده و مشکلاتی را که در هر دو عصر سیاه - بنی امیه و بنی عباس و قرن های دیگر - متحمل شده اند تعجب می کنیم. تحیر ما از آن جهت است که آنان با وجود این همه فشارها و مشکلاتی که پدید آمد، چگونه بر علم و روش و سیره و رسالتشان محافظت نموده و استمرار پیدا کردند، و پرچم جهاد را بر ضد تمام حاکمان منحرف و ظالم برداشتند...». (۷۳۹)

عبدالمحسن سراوی، یکی دیگر از مستبصرین می گوید: «بسیاری از نویسندگان عصر ما هنوز با افکار روزگار ظالمان زندگی می کنند، روزگار که در آن دشمنان اسلام در صفوف مسلمانان نفوذ کرده، تهمت ها و دروغ ها را

در بین آنان منتشر ساختند» (۷۴۰)

معتمد سید احمد، یکی دیگر از مستبصرین می گوید: «مخالفان شیعه نهایت کوشش خود را برای تحریف حقایق و مشوه جلوه دادن مذهب اهل بیت با اسلوب های مختلف دعوت و نشر اکاذیب به کار گرفتند. آنان تا حدود زیادی در تعمیق جهل در نفوس اهل مذهب خود و گسترش و فاصله انداختن بین آنان و شناخت حقیقت موفق بودند. آنان تشیع را به بدترین و قبیح ترین صورت ممکن با خرافات و اوهامی که یافتند تصویر نمودند...» (۷۴۱)

او در ادامه می گوید: «جهل به تشیع که مجموعه ای بزرگ از امت اسلامی در آن زندگی می کنند، نتیجه طبیعی کوشش این نویسندگان است که سایه جهل کامل را بر این امت افکندند تا آنان شناختی از مذهب تشیع پیدا نکنند...» (۷۴۲)

دکتر تیجانی سماوی در این باره می گوید:

«ولی محقق منصف هنگامی که بر مقداری از تحریفات و تهمت های مخالفان واقف می گردد، دوری اش از آنان بیشتر می شود و بدون شک می فهمد که آنان دلیل و حجتی غیر از به گمراهی کشاندن و تزویر و واژگون کردن حقایق به هر نحو ممکن ندارند. آنان بسیاری از نویسندگان را اجیر کرده و برایشان سرمایه و بودجه بسیاری معین کردند، همان گونه که بر ایشان القاب و گواهی های دانشگاهی گول زننده را جعل نمودند تا طبق مراد و خواسته آنان آنچه دشنام و تکفیر نسبت به شیعه می خواهند بنویسند...» (۷۴۳)

موانع درونی تشیع

موانع درونی تشیع

برخی از اوقات انسان پی به حقانیت مکتب و مذهب و مطلبی می برد، ولی یک مانع درونی، انسان را از پذیرش آن بازمی دارد. در مورد پذیرش تشیع نیز از این قبیل است. بسیاری از اهل سنت در ضمن بحث و بررسی هایشان پی به

حقانیت اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان می برند و به این نتیجه می رسند که وظیفه دارند تا به کتاب و عترت تمسک کنند، ولی رسیدن به این نتیجه را کافی در تغییر مذهب خود نمی بینند، بلکه موانع درونی بسیاری را برای پذیرش مذهب جدید می یابند. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱- تقلید کورکورانه

بسیاری از مردم، از مخالفت با مفاهیمی که از پدران و پیشینیان خود به ارث برده اند، ترس دارند گرچه حق برایشان همانند روز روشن باشد، و این نتیجه افتادن در اسارت تقلید کورکورانه در انتخاب مذهب است؛ زیرا تقلید در عقاید، انسان را به مقدس شمردن عقیده موروثی و می دارد و در نتیجه انسان را با موانع نفسی بسیاری رو به رو خواهد کرد. ولی واقع و حقیقت بر انسان جست و جوگر ایجاب می کند که این بندها را شکسته و با دقت تمام به ادله ای که با ارای موروثی او مخالفت دارد نگریسته و تامل کند. انسان باید بداند که اگر پدران و اقوامش به اشتباه و خطا رفته اند و بر ما روشن شد که آنان به بیراهه رفته اند، وجهی ندارد که ما راه آنان را دنبال کنیم، بلکه وظیفه ما است که از حق پیروی نماییم؛ گرچه با افکار و معتقدات ارثی ما مخالفت داشته باشد.

قران کریم تقلید کورکورانه از اقوام و ابا و اجداد را مورد سرزنش قرار داده و می فرماید: «کسانی که شیعه شده اند به این مشکل اساسی اشاره کرده و برای نجات از آن نیز راه حل ذکر کرده اند».

معتصم سید احمد، یکی از مستبصرین سودانی می گوید: «نظر قدسی به علمای سابق و بزرگان خود داشتن، انسان را به تقلید

پیروی مطلق و اتکا کردن بر افکار آنان و می دارد. تسلیم این تقلید شدن منشا انحراف از حق است. خداوند متعال، عقول آنان را بر ما حجت قرار نداده است، بلکه عقل هر انسانی بر او حجت است، لذا احترام ما به آنان نباید سبب منع و جلوگیری از مناقشه افکار آنان و دقت در آن ها گردد، تا داخل در مفاد ایه « وَقَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اطعنا سادتنا و کبراءنا فَاَضَلُّوْنَا السَّبِيلَا» (۷۴۴) نشویم». (۷۴۵)

یاسین معیوف بدرانی در این باره می گوید: «اسلام، تقلید و تعبد را در ممارست با اصول عقاید کافی نمی داند...، بلکه بر هر فردی واجب می کند که در مورد صحت عقاید خود به صورت مستقل و به دور از احساسات و تقلید کورکورانه جست و جو کند». (۷۴۶)

طارق زین العابدین، یکی دیگر از مستبصرین، در این باره می گوید: «چیزی که قابل اشاره به آن است این که افرادی که در آخرت، عاقبت بد و نهایت شومی دارند، کسانی هستند که عقاید موروثی در نفس آنان سکنی گزیده، به گمان این که این عقاید برحق است...» (۷۴۷)

هاشم ال لقیط از مستبصرین سوری در این باره می گوید:

«کسی که می خواهد به حقّ برسد، چاره ای جز رسیدن به آن ندارد؛ گرچه راه طولانی باشد، ولی مشکل در کجا نهفته است؟ مشکل در فرار شخص بحث کننده از حقیقت پرستش بزرگان و تقدیس شخصیت ها به حساب دین است. مشکل در تقلید اجداد و پدران و افکار موروثی است. لذا اگر انسان از آنچه گفته شد خودش را پیراسته کند و به ادله قران و سنت نبوی و آثار صحیح روایت شده از رسول خداصلی الله علیه واله تمسک کند، به طور حتم حق را درک خواهد کرد و

به ارزوی خود که ارزوی هر طلب کننده و رغبت هر رغبت کننده است خواهد رسید» (۷۴۸)

۲ - معیار قرار گرفتن اشخاص

از جمله موارد دیگری که برای یک بحث کننده سنی مانع مهمی در پذیرش مذهب تشیع و پشت پا زدن به مذهب سابق است، جرات نداشتن او در مخالفت و مردود شمردن گفتار شخصیت هایی است که در جامعه خود مورد عظمت و احترام مردم هستند، به حدی که مانند بتی شده اند که هرگز کسی جرات رسیدن به مقام آنان را ندارد.

مستبصر معروف مصری، صالح الوردانی در رابطه با افتادن در اسارت تقدیس شخصیت ها و شناخت حقّ به آنان، نه شناخت حقّ به خود حقّ، می گوید: «این همان مطلبی است که احبار و راهبان دوست داشته و بین مردم منتشر ساختند. امری که مسلمانان نیز امروزه به آن مبتلا شده اند، که گفتار شخصیت ها را به جای قبول نصوصات برمی گزینند» (۷۴۹)

او در ادامه مطلب خود می گوید: «جست وجوی از حق موجب متابعت از نص خواهد شد نه جستجو در کلمات شخصیت ها؛ اری، دنبال نص بودن، انسان را به حق رهنمون می سازد. دنبال اشخاص رفتن در آینده ای نه چندان دور بین انسان و نص فاصله می اندازد، و او را در گرو مردان قرار می دهد نه در گرو نصّ. نصّ معیار است، و همین نصّ معیار تکلیف می باشد. با نصّ است که مسؤولیت بر گردن مسلمان قرار می گیرد. قوام انسان بر نصّ است و نجات انسان از آتش نیز بر اساس نصّ است.

مقصود از نص در اینجا نص قرانی یا نبوی صحیح موافق با قران و عقل در امور مربوط به غیبات و پیروی ها و سیاست و اخلاق و اصول دین و تولی و

او در جایی دیگر می گوید: «بر مسلمین است که از عبادت شخصیت ها پرهیز کرده و از توهم و خیال قداست پیشینیان خارج شوند. وظیفه آنان است که نصوص را بالاتر از شخصیت ها به حساب آورده و ان را مقیاس و میزان برای تصحیح فکر اسلامی و قرائت وقایع تاریخی به حساب آورند.» (۷۵۱)

او نیز می گوید: «بحث، یک شرط اساسی دارد و ان تهی شدن از قدسیت اشخاص است، یعنی وجود شخصیتی فکری مستقل و ازاد شده از عبادت افراد. من قبلا در کتاب ها با دید قدسیت و ترس نسبت به افراد مرموز گذشته که شروع ان از صحابه و ختم ان به فقها است غوص می کردم، ولی هنگامی که از توهم قداست رهانیده شدم، راه را در جلوی خود برای رسیدن به حقیقت اسلام بازیافتم... اری، هنگامی که تتبع در نصوص و حوادث تاریخی را با کنار گذاردن شخصیت ها شروع کردم، یا به معنای دقیق تر هنگامی که نصوص را بالاتر از شخصیت ها قرار دادم، ان وقت بود که حق را شناختم... من حقیقت را کشف کردم و از دایره وهم به دایره حقیقت وارد شدم، هنگامی که مسیر اسلام را از بعد رسول خداصلی الله علیه واله جست و جو کرده و از نو ان را قرائت نمودم.

روحم بعد از سال های طولانی از گمراهی و حیرت راحت شد، هنگامی که چشمم بر بخش غایب از تاریخ اسلام و واقعیت های مسلمانان افتاد و قدم های من بر راه مستقیم استقرار یافت. در این هنگام بود که پرده ها برداشته شد و در مقابل خود، ال بیت پیامبرصلی الله علیه واله را ساطع دیدم و معالم راه مستقیم برای من ظاهر شد و

یقین پیدا کردم که بر طریق اسلام صحیح قرار گرفته‌ام» (۷۵۲)

ادریس حسینی مغربی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «من از ابتدا نیز می‌دانستم که بدون استثنا حقیقت ارزشمندتر و نفیس‌تر از شخصیت‌ها است، و این که من باید خودم را آماده و مهیا کنم تا در معرکه‌ها به دنبال حقایق گمشده باشم. من در مقابل دیدگانم احتمال جدایی با افراد و شخصیت‌هایی را قرار داده بودم که نسبت به من همانند خون بدنم در جریان بودند. من از ابتدا می‌دانستم و اهداف رسالت اسلامی را که برای فراگیری مردم از ارزش‌های آسمانی آمده‌اند نه ارزش‌های زمینی، درک می‌کردم.

از باب نمونه: ابوهریره چه ارزشی در میزان دین دارد تا من به جهت تقویت او بحث و جست‌وجو از حقیقت تاریخی را تعطیل کنم؟ و در راه پوشش گذاشتن بر افتضاحات او دست به تحریف تمام حقایق ببرم؟ آیا ابوهریره اصلی از اصول عقیده است تا بر من حرام باشد که او را مورد محاسبه تاریخی قرار دهم و به افعال قبیح او اعتراف کنم؟ آیا زننده نیست که ما از فضایح او ساکت شویم تا آن‌ها با حقایق دین مخلوط شده و اسلام فدای همه مفساد گردد؟» (۷۵۳)

تعقل، راه احتراز از تقلید کورکورانه مهم‌ترین عاملی که می‌تواند انسان را از پیروی کورکورانه از این و آن باز دارد اعمال عقل و تعقل است.

محمّد علی متوکل، یکی از مستبصرین در این باره می‌گوید: «عقل، آن نوری است که صاحبش را برحق راهنمایی می‌کند، مادامی که هواهای نفسانی و شهوات او را نپوشاند. عقل، حجت خدا بر انسان است. به توسط آن است که خدا شناخته شده و

انبیا تصدیق می شوند. و به واسطه ان است که حق از باطل تمییز داده می شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد...» (۷۵۴)

استاد معتصم سیداحمد، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می گوید:

«خداوند سبحان به انسان نور عقل و علم داده و راه استفاده از ان را به دست انسان قرار داده است. پس هرکس که ان نور را اهمال کرده و به جهت کشف حقایق ان را مشتعل نسازد، زود است که در سایه ای از جهل و خرافات و گمراهی به سر برد، به خلاف کسی که عقلش را به کار گرفته و ان را رشد دهد...» (۷۵۵)

ادریس حسینی مغربی می گوید: «هنگامی که اسلام را به دور از افکار پیشینیان می فهمیم پی می بریم که هدف اسلام برانگیختن عقل انسان است تا با فهم و شعور و درک با ان ممارست داشته و با یقین، قیام کننده به وظایف دینی خود باشد». (۷۵۶)

۳ - تعصّب

تعصّب، یکی دیگر از موانعی است که می تواند بین انسان و پیروی او از حقّ و حقیقت مانع گردد؛ زیرا تعصّب، انسان را به نوعی جمود بر فکر معین و اجازه ندادن به خود بر تغییر معتقداتش وا می دارد، هرچند که ادله و براهین دلالت بر بطلان عقیده اش داشته باشد. بدین جهت است که شخص متعصّب از شناخت حقّ محروم است اگرچه حقیقت در جلوی او همانند خورشید در وسط روز باشد.

محمّد مرعی انطاکی یکی از علمای بزرگ اهل سنت که شیعه شده، در این باره می گوید: «خوب و با دقت و تعمق بر آنچه برای تو از حجّت ها و براهین در این کتاب ذکر کردم نظر کن که چگونه حقّ تجلّی کرده

راه برای پویندگان ان واضح شده است، کسانی که نیت خود را خالص کرده و از عصییت مذهبی و نعره های قومی کورکورانه و مهلک، خود را به دور ساخته اند. اما کسی که با اصرار بر عنادش باقی مانده، روایات گرچه بسیار است ولی برای او سودی ندارد، گرچه بر او هزار دلیل عرضه گردد.» (۷۵۷)

بدین جهت لازم است برای شخصی که در صدد بحث و جست و جو از مذهب حق است، جرات رهایی از اعتقادات خود را هنگام خطایش داشته و نفس خود را برای پذیرش حق آماده سازد.

دکتر تیجاوی سماوی در این باره می گوید: «قوم من کسانی بودند که در برهه ای از زمان، جمود فکری در من ایجاد کرده و در عقل من غل و زنجیر ایجاد کردند تا حدیث را نفهمم یا حوادث تاریخی را به میزان عقل و مقیاس های شرعی که قران کریم و سنت نبوی شریف ما را تعلیم داده تحلیل نکنم. ولی من غبار تعصب را که بر من پوشانده بودند، از خود دور کرده و از زنجیرها و غل هایی که بر من بیش از بیست سال پیچیده بودند خود را رها کردم...» (۷۵۸)

او در جایی دیگر می گوید: «به جان خودم سوگند! معتقدات اهل بیت علیهم السلام همان حقی است که راهی برای فرار از ان وجود ندارد، در صورتی که انسان خود را از تعصب کورکورانه و تکبر رها نکرده و به دلیل واضح گوش فرا دهد.» (۷۵۹)

او در جایی دیگر می گوید: «عصر تعصب و دشمنی وراثتی، پشت کرده و عهد نور و آزادی فکر روی آورده است. پس بر جوانان اهل فرهنگ است که چشمان خود را باز کنند و بر آنان است که کتاب های شیعه

را بخوانند و با آن‌ها ارتباط پیدا نمایند و با علمای آنان صحبت کنند، تا حق را از راهش بشناسند. تا کی با کلام باطلی که به آن عسل مالیده شده و با اراجیفی که در مقابل حجت و دلیل ثابت نمی‌مانند گول بخوریم. امروزه مردم عالم در ارتباط با یکدیگرند، و شیعه در هر منطقه‌ای از این کره زمین وجود دارد، و سزاوار نیست که محقق و باحث علمی شیعه را از زبان دشمنان خود به خصوص دشمن شیعه بشناسد، انانی که در عقیده با شیعه مخالفند... .

شیعه فرقه‌ای سری نیست که کسی غیر از خودشان از عقایدشان اطلاع نداشته باشد، بلکه کتب و عقایدشان در عالم پراکنده شده و مدارس و حوزه‌های اسلامی آنان برای هر طالب علم باز است. و علمای آنان میزگردها و مناظراتی برگزار کرده و مسلمانان را به وحدت کلمه و وحدت امت اسلامی فرا می‌خوانند...» (۷۶۰)

۴- ترس و وحشت

از جمله مشکلات انسان برای تغییر مذهب و خروج از مذهبی به مذهب دیگر، خوف و ترسی است که برای انسان از دوری نسبت به معتقدات سابق پیدا می‌کند؛ زیرا مدت‌های زیادی بوده که با آن‌ها محشور و مانوس بوده است.

استاد معتصم سید احمد از مستبصرین سودانی در این باره می‌گوید: «بعد از بحث زیاد، قناعت کافی در وجوب متابعت مذهب اهل بیت علیهم السلام و گرفتن دین از آنان، پیدا کردم، ولی این حالت در من تمکن پیدا نکرد و نتوانستم راه و مذهب خود را انتخاب کنم به رغم این که وجدانم مرا به متابعت از مذهب تشیع وادار می‌نمود. و به رغم این که دوستان و اهل بیت و رفیقانم مرا به

عنوان شیعه صدا می زدند و برخی نیز مرا به خمینی خطاب می کردند، ولی من هنوز راه خود را انتخاب نکرده بودم. در عین حالی که شک در حقانیت ان نداشتم، ولی این نفس اماره من بود که مرا از این کار نهی می کرد و مرا وسوسه می نمود که چگونه جرات می کنی دینی را رها کنی که پدرانت بر آن بوده اند؟! چه می کنی با این مجتمعی که با اعتقاد تو مخالفند؟! تو چه کسی هستی که به این نتیجه رسیده باشی؟! ایا بزرگان از علما، بلکه غالب مسلمانان از این مطلب که تو به آن رسیده ای غافل بوده اند؟! و هزاران سؤال و تشکیکات از این قبیل که بر انسان غلبه می کند و به سکوت وا می دارد. و احياناً عقل درون انسان را می پوشاند.

این چنین دفع و جذب، و مد و جزر و تشّت فکر در خود می بیند در حالی که راه فرار و انیس و دوست و حبیبی برای خود نمی یابد. من در این هنگام شروع به پرسش و جست و جو از کتاب هایی کردم که در رد شیعه نوشته شده است، شاید مرا از این وضع موجود رهایی دهد و برای من حقایقی را کشف کند که شاید از من غایب بوده است... ولی بعد از بحث و جست و جو، مشکلم پیچیده تر شد و ارزی خود را در آن نیافتم؛ زیرا آن کتاب ها را خالی از بحث علمی محض و مناقشه منطقی دیدم، و در آن ها فقط سبّ و لعن و دشنام و تهمت و دروغ یافتم... ولی بعد از تعمق و بحث در ادله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ناگهان حق در نفسم تجلی کرده و اشکار شد و

مرا به سوی ان سوق داد...» (۷۶۱)

محمّد علی متوکل، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «هنگامی که اراده خود را جزم می کردم تا از آخرین زنجیرهای خوف رها شده و پیروی از عقیده جدید را اعلام دارم، دوستم افکار خیالی خود را بر سر من فرو ریخت و گفت: اگر این مذهب برحق بود به طور حتم کسانی که از ما جلوتر بوده و در آینده می آیند از اولین و آخرینند دانایان بودند و از آن پیروی می کردند. با این سخنان، من همانند کسی شدم که آتش روشن کرده است ولی هنگامی که اطراف خود را روشن نمود از حرکت در میان ان امتناع می کند، و لذا عملش را به جهل، و یقینش را به شک تبدیل می نماید...» (۷۶۲)

دکتر تیجانی در این باره می گوید: «من بر خود ترسیدم و نزد پروردگارم به کرات استغفار کردم، و در آن ها قصد کردم که دست از بحث در مثل این اموری که ایجاد شک درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله کرده و در نتیجه شک در دین من ایجاد نموده، بردارم... ولی شدت دشمنی آن ها با من و تکذیب هرچه را که من می گفتم و نیز جرات علمی و حرصم برای رسیدن به حقیقت، مرا تحریک کرد تا بحث خود را ادامه دهم. و نیز نیرویی داخلی در خود احساس کردم که مرا به جلو سوق می داد...» (۷۶۳)

استاد عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در بیان مباحثات خود قبل از شیعه شدن با پسرعمویش که او نیز شیعه شده است، می گوید: «من جدا تصمیم گرفته بودم و قصد داشتم از هرگونه گفت و گو با پسرعمویم

درباره این مذهب جدید پرهیز کنم... گرفتگی من از خوف و ترس شدت می گرفت، ترس از این که از فکر او متأثر شوم، و چه بسا خودم را مجبور به اعتراف به ان نمایم، و در نتیجه با عقیده ای که مردم و پدرانم بر انند مخالفت نمایم و در میان نزدیکانم شاذ شود و چه بسا متهم شوم که از دین خارج شده ام که چنین اتهامی به من زده شد. ولی از همه این امور گذشتم، و قرار گذاشتم که با پسر عمویم وارد گفت و گو شوم، شاید بتوانم از اعتمادی که به او و عقیده اش پیدا کرده ام رهایی یابم؛ خصوصا این که من کتاب های مهمی را ضد شیعه و تشیع مطالعه کرده بودم....

به او گفتم: تو الان از عقیده مردم کناره گرفته و شیعه شده ای، چه ضمان و قراری است که مانع شود تو را از این که فردا این مذهب را نیز تغییر ندهی؟ او در جواب گفت: ایه کریمه می فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ (۷۶۴) «بگو برهانتان را بیاورید اگر راست می گوئید». من از طرفداران دلیل هستم، هرکجا میل کند میل می کنم. من خودم را فارغ نموده ام و به این نتیجه رسیده ام که راه مستقیم، همان مذهب اهل بیت علیهم السلام است. و دلیل بر صحت ان این است که ادله پیروان این مکتب مورد اتفاق عموم مسلمین است.

من به او گفتم: چرا غیر از تو این حقیقت را کشف نکردند؟

او گفت: اولاً: چه کسی گفته که غیر از من این حقیقت را کشف نکرده است؟!

ثانیاً: رسیدن دیگری به حقیقت، یا نرسیدن او دلیل بر صحت یا اشتباه عقیده ای که تو به ان رسیده ای

نیست؛ زیرا مساله در وجدان حقیقت و حق و بعد از آن در پیروان آن نهفته است، و من کاری با دیگران ندارم؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهتدیتم»؛ (۷۶۵) «ای مؤمنان! بر شما باد به ملاحظه نفس های خود، در صورتی که شما هدایت یابید کسانی که گمراه شده اند به شما ضرری نخواهند رسانید».

من به او گفتم: اگر فرض کنیم که مذهب شیعه صحیح است این بدان معنا است که ۹۰ درصد از مسلمانان بر اشتباهند؛ زیرا عموم مسلمانان به مذهب اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند، پس این تشیع چه نسبتی با عموم مردم دارد؟!

او گفت: شیعه با این کمی که تو تصور می کنی نیست؛ زیرا آنان در بسیاری از دولت ها غالبیت و اکثریت را تشکیل می دهند. وانگهی کثرت و قلت معیار حق نیست، بلکه قرآن در بسیاری از موارد کثرت را مذمت می کند؛ انجا که می فرماید: «ولکن اکثرکم للحقّ کارهون»؛ (۷۶۶) «ولی بیشتر شما نسبت به حق کراهت دارید».

و انجا که می فرماید: «ولّا تجد اکثرهم شاکرین»؛ (۷۶۷) «و بیشتر آنان را شاکر نخواهی یافت».

و نیز می فرماید: «وقلیل من عبادی الشکور»؛ (۷۶۸) «کمی از بندگان من شکر گزارند».

در نتیجه کثرت جمعیت نمی تواند دلیل بر حقانیت باشد... .

من با تعجب به او گفتم: ایا تو از من می خواهی که تسلیم شوم که ابا و اجدادم که همه آنان را می شناسم متدین به دینی بوده اند که مورد امر الهی نبوده است؟!

او تبسمی کرده و گفت: من در مقام بیان و ارزش گذاشتن احوال گذشتگان نیستم، خدا به آنان آگاه تر است، ولی من به تو تذکر می دهم که قرآن مخالفت

می کند با این که اساس در اعتقاد، تقلید اباء و اجداد باشد.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِينَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَأَوْعِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (۷۶۹) «و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. ایا اگر پدران آنان چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن ها پیروی خواهند کرد]؟!»

رفض چیست و رافضی کیست؟

رفض چیست و رافضی کیست؟

یکی از واژه هایی که نیاز به ریشه یابی و تحقیق دارد، واژه رفض و رافضی است. در طول تاریخ گروه ها و فرقه های اسلامی برای کوبیدن و از صحنه خارج کردن گروه مخالف خود، همواره از القاب ناپسند و ناشایست استفاده می کردند. و متأسفانه عدم آگاهی توده های مردم در عصر اموی و وجود سیاست های خاص حاکمان آن دوره بر این مساله دامن زده است. رفض و رافضی از جمله القابی است که برخی از نویسندگان آن را به شیعه دوازده امامی نسبت داده اند.

رفض در لغت و اصطلاح

رفض به معنای ترک و رها کردن چیزی است. «رفضته ای ترکته»؛ رها کرد او را؛ یعنی ترک کرد او را. و رها کننده چیزی را رافضی گویند.

در اصطلاح نویسندگان تاریخ و عقاید، در مورد وجوه استعمال این واژه اختلاف است.

۱ - برخی می گویند: رفض یعنی رها کردن وحی و برگشت به افسانه ها و خرافات بت پرستی و طاغوت پرستی. و به عبارت دیگر: بازگشت به اثار و ارزش های جاهلیت. و این حقیقت را به شخصی به نام عبدالله بن سبا و پیروان او نسبت داده اند؛ زیرا وی امام علی بن ابی طالب علیه السلام را پیامبر صلی الله علیه واله می دانست و با این پندار دین اسلام را رفض و ترک نمود.

در کتاب «مقالات الاسلامیین» آمده است: «أما سموا الروافض لكونهم رفضوا الدين»؛ (۷۷۰) «همانا آنان را رافضی نامیدند زیرا دین را ترک کردند».

۲ - برخی دیگر معتقدند که واژه رفض و رافضی از سال ۱۲۲ هجری قمری در زمان زید بن علی به کار برده می شد.

بغدادی می نویسد: «فرقه زیدیه را رافضی می گویند». (۷۷۱)

فیومی می نویسد: «رافضه گروهی از شیعیان کوفه اند. آنان به این اسم نامیده شدند؛ زیرا

زیدبن علی را رها کردند هنگامی که از طعن درباره صحابه خود را بازداشت. و چون سخن او را شناختند و این که او از ابوبکر و عمر تبری نمی جوید او را رها نمودند. ان گاه این لقب بر هر کسی اطلاق شد که در این مذهب غلو کرده و اجازه لعن بر صحابه را داد» (۷۷۲).

این نظریه قابل مناقشه است؛ زیرا مورخان معتبر، انجا که درباره قیام زیدبن علی و شهادت وی سخن گفته اند، چنین مطلبی را بیان نکرده اند. آنان فقط از این که کوفیان او را تنها گذاشته اند و به بیعت با او وفادار نمانده، یاد کرده اند. این روش کوفیان پیش از این هم شناخته شده بود، چنان که در مورد جدش امام حسین علیه السلام چنین کردند (۷۷۳).

اطلاقات لقب رافضی

اطلاقات لقب رافضی

لقب رافضی در بین رجالین و صاحبان ملل و نحل، اطلاقات مختلفی دارد؛ از قبیل:

۱ - مخالفان خلافت شیخین

به مرور زمان این لقب درباره شیعه امامیه به جهت مخالفت با خلافت ابو بکر و عمر به کار برده می شد، چنان که ابوالحسن اشعری می نویسد: «و انما سموا الامامیه رافضیه لرفضهم امامه ابی بکر و عمر» (۷۷۴) «و همانا امامیه را رافضیه نامیدند به جهت آن که امامت ابو بکر و عمر را رها نمودند».

ذهبی در «میزان الاعتدال» و حافظ ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» لقب رافضی را بر کسانی اطلاق کرده اند که شیخین را مورد لعن قرار داده اند.

۲ - اهل تفضیل

اطلاق دیگر رافضی بر کسانی است که حضرت علی علیه السلام را بر ابو بکر و عمر مقدم می دارند.

عسقلانی می گوید: «التشیع هو محبه علی و تفضیله علی الصحابه، فمن قدمه علی ابی بکر و عمر فهو رافضی غال فی التشیع، و من لم یقدمه علیهما فهو شیعی» (۷۷۵)؛ «تشیع عبارت است از محبت علی و برتری دادن او بر سایر صحابه، پس هر کس که او را بر ابو بکر و عمر برتری دهد رافضی و غالی در تشیع است، و هر کس که او را بر این دو نفر مقدم ندارد او شیعی است».

۳ - محبتان اهل بیت علیهم السلام

همچنین واژه رافضی به کسانی اطلاق می شود که به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محبت و عشق می ورزند، چنان که در اشعار محمدبن ادریس شافعی آمده است:

ان کان رفضاً حبّ ال محمد

اگر محبت ال محمد رفض به حساب می‌آید پس ادیان و پریان گواه باشند که من رافضی هستم.

منشا پیدایش

درباره تاریخ و منشا پیدایش این اصطلاح، وجوهی گفته شده است:

۱- این لقب را زید بن علی بن حسین علیه السلام بر شیعیان کوفه که با او بیعت کرده بودند، و سپس به بیعت خود عمل نکرده و از یاری او دست کشیدند، اطلاق کرده است؛ زیرا آنان نظر او را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند، و او از آن دو به نیکی یاد کرد و تبری نجست، در نتیجه شیعیان کوفه او را رها کردند و بدین جهت «رافضه» نامیده شدند. (۷۷۷)

این نظریه قابل مناقشه است؛ زیرا مورخان معتبر، آنجا که درباره قیام زید بن علی و شهادت وی سخن گفته‌اند، چنین مطلبی را بیان نکرده‌اند، آنان فقط از این که کوفیان او را تنها گذاشته‌اند و به بیعت با او وفادار نماندند، یاد کرده‌اند. این روش کوفیان پیش از این شناخته شده بود، چنان که در مورد جدش امام حسین علیه السلام چنین کردند. (۷۷۸)

عنوان رافضه اصطلاحی سیاسی بوده که حتی قبل از ولادت زید بن علی بن حسین بین عوام مردم رایج بوده است. این اصطلاح بر کسی اطلاق می‌شد که معتقد به مشروعیت نظام سیاسی حاکم نبوده است. لذا مشاهده می‌کنیم که معاویه مخالفین علی علیه السلام را متّصف به رفض کرده و آنان را رافضی می‌نامید.

نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲ هـ ق) در کتابش

«وقعه صفین» از معاویه نقل می کند که او در نامه ای به عمرو بن عاص که در فلسطین ساکن بود، چنین نوشت:

«أَيُّهَا بَعْدُ؛ فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ مَا قَدْ بَلَغَكَ وَقَدْ سَقَطَ إِلَيْنَا مِرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ فِي رَافِضِهِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَقَدَّمَ عَلَيْنَا جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ...» (۷۷۹)

در اینجا مشاهده می کنیم که معاویه مروان بن حکم و همراهان و همفکران او را به «رفض» متّصف کرده است، و این به جهت آن است که آنان معترف به مشروعیت حکومت امام علی علیه السلام نبوده اند. این خود دلالت بر این دارد که استعمال کلمه «رفض» از قبل از ولادت زید بوده است.

۲- از گزارش های تاریخی به دست می آید که در عصر بنی امیه، دشمنان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، این اصطلاح را به جهت رفض و ترک نظام سلطه، برای ابراز عداوت به شیعیان به کار می بردند. و رافضی بودن را گناه نابخشودنی به شمار می آوردند، و رافضی را سزاوار شکنجه و قتل می دانستند.

ابابصیر نقل می کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم ما را «رافضه» می نامند. حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آنان شما را رافضه نامیدند، بلکه خداوند شما را به این لقب نامیده است. همانا هفتاد نفر از بهترین های بنی اسرائیل به حضرت موسی و برادرش ایمان آوردند، و از این جهت آنان را «رافضه» نامیدند... ان گاه امام علیه السلام فرمود: ای ابابصیر! مردم خیر را ترک کرده و شر را گرفتند، ولی شما شر را رها کرده و خیر را برگزیدید. (۷۸۰)

وقوع رافضی در اسناد عامه وقوع رافضی در اسناد عامه

اشاره

بنی امیه و بنی عباس و دیگر کژ اندیشان، همواره شیعیان و معتقدان به ولایت و امامت و وصایت اهل بیت را متّهم به رفض

نموده، و با این لقب درصدد اهانت و سرزنش آنان بر آمده اند، ولی با تعجب می بینیم که از راویان شیعی روایت نقل می کنند؛ مثلاً محدثین اهل سنت با آن که تعدادی از رجال صحاح سته را متهم به «رفض» و «رافضه» می کنند، اما در عین حال از آن ها روایت نقل می کنند، و این خود دلیل بر آن است که آنان را عادل یا ثقه می دانند؛ برای نمونه به چند راوی اشاره می کنیم:

۱- اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ه.ق)

ابن حجر می گوید: «به او نسبت رفض داده شده است». (۷۸۱)

ذهبی می گوید: «او از شیعیان کوفه به حساب می آید». (۷۸۲)

ابن عدی می گوید: «به جهت غلو در تشیع، بر او انکار شده است». (۷۸۳) در عین حال ابوداوود و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند. (۷۸۴)

۲- بکیر بن عبدالله طایمی معروف به «ضخم» (۷۸۵)

ابن حجر او را مقبول دانسته (۷۸۶) و او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. (۷۸۷) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم (۷۸۸) و سنن ابن ماجه (۷۸۹) آمده است.

۳- تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ه.ق)

ابوداوود او را رافضی خبیث و مرد بد معرفی کرده که ابوبکر و عمر را دشنام می داده است، (۷۹۰) ولی در عین حال ترمذی از او در صحیحش روایت نقل کرده است. (۷۹۱)

عجلی از او نفی باس نموده است. (۷۹۲)

۴- ثویر بن ابی فاخته

عجلی از او نفی باس کرده است. (۷۹۳) از یونس بن ابی اسحاق سؤال شد که چرا از ثویر روایت نقل نمی کنی؟ او در جواب گفت: ثویر رافضی است. (۷۹۴) ولی در عین حال ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۷۹۵)

۵- جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ه.ق)

سفیان گفته است: «من در حدیث، باورع تر از جابر جعفی ندیدم». (۷۹۶)

ذهبی او را از بزرگان علمای شیعه به حساب آورده، (۷۹۷) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۷۹۸)

ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداوود (۷۹۹) و سنن ابن ماجه (۸۰۰) و سنن ترمذی (۸۰۱) وارد شده است.

۶- جَمِيعِ بْنِ عَمِير

ابوحاتم او را راستگو و صالح الحدیث دانسته است. (۸۰۲) و ابن حبان او را رافضی معرفی کرده است. (۸۰۳) ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداؤد، (۸۰۴) و سنن ابن ماجه، (۸۰۵) و سنن نسائی (۸۰۶) و سنن ترمذی (۸۰۷) وارد شده است.

۷- حارث بن عبدالله همدانی (ق. ۶۵ ه. ق.)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «علامه، امام ابوزهیر، حارث بن عبدالله بن کعب بن اسد همدانی کوفی، از اصحاب علی علیه السلام و ابن مسعود، او فقیهی است که دارای علم بسیار بود و از ظرفیت های علم و از شیعیان صدر اول به حساب می آمد». (۸۰۸) ابن حبان او را غلو کننده در تشیع معرفی کرده، (۸۰۹) و ابن حجر گفته: به او نسبت تشیع داده شده است. (۸۱۰) در عین حال ابوداؤد در سنن (۸۱۱) و ترمذی در صحیح، (۸۱۲) و ابن ماجه در سنن، (۸۱۳) و نسائی در سنن، (۸۱۴) از او روایت نقل کرده اند.

۸- حمران بن اعین

ابن حبان او را در جمله ثقات برشمرده است. (۸۱۵) و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. (۸۱۶)

ولی در عین حال روایتش در سنن ابن ماجه وارد شده است. (۸۱۷)

۹- زیاد بن منذر (ق. ۵۰ ه. ق.)

ابن حبان او را در جمله ثقات (۸۱۸) و ابن عدی او را از جمله غالیان کوفه به حساب آورده (۸۱۹) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۸۲۰) ولی مع ذلک ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۸۲۱) (۸۲۲)

۱۰- سعد بن طریف کوفی

عبدالرحمن بن حکم بن بشیر بن سلمان او را غالی در تشیع، (۸۲۳) و فلاس او را مفرط در تشیع، (۸۲۴) و عمرو بن علی او را غرق در تشیع، (۸۲۵) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۸۲۶) ولی در عین حال روایاتش در سنن ترمذی (۸۲۷) و سنن ابن ماجه (۸۲۸) وارد شده است.

۱۱- سلیمان بن قَرم نحوی

احمد بن حنبل او را ثقه دانسته، (۸۲۹) ولی ابن حبان او را رافضی ای که در رفض غالی بوده، معرفی کرده است. (۸۳۰)

در عین حال روایاتش در صحیح بخاری (۸۳۱) و صحیح مسلم، (۸۳۲) و سنن ابوداؤد، (۸۳۳) و سنن ترمذی (۸۳۴) وارد شده است.

۱۲- عباد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (ق. ۲۵۰ ه. ق.)

ابوحاتم او را ثقه و دارقطنی و ابن حجر و ذهبی او را صدوق دانسته اند. (۸۳۵) و در عین حال ابن حجر او را رافضی و ذهبی از غلات شیعه و رؤوس بدعت ها برشمرده است. (۸۳۶)

روایات او در صحیح بخاری، (۸۳۷) و سنن ترمذی، (۸۳۸) و سنن ابن ماجه (۸۳۹) وارد شده است.

۱۳- عبدالله بن القدوس رازی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۸۴۰) و در عین حال ابو عبید اجری و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، (۸۴۱) و ذهبی او را کوفی رافضی معرفی کرده است. (۸۴۲) روایات او در صحیح بخاری (۸۴۳) و صحیح ترمذی (۸۴۴) آمده است.

۱۴- عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ ه.ق)

یحیی بن معین او را ثقه و صدوق معرفی کرده است. (۸۴۵) ولی در عین حال دارقطنی او را به رافضی خبیث توصیف نموده است. (۸۴۶) روایت او در سنن ابن ماجه وارد شده است. (۸۴۷)

۱۵- عبدالملک بن اعین کوفی

ابوحاتم جایگاه او را صدق و صالح الحدیث و کسی که حدیثش نوشته می شود، معرفی کرده است. (۸۴۸) و ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۸۴۹) عقیلی او را شیعی رافضی می داند. (۸۵۰) و در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۸۵۱) و صحیح مسلم، (۸۵۲) و سنن ترمذی، (۸۵۳) و سنن نسائی (۸۵۴) وارد شده است.

۱۶- عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه.ق)

ابن سعد او را ثقه، صدوق، کثیر الحدیث، حسن الهیئه معرفی نموده است. (۸۵۵) ابن اثیر او را صحیح و از مشایخ بخاری در صحیح دانسته است. (۸۵۶) ابن منده نقل کرده که احمد بن حنبل مردم را به او دعوت می نمود، در حالی که او معروف به رفض بود. (۸۵۷) در عین حال روایات او در صحیح بخاری، (۸۵۸) و صحیح مسلم، (۸۵۹) و سنن ابوداود، (۸۶۰) و سنن ابن ماجه، (۸۶۱) و سنن نسائی (۸۶۲) آمده است.

۱۷- عثمان بن امیر بجلی کوفی

ابن عدی می گوید: «او دارای مذهبی پست و در تشیع، غالی است و به رجعت ایمان دارد و افراد ثقه از او روایت کرده اند». (۸۶۳) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۸۶۴) و سنن ترمذی، (۸۶۵) و سنن ابن ماجه (۸۶۶) وارد شده است.

۱۸- علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه.ق)

يعقوب بن شيبه او را ثقه و صالح الحديث معرفى کرده است. (۸۶۷) و يزيد بن زريع او را رافضى توصيف کرده است. (۸۶۸) و ابن عدى او را غالى در تشيع مى داند. (۸۶۹) و در عين حال رواياتش در صحيح مسلم، (۸۷۰) و سنن ابوداود، (۸۷۱) و سنن ترمذى، (۸۷۲) و سنن ابن ماجه (۸۷۳) وارد شده است.

۱۹- عمار بن زريق كوفى (۱۹۵ هـ.ق)

ذهبى او را ثقه معرفى کرده، (۸۷۴) و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده است. (۸۷۵)

سليمانى او را از رافضه مى داند. (۸۷۶) و در عين حال رواياتش در صحيح مسلم، (۸۷۷) و سنن ابوداود، (۸۷۸) و سنن نسائى، (۸۷۹) و سنن ابن ماجه (۸۸۰) وارد شده است.

۲۰- عمرو بن ثابت بكري (۱۷۲ هـ.ق)

ابن حجر و ابوداود او را به رفض و رافضى بودن نسبت داده اند. (۸۸۱) و در عين حال رواياتش در سنن ترمذى، (۸۸۲) و سنن ابوداود، (۸۸۳) وارد شده است.

۲۱- عمرو بن حماد قناد (۲۲۲ هـ.ق)

ابوحاتم او را صدوق و محمد بن عبدالله حصرمى او را ثقه معرفى کرده است. (۸۸۴)

اجرى مى گويد: از ابوداود درباره عمرو بن حماد بن طلحه سؤال کردم؟ گفت: او از رافضه است. (۸۸۵) ابن حجر او را به رفض و رافضى بودن نسبت داده، (۸۸۶) و ذهبى او را رافضى صدوق معرفى کرده است. (۸۸۷) در عين حال رواياتش در صحيح مسلم، (۸۸۸) و سنن ابوداود (۸۸۹) وارد شده است.

۲۲- عمرو بن عبدالله بن عبید كوفى (۱۲۷ هـ.ق)

يحيى بن معين و احمد بن حنبل و ابوحاتم و عجلى او را ثقه معرفى کرده اند كه از سى و هشت نفر از اصحاب پيامبر صلى الله عليه واله وسلم روايت شنیده است. (۸۹۰) ابن قتيبه و شهرستانى او را از رجال شيعه اماميه به حساب آورده اند. (۸۹۱) در عين حال رواياتش در صحيح بخارى، (۸۹۲) و صحيح مسلم، (۸۹۳) و سنن ابوداود، (۸۹۴) و سنن نسائى، (۸۹۵) و سنن ترمذى، (۸۹۶) و سنن ابن ماجه، (۸۹۷) وارد شده است.

۲۳- غالب بن هذيل كوفى

ذهبى او را صدوق معرفى کرده است. (۸۹۸) و در عين حال ابن حجر و برخى ديگر او را رافضى و منسوب به رفض دانسته اند. (۸۹۹) روايات او در سنن نسائى وارد شده است. (۹۰۰)

۲۴- محمد بن راشد خزاعى (۱۶۰ هـ.ق)

نسائی او را ثقه، (۹۰۱) و ابوحاتم او را صدوق و حسن الحدیث (۹۰۲) دانسته اند. بخاری از عبدالرزاق نقل کرده که گفت: کسی را در حدیث باورع تر از او ندیدم. (۹۰۳) محمد بن راشد او را رافضی معرفی کرده است. (۹۰۴) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۹۰۵) و سنن ابن ماجه، (۹۰۶) و سنن نسائی، (۹۰۷) و سنن ترمذی (۹۰۸) وارد شده است.

۲۵- موسی بن قیس حضری

ابن حجر او را صدوق (۹۰۹) و یحیی بن معین او را ثقه (۹۱۰) معرفی کرده اند. عقیلی او را از غالیان در رفض دانسته است. (۹۱۱) در عین حال ابوداود در سنن خود از او روایت نقل کرده است. (۹۱۲)

۲۶- میناء بن ابی میناء قرشی

ابن حبان او را از ثقات دانسته است. (۹۱۳) در عین حال ابن حجر می گوید: او به رفض و رافضی بودن نسبت داده شده است. (۹۱۴) ترمذی در صحیحش از او روایت نقل کرده است. (۹۱۵)

۲۷- ناصح بن عبدالله کوفی

حسن بن صالح او را خوب مردی معرفی کرده، (۹۱۶) و ذهبی او را از عبادت کنندگان برشمرده است. (۹۱۷) عقیلی او را رافضی می داند. (۹۱۸) در عین حال حدیثش در صحیح ترمذی آمده است. (۹۱۹)

۲۸- نعیب بن حارث کوفی

ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۹۲۰) و ابن عدی او را از جمله غالیان در کوفه می داند. (۹۲۱) و عقیلی او را غالی در رفض می داند. در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، (۹۲۲) و سنن ابن ماجه (۹۲۳) آمده است.

۲۹- هارون بن سعد عجلی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۹۲۴) عقیلی او را غالی در رفض و رافضی بودن می داند. (۹۲۵) در عین حال مسلم در صحیح خود از او روایت نقل کرده است. (۹۲۶)

۳۰- هاشم بن برید کوفی

ابن معین (۹۲۷) و ابن حجر (۹۲۸) و دیگران او را توثیق کرده اند. ذهبی نسبت رفض به او داده است. (۹۲۹) ابن عدی می گوید: «گفته شده که او در تشیع غلو داشته است. (۹۳۰) در عین حال احادیثش در سنن ابوداود، (۹۳۱) و سنن نسائی (۹۳۲) وارد شده است.

۳۱- وکیع بن جراح

ذهبی او را از دریاها علم معرفی کرده است. (۹۳۳) احمد بن حنبل گفته است که من کسی را با ظرفیت تر و حافظتر از وکیع

ندیدم. (۹۳۴) ابن سعد او را ثقه، مامون، عالم، رفیع، کثیر الحدیث و حجّت معرفی کرده است. (۹۳۵)

یحیی بن معین می گوید: «من نزد مروان بن معاویه لوحی دیدم که در آن نام های شیوخی بود به این نحو که: فلان شخص رافضی است و... و وکیع رافضی است». (۹۳۶) در عین حال احادیث او در صحیح بخاری، (۹۳۷) و صحیح مسلم، (۹۳۸) و سنن ابوداود، (۹۳۹) و سنن ترمذی، (۹۴۰) و سنن ابن ماجه (۹۴۱) وارد شده است.

۳۲- یونس بن حباب اسیدی

ابن شاهین او را ثقه و صدوق، (۹۴۲) و ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۹۴۳)

عقیلی او را غالی در رفض دانسته، (۹۴۴) و ابن حجر می گوید: او به رفض نسبت داده شده است. (۹۴۵) و ذهبی او را به طور صریح رافضی می داند. (۹۴۶) در عین حال روایاتش در سنن نسائی، (۹۴۷) و سنن ابن ماجه، (۹۴۸) و سنن ترمذی (۹۴۹) آمده است.

۳۳- ابوحمزه ثمالی (۱۵۰ ه.ق)

ابن حجر و سلیمانی او را از رافضه دانسته اند، (۹۵۰) ولی در عین حال روایاتش در صحیح ترمذی آمده است. (۹۵۱)

۳۴- ابو عبدالله جدلی

یحیی بن معین او را توثیق کرده است. (۹۵۲) ذهبی او را شیعی و دارای بغض به خلفا معرفی کرده است. (۹۵۳) ولی احمد او را توثیق نموده است ابن قتیبه او را در بین اسامی غالیان از رافضه ذکر کرده است. (۹۵۴) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۹۵۵) و سنن ترمذی وارد شده است.

نقد برخی روایات در مذمت رافضه

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری در «اصول مذهب الشیعه» می نویسد: ابن ابی عاصم چهار روایت در مورد رافضه نقل کرده است، ولی ناصرالدین البانی در بررسی سند آن ها تصریح به ضعف آن احادیث کرده است. (۹۵۶)

ان گاه از طبرانی نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «یا علی سیکون فی امتی قوم ینتحلون حبّ اهل البیت، لهم نبز، یسمون الرافضه، قاتلوهم فانهم مشرکون».

سپس می گوید: در اسناد حدیث، حجاج بن تمیم می باشد که تضعیف شده است. (۹۵۷)

و نیز از ابن ابی عاصم در «السنه» (۹۵۸) نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «ابشر یا علی انت واصحابک فی الجنّه، الا انّ ممّن یزعم أنّه یحبّک قوم یرفضون الاسلام یقال لهم: الرافضه، فاذا لقیتم فجاهدوهم فانهم مشرکون. قلت: یا رسول الله! ما العلامه فیهم؟ قال: لا یشهدون جمعه ولا جماعه، ویطعنون علی السلف!»

سپس می گوید: شوکانی این حدیث را در احادیث موضوعه آورده است. (۹۵۹)

ان گاه دکتر قفاری می نویسد: (۹۶۰) «ابن تیمیه به کذب این احادیث مرفوعه که در آنها لفظ رافضه آمده پی برده است؛ زیرا اسم رافضه تا قرن دوم هجری شناخته شده نبوده است. (۹۶۱)

بیهقی نیز در «الدلائل» بعد از نقل حدیث مرفوعه ابن عباس در مذمت رافضه می گوید: «به این معنا از راه های دیگر نیز روایاتی رسیده که تمام ان ها ضعیف السند است، و خدا داناتر است.» (۹۶۲)

به همین جهت نیز

عقیلی این احادیث را در «الضعفاء» و ابن الجوزی در «العلل المتناهیة» و «الموضوعات» آورده اند.

بررسی روایت شعبی

بررسی روایت شعبی

ابن تیمیه در کتاب های خود علی الخصوص «منهاج السنّه» شدیداً بر شیعه حمله کرده و آنان را به صفات ناشایستی مّتهم ساخته است، و نیز آتّهاماتی بر آنان وارد ساخته و در آن ها استناد به روایاتی جعلی نموده است؛ از آن جمله با استناد به روایت شعبی، شیعه را با یهود مقایسه کرده است. او می گوید:

«ابو حفص بن شاهین در کتاب «اللطف فی السنه»، از محمّد بن ابی القاسم بن هارون از احمد بن ولید واسطی، از جعفر بن نصیر طوسی واسطی، از عبدالرحمن بن مالک بن مغول، از پدرش از شعبی نقل کرده که او می گوید: من شما را از این هواهای گمراه کننده بر حذر می دارم که شر ان ها رافضه است، آنان با رغبت و میل داخل اسلام نشدند، بلکه به جهت نابودی و تعرض بر ان، اسلام را پذیرفتند...»

ان گاه در صدد تشابه بین رافضه و یهود برآمده، و جوهری از شباهت ها را به خیال خود که دروغ و تهمتی بیش نیست - بین این دو دسته نقل می کند، از آن جمله این که: یهود در صدد وارد کردن نقص و عیب بر جبرئیل برآمده و او را از بین ملائکه دشمن خود می دانند، همان گونه که رافضه می گویند: جبرئیل به اشتباه وحی را بر محمّد نازل کرده است... (۹۶۳)

پاسخ

اولاً: این حدیث با تعدد سند های ان از شعبی، به جهت وقوع عبدالرحمن بن مالک بن مغول ضعیف است، همان گونه که ابن تیمیه در اخر کلامش به ان اشاره کرده است. و نیز عده ی دیگری از علمای اهل سنّت و رجالین ان ها او را تضعیف کرده اند؛ از ان جمله:

۱ - ابوبکر خلال در «کتاب السنّه»، می گوید: اتفاق

علما بر تضعیف عبدالرحمن بن مالک بن مغول است. (۹۶۴)

۲ - ابوعلی صالح بن محمد می گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول از دروغ گوترین مردم است. (۹۶۵)

۳ - یحیی بن معین می گوید: من او را دیده ام، او شخص ثقه نیست. (۹۶۶) و نیز در رابطه با او می گوید: او کذاب است. (۹۶۷)

۴ - احمد بن حنبل می گوید: ما احادیث او را پاره نمودیم. (۹۶۸)

۵ - محمد بن عمار موصلی می گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول شخصی بسیار دروغگو و تهمت زننده است، و هیچ کس در این مطلب شک ندارد. (۹۶۹)

۶ - ابوداود سلیمان بن اشعث می گوید: او کسی است که احادیث جعل می کند.

و نیز ابو زکریا، ابوزرعه، جوزجانی، دارقطنی، بخاری، ابن حبان، سعدی، نسائی و جماعتی دیگر از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده اند. (۹۷۰)

ثانیا: ابن تیمیه در اخر حدیث؛ گرچه متوجه ضعف حدیث به جهت وجود عبدالرحمن بن مالک بن مغول شده ولی در صدد برآمده که ضعف آن را این گونه جبران کند، او می گوید: «این خبر از عبدالرحمن بن مالک بن مغول از راه های متعددی نقل شده که برخی از آن ها برخی دیگر را تصدیق می کند.»

ولی این حرف فاسد است و نمی تواند مشکل ضعف عبدالرحمن بن مالک بن مغول را حل کند؛ زیرا کثرت طرق در نهایت اثبات می کند که این کلام از عبدالرحمن صادر شده است، ولی صحت روایت او از پدرش و او از شعبی احتیاج به اثبات دارد که با آن توجیه قابل اثبات نیست.

ثالثا: بر فرض این که خبر صحیح باشد ولی از آن جهت که از پیامبر صلی الله علیه واله نقل نشده و هیچ یک از صحابه نیز آن را روایت نکرده اند، از درجه

اعتبار ساقط است. راوی و ناقل این اتهام تنها شعبی است، که کلامش هرگز برای شناخت حقّ حجّت نبوده و دلیلی بر آن نیست؛ خصوصا که در آن خبر پر از اتهامات و جزافه گویی هایی است که قطعاً شیعه امامیه از آن مبرا است.

رابعاً: در آن خبر، شعبی از رؤسای شیعه معرفی شده و راوی حدیث از شعبی به او می گوید: «چيست رد تو بر رافضه در حالی که تو رئیس آنان می باشی؟» در حالی که قطعاً می دانیم که شعبی از شیعه نبوده تا چه رسد به این که از رؤسای آن ها باشد. و این مطلبی است که هر کسی که او را شناخته یا بر ترجمه و احوال او اطلاع یافته، می داند. احدی از کسانی که احوال او را نقل کرده اند، او را به عنوان شیعی معرفی نکرده اند، بلکه او را پیام رسان عبدالملک بن مروان به پادشاه روم معرفی کرده اند. (۹۷۱) کسی که از طرف بنی امیه قاضی بوده است.

اشکالات دلالی

اشکالات دلالی

بعد از بررسی سند این حدیث و خدشه نمودن بر آن، به بررسی دلالت آن می پردازیم و وجوه تشابهی را که بین شیعه و یهود قرار داده، نقد خواهیم کرد.

نقد تشبیه اول

او ادعا می کند که رافضه با میل و رغبت در دین اسلام وارد نشده است، بلکه به جهت اضرار بر اهل اسلام وارد شده و بر اهل اسلام آن را پذیرفتند، و علی رضی الله عنه آنان را آتش زده و به شهرها و کشورهای دیگر تبعید نمود. از جمله آن ها عبدالله بن سبا یهودی از صنعای یمن است که حضرت او را به سبابا تبعید کرد....

پاسخ

اولاً: اگر مقصود او از رافضه پیروان عبدالله بن سبا است که آنان نه شیعه بوده اند و نه رافضی، و شیعیان از آنان متبری هستند. و اگر مراد به آنان شیعیان دوازده امامی هستند، که حضرت آن ها را آتش زده و تبعید نموده است، بلکه این فرقه از پیروان انصار حقیقی امیر مؤمنان علیه السلام به حساب می آیند.

ثانیاً: این که ادعا شده که شیعه رافضیه دوازده امامی به جهت ضربه زدن به اهل اسلام داخل در این دین شده، این ادعایی است باطل؛ زیرا هرگز چنین هدفی را شیعه نداشته است، و اگر اثبات یک مطلب به صرف ادعا است، ما نیز همین ادعا را در حق آنان می کنیم.

نقد تشبیه دوم

او می گوید: یهود می گویند: ملک و سلطنت تنها صلاحیت بر آل داوود دارد، رافضه نیز می گویند: امامت تنها صلاحیت در اولاد پیامبر صلی الله علیه و اله دارد.

بی تردید امامت و خلافت موروثی نیست تا از خلیفه قبل به فرزندش به ارث برسد، ولی متأسفانه به جهت اشتباه در فهم عقاید شیعه امامیه، گروهی از اهل سنت از روی جهل یا کینه توزی، شیعه را متهم نموده اند که امامت را موروثی می داند، از این رو امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و اله را در ذریه پیامبر خلاصه می کند. لذا مناسب است درباره این موضوع بحث کنیم و به اثبات برسانیم که چرا شیعه در عین این که خلافت و امامت را موروثی نمی داند، آن را در ذریه پیامبر صلی الله علیه و اله خلاصه می کند؟

نقل عبارت ها

۱ - ابن حزم می گوید: «مسلمانان متفق اند که خلافت به توارث نیست.» (۹۷۲)

۲ - عبدالقاهر بغدادی می گوید: «برخی از فرقه های راوندیه قائل به ثبوت امامت موروثی اند.» (۹۷۳)

۳ - علامه حلی در «شرح تجرید» می گوید: «عباسیه معتقدند برای تعیین امام، دو راه وجود دارد: یکی نصّ و دیگری میراث.» (۹۷۴)

۴ - عبد القاهر بغدادی نیز می گوید: «اکثر امامیه بر این باورند که امامت موروثی است.» (۹۷۵)

۵ - ابوالحسن ندوی می گوید: «بدیهی است که دیدگاه داعی اول و فرستاده او که حامل رسالت اوست در مورد حکومت، با دیدگاه سایر حکومت ها و فاتحان و جنگ جویان و رهبران سیاسی، و حکمرانان مادی گرا، در طبیعت، ذوق، روش، عمل، مقصد و نتیجه، فرق فاحش داشته باشند... . محور تلاش های حاکمان و فاتحان شهرها و رهبران عالم، که طمع سیطره بر جهان را دارند و نیز عالی ترین هدف آنان برپایی کشوری خاص است، تاسیس حکومتی موروثی است. این حقیقتی آشکار در طول تاریخ است...».

در آخر از کلام خود نتیجه می گیرد که: «عقیده شیعه امامیه در مساله امامت و خلافت با اهداف خدا و

رسول او سازگاری ندارد؛ که همان حکومت موروثی است». (۹۷۶)

نقد اتهام

نقد اتهام

پاسخ ما به ایرادهایی که در این خصوص گرفته اند این است که:

۱ - شیعه امامیه بر این مطلب اجماع دارد که تنها راه تعیین امام، نصّ از جانب خداوند متعال و معرفی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله و امامان معصوم است، و لذا به ایه شریفه: « يا ايها الرسولُ بَلِّغْ ما انزلَ اَليكَ مِنْ رَبِّكَ » تمسّك می کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مامور ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام از جانب خداوند به مردم بوده است. پس در حقیقت اراده و مشیت الهی بر نصب شخصی لایق برای امامت است که با وحی به پیامبر صلی الله علیه و اله، او را مامور ابلاغ می کند، از همین رو، ان بزرگوار بر امامت یکایک اهل بیت تصریح کرده است. هر یک از امامان نیز امام بعد از خود را، که از جانب خداوند معین شده، معرفی کرده اند. این سخن هیچ ربطی به وراثت ندارد.

۲ - با مروری بر ادله امامت و ولایت علی بن ابی طالب و سایر ائمه علیهم السلام از قبیل حدیث غدیر، ثقلین و دیگر ادله پی می بریم که خداوند متعال و رسولش اصرار اکید بر نصب امام علی علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام بر امامت و ولایت داشته اند. ایا می توان گفت که این همه تاکید جنبه خویشاوندی داشته و پیامبر صلی الله علیه و اله می خواسته داماد و نوه هایش را به حکومت برساند تا به نوایی برسند، و با این روایات در صدد بر پایی حکومت موروثی بوده است؟

مشکل اساسی این است که ما بین «واقع» و «حقّ» فرق نمی گذاریم و آنچه را که واقع شده

می خواهیم حقّ بدانیم در حالی که این چنین نیست. اهل سنت چون واقع خارجی را با انتخاب ابوبکر می بینند، حقّ را هم از این دید می بینند و می گویند او بر حقّ بوده است. یا اگر شیعه به دنبال اهل بیت و در راس آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، در صدد موروثی کردن حکومت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و اله است. ولی مشکل اساسی چیز دیگری است و آن این است که ما باید تابع حقّ باشیم؛ و حقّ همان چیزی است که در کتاب و سنت آمده و عقل نیز مؤید آن است و کتاب، سنت و عقل بر غیر اهل بیت معصوم علیهم السلام تطبیق نمی کند.

۳- اگر امامت نزد شیعه موروثی است چرا با وجود محمد بن حنفیه که برادر امام حسین علیه السلام است، امامت به امام علی بن الحسین علیه السلام، فرزند آن حضرت علیه السلام، منتقل شد؟ این نیست مگر این که شیعه امامیه برای مقام امامت، لیاقت ذاتی قائل است و آن را در محمد بن حنفیه نمی بیند ولی در امام زین العابدین علیه السلام می یابد.

۴- از ابوالحسن نووی و امثال او سؤال می کنیم که مراد از وراثت در امامت چیست؟ اگر مقصود آن است که امامت باید در یک قبیله خاص باشد که این را خود رسول خدا صلی الله علیه و اله، بنابر نصوص متواتر، در مصادر فریقین به آن اشاره کرده است.

جابر بن سمره می گوید: «با پدرم محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله رسیدیم، شنیدیم که فرمود: این امر - دنیا - تمام نمی شود تا آن که دوازده خلیفه بر آنان حکومت کنند. آن گاه سخنی فرمود که بر من مخفی شد، به

پدرم عرض کردم: رسول خداصلی الله علیه واله چه فرمود؟ پدرم در جواب گفت: رسول خداصلی الله علیه واله فرمودند: همه انان از قریشند.»(۹۷۷)

ابو الحسن نووی و امثال او، چگونه می توانند به این سؤال پاسخ دهند که: امامت و خلافت تنها در قریش چه معنایی دارد؟ هر توجیهی که ایشان در این روایت و امثال آن دارند، ما قبول می کنیم. طبعاً هیچ توجیهی ندارند جز این که بگویند امامت و خلافت به قابلیت هاست و این قابلیت ها را خداوند در قریش قرار داده است. همین توجیه را ما درباره اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه واله بیان می کنیم. اگر مراد از وراثت آن است که بگوییم به صرف این که این ها اولاد پیامبرند و امام علی علیه السلام داماد او است، باید امام باشد ولو قابلیت این مقام را نداشته باشد، قطعاً شیعه امامیه به این معنا معتقد نیست.

۵ - با مراجعه به کتاب های کلامی شیعه امامیه، در مبحث امامت، پی می بریم که انان برای امام چندین شرط؛ از جمله: عصمت، افضل بودن، علم لدنی و... قائلند. حال اگر امامت نزد انان موروثی است دیگر بیان این شرطها چه معنایی دارد؟ این شرطها چیزی جز بیان لیاقت ها نیست، که به استناد روایات و تاریخ، در غیر اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد.

۶ - اگر آن گونه که ابوالحسن نووی می گوید؛ حکومت موروثی شعار حکومت های مادی است و انبیا باید از آن منزّه باشند، چه فرق است بین پیامبر اسلام صلی الله علیه واله و دیگر پیامبران و بین حکومت دائمی و موقت؟ با آن که حکومت وراثتی را، با در نظر گرفتن قابلیت ها در انبیای گذشته مشاهده می کنیم:

خداوند متعال می فرماید:

« اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا »؛ (۹۷۸) «یا حسد می ورزند با مردم چون ان ها را خدا به فضل خود بهره مند نمود که البته ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به ان ها فرمانروایی بزرگ عطا کردیم.»

از سوی دیگر می بینیم که برخی از انبیا، امامت یا نبوت را برای ذریه خود می خواستند که این، در حقیقت با دادن شایستگی به آنان از جانب خداوند متعال است.

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می خواهیم: « وَاذِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ بُعِثَ بِكَلِمَاتٍ فَاتَّمَهَنَّ قَالَتْ أَنَّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَتْ وَمِمَّنْ دَرِيتِي قَالَ لَا يِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ »؛ (۹۷۹) «[بیاد ار] هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: [اگر شایسته ان باشند] عهد من هرگز به ستمکاران نمی رسد.»

در این ایه خداوند حکومت موروثی و نسبی را به طور مطلق نفی نکرده، بلکه از خصوص ستمگران از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام نفی نموده است. از این رو معلوم می شود که ذریه و نسل حضرت ابراهیم علیه السلام و هر پیامبر دیگری، در صورتی که ظالم نباشند؛ چه ظلم به خدا، چه ظلم به خلق و چه ظلم به نفس، می توانند مقام امامت و رهبری جامعه را به عهده گیرند.

و نیز حضرت موسی علیه السلام از خداوند می خواهد که از اهلش کسی را به عنوان وزیر خود قرار دهد. خداوند متعال از قول حضرت موسی می فرماید: « وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ اَهْلِی هَارُونَ اَخِي »؛ (۹۸۰)

«و [نیز] از خانواده من یاوری برای من قرار ده. برادرم هارون را [وزیر من گردان.»

۷- شاید علت این که امامت، خلافت و یا نبوت در نسل پیامبر قرار می گیرد با ضمیمه لیاقت های لازم این باشد که پیامبر علیه السلام با ثبوت نبوت و کمالاتش، در قلب ها جا گرفته و در میان مردم محبوبیت خاصی پیدا می کند. مردم نیز در صورتی که کسی را دوست بدارند، وابستگان صالح او را نیز دوست می دارند و هرکسی که مورد محبت قرار گرفت در صدد اطاعت از فرامین او بر می آیند. از همین رو بهترین افراد برای امامت و جانشینی و یا نبوت، ذریه و نسل آن پیامبرانند، هر چند آن را مطلق نمی دانیم، بلکه قیدها و شرطهایی را که از جمله عصمت و افضل بودن و... است نیز در امام معتبر می دانیم.

۸- بین ملک و سلطنت و امامت فرق است. امامت عبارت است از ولایت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله که از مقام قرب تام الهی سرچشمه گرفته است، برخلاف سلطنت و پادشاهی، که تنها به جنبه سلطه آن اشاره دارد.

۹- شیعه هرچه می گوید از آیات قرآن و روایات صحیح السند که از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده استفاده می کند، گرچه در برخی از امور با بعضی از عقاید یهود تشابه داشته باشد.

۱۰- اگر ما امامت را در ذریه پیامبر صلی الله علیه و اله و اولاد حضرت علی علیه السلام محصور کنیم، بهتر از آن است که طعمه یک عده منافق و غاصب نماییم تا با هواهای نفسانی خود با اسلام و شریعت بازی کرده و مسلمانان را به انحراف عقیدتی و عملی بکشانند.

او می گوید: نصارا گفته اند: در راه خدا جهاد نیست تا خداوند مسیح دجال را مبعوث گرداند و اقایی از آسمان فرود آید، همچنین رافضه گفته اند: جهاد در راه خدا نیست تا رضای ال محمد خروج نماید و منادی از آسمان ندا دهد که او را متابعت کنید».

پاسخ

اولاً: اجماع شیعه امامیه بر این است که جهاد دفاعی به جهت حفظ اسلام احتیاج به امر امام معصوم ندارد، بلکه بر عموم مسلمانان است؛ گرچه امام غایب باشد، باید در مقابل هجوم دشمنان به اسلام و مسلمین ایستاده و مقاومت نمایند. اری، در جهاد ابتدایی به جهت فتح و فتوحات و توسعه دایره مملکت اسلامی، احتیاج به امر معصوم یا نایب خاص است.

ثانیاً: متعصّیان اهل سنت از این که شیعیان اهل بیت علیهم السلام شرکت در جنگ ها و فتوحات سلاطین و خلفای جور را تحریم کرده اند، لذا به خشم درآمده، این عملکرد را به نام ترک جهاد اسلامی و تشبّه به نصارا تمام کرده اند.

ثالثاً: آیا اهل سنت با یهود و نصارا جهاد می کنند یا این که حکومت ان ها تحت سلطه و سیطره یهود و نصارا است؟ آیا آنان نیستند که حتی غذای نجس کفار یهود و نصارا را بر خود حلال می دانند و از ان استفاده می کنند. ولی نوبت به شیعیان که منادیان اسلام ناب حقیقی هستند، می رسد ذبیحه آنان را حرام کرده و حکم به قتلشان صادر می کنند؟

نقد تشبیه چهارم

او می گوید: «یهود برای زنان خود عده قائل نیستند، همچنین است رافضه».

پاسخ

این ادعا از تهمت های واضح و آشکار است که بر شیعه وارد شده است. چگونه شیعه عده برای زن قائل نیست در حالی که قران بر وجوب ان تصریح کرده است، انجا که می فرماید: «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»؛ (۹۸۱) «زن هایی که طلاق داده شدند [از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد.»

و نیز در ایه ۱ و ۲ و ۴ از سوره طلاق به این مساله به طور صریح اشاره شده است. بلکه مساله عده طلاق زنان از مسائل اتفافی بین مسلمین است.

ابن قدامه در «المغنی» می گوید: «امت اسلامی فی الجمله اجماع بر وجوب عده دارند گرچه در انواع ان اختلاف کرده اند...».

(۹۸۲)

نقد تشبیه پنجم

او می گوید: «یهود می گویند: خداوند بر ما شبانه روز پنجاه نماز واجب کرده است، همچنین است رافضه.»

پاسخ

اولاً: هرگز شیعه به این عقیده معتقد نبوده و چنین ادعایی نکرده است، بلکه آنان تنها پنج نماز معروف را قائل هستند. و این مطلبی است که در کتب فقهی ما آمده است. اری، مجموع رکعات فرایض و نوافل در شبانه روز نزد شیعه به ۵۱ رکعت می رسد.

ثانیاً: نقلی که از یهود کرده که ان ها قائل به پنجاه نماز در شبانه روز هستند نیز صحیح نیست؛ زیرا با مراجعه به کتب یهود پی می بریم که آنان تنها به دو نماز قائلند. و این مطلبی است که در مصادر حدیثی اهل سنت به ان اشاره شده است.

مالک بن انس از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که در حدیثی طولانی درباره معراج فرمود: «من نزد موسی رفتم، او مرا امر به رجوع کرد. من باز گشتم خداوند از من ده نماز کم نمود، تا ان که به پنج نماز رسید. موسی گفت: نزد پروردگارت بازگرد و از او بخواه تا تخفیف دهد؛ زیرا بر بنی اسرائیل دو نماز فرض کرد که قیام بر ان دو نیز نمودند...» (۹۸۳)

و بنابر نقل صحیح بخاری، حضرت موسی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه واله عرض کرد: به خدا سوگند! من برای بنی اسرائیل کمتر از پنج نماز اوردم ولی آنان ترک نمودند، به نزد پروردگارت برو تا باز از ان تخفیف دهد...» (۹۸۴)

نقد تشبیه ششم

او می گوید: «یهود نماز مغرب را نمی خوانند تا همه ستارگان ظاهر شوند. کنایه از این که هوا تاریک شود و حال ان که از پیامبرصلی الله علیه واله رسیده که فرمود: امتم بر اسلام باقی هستند تا مادامی که مغرب را تا هنگام ظهور ستاره ها به جهت تشبیه به یهود تاخیر

نیندازد».

پاسخ

اولا: برخی از علما و فقهای شیعه قائل به دخول وقت مغرب به مجرد سقوط قرص خورشید می باشند، همان قولی که اجماع اهل سنت بر آن است.

ثانیا: شیعه قائل به وجوب تاخیر نماز مغرب تا هنگام ظهور ستاره ها و تاریکی شب نیستند، بلکه تعجیل در به جای آوردن نماز مغرب در اول وقت آن را مستحب می دانند.

ثالثا: علمای اهل سنت نیز اختلاف کرده اند، مشهور قائل به جواز تاخیر نماز مغرب تا رفتن شفق و قرمزی آسمان هستند.

رابعا: تعبیری که در ذیل حدیث آمده؛ یعنی به جهت مشابهت با یهود، در بیشتر روایات وارد نشده است. (۹۸۵)

نقد تشبیه هفتم

او می گوید: «یهود هنگام نماز، مقدار کمی از قبله منحرف می شوند. همچنین اند رافضه».

پاسخ

نزد عموم علمای شیعه توجه به قبله واجب است و انحراف از آن را به اندازه یک بند انگشت هم جایز نمی دانند. و این مطلبی است که علمای این مذهب در مصنفات خود به آن تصریح کرده اند و آن را از ضروریات می دانند. اری، آنچه که در احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده، استحباب تیا سر و میل به دست چپ بودن در عراق است، و این روی گرداندن از قبله نیست بلکه در حقیقت تمایل به طرف قبله است.

نقد تشبیه هشتم

او می گوید: «یهود به طور خالص سلام نمی دهند، بلکه می گویند: «سام علیکم» که به معنای مرگ است، همچنین است رافضه».

پاسخ

این حرف از تهمت های اشکار به شیعه است؛ زیرا با معاشرت شیعه و همچنین مطالعه کتاب های آنان پی می بریم که تحیت و سلام آنان همان کیفیت و سلام معروف و صحیح، یعنی «سلام علیکم» است.

سید مرتضی رحمه الله در کتاب «الانتصار» می گوید: «واجب است نمازگزار در جواب سلام مثل سلامی که سلام دهنده داده بگوید؛ یعنی اگر او «سلام علیکم» گفته، او نیز به همین ترتیب سلام دهد، به این معنا که «علیکم السلام» نگوید...» (۹۸۶)

محمد بن مسلم می گوید: من بر امام باقر علیه السلام در حالی که در حال نماز بود وارد شدم و سلام نمودم، حضرت فرمود: «السلام علیک». به حضرت عرض کردم: حالتان چطور است؟ در اینجا حضرت سکوت کرد. و چون از نماز فارغ شد، به او عرض کردم: آیا نماز گزار باید سلام را در نماز پاسخ دهد؟ حضرت فرمود: اری، همانند آنچه که به او گفته شده است. (۹۸۷)

نقد تشبیه نهم

او می گوید: «یهود تورات را تحریف کردند، همچنین است رافضه که قران را تحریف نمودند».

پاسخ

شیعه هرگز قران را تحریف نکرده است. ولی ظاهر این کلام این است که شیعه قائل به تحریف قران می باشد، این اتهام نیز با نص صریح غالب قریب به اتفاق علمای شیعه امامیه سازگاری ندارد.

شیخ صدوق رحمه الله می فرماید: «اعتقاد ما این است: قرانی را که خداوند برای پیامبرش محمد صلی الله علیه واله نازل کرده، همین کتابی است که بین دو جلد در دسترس مردم است نه بیشتر از آن، و سوره های آن ۱۱۴ تا است؛ زیرا نزد ما سوره «ضحی» و «الم نشرح» هر کدام یک سوره و نیز سوره «ایلاف» و سوره «الم تر کیف» نیز هر کدام یک سوره به حساب می آید. و کسی که به ما نسبت دهد که ما معتقدیم که قران بیش از این مقدار است، دروغگو است». (۹۸۸)

شیخ طوسی رحمه الله در مقدمه تفسیر خود می فرماید: «و اما سخن درباره زیادت یا نقصان قران، ظاهر از مذهب مسلمانان خلاف آن است، و این قول لایق تر به مذهب ما در صحت است. و این قولی است که سید مرتضی آن را تقویت کرده و ظاهر روایات است. جز آن که روایات بسیاری از ناحیه خاصه و عامه درباره نقصان بسیاری از آیات قران و نقل و جابه جایی مقداری از آیات رسیده که طریق آن ها خبر واحد است و موجب علم و عمل نیست، و سزاوارتر، اعراض از آن ها و مشغول نکردن خود به آن ها است؛ زیرا می توان آن ها را تاویل نمود». (۹۸۹)

امین الاسلام طبرسی در «مجمع البیان» می گوید: «اما زیادت در قران، اجماع بر بطلان آن است. و

اما نقصان ان از جماعتی از اصحاب ما و قومی از حشویه عامه رسیده که در قران تغییر و نقصان وجود دارد، ولی قول صحیح در مذهب ما خلاف ان است، و این نظریه ای است که سید مرتضی - قدس الله روحه - ان را تقویت نموده است...» (۹۹۰)

نقد تشبیه دهم

او می گوید: «یهود با جبرئیل دشمنی دارد و می گویند: او دشمن ما است همچنین اند رافضه؛ زیرا می گویند: جبرئیل در ابلاغ وحی خطا کرده است».

پاسخ

از زمان های گذشته شیعه را متهم نموده اند که معتقد است جبرئیل علیه السلام در حق خداوند خیانت کرده و به جای ان که رسالت را به علی بن ابی طالب ابلاغ کند ان را بر رسول خداصلی الله علیه واله نازل کرده است. از این رو بعد از سلام نمازشان سه بار، عبارت «خان الامین» را تکرار می کنند!

ریشه اتهام

ریشه اتهام

از آیات شریف قران و احادیثی که پیرامون ان ها رسیده است، روشن می شود که یهودیان معتقدند جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده است؛ زیرا خداوند به وی دستور داده بود، نبوت را در دودمان اسرائیل قرار دهد، لکن او بر خلاف فرمان خدا، ان را در سلسله اسماعیل قرار داد. بنابراین گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته و جمله «خان الامین» (جبرئیل خیانت نمود) را شعار خود قرار دادند و به همین خاطر قران در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی پایگی سخنانشان، جبرئیل را در ایه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درست کار معرفی کرد: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»؛ (۹۹۱) «روح امین، «جبرئیل»، قران را بر قلب تو نازل کرد تا از بیم دهندگان باشی.»

و در ایه دیگر می فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (۹۹۲) «بگو: هر کس با جبرئیل دشمنی ورزد، ان فرشته گرامی به اذن خدا، قران را بر قلب تو نازل نمود».

از آیات یاد شده و تفسیر ان ها به روشنی استفاده می شود که گروه یهود جبرئیل را به علت هایی دشمن داشته، او را فرشته عذاب می نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می نمودند.

بنابراین ریشه شعار «خان الامین» از خرافات قوم

یهود سرچشمه گرفته است و برخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند، به طرح این سخن برضد شیعه پرداخته و ناجوانمردانه این اتهام را به شیعه نسبت می دهند.

جواب اجمالی

این تصور اشتباه، دلیل بر بی اطلاعی اتهام زندگان، از اعتقادات مذهب شیعه است و کسی که به کتاب های ان مذهب مراجعه کند، به دروغ و اتهام بودن ان، پی خواهد برد.

جواب تفصیلی

۱ - مرجع تحقیق یک اعتقاد، کتاب های ان مذهب است که در ابعاد مختلف نوشته شده و می توان ان عقیده را از لابلای ان کتاب ها استخراج نمود در صورتی که با مراجعه به این کتاب ها به ویژه در باب نماز، از این مدعا خبری نمی بینیم. اینک به برخی از کتاب های شیعه مراجعه می کنیم تا از صحت یا بطلان این اعتقاد، اطلاع یابیم.

الف) شیخ مفید رحمه الله می فرماید: «فاذا سلّم بما وصفناه فلیرفع یدیه حیال وجهه مستقبلاً بظاهرهما وجهه و بباطنهما القبلة بالتکبیر و یقول: «اللّٰه اکبر»، ثمّ یخفّض یدیه الی نحو فخذیه و یرفعهما ثانیة بالتکبیر، ثمّ یخفّضهما، و یرفعهما ثالثه بالتکبیر، ثمّ یخفّضهما.» (۹۹۳) «پس هرگاه سلام نماز را، ان گونه که توصیف کردیم داد، دو دست خود را به جهت تکبیر، جلوی صورت خود بگیرد در حالی که ظاهر ان دو به طرف صورت و باطن ان دو به طرف قبله است، ان گاه «اللّٰه اکبر» بگوید. سپس دو دست خود را به طرف زانو پایین آورد و دوباره ان را برای تکبیر دیگر بلند کرده و پایین آورد و بار سوم نیز ان را تکرار نماید.»

در این کلام می بینیم شیخ مفید رحمه الله که از قدمای علمای امامیه است، هیچ سخنی از ان نیت و اعتقاد به میان نیاورده است و اگر لازم یا مستحبّ یا از اداب نماز نزد شیعه بود، باید تذکر می داد.

همین مضمون را شیخ طوسی ذکر کرده است. (۹۹۴)

ب) ابن ادریس حلّی رحمه الله می نویسد: «و

يستحبّ بعد التسليم و الخروج من الصلاه ان يكبر و هو جالس ثلاث تكبيرات، يرفع بكلّ واحده يديه الى شحمتي اذنيه، ثمّ يرسلهما الى فخذيه.» (۹۹۵) مستحب است بعد از سلام و خارج شدن از نماز، در حالی که نشسته، سه تکبیر بگویند، به این نحو که با هر کدام از تکبیرها دو دست خود را تا اویزه های گوش خود بالا برده، ان گاه به طرف دو ران خود رها نماید.

و همین مضمون از ابن براج نیز نقل شده است. (۹۹۶)

ج) شهید اول نیز درباره مستحبات تعقیب نماز می نویسد: «و يستحبّ التعقيب مؤكداً، وليبدأ بالتكبير ثلاثاً رافعا بكلّ واحده يديه الى اذنيه، ثمّ التهليل، والدعاء بالماثور، وتسييح الزهراء عليها السلام من افضله...» (۹۹۷) «تعقیب بعد از نماز، مستحب مؤکد است. و شروع ان به سه تکبیر است که با هر یک از ان ها، دستان خود را تا گوش هایش بلند می کند، ان گاه لا اله الا الله گفته، سپس دعایی که بعد از نماز وارد است قرائت می کند و تسییح حضرت زهرا علیها السلام را می گویند که از افضل تعقیبات نماز است.»

همین مضمون را علامه حلّی رحمه الله آورده است. (۹۹۸)

۲ - شیعه معتقد به نبوت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه واله بوده و ان را رکنی از ارکان دین اسلام می داند.

شیخ طوسی رحمه الله می گوید: «محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم نبی هذه الامه، رسول الله صلی الله علیه واله، بدلیل انه ادعی النبوه وظهر المعجز علی یده كالقران، فيكون نبيا حقاً.» (۹۹۹) «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، پیامبر این امت و رسول خداوند است؛ به دلیل ان که ادعای نبوت نموده و معجزاتی از قبیل قران

به دستش ظاهر گشت، پس پیامبری بر حق است».

و نیز می فرماید: «نبینا محمد صلی الله علیه واله خاتم الانبیاء و الرسل بدلیل قوله تعالی: «ما کان مُحَمَّد ابا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ وَلَکِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ»؛ «نبی ما محمد صلی الله علیه واله خاتم پیامبران و رسولان است به دلیل قول خداوند متعال: (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده خدا و ختم کننده پیامبران است)».

و می فرماید: «محمد صلی الله علیه واله اشرف الانبیاء و الرسل بدلیل قوله صلی الله علیه واله لفاطمه علیها السلام: «ابوک خیر الانبیاء، وبعلک خیر الاوصیاء»؛ (۱۰۰۰) «محمد صلی الله علیه واله اشرف پیامبران و رسولان است به دلیل خطاب او به فاطمه علیها السلام: پدر تو بهترین پیامبران و شوهر تو بهترین اوصیا است».

۳ - شیعه تشهد به شهادتین را از واجبات نماز می داند که تعمّد در ترک آن موجب بطلان نماز است.

شیخ طوسی رحمه الله می نویسد: «و یستحبّ ان یقول فی التشهد الاخیر: «بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلّها لله. اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله...»؛ (۱۰۰۱) «و به همین مضمون در کتاب های دیگر فقهی، باب تشهد وارد شده است و معلوم است که شیعه اعتقاد خود به رسالت و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه واله را در تشهد نماز اقرار می کند».

۴ - شیعه جمیع ملائکه؛ از جمله جبرئیل را معصوم می داند.

شیخ صدوق رحمه الله می فرماید: «اعتقادنا فی الانبیاء و الرسل و الائمه و الملائکه أنّهم معصومون مطهرون من کلّ دنس و أنّهم لا یدنبون ذنبا لا صغیرا و لا کبیرا»؛ (۱۰۰۲) «اعتقاد ما در حقّ پیامبران و امامان و ملائکه ان

است که از هر پلیدی معصوم و پاک هستند و هیچ گناه کوچک یا بزرگ انجام نمی دهند».

شیخ مفید رحمه الله نیز درباره ملائکه می فرماید: «و اقول انهم معصومون مّا يوجب لهم العقاب بالنار، و على هذا القول جمهور الاماميه»؛ (۱۰۰۳) «من می گویم که ملائکه از هر کاری که موجب عقاب در آتش باشد، معصوم اند و این، قول جمهور امامیه است».

فیض کاشانی رحمه الله درباره ملائکه می گوید: «و لا مجال للمعصيه في حقهم، لا يعصون الله ما امرهم»؛ (۱۰۰۴) «جای هیچ معصیتی در حق ملائکه نیست و از فرمان الهی سرپیچی نمی کنند».

شیخ حر عاملی رحمه الله نیز می فرماید: «انّ الملائکه معصومون من كلّ معصيه»؛ (۱۰۰۵) «ملائکه از هر گناهی در امانند».

علامه طباطبایی رحمه الله نیز می فرماید: «انّ الملائکه نوع من خلق الله تعالى، لا تاخذهم غفله عن مقام ربهم، و لا يطرا عليهم ذهول و لا سهو و لا نسيان، و لا يشغلهم عنه شاغل، و هم لا يريدون الا ما يريد الله سبحانه»؛ (۱۰۰۶) «همانا ملائکه نوعی از خلق خداوند متعالند که هیچ گونه از مقام ربّشان غافل نمی شوند و هم چنین هیچ گونه بی توجهی و سهو و فراموشی بر آنان عارض نمی شود. چیزی آنان را از خدا باز نمی دارد و غیر از آنچه خدا می خواهد اراده نمی کنند».

اگر به اعتقاد شیعه، جبرئیل در نزول وحی خیانت کرده است، هیچ گاه تصریح به عصمت او نمی کند.

۵ - صراحت کلمات شیعه در احترام و تعظیم به جبرئیل.

علامه طبرسی رحمه الله در تفسیر قول خداوند متعال: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»؛ (۱۰۰۷) می فرماید: «یعنی جبرئیل علیه السلام و هو امین وحی الله، لا یغیره ولا یدله»؛ (۱۰۰۸)؛ «جبرئیل که امین وحی خداست، ان را تغییر نداده و

تبدیل نمی کند».

علامه طباطبایی رحمه الله نیز در تفسیر ایه می فرماید: «المراد بالروح الامین هو جبریل ملک الوحی... وقد وصف الروح بالامین، للدلاله على انه مأمون في رسالته منه تعالى الى نبيه صلى الله عليه واله لا يغير شيئا من كلامه تعالى بتبدیل او تحریف، بعمد او سهو او نسیان، كما ان توصيفه في ايه اخرى بالقدس يشير الى ذلك» (۱۰۰۹)؛ «مراد از روح الامین همان جبرئیل فرشته وحی است... و این که خداوند او را به «امین» توصیف کرده به ان جهت است که او امین وحی الهی در فرستادن ان به پیامبر صلی الله علیه واله بوده و هیچ تغییری؛ [اعم از] تبدیل یا تحریف، به طور عمد یا سهو یا نسیان انجام نداده است. همان گونه که در ایه دیگر، جبرئیل را به تقدس توصیف نموده که ان هم به همین معنا اشاره دارد».

نقد تشبیه یازدهم

او می گوید: «یهود اموال مردم را بر خود حلال می کنند. و خداوند از آنان به ما خبر داده که می گویند: «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ»؛ (۱۰۱۰) «در باره غیر اهل تورات، بر زیان ما [اهل تورات راهی نیست.» همچنین است رافضه که مال هر مسلمانی را بر خود حلال می دانند. یهود خون هر مسلمانی را حلال می دانند، همچنین است رافضه. و یهود معتقد به جواز غش و حيله کردن به مردم اند، همچنین است رافضه».

پاسخ

این ادعاها همگی دروغ محض و خلاف ضروریات مذهب شیعه به حساب می آید؛ زیرا عموم فقهای اسلامی فتوا به محترم بودن اموال مردم و حفظ جان و خون هر کسی داده که اقرار به شهادتین نموده است، به جز کسانی که همچون خوارج و نواصب و غلات محکوم به کفرند.

و نیز عموم علمای شیعه غش در معاملات را، حتی نسبت به غیر مسلمان حرام می دانند و این فتوایی است که در تمام کتب فقهی شیعه موجود است و امامان ما نیز اشاره به حرمت ان نموده اند.

هشام بن سالم در خبر صحیح یا حسن از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قال رسول الله صلى الله عليه واله لرجل يبيع التمر: يا فلان! اما علمت انه ليس من المسلمين من غشهم»؛ (۱۰۱۱) «رسول خدا صلی الله علیه واله به کسی که خرما می فروخت، فرمود: ای فلان! ایا نمی دانی که از مسلمانان نیست کسی که غش آنان کند».

نقد تشبیه دوازدهم

او می گوید: «یهود طلاق را تنها هنگام هر حیض به حساب می آورد، همچنین است رافضه».

پاسخ

اگر مقصود او از «هنگام هر حیض» وقت حیض است، این افترا بی به شیعه است؛ زیرا شیعه هرگز چنین ادعایی ندارد. و اگر مراد او ان است که طلاق باید بعد از پاک شدن زن از حیض باشد، این حرف صحیحی است و تنها اختصاص به شیعه ندارد،

بلکه این گونه طلاق با این شرط و برخی از شروط دیگر مورد اتفاق روایات صحیحه از عامه و خاصه است.

صاحح اهل سنت همگی با سندهای خود از عبدالله بن عمر نقل کرده اند که او هنگامی که همسر خود را در عهد رسول خداصلی الله علیه و اله در حال حیض طلاق داد، عمر بن خطاب از رسول خداصلی الله علیه و اله درباره حکم ان سؤال کرد؟ حضرت فرمود: او را امر کن تا به همسرش رجوع کند، ان گاه او را نگه داشته، تا از حیض پاک شود و سپس دوباره حیض شده و پاک شود، ان گاه اگر خواست او را نگه داشته و گرنه او را قبل از ان که با او تماس پیدا کند طلاق دهد...» (۱۰۱۲)

نقد تشبیه سیزدهم

او می گوید: «یهود برای زنان خود مهریه قرار نمی دهند و تنها از آنان بهره می برند. همچنین اند رافضه که متعه را حلال می شمارند».

پاسخ

اولا: شیعه قائل به وجوب مهریه در نکاح و ازدواج است، و این از ضروریات فقه انان به حساب می آید.

ثانیا: در مورد متعه زن اگر مراد او همان هدیه و بهره ای است که مرد بعد از طلاق همسرش به او می دهد، که این مساله از مسائلی است که در آیات قران به ان اشاره شده است، انجا که می فرماید: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرُضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ»؛ (۱۰۱۳) «اگر زنانی را که با انان مباشرت نکرده آید و مهری بر ایشان مقرر نداشته آید، طلاق دادید، باکی برای شما نیست، ولی ان ها را به طور شایسته به چیزی بهره مند سازید، دارا به قدر خود و نادار به قدر خویش، که [این کار] سزاوار [مقام] نیکوکاران است.»

ابن کثیر دمشقی در ذیل این ایه می گوید: علما اختلاف کرده اند که آیا هدیه و بهره ای که به زن مطلقه داده می شود، برای هر زن طلاق داده شده است، یا ان که تنها برای زن «غیر مدخول بها» است که مهری برای او فرض نشده است؟ در این مساله اقوالی است...» (۱۰۱۴)

به هر حال، هدیه و متعه به این معنا مورد اتفاق عموم مسلمانان و مذاهب فقهی است.

و اگر مراد او این باشد که شیعه نکاح متعه را حلال می داند، در جواب می گوئیم: متعه به این معنا مورد اتفاق مسلمانان در زمان رسول خداصلی الله علیه و اله بوده است، و برخی از صحابه نیز به ان عمل

می کردند، و این مطلبی است که روایات صحیح السند از طریق فریقین بر آن دلالت دارد، جز آن که نزاع در آن است که آیا در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله نسخ شده یا خیر؟

ولی از روایات صحیح السند استفاده می شود که متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و نیز ابو بکر حلال بوده، تا این که عمر بن خطاب آن را حرام کرده است.

مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: ما با قبضه ای از خرما وارد در ایامی از عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله و ابو بکر متعه می کردیم تا آن که عمر در شان عمرو بن حریث آن را ممنوع کرد. (۱۰۱۵)

و نیز به سندش از ابی نضره نقل کرده که گفت: ما نزد جابر بن عبدالله بودیم که شخصی نزد او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در حجّ تمّتع و متعه زنان اختلاف کرده اند؟ جابر گفت: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله عمل کردیم تا آن که عمر ما را از آن دو عمل نهی نمود و ما نیز دیگر این دو کار را انجام ندادیم. (۱۰۱۶)

نقد تشبیه چهاردهم

او می گوید: «یهود مسح بر خفین - یعنی دو جوراب چرمی - را قبول ندارد، همچنین است رافضه».

پاسخ

اولاً: بسیاری از بدعت ها نزد یهود معروف نبوده، بلکه برخی از فرق اسلامی آن را بدعت گذارده اند که از آن جمله مسح بر خفین و نماز تراویح و بدعت های دیگر است. لذا هر کس معتقد به این بدعت ها نیست شبیه یهود به حساب نمی آید؛ زیرا مشابهت در افعال است نه تروک. و تروک حد و حصری ندارد.

ثانیاً: کسی که قائل به جواز مسح بر خفین است احتیاج به اقامه دلیل بر آن دارد، خصوصاً آن که کلامش مخالف با نصّ قرآن کریم است که مسح را بر روی پا واجب کرده است؛ زیرا می فرماید: «...وَأَمْسِجُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ (۱۰۱۷) «سرها و پاهای خود را تا کعبین مسح نمایید».

ثالثاً: مسح بر خفین را برخی از صحابه، همچون ابن عباس قبول نداشته است. و ما این موضوع را به طور مستقل در کتاب «امامت در فقه» بررسی کرده ایم.

نقد تشبیه پانزدهم

او می گوید: «یهود قبرهای خود را به صورت لحد نمی کنند، همچنین است رافضه، و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و اله چنین می نمود».

پاسخ

لحد که شکاف دادن قبر از طرف قبله و قرار دادن میت در آن است، نزد فقهای شیعه نیز به تبع احادیث اهل بیت علیهم السلام مستحب شمرده شده است.

محقق حلی رحمه الله می فرماید: «مستحب است تا برای میت لحد قرار دهند». (۱۰۱۸)

این تعبیر از دیگر فقها هم رسیده است. و سید علی طباطبایی رحمه الله در کتاب «ریاض المسائل» ادعای اجماع بر آن نموده است. (۱۰۱۹)

نقد تشبیه شانزدهم

«یهود در کفن مردگان خود چوب مرطوبی می گذارند، همچنین است رافضه».

پاسخ

قرار دادن چوب تر در کفن مردگان از مستحباتی است که درباره آن احادیث صحیح السنند از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است و علما بر استحباب آن تصریح نموده اند، و پیامبر صلی الله علیه و اله نیز چنین می کرده است.

بخاری و مسلم و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و اله گذرش از دو قبر افتاد که صاحبان آن عذاب می شدند. حضرت فرمود: این دو صاحب قبر در حال عذاب شدن هستند، ولی به جهت گناه کبیره عذاب نمی شوند. یکی از آن دو، کسی است که محافظت از بول نداشته است، و دیگری شخصی نیمام بوده است. آن گاه حضرت چوب تازه ای را برداشت و دو نیم کرد هر یک را در قبری فرو برد. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چرا چنین کردی؟ حضرت فرمود: امید است که خداوند تا قبل از آن که این دو چوب خشک شود، عذاب آن دو را تخفیف دهد. (۱۰۲۰)

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: «بخاری در صحیح خود ذکر کرده که بریده بن حصیب اسلمی صحابی - رض - وصیت کرد تا در قبرش دو چوب بگذارند». (۱۰۲۱)

وحدت اصول تعالیم انبیا

عده ای به مجرد این که در برخی از موارد، بین دو امین وجه مشترک وجود دارد حکم به تاثیر متأخر از متقدم می کنند و این حکم را در مورد تشیع و یهود نیز جاری می سازند، در حالی که می دانیم اصول دعوت انبیا یکی است. گرچه شریعت ها و راه های رسیدن به روح تسلیم، مختلف است.

خداوند متعال می فرماید: «أَنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأِسْلَامُ»؛ (۱۰۲۲) «همانا دین پسندیده نزد خدا امین اسلام است.»

و نیز می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ»؛ (۱۰۲۳) «روزه داشتن بر شما فرض گردید، چنان که بر امم گذشته فرض شد [و این دستور برای ان است که شاید پاک و پرهیزکار شوید!]

اسلام بدین جهت نیامده تا تمام تعالیم انبیای پیشین را ابطال کند و تاسیس دین جدید نماید، بلکه آمده تا از طرفی با تحریفاتی که در دین قدیم پیدا شده مقابله کرده و متممی برای ان ارائه دهد. لذا بر فرض که بین تعلیمات شیعی و تعلیمات یهود در برخی از موارد وجه تشابهی وجود دارد، ولی این را نمی توان دلیل بر ان قرار داد که این تشیع از یهود گرفته شده است. و اگر چنین باشد باید اهل تسنن را نیز متأثر از یهود دانست؛ زیرا در برخی از تعلیمات و موارد اهل سنت به یهود شباهت دارند.

ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه

ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه

او می گوید: «یهود و نصارا با یک خصلت بر رافضه برتری دارند، و ان این که به یهود گفته شد: بهترین اهل امت شما کیست؟ گفتند: حواریون عیسی. و به رافضه گفته شد: بدترین اهل ملت شما کیست؟ گفتند: حواریون محمدصلی الله علیه واله. و مقصودشان از ان طلحه و زبیر است. انان امر شدند تا برای حواریون حضرت استغفار کنند ولی به جای ان انها را سب نمودند».

پاسخ

اولا: کدامین شخص از شیعه گفته که تمام حواری و صحابه پیامبرصلی الله علیه واله بدترین افراد این امت اند؟ شیعه به صحابه جلیل القدر احترام می گذارد و انان را در تثبیت و گسترش اسلام سهیم می داند، گرچه معتقد است که همه انان عادل نبوده اند و از برخی از ان ها لغزش هایی صادر شده است، و این مطلبی است که به طور مفصل در بحث «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» به ان اشاره کرده ایم.

ثانیا: اگر شیعه درباره طلحه و زبیر انتقادی دارد به جهت ان است که ان دو عهدشکنی کرده و بیعت خود را با امام خود شکستند و بر ضد خلیفه برحق مسلمین یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام خروج نمودند. و این مطلبی است که از مسلمات تاریخی به حساب می آید.

ثالثا: مطابق روایات فریقین، شقی ترین و شرورترین فرد این امت عبدالرحمن بن ملجم قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

حاکم نیشابوری و دیگران به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: از رسول خداصلی الله علیه واله صادق مصدق شنیدم که می فرمود: «انک ستضرب ضربه ههنا و ضربه ههنا - و اشار الی صدغیه - فیسبل دمها حتی تختضب لحتیک، ویکون صاحبها اشقاها کما کان عاقر الناقه اشقی

ثمود؛(۱۰۲۴) «هر اینه زود است که ضربتی به این جای تو خواهد خورد - حضرت اشاره به گیجگاه امام کردند - پس خونس جاری شود به حدی که محاسنت را رنگین خواهد نمود. و صاحب ان کسی است که شقی ترین امت است، همان گونه که پی کننده ناقه شقی ترین قوم ثمود می باشد».

رابعاً: در عین حال که اهل سنت کسانی را که سب یا لعن برخی از صحابه می کنند از اسلام خارج کرده و هیچ عذری را از آنان نمی پذیرند و حتی روایات آنان را قبول نکرده و برای ان ها ارزشی قائل نیستند، ولی نوبت به خودشان که می رسد مخالفان خود را با انواع شتم و سب و دشنام، مورد سرزنش قرار می دهند.

یحیی بن معین که از بزرگان رجالی اهل سنت است می گوید: «هر کس که عثمان یا یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله را دشنام دهد، دجال، فاسق، و ملعون است. حدیث او نوشته نمی شود و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد».

(۱۰۲۵)

ذهبی در «میزان الاعتدال» از یحیی بن معین درباره تلید بن سلیمان ابوادریس محاربی کوفی نقل کرده که او کذابی است که عثمان را دشنام می دهد. روزی بر بالای دیواری نشسته بود، متعرض عثمان شد. برخی از اولاد و دوستان عثمان به طرف او حمله ور شدند و او را از بالای بام به زمین افکنده به حدی که دو پای او شکست...»(۱۰۲۶)

و این در حالی است که افرادی ناصبی، همچون حرزبن عثمان رحبی را که هر صبح و شام لعن امیرالمؤمنین علیه السلام می نمود، توثیق کرده و از او روایت نقل می کنند.

ابن حبان می گوید: «حرز هر صبح و

عصر (حضرت) علی علیه السلام را هفتاد بار لعن می کرد». (۱۰۲۷)

عدم جواز تکفیر مسلمین

او در خاتمه می گوید: «شمشیر بر رافضه تا روز قیامت کشیده شده است...»

پاسخ: این گونه سخن گفتن در مورد طایفه و فرقه ای از مسلمانان، خلاف آن چیزی است که بزرگان اهل سنت بران تصریح کرده اند؛ زیرا آنان تکفیر یکی از طوایف مسلمین که به طرف قبله نماز می گزارند را به مجرد گناه، جایز نمی دانند.

ابوالحسن اشعری می گوید: «عقیده ما این است که احدی از اهل قبله را به جهت گناهی که مرتکب شده؛ همچون زنا یا سرقت یا شرب خمر تکفیر نکنیم مادامی که حرام خدا را حلال نکرده باشند». (۱۰۲۸)

احمد بن حنبل در بیان عقیده اهل سنت می گوید: «باید از تعرض به اهل قبله دست نگه داشت، و احدی از آنان را به جهت گناه تکفیر نمود، و به جهتی او را از اسلام خارج نکرد». (۱۰۲۹)

ابن تیمیه می گوید: «اهل سنت و جماعت با آن که دین و ایمان را قول و عمل به حساب می آورند ولی - مع ذلک - اهل قبله را به جهت مطلق معاصی و کبائر تکفیر نمی کنند؛ آن گونه که خوارج انجام می دهند، بلکه اخوت ایمانی با معاصی نیز ثابت است...». (۱۰۳۰)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا، فذلک المسلم الذی له ذمه الله وذمه رسوله...»؛ (۱۰۳۱) «هر کس که نماز را به جای آورده و به طرف قبله ما بایستد و از ذبیحه ما استفاده کند، او همان مسلمانی است که در او ذمه خدا و ذمه رسول او صلی الله علیه و اله است...».

صفات و خصایص شیعه

صفات و خصایص شیعه

برخی ادعا می کنند که ما شیعه امام علی علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام هستیم ولی در عمل از

ان حضرات چندان پیروی نمی کنند و تنها به حرف دل خوش کرده اند. مخالفان از ادیان و مذاهب دیگر هنگامی که به اعمال مدعیان تشیع نگاه می کنند به تشیع بدبین شده و از ان اعلان تنفر می نمایند، خیال می کنند که تشیع همین اعمالی است که در اشخاص مدعیان ان تبلور یافته است، در حالی که این چنین نیست، شیعه ان گونه که امامان شیعه فرموده اند، خصوصیات و صفاتی دارد که برخی از انان در اصل مسلمان بودن او دخیل بوده و برخی نیز دلالت بر کمال او دارد. شیعه واقعی و کامل کسی است که در تمام صفات حسنه، بارز و نمونه باشد. در این بخش به ذکر صفات و خصوصیات که در کلمات اهل بیت علیهم السلام برای شیعیانشان آمده می پردازیم.

صفات شیعه

۱ - عن الامام الصادق علیه السلام: «شیعتنا اهل الورع والاجتهاد، واهل الوفاء والامانه، و اهل الزهد والعباده، اصحاب احدی و خمسين رکعه فی الیوم والليله، القائمون باللیل، الصائمون بالنهار، یزکون اموالهم، ویحجون البیت، ویجتنبون کلّ محرّم»؛ (۱۰۳۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما اهل ورع و کوشش و اهل وفا و امانت داری و اهل زهد و عبادتند. شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می خوانند، (یعنی غیر از نمازهای واجب، نوافل را نیز انجام می دهند). ان ها شب را به عبادت پرداخته و روزها را روزه دارند. زکات اموال خود را می پردازند و حج به جا آورده و از هر کار حرامی پرهیز می کنند».

۲ - وعنّه علیه السلام: «شیعتنا من قدم ما استحسن وامسک ما استقبح، و اظهر الجمیل، و سارع بالامر الجلیل، رغبه الی رحمه الجلیل، فذلک منّا والینا ومعنا حیثما کنا»؛ (۱۰۳۳) و نیز فرمود: «شیعیان ما کسانی

هستند که پیشتر در کارهای خوب بوده و از کارهای قبیح خودداری می نمایند، کارهای زیبا را اشکار کرده و نسبت به امر جلیل سرعت می نمایند، و این به جهت رغبت به رحمت جلیل است، این چنین شخصی از ما است و به سوی ما منسوب بوده و با ما است، هر کجا که ما هستیم».

۳ - وعن الامام الباقر عليه السلام: «ما شيعتنا الا من اتقى الله واطاعه، وما كانوا يعرفون الا بالتواضع والتخشع واداء الامانه وكثره ذكر الله»؛ (۱۰۳۴) «امام باقر علیه السلام فرمود: «شیعیان ما فقط کسانی هستند که خدا ترس بوده و او را اطاعت کنند. آنان معروف به تواضع و خشوع و ادای امانت و کثرت یاد خدایند».

۴ - وعنه عليه السلام ايضا: «انما شيعه علي من عفت بطنه وفرجه، واشتد جهاده، وعمل لخالقه، ورجاء ثوابه، وخاف عقابه، فاذا راي اولئك فاولئك شيعه جعفر»؛ (۱۰۳۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا شیعه علی کسی است که شکم و فرج او عفیف بوده و در جهاد ثابت قدم باشد. تنها برای خالقش کار کند و امید ثواب او را داشته و از عقاب او خائف باشد. هر گاه چنین اشخاصی را دیدی آن ها شیعه جعفرند».

۵ - وعنه عليه السلام: «انما شيعتنا يعرفون بخصال شتى: بالسخاء والبذل للاخوان و بان يصلوا الخمسين ليلا ونهارا»؛ (۱۰۳۶) «و نیز فرمود: «همانا شیعیان ما به خصلت هایی چند شناخته می شوند؛ سخاوت و بخشش نسبت به برادران، و به این که پنجاه رکعت نماز در شبانه روز می خوانند».

۶ - وعن الامام الباقر عليه السلام: «لاتذهب بكم المذاهب، فوالله ما شيعتنا الا - من اطاع الله عزوجل»؛ (۱۰۳۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «مذاهب گوناگون شما را به

بیراهه نبرند، به خدا سوگند! شیعیان ما تنها کسانی هستند که خداوند عزوجل را اطاعت می کنند».

۷ - وعن الامام علی علیه السلام: «شیعتنا المتبازلون فی ولایتنا، المتحابون فی مودتنا المتزاورون فی احیاء امرنا، الذین ان غضبوا لم یظلموا، وان رضوا لم یسرفوا، برکه علی من جاوروا، سلم لمن خالطوا»؛ (۱۰۳۸) امام علی علیه السلام فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما از خود بذل و بخشش نشان می دهند، و در راه مودت ما همدیگر را دوست دارند. به جهت زنده نگهداشتن امر ما به زیارت یکدیگر می روند. در حال غضب به کسی ظلم نمی کنند، و در صورت رضا اسراف نمی نمایند. برای همسایگان خود مایه برکتند، و با کسانی که معاشرت می کنند پیام اوران صلح و صفا و صمیمیتند».

۸ - وعن الامام علی علیه السلام: «شیعتنا هم العارفون بالله، العاملون بامر الله، اهل الفضائل، الناطقون بالصواب، ما کولهم القوت، وملبسهم الاقتصاد، ومشیهم التواضع...»؛ (۱۰۳۹) و نیز فرمود: «شیعیان ما همان عارفان به خدا و عمل کنندگان به امر خدایند. آنان اهل فضایل و ناطقان به صوابند. به اندازه قوت خود می خورند، و در پوشش میانه رو بوده و هنگام راه رفتن متواضع اند...».

۹ - عن عبد الله بن زیاد؛ قال: سلّمنا علی ابی عبد الله علیه السلام بمنی، ثم قلت: یا بن رسول الله! انا قوم مجتازون لسنا نطیق هذا المجلس منک کَلما اردناه، فاوصنا؟ قال: علیکم بتقوی الله، وصدق الحدیث، واداء الامانه وحسن الصحبه لمن صحبکم، وافشاء السلام، و اطعام الطعام، صلّوا فی مساجدهم، وعودوا مرضاهم، واتبعوا جنائزهم، فانّ ابی حدثنی: انّ شیعتنا اهل البيت کانوا خیار من کانوا منهم، ان کان فقیه کان منهم، وان کان امام کان منهم، وكذلك (کونوا) احبونا الی الناس ولا تبغضونا

اليهم»؛ (۱۰۴۰) عبدالله بن زياد مي گويد: خدمت امام صادق عليه السلام در سرزمين مني رسيدم، بعد از سلام، به حضرت عرض كردم: اي فرزند رسول خدا صلي الله عليه واله! ما جماعتي هستيم كه هميشه توفيق شرفيابي خدمت شما را نداريم، ما را سفارش و وصيت نما. حضرت فرمود: «بر شما باد به تقواي الهي، و راستي در گفتار و ادای امانت، و با كساني كه هم صحبت مي شويد معاشرت خوب داشته باشيد. بلند به يكديگر سلام كرده و اطعام دهيد. در مساجد ان ها - اهل سنت - نماز به جاي آورده و مريضان انان را عيادت كرده و در تشييع جنازه ان ها شركت نماييد؛ زيرا پدرم مرا حديث فرمود كه همانا شيعيان ما اهل بيت، بهترين مردم اند، اگر در ميان ان ها فقيهي وجود دارد از ان هاست و اگر امامي وجود دارد از ميان ان ها است، شما نيز اين چنين باشيد. كاري كنيد كه محبت مردم را به ما جلب نماييد نه ان كه كاري كنيد كه مردم به ما بدبين شوند و بغض ما را در دل بگيرند».

۱۰ - وهي حديث عن الامام الكاظم عليه السلام: «... انما شيعة علي من صدق قوله فعله»؛ (۱۰۴۱) امام كاظم عليه السلام فرمود: «... همانا شيعة علي كسي است كه قول او فعلش را تصديق نمايد».

۱۱ - وعن الامام الصادق عليه السلام: «لو ان شيعتنا استقاموا لصافحتهم الملائكة، ولا ظلمهم الغمام، ولا شرقوا نهارا، ولا كلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم، ولما سالوا الله شيئا الا اعطاهم»؛ (۱۰۴۲) امام صادق عليه السلام فرمود: «اگر شيعيان ما استقامت مي كردند ملائكه با ان ها مصافحه مي كردند و ابرها بر سرشان سايه مي افكند، و در روز تحت اشراق انوار الهي بوده و از

بالای سرشان و از زیر پاهایشان متنعم به نعمت های خداوند بودند، و از خداوند هر چیزی را که سؤال و خواهش می کردند به ان ها عطا می نمود.».

۱۲ - زید شحام می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به هر کس از شما که مطیع من است و از من دستور می گیرد، سلام برسان. من شما را به تقوای خداوند عزوجل و ورع در دینتان و کوشش برای خدا و صدق گفتار و ادای امانت و سجده طولانی و معاشرت خوب با همسایگان، دعوت می نمایم. محمدصلی الله علیه واله برای این امور به سوی مردم فرستاده شد. کسانی که شما را امین خود دانسته و چیزی را نزد شما به امانت گذارده اند، حق امانت را رعایت کنید چه خوب باشد و چه بد؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه واله همیشه امر می نمود به ادای نخ و پارچه خیاطی شده. از عشیره خود صله رحم نمایید، و در تشییع جنازه ان ها حاضر شوید. مریض های ان ها را عیادت کنید و حقوق انان را پردازید. هر یک از شما که در دین خود ورع داشته و راستگو بوده و ادای امانت نماید و با مردم خوشرفتار باشد، گفته می شود این شیعه جعفری است، این امر مرا خشنود ساخته و گفته می شود این ادب جعفری است. به خدا سوگند! هر اینه حدیث گفت مرا پدرم: همانا شخصی از شیعیان علی در میان قبیله خود زینت انان است، از همه بهتر امانت دار بوده و به جا آورنده حقوق و راستگوترین مردم در گفتار است. وصیت های مردم و امانت های انان نزد اوست. در بین عشیره از او سؤال می شود و می گویند: چه کسی

مثل فلانی است؟ او از همه بهتر امانت دار بوده و از همه راستگوتر در گفتار است.» (۱۰۴۳)

شیعه و همیاری با برادران دینی

۱ - وعن الامام الباقر عليه السلام - لبعض اصحابه لما ذكر عنده كثره الشيعة: - «هل يعطف الغنى على الفقير؟ ويتجاوز المحسن عن المسيء؟ ويتواسون؟ قلت: لا قال: ليس هؤلاء الشيعة، الشيعة من يفعل هكذا»؛ (۱۰۴۴) شخصی خدمت امام باقر علیه السلام از کثرت و فراوانی شیعه سخن به میان آورد، حضرت به او فرمود: «ایا غنی ان ها بر فقیر عطوفت دارد؟ ایا نیکوکار از گنه کار می گذرد؟ و ایا نسبت به یکدیگر مواسات و برابری و برادری دارند؟ راوی می گوید: عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: اینان شیعه به حساب نمی آیند، شیعه کسی است که چنین کند».

۲ - عن محمد بن عجلان قال: «كنت عند ابي عبدالله فدخل رجل فسلم، فساله كيف من خلفت من اخوانك؟ قال: فاحسن الثناء وزكي واطرى. فقال له: كيف عياده اغنيائهم على فقرائهم؟ فقال: قليله، قال: فكيف صلة اغنيائهم لفقرائهم؟ قال: قليله، قال: وكيف مشاهده لفقرائهم في ذات ايديههم؟ فقال: انك لتذكر اخلاقا قل ما هي فيمن عندنا، قال: فقال: فكيف تزعم هؤلاء انهم شيعة»؛ (۱۰۴۵) محمّد بن عجلان می گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم که شخصی وارد شد و سلام کرد. حضرت از او پرسید: برادران تو چگونه اند؟ او شروع به ستایش و تعریف از آنان نمود. حضرت به او فرمود: چگونه است عیادت اغنیا از فقرا؟ او در جواب گفت: کم است. حضرت فرمود: چگونه است مشاهده اغنیا نسبت به فقرا؟ عرض کردم: کم است. حضرت فرمود: چگونه است بخشش اغنیا نسبت به فقراشان نسبت به آنچه که در دست دارند؟ او در جواب عرض کرد:

شما از اخلاقی سؤال می‌نمایید که کمتر در میان مردم ما وجود دارد. حضرت فرمود: پس تو چگونه گمان می‌کنی که ان‌ها شیعه‌اند».

این‌ها شیعه واقعی نیستند!!

۱ - عن الامام الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من قال بلسانه وخالفنا في اعمالنا و اثارنا»؛ (۱۰۴۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که به زبان خود چیزی بگوید ولی در اعمال و اثار با ما مخالفت کند».

۲ - وعنه عليه السلام ايضا: «يا شيعه ال محمد! انه ليس منا من لم يملك نفسه عند الغضب، ولم يحسن صحبه من صحبه، ومرافقه من رافقه، ومصالحه من صالحه...»؛ (۱۰۴۷) «و نیز فرمود: «ای شیعیان ال محمد! از ما نیست کسی که هنگام غضب خود را حفظ نکند، و با کسی که همنشین می‌شود خوش‌زبان نبوده و با او مدارا ننماید و با کسی که تقاضای صلح کرده مصالحه نکند...».

۳ - وعنه عليه السلام ايضا: «ليس من شيعتنا من يكون في مصر يكون فيه الاف ويكون في المصر اورع منه»؛ (۱۰۴۸) «از شیعیان ما نیست کسی که اگر در شهری هزاران نفر است در بین ان‌ها باورع‌تر از او وجود داشته باشد».

۴ - وعنه عليه السلام ايضا: «قوم يزعمون اني امامهم، والله ما انا لهم بامام، لعنهم الله ما كلما سترت سترت هتكوه، اقول: كذا وكذا، يقولون: انما يعني كذا وكذا، انما انا الامام من اطاعني»؛ (۱۰۴۹) «و نیز فرمود: «گروهی گمان می‌کنند که من امام انانم، به خدا سوگند که من امام ان‌ها نیستم، خدا ان‌ها را لعنت کند، هر پوشش را که مستور کردم دریدند، من می‌گویم: چنین و چنان، انان می‌گویند: مقصود او چنین و چنان است، همانا من امام کسی هستم

که مرا اطاعت کند». (۱۰۵۰)

۵ - وعن الامام العسکری علیه السلام: قال رجل لرسول الله صلى الله عليه واله: فلان ينظر الى حرم جاره و ان امکنه مواقعه حرام لم يدع عنه، فغضب رسول الله صلى الله عليه واله وقال: ايتوني به، فقال رجل اخر يا رسول الله! انه من شيعتكم ممن يعتقد موالاتك وموالاه على عليه السلام ويتبرا من اعدائكما! فقال رسول الله صلى الله عليه واله: لاتقل؛ (۱۰۵۱) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «شخصی به رسول خداصلی الله علیه واله عرض کرد: فلانی به داخل خانه همسایه اش نگاه می کند، و هر گاه موقعیت حرامی بر او پیدا شود از آن دست بر نمی دارد. رسول خداصلی الله علیه واله غضبناک شد و فرمود: او را نزد من اورید. شخصی دیگر که در مجلس حاضر بود، عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه واله! او از شیعیان شما است و از جمله کسانی است که معتقد به ولایت شما و موالات علی است و از دشمنان شما بیزاری می جوید! رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: نگو که او از شیعیان ماست، این دروغ است، همانا شیعیان ما کسانی هستند که ما را پیروی کرده و در اعمال از ما متابعت نمایند».

وظیفه شیعه در معاشرت با مردم

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود: «ای جماعت شیعه! شما به ما منسوب هستید، زینت ما باشید، کاری نکنید که مردم با رفتار شما به ما بدبین شوند». (۱۰۵۲)

۲ - و نیز فرمود: «خدا رحمت کند بنده ای را که ما را نزد مردم محبوب گرداند و باعث دشمنی مردم با ما نشود. به خدا سوگند اگر مردم محاسن کلمات ما را ببینند از هرچه عزیزتر خواهند شد و هرگز کسی نمی تواند به

ان ها دسترسی پیدا کند». (۱۰۵۳)

۳- و نیز فرمود: «ای عبدالاعلی... سلام و رحمت خدا را بر شیعیان ما برسان و به ان ها از قول من بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که محبت مردم را به سوی خود و ما بکشاند به این که معروف را بران ها ظاهر کرده و منکر را از انان دور نماید». (۱۰۵۴)

۴- و نیز فرمود: «ای جماعت شیعه! زینت ما باشید و مایه بی ابرویی ما نشوید، به مردم سخن نیک بگویید. زبان های خود را حفظ کرده و از سخن زیادی و گفتار قبیح نگاه دارید». (۱۰۵۵)

۵- «وعن الامام الهادی علیه السلام - لشیعته: - اتقوا الله وكونوا زینا ولا- تكونوا شیئا، جروا الینا کلّ موده، وادفعوا عنّا کلّ قبیح»؛ (۱۰۵۶) «امام هادی علیه السلام خطاب به شیعیان خود فرمود: تقوا پیشه کنید و زینت ما باشید نه مایه بی ابرویی، هر دوستی و مودت را به سوی ما بکشید و از ما هر قبیحی را دفع نمایید».

تشیع مذهب آینده جهان

شکی نیست که اسلام آخرین دین بشر است که از سوی خداوند متعال به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه واله نازل شده است. قران کریم از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله به عنوان «خاتم النبیین» یاد کرده است. (۱۰۵۷) و نیز در روایات شیعه و اهل سنت می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه واله فرمود:

«یا علی! انت متی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی»؛ (۱۰۵۸) «ای علی! تو نزد من به مانند هارون نزد موسی می باشی جز ان که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

ولی از انجا که بعد از ظهور هر دینی انشعاباتی در ان به عنوان مذهب پدید می آید سؤال این است که مذهب

اسلامی حاکم در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام کدامین مذهب است؟ در این بحث در صدد بررسی این سؤال مطابق آیات و روایات اسلامی می‌باشیم.

مفهوم تشیع

جوهری در «صحاح اللغه» می‌گوید: «تشیع عبارت است از: مشایعت؛ یعنی پیروی نمودن، یاری کردن، ولایت کسی را داشتن» (۱۰۵۹) به همین مضمون نیز در «تاج العروس»، (۱۰۶۰) و «لسان العرب» (۱۰۶۱) وارد شده است.

تشیع در اصطلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می‌گیرد. در این راستا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به پیروی از این سنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته، به امر خداوند، امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول ان‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخران‌ها حضرت مهدی علیه السلام است هم در زمینه مرجعیت دینی و هم در بحث ولایت و حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم بعد از رسول خداوند.

مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه می‌گوید: «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نصّ از جانب پیامبر صلی الله علیه و اله بر امامت حضرت علی علیه السلام و خلافت او، بدون این که در حقّ او و فرزندانش غلو شده باشد». (۱۰۶۲)

بعد از بیان این نکته، به بررسی تعیین نوع مذهب در عصر ظهور می‌پردازیم.

خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ (۱۰۶۳) «او است [خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق، فرستاد، تا آن را بر همه ادیان تسلط و برتری دهد، هر چند مشرکان او]

کافران ناراضی باشند.»

این مطلب در سوره صف ایه ۹ و با اختلاف اندکی در سوره فتح ایه ۲۸ تکرار شده است. این تکرار دلالت بر اراده حتمی خداوند در نصرت دین خود یعنی اسلام بر سایر ادیان دارد.

ظهور در لغت به معنای انکشاف و استیلاء است. (۱۰۶۴) و هنگامی که همراه با «علی» به کار رود در بردارنده معنای استعلاء و تفوق خواهد بود. این معنا در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است.

خداوند می فرماید: «حَتَّىٰ حِيَاءَ الْحَقِّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ»؛ (۱۰۶۵) «تا [آن گاه که] حق روی آورد و امر خدا آشکار گردید، در صورتی که آنها کمال کراهت را داشتند.»

و نیز می فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»؛ (۱۰۶۶) «به سبب آنچه دست های مردم فراهم آورد، فساد در خشکی و دریا پدیدار شده است، تا کیفر برخی از اعمالشان را به آنها بچشانند، باشد که باز گردند!»

از کلمه «ظهور» در ایه فوق (لیظهره) استفاده می شود که خداوند وعده داده تا اسلام را در آینده ای نه چندان دور بر تمام ادیان دیگر غالب گرداند. غلبه ای که - مطابق روایات فراوان از شیعه و سنی - به دست مبارک شخصی از ذریه پیامبر صلی الله علیه و اله یعنی حضرت مهدی علیه السلام انجام خواهد گرفت.

از آیات فراوان دیگر نیز همین معنی، یعنی ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان استفاده می شود.

حال سؤال این است که کدامین مذهب از مذاهب اسلامی ادامه دهنده خطّ اصیل اسلامی است تا در عصر ظهور همان خطّ در سطح کره زمین به عنوان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و اله گسترش یافته و پیاده گردد؟

با مراجعه به قرآن پی

خواهیم برد که مکتب در عصر ظهور همان اسلامی است که در مذهب تشیع تبلور و تجلی نموده است.

خداوند متعال می فرماید: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۱۰۶۷) «امروز دینتان را بر شما کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم بر شما که اسلام دین شما باشد.»

در آن روز چه اتفاقی افتاده است که خداوند به سبب آن دین خود را بر مردم کامل نموده است؟ در آن روز چه حکمی بر مردم ابلاغ شده است که خداوند نعمت را به توسط آن بر مردم تمام کرده است؟ در آن روز چه چیز بر مردم ابلاغ شده که به بودن آن خداوند رضایت داده که اسلام دین مسلمانان باشد و بدون آن چنین رضایتی نخواهد بود؟

کلید فهم همه این سؤالات بررسی شان نزول ایه و روشن شدن مصداق «الیوم» است، این روز چه روزی بوده است؟ و در آن چه اتفاقی افتاده و چه دستوری ابلاغ شده است؟

با مراجعه به روایات و بیان مفسران در ذیل ایه «اکمال» پی خواهیم برد که شان نزول ایه در روز غدیر خم، بعد از نصب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جانب خداوند به عنوان خلافت و امامت است. پس دین مرضی خداوند که در عصر ظهور بر تمام ادیان غالب خواهد شد همان دینی است که در تشیع یعنی پیروی از امام علی علیه السلام و یازده امام معصوم از فرزندان او متبلور شده است.

خداوند متعال می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ

الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلِيًّا لَّئِن مَّوَدَّوْنَهُمْ لَمَّا يَشْرِكُونَ بِئِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا اللَّهَ يَوْمَ تُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَكْفُرُونَ بِوَالِدَيْهِمْ وَمَنْ كَفَرَ يَكْفُرْ ذَٰلِكَ فَآوَلَيْكُمْ آلُ الْفَاسِقِينَ»؛
(۱۰۶۸) «خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که ان ها را قطعاً خلیفه در زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت بر روی زمین بخشید، و دین پسندیده بر پا خواهد کرد، و خوف ان ها را به امنیت مبدل می کند، ان چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت، و کسانی که بعد از ان کافر شوند فاسقند.»

در این ایه خداوند می فرماید: وعده ما این است که دین پسندیده را برپا خواهیم کرد. این دین پسندیده کدام دین است؟ همان دینی است که در ایه «اکمال» به ان اشاره کرده است. در انجا فرمود: امروز برای شما راضی شدم به اسلام که دین شما باشد. یعنی روزی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به امامت و خلافت رسید. پس معنای ایه این است که دین با ولایت، مرضی و مورد پسند خداوند است نه دین بی ولایت حضرت علی علیه السلام، و تشیع یعنی اعتقاد به امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه واله و ولایت یازده امام معصوم از ذریه او، و همین دین یعنی دین با ولایت، اسلام همراه با امامت اهل بیت، مورد وعده الهی است که در عصر ظهور پیاده خواهد شد؛ زیرا که مورد پسند و رضایت خداوند است.

خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد

خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد

برخی از اشخاص مغرض یا غیر مطلع بر خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله ایراد گرفته و مدعی شده اند که او خان مغول را به فتح بغداد ترغیب نموده

و موجب براندازی خلافت عباسی را به دست مغولان فراهم ساخته و حتی در فجایع و قتل و غارت ها شریک بوده است. و نیز برخی از اهل سنت در کتاب های خود با این ادعا حملات شدیدتری را به خواجه نصیر نموده اند؛ از آن جمله ابوالفلاح حنبلی در «شذرات الذهب» است که خواجه را نصیر شرک، کفر و الحاد معرفی کرده و گفته است: «خواجه قصد نمود اشارات ابن سینا را جایگزین قرآن سازد ولی نتوانست و گفت: اشارات برای خواص و قرآن محمد کتاب عوام است...» سبکی، یافعی و ابن تیمیه نیز در کتاب های خود خواجه را مورد هجمه قرار داده و اماج اتهامات خود قرار داده اند.

او می گوید: «این مرد - خواجه نصیر - نزد خاص و عام مشهور شده که وزیر ملاحظه باطن گرا یعنی اسماعیلیه در الموت می باشد. و هنگامی که تُرک مشرک به بلاد مسلمانان حمله ور شده و به دار الخلافه بغداد آمدند او منجم و مشاور پادشاه ترک مشرک هلاکو بود، که دستور داد تا خلیفه و اهل علم و دین را به قتل رسانند...» (۱۰۶۹)

اینک درصدد برآمده ایم تا این اتهام را مورد بررسی قرار داده و دامان خواجه را از آن مبرا سازیم.

تبرئه خواجه نصیر

خواجه نصیر رحمه الله را می توان از جهات مختلف از این اتهام تبرئه نمود:

۱ - محقق طوسی رحمه الله گرچه طبق عقیده خود به ترویج مذهب حقه جعفری، اهتمام ورزید، ولی نسبت به دیگر فرق اسلام نیز با مهر و محبت رفتار می کرد و دانشمندان را از هر طبقه و مذهب که بودند تکریم می نمود و از تعصب های خشک مذهبی دوری می جست. و لذا مستشرقان مسیحی و برخی از

علمای اهل سنت و تمام دانشمندان شیعی او را به عظمت و دیانت و وثاقت و حسن خلق توصیف کرده اند.

محمدبن شاکر از مورخان اهل سنت می گوید: «او بسیار نیکو صورت، خوشرو، کریم، سخی، بردبار، خوش معاشرت، زیرک و با فراست بود...» (۱۰۷۰)

ابن فوطی درباره خواجه می گوید: «خواجه مردی فاضل، کریم الاخلاق، نیکو سیرت، و فروتن بود و هیچ گاه از درخواست کسی دلتنگ نمی شد و حاجتمندی را رد نمی کرد و برخورد او با همه با خوشرویی بود.» (۱۰۷۱)

۲- با مراجعه به کتب تاریخ شیعه و سنی که فتح بغداد را در آن زمان بررسی کرده اند پی می بریم که خواجه نصیر نقشی در آن نداشته است.

ابن فوطی بغدادی حنبلی که در هنگام این واقعه چهارده سال داشته و اسیر شده است، واقعه فتح بغداد را به طور کامل شرح می دهد ولی ذکری از خواجه نصیر به میان نیاورده است. (۱۰۷۲)

ابن طقطقی حوادث بغداد را با یک واسطه نقل می کند. او نام خواجه را تنها یک بار به خاطر واسطه بودن ملاقات ابن علقمی به میان آورده، ولی ذکری از خواجه و ترغیب او در حمله مغول نکرده است. (۱۰۷۳)

ابوالفداء در کتاب خود به تفصیل نحوه حمله و فتح بغداد را توسط هلاکوخان بیان می کند ولی ذکری از خواجه نصیر به میان نیاورده است.

ذهبی نیز پس از ذکر حوادث بغداد نامی از خواجه به میان نیاورده است. (۱۰۷۴)

صلاح الدین صفدی که حدود چهل سال بعد از واقعه بغداد به دنیا آمده، بعد از ذکر آن واقعه، نامی از خواجه به میان نیاورده است. (۱۰۷۵)

جلال الدین سیوطی نیز در شرح وقایع سقوط بغداد نامی از خواجه ذکر نکرده است. (۱۰۷۶)

ابن خلدون نه تنها در

تاریخ خود ذکری از خواجه به میان نیاورده بلکه درباره او می گوید: «برای مسلمانان نافع بود». (۱۰۷۷)

ابن کثیر می گوید: «این که مشهور است خواجه نصیر طوسی هلاکو را وادار به قتل خلیفه نمود از صحت آن خدا می داند ولی به نظر من شخص عاقل و فاضل چنین کاری را انجام نمی دهد». (۱۰۷۸)

محمد بن علی بن طباطبا که کتابش را در سال (۷۰۱ ه ق) یعنی چهل و پنج سال بعد از فتح بغداد نوشته است می گوید: «حق مطلب این است که از بین رفتن هر دولتی در هر زمان به واسطه علل داخلی و خارجی است. سقوط خلافت خاندان عباسی تابع همین اصل کلی است. اما علل خارجی که منجر به سقوط خلافت عباسی گردید آن بود که مغول ها از تاریخی که قوت گرفته و به کشور گشایی پرداختند در صدد فتح بغداد بودند... اما علت داخلی فتح بغداد، ضعف حکومت عباسی است. لذا این پیشامد نتیجه سستی عزم و ضعف اراده خلیفه و ظلم و جور پسرش و نفاق امیران و سران لشکر بود». (۱۰۷۹)

بنابراین، خواجه نصیر طوسی رحمه الله در پیدایش این واقعه نقشی نداشته است و خود هلاکو بعد از فتح دژهای اسماعیلیان دستور فتح بغداد را داده است.

۳ - شخصیت های بزرگ و دانشمندان دیگر غیر از خواجه، ملازم سلطان مغول و طرف مشورت او بوده اند، چنان که خواجه رشیدالدین فضل الله که نوه رئیس الدوله همدانی است، می گوید: «هنگامی که هلاکو به سوی بغداد رفت، سیف الدین بتیکچی که مدبر مملکت بود و خواجه نصیرالدین و صاحب سعید علاءالدین عطامک - مؤلف تاریخ جهان گشای جوینی - در خدمت مغول بودند». (۱۰۸۰)

از این تعداد فقط خواجه نصیر شیعه بود

و بقیه از رجال اهل سنت بودند که خلیفه را امیرالمؤمنین می دانستند. بنابراین، اگر مشاوران هلاکو این اندازه در وی نفوذ داشته اند که قادر بودند او را از حمله به بغداد باز دارند، چرا در آن میان تنها گناه این امر متوجه خواجه نصیر شده است؟ در حالی که سیف الدین در فتح بغداد وزیر هلاکو بوده است.

۴ - مهم ترین دلیل عدم دخالت خواجه در فتح بغداد، ماجرای کشته شدن شرف الدین محمد برادر بزرگ سیدعلی بن طاووس و بسیاری از علمای سادات و شیعیان است. حتی در این واقعه، مغول مقابر قریش را ویران و حرم کاظمین علیهما السلام را سوزاندند و هیچ قدرتی هم مانع آنان نبود، به طوری که در کتاب «جامع التواریخ» آمده است: «سیف الدین بتیکچی سنی، وزیر هلاکو، صد نفر از مغول را به نجف فرستاد تا کسی متعرض مرقد منور امیرمؤمنان علیه السلام نشود». (۱۰۸۱)

اگر خواجه نصیر در آن واقعه حضور یا دخالت داشته است چرا از کشته شدن شیعیان ممانعت نکرده است؟ و چرا مانع از آتش زدن حرم کاظمین نشده است؟

۵ - یکی از علل حمله مغول به بغداد نفوذ عیسویان در لشکر مغول بوده است و همان طور که می دانید، همزمان با حمله مغول به ایران، مسیحیان شکست سختی در جنگ های صلیبی از مسلمانان خوردند. بنابراین با قوم وحشی مغول طرح دوستی ریخته و سعی کردند با کمک آن ها شکست خود را جبران کنند. از این رو می توان گفت نفوذ زیاد زن هلاکو که عیسوی بود و سفارش برادر هلاکو و نیز سردار سپاه مغول که مسیحی بود، نقش مهمی در فتح بغداد داشتند.

امامیه

سیدمرتضی در کتاب «العیون

و المحاسن» می گوید: «امامیه گروهی هستند که قائل به وجوب امامت و عصمت و وجوب نص می باشند...» (۱۰۸۲)

سمعانی در کتاب «الانساب» می گوید: «امامیه جماعتی از غالیان شیعه اند و علت ملقب شدن آنان به این لقب آن است که امامت را تنها برای علی و اولاد او می دانند و معتقدند که مردم احتیاج به امام دارند. و منتظر امامی هستند که به زودی در آخر الزمان ظهور کرده و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد آن گونه که از ظلم پر شده باشد. (۱۰۸۳)

در پاسخ سمعانی می گوئیم: شیعه دوازده امامی از هر گونه غلو در حق هر یک از اهل بیت علیهم السلام که آنان را از درجه عبودیت و بندگی خارج کند مبرا است، همان گونه که از هر کسی که نصب و عداوت آن ذوات مقدسه را در دل داشته باشد بیزار است. سمعانی این اعتقاد را غلو می داند، این عین ادعا است. شیعه دوازده امامی در اعتقاد به امامت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصومش و ضرورت امامت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان به ادله ای قطعی از عقل، کتاب، و سنت تمسک می کند، چگونه این اعتقادات غلو و تجاوز از حد است؟ جز آن که با عقاید شما موافقت نداشته و از آن تجاوز نموده است؟

شیعه جعفری

در این عصر شیعه دوازده امامی به شیعه جعفری معروف شده است. و این بدان جهت است که مذهب شیعه در فروع همان مذهب امام جعفر صادق علیه السلام می باشد به اعتبار این که بیشتر تعلیمات تشیع از آن حضرت اخذ شده است، گرچه اعتبار روایات حضرت صادق علیه السلام در فروع فقه از دیگر امامان بیشتر است لذا مذهب شیعه را مذهب

جعفری نامیده اند.

سر این مطلب آن است که عصر حضرت صادق علیه السلام در آخر حکومت دولت اموی بود. هنگامی که آن حکومت رو به ضعف گرویده و در اوائل عصر دولت عباسی قرار داشت. آنان در ابتدای حکومتشان تعصب شدید به خرج ندادند؛ زیرا دولتشان هاشمی بود، لذا اهل بیت در آن ایام از آزادی نسبی برخوردار بودند و بدین جهت توانستند در نشر دین و مذهب کوشش فراوانی داشته باشند. ولی در عصر منصور و هارون الرشید و امثال آن دو از پادشاهان ظالم، راویان از اهل بیت علیهم السلام تقلیل یافت و این به جهت فشارهای سیاسی و خوف شدیدی بود که بر اصحاب امامان وارد می شد.

افتراق در جامعه اسلامی

افتراق در جامعه اسلامی

هنوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از دنیا رحلت نکرده بود که بادهای فتنه ها و اختلافات در میان امت اسلامی وزیدن گرفت و ریشه های فکری و عقیدتی و اجتماعی و سیاسی را که آن حضرت با زحمات طاقت فرسا و فراوان محکم کرده بود به لرزه درآورد.

این درد جانکاه که بدن امت اسلامی را فرا گرفت در قرآن و سنت نبوی به طور صریح به آن اشاره شده است. خداوند متعال می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»؛ (۱۰۸۴) «محمد صلی الله علیه و اله فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟».

این ایه گرچه بعد از معرکه احد بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد آن هنگامی که بین مسلمانان شایع شد که رسول خدا صلی الله علیه و اله کشته شده است ولی به

حقیقت تلخی اشاره می کند که جای انکار آن نیست و آن عقب گرد به مواضع قبلی و ایجاد اختلاف بین صفوف مسلمین است.

در روایات نبوی نیز به آینده این امت و تفرقه و افتراقی که در آن ایجاد می شود اشاره بلکه تصریح شده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله در حدیثی اشاره می کند که این امت از امت های پیشین مستثنی نیست و هرچه در امت های پیشین از تفرقه و اختلاف پدید آمده در این امت نیز به وقوع خواهد پیوست.

بخاری در صحیح به سندش از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «التَّبَعْنَ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا شَبْرًا وَذُرَاعًا بِذُرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبِّ تَبِعْتُمُوهُمْ قَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ؟ قَالَ: فَمَنْ؟»؛ (۱۰۸۵) «به طور حتم شما از سنت های پیشینیان و جب به جب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی در صورتی که آنان داخل سوراخ سوسماری شوند شما نیز کار آنها را دنبال خواهید کرد. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما یهود و نصارا است؟ حضرت فرمود: پس چه کسی غیر از آن است؟».

حال امت های پیشین بر کسی مخفی نیست که در اختلاف و تشتت و تفرقه گرفتار شدند و در نتیجه بدعت ها و انحرافات جامعه اسلامی را فراگرفت.

خداوند متعال می فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ بِنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ...»؛ (۱۰۸۶) «برخی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، برخی از آنها خدا

با او سخن می گفت، و بعضی را درجاتی برتر داد، و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم (ولی فضیلت و مقام ان پیامبران مانع اختلاف امت ها نشد) و اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنها بودند پس از ان همه نشانه های روشن که برای انها آمد جنگ و ستیز نمی کردند (اما خدا مردم را مجبور ساخته و انها را در پیمودن راه سعادت ازاد گذارده است)، ولی این امت ها بودند که با هم اختلاف کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند...».

روایات هم مضمون

با مراجعه به مصادر حدیثی پی به وجود روایاتی می بریم که هم مضمون با احادیث افتراق امت بوده و به مساله افتراق و اختلاف در امت اسلامی اشاره کرده است. اینک به برخی از انها اشاره می کنیم:

۱- بخاری به سندش از ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «للتَّعَبِ سَنَنٌ مِنْ كَانِ قَبْلَكُمْ شَبْرًا شَبْرًا وَذُرَاعًا بِذُرَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبِّ تَبَعْتُمُوهُمْ. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: فَمَنْ؟» (۱۰۸۷) «به طور حتم شما از سنت های پیشینیان و جب به و جب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی در صورتی که آنان داخل سوراخ سوسماری شوند شما نیز کار آنان را دنبال خواهید کرد. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما از آنان یهود و نصارا است؟ حضرت فرمود: پس چه کسی غیر از آنان است؟».

۲- عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ مِي گويد: روزی رسول خداصلی الله علیه واله از مدینه به طرف احد حرکت کرد و بر اهل احد ان گونه که نماز بر میت می خواند نماز به جای آورد،

انگاه بر روی منبر رفت و فرمود: «أَنْتِي فَرَطَ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَأَنْتِي وَاللَّهِ لَأَنْظُرَ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَأَنْتِي أَعْطَيْتِ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ (او مفاتیح الارض)، وَأَنْتِي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَشْرَكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا»؛ (۱۰۸۸) «من به جهت شما زودتر می ایام و من گواه بر شما میم و به خدا سوگند که من الان به حوضم نظر میکنم. به من کلیدهای خزینه های زمین (یا فرمود کلیدهای زمین) داده شده است. به خدا سوگند! بر شما نمی ترسم که بعد از من به شرک روی آورید، ولی بر شما می هراسم که در روی زمین اختلاف نماید».

۳- هیشمی در «مجمع الزوائد» از نافع بن خالد خزاعی از پدرش نقل کرده که گفت: «كان رسول الله صلى الله عليه واله اذا صلى والناس حوله صلى صلاة خفيفة تامه الركوع والسجود، فجلس يوما فاطال الجلوس حتى او ما بعضنا الى بعض ان اسكتوا، فان رسول الله صلى الله عليه واله يوحى اليه، فلما فرغ قال بعض القوم: يا رسول الله! اطلت الجلوس حتى او ما بعضنا الى بعض انه ينزل عليك. قال: لا، ولكنها صلاة رغبه ورهبه. سالت الله فيها ثلاثا فاعطاني اثنتين ومنعني واحده. سالته ان لا يعذبكم بعذاب عذب به من كان قبلكم. وسالته ان لا يسلط على عامتكم عدوا يستبيحها فاعطانيهما. وسالته ان لا يلبسكم شيئا ويذيق بعضكم باس بعض فمنعنيها...»؛ (۱۰۸۹) «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه واله نماز به جای می آورد در حالی که مردم بر دور او بودند نماز را خفیف و مختصر به جای می آورد ولی رکوع و سجود را تمام می کرد. روزی که حضرت نشسته بودند چنان جلوس خود را طول دادند که برخی به دیگری می گفت:

ساکت باشید چون به رسول خداصلی الله علیه واله وحی می شود. چون حضرت فارغ شد، برخی از مردم به او عرض کردند: ای رسول خدا! انقدر جلوس را طولانی کردی که برخی اشاره کردند که بر شما وحی نازل می شود. حضرت فرمود: خیر ولی این نماز رغبت و ترس بود. از خدا سه چیز خواستم دوتای آن را به من عطا نمود و یکی را از من امتناع ورزید. از او درخواست کردم که شما را به عذابی که پیشینیان را عذاب کرده مبتلا نسازد. و نیز درخواست نمودم که بر عامه شما دشمنی را مسلط نکند که حرمت آنان را مباح گرداند، خداوند این دو خواسته مرا به من عطا فرمود. و نیز خواستم لباس تفرقه و تشتت را به شما نپوشاند و بین شما نزاع و خصومت ایجاد نماید که این را نپذیرفت...».

۴- مسلم به سندش از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «لا تزال طائفة من امتی قائمه بامر الله لا یضرهم من خذلهم او خالفهم حتی یاتی امر الله وهم ظاهرون علی الناس»؛ (۱۰۹۰) «همیشه طایفه ای از امت من قیام کننده به امر خداست و کسانی که درصدد خار کردن یا مخالفت با آنها هستند هرگز نمی توانند ضرری به آنها برسانند تا این که امر خدا فرا رسد و حال آن که آنها بر مردم غالبند».

احادیث «افتراق امت»

احادیث «افتراق امت»

احادیث افتراق امت را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

۱- تقسیم به دو فرقه

برخی از احادیث اشاره به تقسیم امت اسلامی به دو فرقه نموده است. از آن جمله روایتی است که احمد بن حنبل در مسند (۱۰۹۱)، نسائی در السنن الکبری (۱۰۹۲)، ابویعلی در مسند (۱۰۹۳)، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۱۰۹۴) و ابن کثیر در البدایه و النهایه (۱۰۹۵) از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «تفترق امتی فرقتین یخرج بینهما مارقه یقتلها اولی المؤمنین حقا»؛ «امت من به دو فرقه تقسیم می شوند و از بین آن دو گروهی سر در خواهند آورد که طائفه بر حق با آنان قتال خواهند نمود».

غالب شارحان این حدیث از اهل سنت تصریح کرده اند که مقصود از طایفه به حق امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که با معاویه و اصحاب جمل و خوارج نهروان به جنگ پرداخت.

نوی در شرح این حدیث می گوید: «هذه الروایه صریحه فی ان علیا - رض - کان هو المصیب للحق، والطائفة الاخری اصحاب معاویه کانوا بغاه متاولین»؛ «این روایت صریح است در این که علی - رض - بر حق بوده است و طایفه دیگر همان اصحاب معاویه است که ظالم و اهل تاویل بوده اند».

۲- تقسیم به سه فرقه

دسته ای دیگر از احادیث است که امت اسلامی را به سه فرقه تقسیم نموده است ولی از حیثی غیر از حیثیاتی که در روایات

دیگر آمده است.

طبرانی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «اذا كان يوم القيمة صارت امّتی ثلاث فرق: فرقه یعبدون لله خالصا، وفرقه یعبدون الله ریاء، وفرقه یعبدون الله یصیبون به دنیا...»؛ (۱۰۹۶) «چون روز قیامت فرا رسد امّت بر سه فرقه می گردند: فرقه ای که خداوند را با اخلاص عبادت

می کنند، و فرقه ای که خدا را ریا کارانه می پرستند، و فرقه ای که خدا را به جهت رسیدن به مال دنیا می پرستند...».

سید بن طاووس به سندش از ابوذر و مقداد بن اسود و سلمان فارسی نقل کرده که گفتند: ما تنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله بودیم که سه دسته از مهاجرین بدری بر ما وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «تفتقر امتی بعدی ثلاث فرق: فرقه اهل حق لایشوبه باطل، مثلهم کمثل الذهب کلما فتنته بالنار ازداد جوده وطیبا، و امامهم هذا احد الثلاثة، وهو الذی امر الله به فی کتابه «اماما ورحمه»، و فرقه اهل باطل لایشوبونه بحق، مثلهم کمثل خبث الحديد کلما فتنته بالنار ازداد خبثا و امامهم هذا احد الثلاثة. و فرقه اهل ضلاله مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء و امامهم هذا احد الثلاثة. فسالتهم عن اهل الحق و امامهم فقال: هذا علی بن ابی طالب، امام المتقین. و امسک عن الاثنین، فجهدت ان یسمیها فلم یفعل»؛ (۱۰۹۷) «اتم بعد از من به سه فرقه تقسیم می شوند: فرقه ای اهل حقند که آنان با باطل مخلوط نمی باشند. مثل آنان همانند طلا است که هر چه در آتش گداخته شود خالصی و اصالت ان بیشتر خواهد شد، و امام آنان یکی از این سه نفر است. و ان کسی است که خداوند در کتابش به ان امر کرده: «اماما ورحمه». و فرقه ای اهل باطل اند که از هر حقی به دورند. مثل آنان همانند آهن فاسد شده ای است که هر چه در آتش گداخته شود خبثات ان بیشتر خواهد شد، و امام آنان یکی از این سه نفر است. و فرقه ای است اهل ضلالت که بین این

دو می باشد نه به سوی آن طرف و نه این طرف، و امام آنان یکی از این سه نفر است. از حضرت راجع به اهل حق و امام آنان سؤال کردم؟ فرمود: آن علی بن ابی طالب، امام پرهیزگاران است، ولی از ذکر نام دو رهبر دیگر خودداری کرد. اصرار کردم که نام آن دو را ببرد که امتناع نمود.

۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه

۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه

طایفه ای از روایات اشاره به افتراق امت اسلامی بعد از رسول خداصلی الله علیه واله به هفتاد و چند فرقه دارد که این روایات بسیار زیاد بوده و معروف به احادیث فرقه ناجیه است. این احادیث در کتب شیعه و اهل سنت موجود می باشد که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف - روایات اهل سنت

اهل سنت اینگونه احادیث را با تعبیرات مختلف و طرق بسیار در کتب حدیثی خود نقل کرده اند:

۱- ابوهزیره از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «افتترقت اليهود علی احدى - او اثنین - و سبعین فرقه، و تفرقت النصارى علی احدى - او اثنین - و سبعین فرقه، و تفرقت اُمّتی علی ثلاث و سبعین فرقه» (۱۰۹۸)؛ «یهود بر هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصارا بر هفتاد و یک یا دو فرقه. و امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد».

۲- ابو عامر عبدالله بن لُحی می گوید: ما با معاویه بن ابی سفیان حج به جای آوردیم، چون به مکه رسیدیم هنگام نماز ظهر معاویه ایستاد و گفت: رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «انّ اهل الکتابین افترقوا فی دینهم ثنّین و سبعین مله، و انّ هذه الامّه ستفترق علی ثلاث و سبعین مله - یعنی الالهواء - کلّها فی النار الا واحده، و هی الجماعه...» (۱۰۹۹) «همانا اهل کتاب تورات و انجیل (یعنی یهود و نصارا) در دینشان به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند، و زود است که این امت به هفتاد و سه ملت یعنی هواهای مختلف تقسیم شود، به جز یک فرقه تمام آنان در دوزخند، و آن جماعت است...».

۳- عوف بن مالک می گوید: رسول

خداصلی الله علیه واله فرمود: «افتقرت الیهود عل احدی و سبعین فرقه، فواحدہ فی الجنّہ و سبعون فی النار. و افتقرت النصارى علی ثنتین و سبعین فرقه، فاحدی و سبعون فی النار و واحدہ فی الجنّہ، و الذی نفس محمّد بیدہ لتفتقرنّ امتی علی ثلاث و سبعین فرقه، واحدہ فی الجنّہ و ثنتان و سبعون فی النار. قیل: یا رسول اللّٰه! من ہم؟ قال: الجماعه»؛ (۱۱۰۰) «یہود بر ہفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، یکی در بہشت و ہفتاد فرقه دیگر در اتش دوزخ است. و نصارا بر ہفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، ہفتاد و یک فرقه در اتش دوزخ و یکی در بہشت است. قسم بہ کسی کہ جان محمّد بہ دست اوست بہ طور حتم امّتم بر ہفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد کہ یکی در بہشت و ہفتاد و دو فرقه در اتش دوزخ است. عرض شد: ای رسول خدا! انان کیانند؟ حضرت فرمود: همان جماعت».

۴- عوف بن مالک می گوید: رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «ستفترق امّتی علی بضع و سبعین فرقه اعظمها فتنہ علی امّتی قوم یقیسون الامور براہم، یحرمون الحلال و یحلّون الحرام»؛ (۱۱۰۱) «زود است کہ امّتم بر ہفتاد و چند فرقه تقسیم شوند کہ فتنہ انگیزترین انان بر امّتم قومی است کہ امور را بہ رای خود قیاس می کنند، حلال را حرام کردہ و حرام را حلال می نمایند».

۵- عوف بن مالک می گوید: رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «کیف انت - یا عوف - اذا افتقرت هذه الاممہ علی ثلاث و سبعین فرقه: واحدہ فی الجنّہ و سائرهنّ فی النار...»؛ (۱۱۰۲) «چگونه ای تو - ای عوف - هنگامی کہ این امت

بر ۷۳ فرقه متفرق شوند: یکی در بهشت و بقیه در دوزخ خواهند بود».

۶- عبدالله بن عمرو بن عاص از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «لیاتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حدو النعل بالنعل حتی ان کان منہم من اتی امتی علانیہ لکان فی امتی من یصنع ذلک. وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین مله و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین مله، کلهم فی النار الا مله واحده. قالوا: ومن هی یا رسول الله؟ قال: ما انا علیه و اصحابی»؛ (۱۱۰۳) «بر امت من آنچه بر قوم بنی اسرائیل وارد شده خواهد آمد بدون کم و زیاد، حتی اگر یکی از بنی اسرائیل با مادرش به طور اشکار خلافی انجام دهد در امت نیز چنین خواهد شد. و همانا بنی اسرائیل بر ۷۲ ملت متفرق شدند و امت من بر ۷۳ ملت متفرق خواهد شد. تمام آنها به جز یک ملت در دوزخند. گفتند: آنان چه کسانی هستند ای رسول خدا! حضرت فرمود: آنچه که من و اصحابم بر آن است».

۷- انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «ان بنی اسرائیل افترت علی احدى و سبعین فرقه، و ان امتی ستفترق علی ثنتین و سبعین فرقه کلها فی النار الا واحده و هی الجماعه»؛ (۱۱۰۴) «همانا بنی اسرائیل بر ۷۱ فرقه تقسیم شدند، ولی امت من به ۷۲ فرقه متفرق می شوند، تمام آنان در دوزخند به جز یک فرقه که همان جماعت باشد».

۸- ابوامامه می گوید: «افترت بنو اسرائیل علی احدى و سبعین فرقه - او قال: اثنتین و سبعین فرقه - و تزید هذه الامه فرقه واحده، کلها فی النار الا

السواد الاعظم»؛ (۱۱۰۵) «قوم بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، یا این که فرمود: به هفتاد و دو فرقه - ولی بر این امت یک فرقه اضافه می شود، همه آنان در دوزخند به جز سیاهی بزرگ».

۹- سعد بن ابی وقاص از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «افتقرت بنو اسرائیل علی احدی وسبعین ملة ولن تذهب الليالی والایام حتی تفترق امتی علی مثلها»؛ (۱۱۰۶) «بنی اسرائیل بر ۷۱ ملت متفرق شدند، و شبانه روز نمی گذرد تا اینکه امت من بر همین مقدار متفرق گردد».

۱۰- ابو درداء و ابوامامه و واثله بن اسقع و انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه واله نقل کرده اند که فرمود: «ذروا المرء فان بنی اسرائیل افترقوا علی احدی وسبعین فرقه، والنصاری علی ثنتین و سبعین فرقه، کلهم فی الضلاله الا السواد الاعظم. قالوا: یا رسول الله! ومن السواد الاعظم؟ قال: من کان علی ما انا علیه و اصحابی، من لم یمار فی دین الله ولم یکفر احدا من اهل التوحید بذنب غفر له»؛ (۱۱۰۷) «جدال را رها کنید؛ زیرا بنی اسرائیل به ۷۱ فرقه و نصارا به ۷۲ فرقه متفرق شدند، تمام آنان به جز سواد اعظم در گمراهی هستند. گفتند: ای رسول خدا! سواد اعظم کیست؟ فرمود: هر کس که بر آن چیزی است که من و اصحاب من بر آن است. کسی که در دین خدا جدال نکند و کسی از اهل توحید را به گناهی که برای او بخشوده شود تکفیر ننماید».

۱۱- جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «تفرقت اليهود علی واحده وسبعین فرقه، کلها فی النار، وتفرقت النصاری علی ثنتین وسبعین

فرقه، کَلِّهَا فِي النَّارِ، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَيَّ ثَلَاثَ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنَا مِنْ هَمٍّ؟ قَالَ: السَّوَادُ الْعَظِيمُ؛ «يهود بر ۷۱ دسته متفرق شدند تمام آنان در آتش اند. و نصارا به ۷۲ فرقه متفرق شدند و تمام آنان در آتش اند. و همانا امت من زود است که بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، تمام آنان به جز یک فرقه در آتش اند. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا! خبر بده مرا که آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: سواد اعظم».

۱۲- کثیر بن عبداللہ بن عمرو بن عوف بن زید از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت: ما نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ در مسجدش نشسته بودیم که حضرت فرمود: «لَتَسْلُكَنَّ سَنَنٌ مِنْ قَبْلِكُمْ حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَلَتَأْخُذَنَّ مِثْلَ أَخْذِهِمْ، أَنْ شَبْرًا فَشَبْرًا وَأَنْ ذِرَاعًا فَذِرَاعًا وَأَنْ بَاعًا فَبَاعًا، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبِّ دَخَلْتُمْ فِيهِ. إِلَّا أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَىٰ مُوسَىٰ عَلَىٰ أَحَدِي وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً: الْإِسْلَامَ وَجَمَاعَتَهُمْ. وَأَمَّا افْتَرَقَتْ عَلَىٰ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ عَلَىٰ أَحَدِي وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً: الْإِسْلَامَ وَجَمَاعَتَهُمْ. ثُمَّ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ عَلَىٰ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً: الْإِسْلَامَ وَجَمَاعَتَهُمْ؛» (۱۱۰۸) «به طور حتم شما روش های پیشینیان را بدون کم و زیاد خواهید پیمود، و همانند آنان امور را خواهید گرفت. اگر یک وجب، شما هم یک وجب، اگر یک ذراع، شما هم یک ذراع، و اگر یک متر، شما هم یک متر، حتی اگر آنان داخل سوراخ سوسماری شدند شما نیز داخل خواهید شد. آگاه باشید! همانا بنی اسرائیل برخلاف دستور موسی

به ۷۱ فرقه متفرق شدند که همه آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه و ان اسلام و جماعت مسلمین است. و همانا بنی اسرائیل برخلاف حضرت عیسی بن مریم بر ۷۱ فرقه متفرق شدند، تمام آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه و ان اسلام و جماعت مسلمین است. انگاه آنان بر ۷۲ فرقه متفرق خواهند شد که تمام آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه که همان اسلام و جماعت اسلام باشد».

شاید مقصود به بخش اخر حدیث پیروان پیامبر اسلام محمدصلی الله علیه واله باشند گرچه ضمیر به طور مذکر آمده است.

بررسی سند احادیث حدیث اول به جهت وجود محمّد بن عمرو در ان حسن است، گرچه به جهت شواهد ان صحیح می باشد، و لذا ترمذی، حاکم نیشابوری، ابن حبان، شاطبی، و سیوطی و البانی ان را تصحیح نموده اند» (۱۱۰۹)

حدیث دوم نیز به جهت وجود ازهر بن عبدالله در سند ان حسن است گرچه به جهت شواهدی که دارد صحیح می باشد. و لذا حاکم نیشابوری و ذهبی ان را تصحیح نموده اند.

حدیث سوم به جهت عباد بن یوسف در سند ان حسن است.

حدیث چهارم را حاکم نیشابوری تصحیح کرده است.

حدیث پنجم به جهت وجود عبد الحمید بن ابراهیم در سند ان نزد برخی ضعیف است گرچه ابن حبان و ابن حجر او را توثیق کرده اند.

حدیث ششم به جهت وجود عبد الرحمان بن زیاد بن انعم افریقی در سند ان، ضعیف است؛ زیرا حافظه او ضعیف بوده و راوی احادیث منکر است» (۱۱۱۰)

حدیث هفتم تمام طرق ان به انس بن مالک ضعیف است.

حدیث هشتم به جهت جهالت یکی از راویان ان به نام قطن بن عبدالله ضعیف است.

حدیث

نهم به جهت وجود موسی بن عبیده در سند ان ضعیف است.

حدیث دهم به جهت وجود کثیر بن مروان شامی در سند ان باطل است؛ زیرا او جدا ضعیف می باشد. (۱۱۱۱)(۱۱۱۲)

حدیث یازدهم به نظر حافظ ابن حجر ضعیف است؛ زیرا در سند ان شخصی وجود دارد که نام ان برده نشده است. (۱۱۱۳)
(۱۱۱۴)

حدیث دوازدهم نیز به جهت وجود کثیر بن عبدالله در سند ان ضعیف است.

ب - احادیث افتراق امت در مصادر شیعه

در مصادر حدیثی شیعه نیز به احادیث افتراق امت و فرقه ناجیه اشاره شده است. اینک به برخی از انها اشاره می کنیم:

۱- شیخ صدوق رحمه الله به سندش از امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «انّ امّه موسی افترت بعده علی احدی و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و سبعون فی النار، و افترت امّه عیسی بعده علی اثنتین و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و احدی و سبعون فی النار، و انّ امّتی ستفترق بعدی علی ثلاث و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و اثنتان و سبعون فی النار»؛ (۱۱۱۵) «همانا امت موسی بعد از او به ۷۱ فرقه متفرق شدند، فرقه ای از انان بر حق و هفتاد فرقه دیگر در آتش دوزخند. و امت عیسی بعد از او بر ۷۲ فرقه تقسیم شدند، یک فرقه از انها بر حق و ۷۱ فرقه در آتش دوزخند. و همانا امت من بعد از من بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، یک فرقه اهل نجات و ۷۲ فرقه در آتش دوزخند».

۲- علی بن محمد خزاز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: «ستفترق امّتی علی ثلاث و سبعین فرقه، منها فرقه ناجیه و الباقون

هالكه، و الناجيه الذين يتمسكون بولايتكم و يقتبسون من عملكم و لا يعملون برايمهم فاولئك ما عليهم من سبيل»؛ (۱۱۱۶) «زود است كه اتم بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند، از انها يك فرقه اهل نجات است و بقيه هلاك خواهند شد. و فرقه ناجيه كسانى هستند كه به ولايت شما - اهل بيت - تمسك کرده و از علم شما بهره گیرند و به راي خود قياس نکنند. انان كسانى هستند كه مؤاخذه نخواهند شد».

۳- شيخ طوسى رحمه الله به سندش از امام على عليه السلام نقل کرده كه به بزرگ يهود فرمود: «به چند دسته تقسيم شديد؟ او گفت: به فلان و فلان دسته. حضرت فرمود: دروغ گفتى اى برادر يهود. انگاه رو به مردم کرده و فرمود: «والله لو ثبت لى الوساده لقضيت بين اهل التوراه بتوراتهم و بين اهل الانجيل بانجيلهم و بين اهل الزبور بزبورهم و بين اهل القران بقرانهم. ايها الناس! افترت اليهود على احدى و سبعين فرقه، سبعون منها فى النار و واحده ناجيه فى الجنه و هى التى اتبعت يوشع بن نون وصى موسى عليه السلام. و افترت النصارى على اثنتين و سبعين فرقه، احدى و سبعين فى النار و واحده فى الجنه، و هى التى اتبعت شمعون وصى عيسى عليه السلام. و ستفترق هذه الامه على ثلاث و سبعين فرقه، اثنتان و سبعون فرقه فى النار و فرقه فى الجنه، و هى التى اتبعت وصى محمد صلى الله عليه واله، و ضرب بيده على صدره. ثم قال: ثلاث عشر فرقه من الثلاث و السبعين كلها تتحل مودتى، واحده منها فى الجنه و هى النمط الاوسط، و اثنتا عشره فى النار»؛ (۱۱۱۷) «به خدا سوگند! اگر براى

من کرسی پهن کنند هر اینه بین اهل تورات به توراتشان و بین اهل انجیل به انجیلشان و بین اهل زبور به زبورشان و بین اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد. ای مردم! یهود به ۷۱ فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان در آتش دوزخ و یک فرقه اهل نجات و در بهشت است. و آن فرقه ای است که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام را پیروی کرده است. و نصارا بر ۷۲ فرقه متفرق شدند، ۷۱ فرقه در آتش دوزخ و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه ای است که شمعون وصی عیسی علیه السلام را پیروی نموده است. و زود است که این امت بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، ۷۲ فرقه از آنها در آتش دوزخ و یک فرقه در بهشت است. و آن فرقه ای است که وصی محمد صلی الله علیه و اله را پیروی نموده است. در این هنگام حضرت دست خود را بر سینه اش زد. سپس فرمود: سیزده فرقه از ۷۳ فرقه همگی ادعای محبت مرا دارند، ولی یک فرقه از آنان در بهشت است و آنان کسانی اند که در راه مستقیم قرار دارند، و دوازده فرقه دیگر در آتش دوزخ است».

۴- شیخ مفید به سندش از ابی عقیل نقل کرده که گفت: ما نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم که حضرت فرمود: «لتفترق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقه، و الذی نفسی بیده انّ الفرق کلّها ضالّه الا من اتبعنی و کان من شیعتی»؛ (۱۱۱۸) «به طور حتم این امت بر ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد. قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست تمام فرقه ها بر ضلالت اند جز کسانی که

مرا متابعت کرده و از پیروان من باشند».

۵- اربلی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «تفترق هذه الامه على ثلاث و سبعين فرقه: اثنتان و سبعون فى النار و واحده فى الجنة و هم الذين قال الله عزوجل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدُلُونَ»، و هم انا و شيعتى»؛ (۱۱۱۹) «این امت بر ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد، ۷۲ فرقه از آنان در آتش دوزخ و یکی در بهشت است و آنان کسانی هستند که خداوند عزوجل در حقشان فرمود: (و از جمله کسانی که خلق کردیم امتی است که به حق هدایت یافته و به حق باز می گردند)، و آنها من و شیعیان من می باشند».

۶- شیخ صدوق رحمه الله به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «انّ بنی اسرائیل تفرقت علی عیسی احدی و سبعین فرقه، فهلك سبعون فرقه و تخلّص فرقه، و انّ امتی ستفترق علی اثنتین و سبعین فرقه، یهلك احدی و سبعون و يتخلّص فرقه. قالوا: یا رسول الله! من تلك الفرقة؟ قال: الجماعة الجماعة الجماعة»؛ (۱۱۲۰) «همانا بنی اسرائیل بر ۷۱ فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنها هلاک شده و یک فرقه نجات یافتند. و همانا امت من بر هفتاد و دو فرقه متفرق شود، ۷۱ فرقه از آنها هلاک شود و یکی نجات یابد. گفتند: ای رسول خدا! ان یک فرقه کیست؟ فرمود: جماعت، جماعت، جماعت».

شیخ صدوق رحمه الله در توضیح ذیل حدیث می فرماید: «مقصود به جماعت، اهل حق است گرچه کم باشند؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: «المؤمن من وحده حجه، والمؤمن وحده جماعه»؛ «مؤمن به تنهایی حجت است، و مؤمن به تنهایی

۷- عیاشی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «تفرقت امه موسی علی احدی و سبعین مله (فرقه)، سبعین منها فی النار و واحده فی الجنه، و تفرقت امه عیسی علی اثنتین و سبعین فرقه، احدی و سبعین فرقه فی النار و واحده فی الجنه و تعلقو امّتی علی الفرقتین جمیعاً بمله، واحده فی الجنه و ثنتان و سبعون فی النار. قالوا: من هم یا رسول الله! قال: الجماعات الجماعات»؛ (۱۱۲۱) «امت موسی بر ۷۱ ملت (فرقه) تقسیم شدند، هفتاد فرقه از آنها در آتش و یکی در بهشت است. و امت عیسی بر ۷۲ فرقه متفرق شدند، ۷۱ فرقه در آتش دوزخ و یکی در بهشت است. و امت من از آن دو فرقه به یک فرقه بالاترند، یکی در بهشت و ۷۲ فرقه دیگر در آتش دوزخ است گفتند: ای رسول خدا! آنها کیانند؟ فرمود: جماعات، جماعات».

۸- شیخ صدوق رحمه الله به سندش از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «سیاتی علی امّتی ما اتی علی بنی اسرائیل مثل بمثل، و انهم تفرقوا علی اثنتین و سبعین مله، و ستفترق امّتی علی ثلاث و سبعین مله، تزید علیهم واحده، کلّها فی النار غیر واحده. قال: قیل یا رسول الله! وما تلك الواحده؟ قال: هو ما نحن علیه الیوم انا واصحابی»؛ (۱۱۲۲) «زود است که بر سر امتم آنچه بر بنی اسرائیل درآمده فرود آید، مثل همان. بنی اسرائیل بر ۷۲ ملت متفرق شدند. و زود است که امتم بر ۷۳ ملت تقسیم شوند با اضافه یک ملت بر آنها، تمام آنها در آتش دوزخند به جز یک ملت».

به حضرت عرض شد: ان یک ملت کدام است؟ فرمود: ان ملتی که من و اصحابم امروز برانیم».

مجلسی رحمه الله این حدیث را از صدوق رحمه الله نقل کرده ولی در آخر ان اینچنین آمده است: «هو ما نحن علیه الیوم انا و اهل بیتی»؛ (۱۱۲۳) «ان ملت دسته ای است که من و اهل بتم امروز برانیم».

راویان حدیث از صحابه

تعداد بسیاری از صحابه احادیث افتراق امت را نقل کرده اند از قبیل:

- ۱- امام علی علیه السلام
- ۲- امام حسین علیه السلام
- ۳- ابوهریره
- ۴- عوف بن مالک
- ۵- عبدالله بن عمرو بن عاص
- ۶- انس بن مالک
- ۷- ابوامامه
- ۸- سعد بن ابی وقاص
- ۹- ابوالدرداء
- ۱۰- واثله بن اسقع
- ۱۱- جابر بن عبدالله انصاری
- ۱۲- عمرو بن عوف بن زید
- ۱۳- عبدالله بن عمر

راویان حدیث افتراق در مصادر فریقین

احادیث افتراق امت در مصادر حدیثی بسیاری از علمای فریقین آمده است از قبیل:

- ۱- الجامع الصحیح، ترمذی ج ۵ ص ۲۵، ۴۱، کتاب الایمان ۲- سنن ابی داود، ج ۵ ص ۴، ۳۴
- ۳- سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۱، کتاب الفتن ۴- مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۳۲
- ۵- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۱ ص ۶۱
- ۶- صحیح ابن حبان ج ۷ ص ۶۲، ح ۶۷۳۱
- ۷- صحیح ابن یعلی، مسند ابی هریره، ۵۴۱ - ۵۴۲
- ۸- السنه، ابن ابی عاصم ج ۱ ص ۳۳، رقم ۶۶
- ۹- السنه، مروزی، ص ۱۷
- ۱۰- السنن الکبری، بیهقی ج ۱۰ ص ۲۰۸، الاعتقاد ص ۳۰۷
- ۱۱- الابانه الکبری، ابن بطه ج ۱ ص ۲۲۸، رقم ۲۵۲
- ۱۲- الشریعه، اجری ص ۱۵

- ١٣- الفَرق بين الفَرق، عبدالقاهر بغدادى ص ٦
- ١٤- تلبیس ابلیس ص ١٨
- ١٥- الاعتصام، شاطبى ج ٢ ص ١٨٩
- ١٦- الجامع الصغیر، سیوطى، ج ٢ ص ٢٠
- ١٧- سنن دارمى، ج ٢ ص ١٥٨، رقم ٢٥٢١
- ١٨- المعرفه و التاريخ، یعقوب بن ابى سفیان، ج ٢ ص ٣١
- ١٩- المعجم الکبیر، طبرانى ج ١٩ ص ٣٧٦ - ٣٧٧
- ٢٠- شرح الاصول الاعتقاد، اللالكائى ج ١ ص ١٠١، رقم ١٥٠
- ٢١- الکامل فى الضعفاء ابن عدى ج ٧ ص ٢٤٨٣، ترجمه نعیم بن حماد خزاعى ٢٢- تاریخ مدینه دمشق،

ابوزرعه دمشقی ج ۱ ص ۶۲۲، رقم ۱۷۸۳

۲۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۳ ص ۳۰۷ - ۳۰۸

۲۴- مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۷ ص ۳۲۳

۲۵- الضعفاء الکبیر، عقیلی، ج ۲ ص ۲۶۲

۲۶- الخصال، شیخ صدوق، ص ۵۸۵، کمال الدین ص ۶۶۲

۲۷- الرسائل العشر، شیخ طوسی، ص ۱۲۷، الامالی، ص ۵۲۳

۲۸- کفایه الاثر، خزاز قمی، ص ۱۵۵

۲۹- الاحتجاج، طبرسی ج ۱ ص ۳۹۲

۳۰- کافی، کلینی ج ۸ ص ۲۲۴

۳۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۳۳۲

۳۲- الامالی، شیخ مفید ص ۲۱۳

۳۳- کشف الغمه، اربلی ج ۱ ص ۳۲۸

۳۴- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۳

۳۵- بحار الانوار، مجلسی ج ۲۸ ص ۴

...و

تصریح به صحت حدیث

عده ای از علمای اهل سنت تصریح به صحت حدیث افتراق امت نموده اند از قبیل:

۱- ترمذی، الجامع الصحیح. او می گوید: «هذا حدیث حسن صحیح».

۲- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین. او می گوید: «هذا حدیث کثر فی الاصول»؛ «این حدیثی است که در کتب اصول حدیثی بسیار یافت می شود».

۳- ذهبی، تلخیص المستدرک.

۴- ابن حبان، الصحیح.

۵- شاطبی، الاعتصام ۶- سیوطی، الجامع الصغیر

۷- البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه

۸- ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۱ ص ۱۱۸

۹- طبرانی، المعجم الکبیر

۱۰- علامه مناوی، فیض الغدیر، که تصریح به تواتر آن کرده است (۱۱۲۴)

۱۱- سفارینی، لوامع الانوار البهیة

تواتر حدیث افتراق امت نزد فریقین برخی از علمای شیعه و اهل سنت حدیث افتراق امت را متواتر دانسته اند از قبیل:

۱- مقبلی، العلم الشامخ. (۱۱۲۵) او می گوید: «حدیث افتراق الامه الی ثلاث و سبعین فرقه روایاته کثیره یشد بعضها بعضا بحیث لا-تبقی ربه فی حاصل معنا»؛ «حدیث افتراق امت به ۷۳ فرقه روایاتش بسیار است به حیثی که برخی از آنها بعضی دیگر را تقویت و محکم می کند و در نتیجه شکی در حاصل

معنای ان باقی نمی گذارد».

۲- محمد بن عقیل، تقویه الایمان. (۱۱۲۶) او می گوید: «حدیث افتراق الامه علی ثلاث و سبعین فرقه قدروی من طرق عدیده و خرجه غیر واحد من ائمه الحدیث، فشد بعض الروایات بعضها و حصل من المجموع قوه تفید اصل اصیل للحدیث»؛ «حدیث افتراق امت بر ۷۳ فرقه از طرق مختلفی روایت شده است. و بسیاری از ائمه حدیث ان را تخریج نموده اند و برخی از روایات بعضی دیگر را تقویت و محکم می کند. و از مجموع روایات قوتی استفاده می شود که دلالت بر ثبوت اصل اصیلی برای حدیث دارد».

۳- سیوطی، الجامع الصغیر. (۱۱۲۷)

۴- کتانی، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر. (۱۱۲۸)

۵- سید نعمت الله جزایری، الانوار النعمانیة. (۱۱۲۹)

معنای حقیقی یا مجازی

در معنا و مفهوم این احادیث چند احتمال داده شده است:

۱- این که رقم ۷۱، ۷۲ و ۷۳ عددی حقیقی است، و حقیقتا امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله به این تعداد فرقه تقسیم شده اند. لذا برخی از مؤلفان درصدد شمارش ان ها تا ۷۳ بر آمده و عقاید هر کدام و نام ان ها را ذکر کرده اند.

۲- این که مقصود از این عدد حقیقی است ولی هنوز کامل نشده و تا عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام وقت دارد تا به این عدد برسد.

۳- این که مقصود از این عدد به معنای مجازی و برای مبالغه است؛ زیرا عدد هفتاد را عرب به جهت مبالغه در امری استفاده می کند. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله کرده و می فرماید: «ان تستغفر سبعین مره فلن یغفر الله لهم»؛ «اگر بر منافقان هفتاد بار استغفار کنی خداوند انان را نمی امرزد». مشخص است که این عدد به جهت مبالغه در

استغفار است و خصوصیت ندارد. و عدد سه که به آن اضافه شده به جهت مبالغه در مبالغه نسبت به تفرقه است و دلالت دارد بر این که تفرقه در امت اسلامی نسبت به دو امت گذشته بیشتر بوده است.

بررسی کلی احادیث افتراق امت

بررسی کلی احادیث افتراق امت

از مجموعه این احادیث نکاتی استفاده می شود:

۱- از این که این احادیث با الفاظ و تعبیرات مختلف از طرق متعددی نقل شده پی به شهرت و معروف بودن آن می بریم. و لذا مشاهده می کنیم که این احادیث در اغلب کتاب های حدیثی معتبر نزد اهل سنت آمده است، و حتی برخی از محدثین برای آن بابی خاص قرار داده اند.

۲- با مراجعه به طرق ضعیف و مجعول آن پی می بریم که این احادیث مورد تعرض برخی از فرصت طلبان و دروغ گویان قرار گرفته و لذا در ذیل آن مطابق میل خود اضافاتی نموده اند تا با مرام و اهداف خودشان سازگاری داشته باشد، و این به جهت شهرت و اهمیت این احادیث نزد عموم مردم است.

از جمله احادیثی که در ذیل آن جمله ای از طرف راوی اضافه شده حدیثی است که ابن ابی عاصم در کتاب «السنه» نقل کرده که در ذیل آن آمده است: «و انّ من اضلّها و اخبثها من یتشیع او الشیعه».

و این در حالی است که ناصر الدین البانی، محقق کتاب «السنه» در تعلیقه خود بر این حدیث می گوید: «اسناد ضعیف و رجاله ثقات غیر لیث و هو ابن ابی سلیم، فانه ضعیف کان اختلط. و الحدیث صحیح دون ذکر الشیعه فیه»؛ (۱۱۳۰) «سند آن ضعیف است و رجال آن به جز لیث بن ابی سلیم ثقه می باشند؛ زیرا او ضعیف و اهل خلط بوده است.

و حدیث بدون ذکر شیعه در آن صحیح است».

و نیز ابن بَطَّه در کتاب «الابانه» این حدیث را نقل کرده و در آخر آن چنین آمده است: «... و اضلَّها فرقه و شرها الداعیه الینا - اهل البیت - ایه ذلک اَنَّهُم یثتمون ابابکر و عمر». (۱۱۳۱) در حالی که در طریق آن سواده بن سلمه قرار دارد که عین و اثری از او در کتب رجال نیست، و لذا سند آن شدیداً ضعیف است.

پاسخ به شبهات

در مورد احادیث افتراق امت شبهات مختلفی وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابن حزم در مورد این حدیث می‌گوید: «این حدیث از جهت اسناد هرگز صحیح به نظر نمی‌رسد». (۱۱۳۲)

پاسخ: از آنچه گذشت به دست می‌آید که سند برخی از روایات افتراق امت از اعتبار لازم و کافی برخوردار است، خصوصاً آن که برخی از علمای اهل سنت تصریح به صحّت آن کرده و سندهای مختلف آن می‌تواند یکدیگر را تقویت نماید.

۲- این حدیث از حیث متن مضطرب بوده و الفاظ آن مختلف است و متون آن کم و زیاد دارد، و بدین جهت از اعتبار ساقط است.

پاسخ: گرچه متن این حدیث به جهت نقل به معنا در آن مختلف است ولی یک مطلب در تمام این روایات است که همگی بر ان اتفاق دارند و ان افتراق و تفرقه امت اسلامی به فرقه‌های مختلف و گوناگون است.

۳- شوکانی می‌گوید: «آنچه در ذیل این احادیث آمده که به جز یک فرقه تمام فرق اسلامی در دوزخند، را جماعتی از محدثان تضعیف کرده‌اند، بلکه ابن حزم گفته که این زیادتى جعلی است». (۱۱۳۳)

پاسخ: انصاف آن است که این عبارت در برخی از روایات

صحیح‌السند آمده است و لذا نمی‌توان آن را جعلی دانست.

۴- برخی می‌گویند: این حدیث مستلزم آن است که از این امت افراد بسیاری هلاک شوند و اختلاف و تشّت بین مسلمانان تا روز قیامت برقرار باشد و این مستلزم آن است که حکم به جهنمی بودن اغلب افراد امت اسلامی گردد.

پاسخ: بعد از آن که حدیث از حیث سند تمام بود باید التزام به مفاد آن داد و در مفاد آن هیچ استبعادی وجود ندارد؛ زیرا نظیر آن در امت‌های پیشین وجود داشته است همانگونه که در قوم حضرت نوح علیه‌السلام مشاهده می‌کنیم.

۵- عبد الرحمن بدوی می‌گوید: «از این حدیث ذکری در مؤلفات قرن دوم و حتی قرن سوم مشاهده نمی‌نمایم و اگر این حدیث صحیح می‌بود باید در کتاب‌های قدما یافت می‌شد.» (۱۱۳۴)

پاسخ: این اشکال سهو قلم از ایشان است؛ زیرا این حدیث را ابی داود متوفای سنه (۲۷۵ هـ ق) و ترمذی، متوفای (۲۷۹ هـ ق) و ابن ماجه متوفای (۲۷۶ هـ ق) و احمد بن حنبل، متوفای (۲۴۱ هـ ق)، نقل کرده‌اند. و این‌ها همگی در قرن سوم می‌زیسته‌اند.

۶- این احادیث با احادیث «امت مرحومه» منافات دارد. احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقل کرده که فرمود: «انّ امتی امّه مرحومه لیس علیها فی الاخره عذاب، انّما عذابها فی الدنیا القتل والبلابل»؛ (۱۱۳۵) «همانا امت من امتی است که مورد رحمت واقع شده و بر او در آخرت عذاب نخواهد بود و تنها عذاب آنها در دنیا کشتار و نزاع است».

پاسخ: اولاً: احادیث افتراق امت بنابر تصریح برخی از علمای فریقین متواتر است ولی احادیث «امت مرحومه» خبر واحد می‌باشد و در

صورت تعارض، خبر واحد نمی تواند با خبر متواتر مقابله نماید.

ثانیا: حدیث امت مرحومه دلالت بر نفی عذاب در برزخ از برخی افراد ندارد.

ثالثا: مگر عذاب در دنیا، کم عذابی است که انسان به آن مبتلا می شود؟

رابعا: شاید مقصود از نفی عذاب در آخرت این باشد که بالاخره افراد این امت همگی به بهشت خواهند رفت؛ گرچه عده ای بعد از تطهیر در جهنم از آن خارج شده و به بهشت می روند.

خامسا: احادیث امت مرحومه را اگر بخواهیم به عمومش عمل کنیم با عقل و نقل قطعی سازگاری ندارد؛ زیرا این حدیث مردم را به گناه تشویق می کند و نیز با آیات قرآنی سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال نسبت به این امت عتاب ها و تهدیدها در صورت نافرمانی دارد. بالاتر از این ها در احادیث «حوض» به طور صریح آمده است که تعداد بسیاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله را به جهنم می برند و حتی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و اله واسطه گری می کند فایده ای نمی بخشد. (۱۱۳۶)

سادسا: در حدیث «امت مرحومه» پیامبر صلی الله علیه و اله می فرماید: «امت من مرحومه است...»، ولی از احادیث افتراق امت که ۷۲ فرقه را اهل آتش دوزخ می داند و تنها یک فرقه را اهل نجات می شمارد دلالت دارد که تنها این فرقه حقیقتا از امت پیامبر صلی الله علیه و اله است؛ زیرا کسی حقیقتا از امت پیامبر صلی الله علیه و اله است که پیرو و مطیع او باشد نه این که تنها اسم مسلمانی را بر خود گذاشته باشد.

۷- از ظاهر برخی احادیث استفاده می شود که اختلاف بین امت منشا رحمت خواهد بود نه عذاب. از ابن عباس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «...و اختلاف اصحابی

لکم رحمہ»؛ (۱۱۳۷) «...و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است».

پاسخ: اولاً: این روایت سند معتبری ندارد و حتی بنا بر نقل ابن حزم این کلام حدیث نیست. (۱۱۳۸) البانی می گوید: «حدیث (اختلاف امتی رحمہ) اصلی ندارد. و محدثان کوشش فراوانی کرده اند تا برای آن سندی بیابند ولی موفق نشدند... سبکی گفته: این حدیث نزد محدثان معروف نیست و من برای آن سند صحیح و یا ضعیف و یا موضوع نیافتم...» (۱۱۳۹)

ثانیاً: بر فرض سند داشتن این حدیث و صحت آن می توان معنای برای آن نمود که با احادیث افتراق امت سازگاری داشته باشد.

محمد بن شربینی در «مغنی المحتاج» می گوید: در حدیث آمده که اختلاف امتم رحمت است. حلیمی آن را به اختلاف مقاصد و حرفه ها و شغل ها تفسیر کرده است. (۱۱۴۰)

و نیز ممکن است که مقصود از اختلاف امت آمد و شد امت پیامبر صلی الله علیه و اله به جهت ملاقات و کسب فیض از یکدیگر باشد. و این معنایی است که در برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره شده است.

شیخ صدوق رحمه الله به سندش از عبد المؤمن انصاری نقل کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قومی روایت از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل می کنند که حضرت فرمود: اختلاف امتم رحمت است. امام صادق علیه السلام فرمود: راست گفته اند. عرض کردم: اگر اختلافشان رحمت است پس اجتماعشان عذاب است؟ حضرت فرمود: «لیس حیث تذهب و ذهبوا، و انما اراد قول الله عزوجل: «فلولا - نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقّھوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلّهم یحذرون»، فامرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه و اله و یتخلفوا الیه فیتعلّموا، ثم یرجعوا الی قومهم

فيعلموهم. انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا في دين الله، انما الدين واحد»؛ (۱۱۴۱) «مطلب ان چیزی نیست که ذهن تو و دیگران به سوی ان رفته است، بلکه مطلب همان چیزی است که در قول خداوند عزوجل اشاره شده که فرمود: (چرا از هر فرقه طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین تفقه کرده و هنگام بازگشت به قوم خود آنان را انذار کند شاید انها بر حذر شوند)، پس خداوند آنان را امر کرده که به سوی رسول خداصلی الله علیه واله کوچ کنند و نزد او رفت و امد داشته باشند تا علم فرا گیرند و سپس به سوی قوم خود بازگشته و آنان را تعلیم دهند. مقصود، رفت و امد از کشورها و شهرهاست نه اختلاف در دین خدا؛ زیرا به طور حتم دین خدا یکی است».

۸- در برخی از روایات آمده است که پیامبرصلی الله علیه واله همه امت خود را اهل بهشت معرفی کرده است.

هیشمی از عبید الله بن عمرو و او از پیامبرصلی الله علیه واله نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه واله فرمود: «ما من امه الا و بعضها فی النار و بعضها فی الجنة الا امتی کلها فی الجنة»؛ (۱۱۴۲) «هیچ امتی نیست جز ان که برخی از افراد ان در آتش دوزخ و برخی دیگر در بهشت است به جز امت من که تمام افراد ان در بهشت خواهند بود».

پاسخ: اولاً: این حدیث به جهت وجود احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین در سند ان به اعتراف ابن حجر هیشمی ضعیف است. (۱۱۴۳) و ذهبی در «میزان الاعتدال» او را کذاب معروف می داند. (۱۱۴۴)

ثانیا: اشکالاتی که در مورد حدیث «امت مرحومه»

وارد کردیم در این حدیث نیز وارد است.

فرقه ناجیه از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت فرقه ناجیه در این احادیث را بر خود منطبق کرده و خود را اهل نجات می دانند، و بر مدعای خود به ذیل برخی از این روایات تمسک کرده اند؛ زیرا در برخی از آنها چنین آمده بود: «ما انا علیه و اصحابی»، «الجماعه»، «السواد الاعظم»، «الاسلام و جماعتهم». اینک جواب هایی را به صورت کلی و نسبت به فرد فرد این گونه روایات خواهیم داد.

۱- این کلمات زیادی در غالب روایات افتراق امت نیامده است، و از آنجا که جنبه توضیحی داشته و مهم به نظر می رسد اگر قصد پیامبر صلی الله علیه و اله بیان آنها بود باید در همه موارد بیان می کرده است و از آنجا که در غالب این روایات نیامده به دست می آید که این کلمات از زیادتی راویان حدیث بوده است.

۲- عموم روایاتی که در آنها کلمات زیادی آمده از حیث سند ضعیف به نظر می رسد، همانگونه که قبلا به آن اشاره کردیم.

۳- در آیات بسیاری اکثریت مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته شده و به این نکته اشاره شده که همیشه کمی از بندگان خداوند شکر گزارند. و لذا نمی توان سواد اعظم و سیاهی لشکر و جماعت را محور حقانیت دانست.

۴- در مورد حدیثی که در ذیل آن جمله «ما انا علیه و اصحابی» آمده البانی می گوید: «عقیلی ان را در ضعفا آورده و او این روایت را از یحیی به توسط عبداللّه بن سفیان نقل کرده است. عقیلی گفته که حدیثش متابعت نمی شود». (۱۱۴۵)

۵- از برخی آیات و روایات صحیح السند استفاده می شود که برخی از صحابه مشکل داشته و از عدالت برخوردار نبوده اند و

لذا نمی توان همه آنان را داخل در فرقه ناجیه دانست.

۶- در مستدرک حاکم چنین آمده است: «ما انا عليه اليوم و اصحابی» آنچه که من و اصحابم امروز بر آن هستیم، یعنی قبل از وفاتم. و این به نوبه خود دلالت بر اختلاف بین امت اسلامی دارد. و می دانیم که صحابه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هرگز بر یک طیف و دسته نبوده اند.

۷- در مورد روایتی که در ذیل آن لفظ «الجماعه» آمده می گوئیم: مقصود از جماعت، اهل حق است گرچه در اقلیت باشند؛ همانگونه که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «...الجماعه اهل الحق و ان كانوا قليلا...»؛ (۱۱۴۶) «مقصود از جماعت اهل حق است گرچه کم باشند».

از عبدالله بن مسعود نیز نقل شده که گفت: «انما الجماعه ما وافق الحق و ان كنت وحدك»؛ (۱۱۴۷) «همانا جماعت کسی است که موافق با حق باشد گرچه تو به تنهایی باشی».

این معنا با آیات قرآن نیز سازگاری دارد؛ زیرا دلالت دارد بر این که تمسک کننده به حق کم است. خداوند سبحان می فرماید: «لقد جئناكم بالحق و لكن اكثركم للحق كارهون»؛ (۱۱۴۸) «ما حق را برای شما آوردیم ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید».

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «بدا الاسلام غريبا وسيعود كما بدا غريبا، فطوبى للغرباء»؛ (۱۱۴۹) «اسلام غریبانه ظهور کرد و زود است که همانند ظهور غریبانه دوباره غریبانه باز گردد. پس خوشا به حال غریبان».

۸- روایاتی که در آنها کلمه «السواد الاعظم» آمده همگی ضعیف السنداند همان گونه که قبلا به آن اشاره شد.

فرقه ناجیه از دیدگاه شیعه

همان گونه که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، احادیث نیز می توانند مفسر هم باشند. با این بیان که مثلا روایتی ولو از حیث

مصدق مجمل است، ولی روایات دیگر مصداق ان را روشن کند. اکنون به برخی از روایاتی که بیانگر مصداق حدیث سابق است اشاره می کنیم:

۱ - حدیث ثقلین: پیامبر اکرم صلی الله علیه واله فرمود: «ای مردم! همانا در میان شما دو شیء گران بها قرار می دهد که اگر به ان تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم، که همان اهل بیت من می باشند.» (۱۱۵۰)

در این حدیث شریف که با سندهای صحیح در مصادر فریقین وارد شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه واله تنها فرقه نجات یافته از گمراهی را گروهی می داند که متمسک به قران و عترت پیامبر صلی الله علیه واله شده اند تا از این راه به سعادت دائمی نایل آیند.

امام حافظ حسن بن محمد صنعانی (۶۵۰ هـ) در کتاب «الشمس المنیره» از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله نقل می کند که فرمود: «افترت امه اخی موسی احدی و سبعین فرقه، و افترت امه اخی عیسی علی اثنتین و سبعین فرقه، و ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه، کلها هالکه الا فرقه واحده. فلما سمع ذلك منه ضاق المسلمون ذرعا، و ضجوا بالبكاء و اقبلوا علیه و قالوا: یا رسول الله! کیف لنا بعدک بطریق النجاه؟ و کیف لنا بمعرفه الفرقة الناجیه حتی نعتمد علیها؟ فقال صلی الله علیه واله: انی تارک فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا من بعدی ابداء، کتاب الله و عترتی اهل بیتی. ان اللطیف الخبیر نبانی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»؛ (۱۱۵۱) «قوم برادرم موسی به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند و امت برادرم عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم گشتند. و زود است که امتم بر

هفتاد و سه فرقه متفرق گردند، همه آنان به جز یک یک فرقه هلاک خواهند شد. هنگامی که این سخن از حضرت شنیده شد مسلمانان صدایشان بلند شد و بلند گریه کردند و رو به حضرت کرده و عرض کردند: ای رسول خدا! ما چگونه بعد از شما راه نجات را پیدا کنیم؟ و چگونه به فرقه ناجیه معرفت یابیم تا بر آن اعتماد نماییم؟ حضرت صلی الله علیه و اله فرمود: من در میان شما چیزی قرار دادم که اگر به آن بعد از من تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. همانا لطیف خبیر مرا خیر داده که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض به من بازگردند.

۲ - حدیث سفینه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «آگاه باشید! همانا مثل اهل بیتم در میان شما، همانند کشتی نوح است در قومش، هر کس که بر آن سوار شود نجات یابد و هر کس که از آن تخلف جست غرق شده و هلاک خواهد گشت». (۱۱۵۲)

این حدیث که با سند صحیح به حد تواتر در کتاب های شیعه و سنی وارد شده، دلالت دارد بر این که تنها فرقه ای اهل نجاتند که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله بعد از او پناه برده، و آنان را امام و مقتدای خود قرار دهند.

۳ - حدیث امان: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «ستارگان نگه دارنده اهل زمین از غرق شدن هستند. و اهل بیت من امان امت من از اختلافند، پس هرگاه گروهی از عرب با اهل بیتم مخالفت کنند بین آن ها اختلاف افتاده و در نتیجه در زمره حزب ابلیس قرار می گیرند». (۱۱۵۳)

در این حدیث

شریف و صحیح السنند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مردم را به منظور پرهیز از اختلاف و تفرقه و ضلالت، به پیروی از اهل بیت علیهم السلام دعوت کرده است، و پیروان اهل بیت را فرقه و گروه ناجی بر می شمارد.

۴ - احادیث دوازده خلیفه: جابر بن سمره می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: دوازده امیر در میان شما خواهند بود. سپس کلمه ای را گفت که من نفهمیدم، ان گاه از پدرم پرسیدم؛ پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همه ان ها از قریش هستند. (۱۱۵۴)

این حدیث دلالت دارد بر این که تنها فرقه و گروهی اهل نجاتند که تا روز قیامت دوازده امامی بوده و برای خود دوازده رهبر را برگزیده اند، و به طور حتم اینان غیر از شیعه دوازده امامی نیستند.

۵ - احادیث بشارت بر شیعیان امام علی علیه السلام: از اهل سنت ابن حجر هیتمی و دیگران نقل می کنند که بعد از نزول آیه: « اِنَّ الدِّينَ اَمْنٌ وَاَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ » پیامبر صلی الله علیه و اله خطاب به علی علیه السلام کرده و فرمود: «مقصود از آیه، تو و شیعیان تو هستید.» (۱۱۵۵)

در این حدیث و احادیث دیگر که به این مضمون از حضرت وارد شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرقه شیعه را تنها فرقه ای معرفی کرده که مصداق «خیر البریه» هستند.

۶ - علامه میر محمد صالح کشفی ترمذی در «مناقب مرتضوی» از کتاب «بحر المناقب» و مناقب ابن مردویه از زاذان رضی الله عنه نقل کرده که علی - کرم الله وجهه - فرمود: «این امت به ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد: ۷۲ گروه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است، و

انان كسانى اند كه خداوند در شانسان فرمود: «و از خلقى كه افرىدم فرقه اى به حق هداىت مى يابند و] از باطل هميشه به حق بر مى گردند» (۱۱۵۶) ان گاه على عليه السلام فرمود: «اينان من و شيعيان من هستند».

منابع و ماخذ

اثار البلاد و اخبار العباد، قرمانى انگاه هداىت شدم، تيجانى ائمه و سحره، ابراهيم محمود

ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام، سماوى اثبات الوصيه، مسعودى احتجاج، طبرى احسن التقاسيم اخبار الطوال، بلاذرى اختيار معرفه الرجال، طوسى ادب الطف، شبر

ارشاد السارى فى شرح صحيح بخارى، قسطلانى اسباب النزول، واحدى استبصار، شيخ طوسى اسدالغابه، ابن اثير

اسلام و ايران، شهيد مطهرى اصول الدين اصول مذهب الشيعه، دكتر قفارى اعتقادات صدوق اعرف الحق، محمد تيجانى سماوى اعيان الشيعه، اقا بزرگ طهرانى اقناع اللائم، سيد محسن امين عاملى الابانه، ابوالحسن اشعري الاحاديث الموضوعه الاحسان به ترتيب صحيح ابن حبان الاختلاف فى اللفظ و الرد على الجهميه و المشبهه

الارشاد، شيخ مفيد

الازهر فى الف عام، خفاجى الاستيعاب، ابن عبدالبر

الاسلام نظام انسانى، مصطفى رافعى الاصابه، ابن حجر

الاصول الفكرية للثقافة الاسلاميه

الاعتصام، شاطبى الاعتقادات، شيخ صدوق الاغانى، ابوالفرج اصفهانى الالفين، سيد مهدى خرسان الاماره الامام الصادق عليه السلام، ابوزهره الامامه و السياسه، ابن قتيبه الانتصار، سيد مرتضى الانساب، سمعانى الايمان، اصفهانى البدايه و النهايه، ابن كثير

البرصان و العرجان و العميان و الحولان الجاحظ

التاريخ الكبير، بخارى التبيان فى تفسير القران، شيخ طوسى التعريفات، ميرسيد شريف التفكير الفلسفى فى الاسلام التنبيه و الرد على اهل الاهواء و البدع الثاقب فى المناقب، ابن حمزه الجامع الصغير، سيوطى الجواهر و اليواقيت، شعرانى الحدائق الناضره، بحرانى الحضاره الاسلاميه

الحقيقيه الضائعه، معتصم سيداحمد

الخصائص، ابن بطريق الخصائص الكبرى، سيوطى الخلافه و نشاه الاحزاب الاسلاميه

الخوارج و الشيعه

الرفيعه، مدنى الدروس الشرعيه، شهيد اول الدلائل، حضر مى الدوله الاسلاميه والمعارضه

الدوله العريه

الرسائل العشر، شيخ طوسى الرياض النضره، طبرى، محب الدين السلافه فى امر الخلافه، شيخ مراغى السلفيه، محمد كثيرى السنن الكبرى، بيهقى السنه، ابن ابى عاصم السنه و الشيعه

السيره الحلبيه، حلبى السيره النبويه الصحيحه، اكرم عمرى الشيعه فى الميزان، محمد جواد مغنيه الشيعه و التشيع، مغنيه الشيعه و الحاكمون، مغنيه الشيعه و الخوارج الشيعه و السنه الشيعه هم اهل السنه، دكتور تيجانى الصله بين التصوف و التشيع الصواعق المحرقه، ابن حجر

الصواعق المرسله، ابن قيم جوريه الضعفاء، عقيلى الطبقات الكبرى، ابن سعد

العبر فى خبر من غير، ذهبى العقد الفريد، ابن عبد ربّه العقيد و الشريعه فى الاسلام الغدير، امينى الغيبه، طوسى الفتنة الكبرى، طه حسين الفتوحات المكيه، محيى الدين الفخرى فى الاداب السلطانيه، ابن طقطقى الفردوس بمانور الخطاب الفرق بين الفرق، بغدادى الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، ابن حزم الفصول المهمه، شرف الدين القاموس الاسلامى القطوف الدانيه، عبد المحسن سراوى الكاشف، ذهبى الكامل فى ضعفاء الرجال، ابن عدى الكشاف، زمخشري الكواكب الدريره

المتحولون، ال لقيط

المجروحين، ابن حبان المحبر

المحلّى، ابن حزم المذاهب الاسلاميه، ابن زهره المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى المستوفى فى اسماء المصطفى، مخطوط

المعارف، ابن قتيبه المعبر، محقق حلّى المعجم الكبير، طبرانى المعجم الوسيط، مجموعه اى از مؤلفين المعيار والموازنه، اسكافى المغازى، واقدى المقالات و الفرق، اشعري المقنعه، مفيد

الملل و النحل، شهرستانى المناقب، ابن شهر اشوب المنتظم، ابن جوزى الموافقات، شاطبى المواهب اللدنيه، قسطلانى الموفقيات، بكار

المهذب، شيرازى الميزان فى تفسير القران، طباطبايى النزاع و التخاصم، مقريزى النظم الاسلامى نشاتها و تطورها

النظم الاسلاميه

النهايه، ابن اثير

النهايه فى غريب الحديث، ابن اثير

الوافدات من النساء على معاويه الوافى بالوفيات، صلاح الدين صفدى الهجره

الى الثقلين، محمد كوزل حسن امدى اليمين و اليسار فى الاسلام، قرضاوى امالى شيخ طوسى امالى صدوق انساب الاشراف، بلاذرى اوائل المقالات، مفيد

ايعان الشيعه، اقا بزرگ طهرانى بحار الانوار، مجلسى بدايه المجتهد، ابن رشد

اصول الدين، بغدادى بغيه الوعاه، سيوطى بلاغات النساء، كخاله بنور فاطمه اهتديت، عبدالمنعم حسن پيشواى شهيدان، صدر

تاج العروس، زبيدى تاريخ ابن اثير

تاريخ ابن خلدون تاريخ ابن كثير

تاريخ ابى الفداء

تاريخ الاسلام السياسى، صائب عبدالحميد

تاريخ الاسلام، ذهبى تاريخ الاماميه، عبدالله فياض تاريخ التشريع الاسلامى، فضلى تاريخ الجمعيات الشريه

تاريخ الخلفاء، سيوطى تاريخ الخميس، ديار بكرى تاريخ الشيعه، مظفر

تاريخ الطبرى تاريخ المذاهب الاسلاميه، ابى زهره تاريخ بغداد، خطيب بغدادى تاريخ تشيع در ايران، رسول جعفرىان تاريخ

تمدن اسلامى، جرجى زيدان تاريخ طبرى تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر

تاريخ مسعودى تاريخ يعقوبى تحذير العبقرى من محاضرات الخضرى تحرير الاحكام، علامه حلى تحف العقول، ابن شعبه

تذکره الحفاظ، ذهبى تذکره الخواص، سبط بن جوزى تراجم النساء

ترجمه امام على عليه السلام، ابن عساكر

تفسير الوسى تفسير القرآن العظيم، ابن كثير

تفسير المنار، رشيد رضا

تفسير حبرى تفسير صافى، فيض كاشانى تفسير طبرى تفسير قمى، على بن ابراهيم تقريب التهذيب، ابن حجر

تلخيص المستدرک، ذهبى تنبيه الخواطر، ورام بن ابى فراس توحيد، صدوق تهذيب الاحكام، شيخ طوسى تهذيب التهذيب،

ابن حجر

تهذيب الكمال، مزى ثم اهتديت، تيجانى جامع البيان، طبرى جامع التواريخ، رشيد الدين فضل الله جامع الصغير، سيوطى جمع

الجوامع، سيوطى جمهره انساب العرب، ابن حزم جواهر العقدين، سمهودى حاضر العالم اسلامى، ابى حاتم رازى حقيقها الشيعه

الاثني عشرية، اسعد وحيد قاسم حليهاالاولياء، ابن نعيم اصفهاني حوادث الجامعه و التجارب النافعه في المائة السابعه، ابن فوطى
حياه الصحابه، كاندهلوى حياه محمّد صلى الله عليه واله، هيكل خصال صدوق خطط الشام، مقريزى خلاصه الاقوال، علامه

خمسون و مائه صحابی مخلوق، علامه عسکری دائره المعارف، بستانی دخلنا التشيع سجّدا، محمّد علی متوکل دراسات في الفرق و العقائد

دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام در المنثور، سيوطي دلائل الامامه، طبري دلائل الصدق، مظفر

دور المنبر الحسيني في التوعيه الاسلاميه، دكتور مقدسي ديوان الامام الشافعي ذخائر العقبي ذخيره الدارين فيما يتعلّق بالحسين و اصحابه ربيع الابرار، زمخشري رجال ابي داود

رجال الشيعه، طبسي.

رجال طوسي رحمه الله رجال علامه حلي رجال كشي رجال نجاشي رسائل جاحظ

روح الاسلام روح التشيع روح المعاني، الوسي رياض المسائل، طباطبائي سلسله الاحاديث الصحيحه، الباني سلسله مؤلفات شيخ مفيد، الفصول المختاره من العيون و المحاسن سليم بن قيس هلالى سنن ابن ماجه سنن ابي داود

سنن الترمذى،

سنن الكبرى، بيهقي سنن دارمي سنن نسائي سير اعلام النبلاء، ذهبي سيره ابن هشام شذرات الذهب، ابن عماد حنبلي شرح العقيد الواسطيه

شرح تجريد الاعتقاد، علامه حلي شرح نووي بر صحيح مسلم شرح نهج البلاغه، از ابن ابي الحديد

شعب الايمان، بيهقي شواهد التنزيل، حاكم حسكاني شيعه در اسلام شيعه در اسلام علامه طباطبائي شيعه شناسي، مؤلف صحاح اللغه، جوهرى صحيح بخارى صحيح ترمذى صحيفه سجاديه، امام سجاد

صحيفه الرياض صلاه المسافرين و قصرها

صواعق المحرقه، ابن حجر

صورتان متضادتان، ندوي ضحى الاسلام، احمد امين ضعيف سنن الترمذى، الباني طبقات ابن سعد

عبد الله بن سبا، عسكرى عبقرية عثمان، عقّاد

عقائد صدوق عقيدته السنه و الجماعه في الصحابه الكرام عمده الطالب، ابن عنبه عيون المعجزات، حسين بن عبدالوهاب فاسالوا اهل الذكر، محمد تيجاني فتح الباري، ابن حجر

فتح القدير، شوكانى فجر الاسلام، احمد امين فرائد السمطين، حموينى فرق الشيعه، نوبختى فلاسفه الشيعه، شيخ عبد الله نعمه

فوات الوفيات، محمد بن شاکر کتبی فهرست ابن ندیم فی سبیل الوحده الاسلامیه، حنفی داوود

فیض التقدير، مناوی فی علم الکلام، احمد محمود

صبيحى قاموس الرجال، تسترى قاموس المحيط، فيروز ابادى كافى، كلينى كامل ابن اثير

كتاب الاحكام كتاب الايمان كتاب الصلاه

كربلاء، الثوره و الماساه، احمد حسين يعقوب كشاف، زمخشري كشف الرمس، سيوطى كشف الغمّه، اربلى كفايه الطالب،
گنجى شافعى كل الحلول عند ال الرسول صلى الله عليه واله، محمّد تيجانى كمال الدين، صدوق كنز العمال، متقى هندی كنوز
الحقائق، مناوى لاكون مع الصادقين، محمد تيجانى لباب الانساب لسان العرب، ابن منظور

لسان الميزان، ذهبى لقد شيعنى الحسين، ادريس الحسينى لماذا اخترت مذهب الشيعه، محمد مرعى انطاكى ما نزل من القران
فى على عليه السلام، ابى نعيم مجمع البيان، طبرسى مجمع الزوائد، ابن حجر هيثمى محاضرات عقائديه، ميلانى صدرالاسلام
والدوله الامويه، محمد بن عبدالحى شعبان مختصر البلدان مختصر تاريخ العرب و التمدن الاسلامى مختصر تاريخ دمشق، ابن
منظور

مراه الاسلام مروج الذهب، مسعودى مستدرک الوسائل، نورى مستدرک حاكم، ذهبى مسند احمد بن حنبل مسند الامام
الجواد، عطاردى مسند الامام الهادى، عطاردى مسند ابى يعلى مشارق الانوار، برسى مشكاه الانوار، طبرسى مصباح المنير،
فيومى مطالب السؤل، ابن طلحه شافعى معالى السبطين، مازندراني معاويه فى الميزان معجم الاوسط، طبرانى معجم البلدان،
حموى معجم مقاييس اللغه، ابن فارس مع رجال الفكر فى القاهره، رضوى معرفه علوم الحديث، حاكم نيشابورى مغنى ابن
قدامه مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهانى مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري مقتل ابى مخنف مقتل الحسين عليه السلام،
خوارزمى مقدمه ابن خلدون مناقب ابن شهر اشوب مناقب امير المؤمنين عليه السلام، ابن مغازلى شافعى منتخب الاثر، صافى
منتخب كنز العمال، متقى هندی من لا يحضره الفقيه، صدوق منهاج السنّه النبويه، ابن تيميه منهج فى الانتماء المذهبى، صائب
عبدالحميد

موده القربى، همدانى موسوعه التاريخ الاسلامى موطا مالك، مع تنوير الحوالك ميزان الاعتدال، ذهبى نحو انقاذ

التاريخ الاسلامى، حسن بن فرحان مالكى نشاه الفكر الفلسفى فى الاسلام نظرات فى الكتب الخالده، رضوى نظرات فى تاريخ الادب، احمد لواسانى نظريه الامامه لدى الشيعة الاثنى عشرية

نفس المهموم، محدث قمى نور الابصار، شبلنجى نهايه ابن اثير

نهج البلاغه، سيد رضى ودخلنا التشيع سجدا، محمدعلى متوكل وسائل الشيعة، حر عاملى وعاظ السلاطين وعَاز السلاطين، على الوردى وقعه صفين، نصر بن مزاحم هدى السارى، ابن حجر عسقلانى هويه التشيع، وائلى يا ليت قومى يعلمون، ياسين بدرانى ينايع الموده، قندوزى حنفى يوم الاسلام، احمد امين

پى نوشت ها

از ا تا ۱۵۰

(۱) سوره سباء، ايه ۱۳.

(۲) سوره مائده، ايه ۴۹.

(۳) سوره مؤمنون، ايه ۷۰.

(۴) صحاح اللغه، ج ۳، ص ۱۵۶.

(۵) تاج العروس، ماده «شيع».

(۶) لسان العرب، ماده «شيع».

(۷) الشيعة فى الميزان، محمد جواد مغنيه، ص ۳۳.

(۸) تاريخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.

(۹) تاريخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۱.

(۱۰) فجر الاسلام، ۲۶۶.

(۱۱) تاريخ الجمعيات الشريه، ص ۲۶.

(۱۲) العقيدة و الشريعه فى الاسلام، ص ۱۷۴.

(۱۳) الفِصَل، ج ۲، ص ۷۸.

١٤) نشاه الفكر الفلسفى فى الاسلام، ج ٢، ص ٧٨.

١٥) الخوارج و الشيعة، ص ١٤٦.

١٦) الصله بين التصوف و التشيع، ص ٢٣.

١٧) تاريخ المذاهب الاسلاميه، ج ١، ص ٤١.

١٨) همان.

١٩) فجر الاسلام، ص ١١١.

٢٠) همان.

٢١) القاموس الاسلامى، ج ٣، ص ٢٢٢.

٢٢) نشاه الفكر الفلسفى فى الاسلام، ص ١٨.

٢٣) السنه و الشيعة، ص ٤-٦.

٢٤) المذاهب الاسلاميه، ص ٦٤.

٢٥) التنبيه و الرد على اهل الاهواء و البدع، ص ٢٥.

٢٦) سوره مائده، ايه ٥٥.

٢٧) تفسير ابن كثير، ج ٢، ص ٦٤.

٢٨) معرفه علوم الحديث، ص ١٠٢.

٢٩) تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٣٥٦.

٣٠) سوره احزاب، ايه ٦.

٣١) معجم الاوسط، ج ٧، ص ١٠، ح ٦٢٢٨.

٣٢) احكام القران، ج ٢، ص

- (۳۳) اسباب النزول، ص ۱۳۳.
- (۳۴) الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.
- (۳۵) سوره مائده، ایه ۶۷.
- (۳۶) الخصائص، ابن بطریق، به نقل از کتاب ما نزل من القرآن فی علی، ابونعیم اصفهانی.
- (۳۷) ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۲، ص ۸۶.
- (۳۸) سوره مائده، ایه ۳.
- (۳۹) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.
- (۴۰) ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، شماره ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵.
- (۴۱) سوره نساء، ایه ۵۹.
- (۴۲) ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۶۴.
- (۴۳) سوره احزاب، ایه ۳۳.
- (۴۴) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷.
- (۴۵) سوره رعد، ایه ۷.
- (۴۶) جامع البیان، ذیل ایه.
- (۴۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۶.
- (۴۸) تفسیر حبری، ص ۲۸۱.
- (۴۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۹.
- (۵۰) سوره دهر، آیات ۸ و ۹.
- (۵۱) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶.

(۵۲) تاريخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹۱.

(۵۳) سوره بقره، ايه ۲۰۷.

(۵۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴.

(۵۵) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

(۵۶) السيره الحلبيه، ج ۱، ص ۳۰۶.

(۵۷) التفسير الكبير، ج ۵، ص ۲۲۳.

(۵۸) اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۵.

(۵۹) تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۳۲۵.

(۶۰) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۸.

(۶۱) تاريخ طبرى.

(۶۲) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۲.

(۶۳) سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۱.

(۶۴) كامل ابن اثير، ج ۲، ص ۴۲.

(۶۵) البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۳۳۸.

(۶۶) سوره ال عمران، ايه ۶۱.

(۶۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

(۶۸) صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

(۶۹) سوره شورى، ايه ۲۳.

(۷۰) المستدرک عل الصحیحین ج ۳ ص ۱۷۲.

(۷۱) درالمنثور، ج ۶، ص ۷.

٧٢) جامع البيان، ج ٢٥، ص ١٤ و ١٥ و مسند احمد، ج ١، ص ١٩٩.

٧٣) مسند احمد،

- ج ٦، ص ٤٠١، ح ١٨٥٠٦.
- (٧٤) صحيح بخارى، باب الاستخلاف.
- (٧٥) المعجم الكبير، ج ١٢، ص ٧٨.
- (٧٦) تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٣٩٢.
- (٧٧) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٣٧٣٠.
- (٧٨) كامل ابن اثير حوادث سال سوم بعثت.
- (٧٩) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٢١.
- (٨٠) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٦.
- (٨١) نهايه ابن اثير، ماده زخ.
- (٨٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٤٩.
- (٨٣) پيشين، ص ١٣٥ و صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٥٩٢.
- (٨٤) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٣٤.
- (٨٥) تذکره الخواص، ص ٤٦.
- (٨٦) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٥٩٥.
- (٨٧) مروج الذهب، ج ١، ص ٧١١.
- (٨٨) مطالب السؤل، ص ٤٢.
- (٨٩) صحيح مسلم، ج ١، ص ١٢٠، ح ١٣١، كتاب الايمان.
- (٩٠) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٠١، ح ٣٧٣٦.
- (٩١) مسند احمد، ج ١، ص ١٣٥، ح ٦٤٣.
- (٩٢) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٢، ح ١١٤.

- (۹۳) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵، ح ۳۷۲۰.
- (۹۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶، ح ۴۲۸۹.
- (۹۵) مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹.
- (۹۶) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱.
- (۹۷) الخصائص الکبری ج ۲ ص ۳۲۴.
- (۹۸) کشف الرمس، سیوطی، ص ۲۹.
- (۹۹) همان، ص ۳۴.
- (۱۰۰) همان.
- (۱۰۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۹.
- (۱۰۲) المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۵۸.
- (۱۰۳) در المنثور، ج ۳، ص ۲۱۰.
- (۱۰۴) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۵.
- (۱۰۵) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴.
- (۱۰۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶.
- (۱۰۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۵۰، ح ۶۰۴۴.
- (۱۰۸) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳.
- (۱۰۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۱۹۷۹۶.
- (۱۱۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲.
- (۱۱۱) در المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹.
- (۱۱۲) ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، ج ۲،

ص ٣٤٥، رقم ٨٤٥.

(١١٣) لسان العرب، ماده «شيع».

(١١٤) سورة صافات، ايه ٨٣.

(١١٥) الميزان، ج ١٧، ص ١٤٧.

(١١٦) سورة قمر، ايه ٥١.

(١١٧) كشاف، ج ٤، ص ٤٤١ و الميزان، ج ١٩، ص ٨٨.

(١١٨) قاموس المحيط، ماده «شيع».

(١١٩) سورة قصص، ايه ١٥.

(١٢٠) الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٧.

(١٢١) مقدمه ابن خلدون، ص ١٣٨.

(١٢٢) كتاب التعريفات، ص ٥٧.

(١٢٣) دائره المعارف، ج ٥، ص ٢٤٢.

(١٢٤) قاموس المحيط، ماده «شيع».

(١٢٥) ابن اثير، النهايه فى غريب الحديث، ج ٢، ص ٥١٩ - ٥٢٠.

(١٢٦) لسان العرب، ج ٨، ص ١٨٩.

(١٢٧) همان.

(١٢٨) المعجم الوسيط، ج ١، ص ٦٠٥.

(١٢٩) مقالات الاسلاميين، ص ٦٥.

(١٣٠) دائره المعارف، ج ١٠، ص ٦٦١.

(١٣١) عقيدته السنه و الجماعه فى الصحابه الكرام، ج ٣، ص ٨٩٠ و ٨٩١.

(۱۳۲) هویه الشیع، ص ۱۲، به نقل از شیخ مفید رحمه الله.

(۱۳۳) صواعق المحرقه، ص ۹۶؛ ما نزل من القران فی علی علیه السلام، ابی نعیم، ص ۲۳۷.

(۱۳۴) سوره بینه، ایه ۷.

(۱۳۵) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۹۵.

(۱۳۶) همان، ص ۴۵۹.

(۱۳۷) در المنتور، ج ۶، ص ۵۸۹.

(۱۳۸) در المنتور، ج ۶، ص ۵۸۹.

(۱۳۹) همان.

(۱۴۰) جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴.

(۱۴۱) جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴.

(۱۴۲) سوره اعراف، ایه ۱۸۱.

(۱۴۳) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۱۴۴) مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۹۳.

(۱۴۵) کفایه الطالب، ص ۱۷۵.

(۱۴۶) المناقب، باب ۶۱.

(۱۴۷) ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۴۵، رقم ۸۴۵.

(۱۴۸) جواهر العقدين، عقد دوم، ذکر هشتم.

(۱۴۹) تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

(۱۵۰) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱.

١٥١) كنوز الحقائق، ص ٩٨.

١٥٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٨، دار الکتب العلمیه.

١٥٣) تاریخ مدینه دمشق، ج ٤، ص ٣١٨.

١٥٤) الصواعق المحرقة، ص

(١٥٥) ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ص ٢٧٣.

(١٥٦) النهايه، ج ٤، ص ١٠٦.

(١٥٧) شواهد التنزيل، ج ٢، ص ٤٥٩.

(١٥٨) الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٥، ص ٣٢٩.

(١٥٩) المعجم الكبير، ج ١، ص ٣١٩، ح ٩٥٠.

(١٦٠) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٣١.

(١٦١) در المنتور، ج ٦، ص ٥٨٩.

(١٦٢) ينابيع الموده، ص ١٠٩.

(١٦٣) المناقب، ص ٢٩٣.

(١٦٤) كفايه الطالب، ص ١٧٥.

(١٦٥) فرائد السمطين، ج ١، باب ٣١.

(١٦٦) المناقب، باب ٦١.

(١٦٧) لسان الميزان، ج ٤، ص ٣٥٤، رقم ١٠٣٩.

(١٦٨) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٨٢، رقم ٢١٥.

(١٦٩) جواهر العقدين، عقد دوم، ذكر هشتم.

(١٧٠) جامع البيان، ج ٣٠، ص ٢٦٤.

(١٧١) الفصول المهمه، ص ١٢١.

(١٧٢) تاريخ بغداد، ج ١٢، ص ٢٨٩.

(١٧٣) مروج الذهب، ج ٣، ص ٧.

- ١٧٤) موده القربى، ص ٩٠.
- ١٧٥) كنوز الحقائق، ص ٩٨.
- ١٧٦) ميزان الاعتدال در حاشيه نور الابصار، ص ١٣١.
- ١٧٧) الاغانى، ج ١٨، ص ٩٠.
- ١٧٨) نور الابصار، ص ١٥٩.
- ١٧٩) منتخب كنز العمال در حاشيه مسند احمد، ج ٥، ص ٥٢.
- ١٨٠) روح المعانى، تفسير سوره بينه.
- ١٨١) فتح القدير، تفسير سوره بينه.
- ١٨٢) روح المعانى، ذيل ايه «خير البريه».
- ١٨٣) صواعق المحرقه، ص ٩٢.
- ١٨٤) الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٧.
- ١٨٥) التعريفات، حرف شين، كلمه شيعه.
- ١٨٦) الفصول المهمه، ص ٧٨.
- ١٨٧) اصول مذهب الشيعه، ج ١، ص ٣٦.
- ١٨٨) اصول مذهب الشيعه، ج ١، ص ٣٩.
- ١٨٩) الملل والنحل، ج ١، ص ١٠٧.
- ١٩٠) مقدمه ابن خلدون، ص ١٣٨.
- ١٩١) كتاب التعريفات، حرف شين، ص ٥٧.
- ١٩٢) دائره المعارف، ج ٥، ص ٤٢٤.
- ١٩٣) حاضر العالم الاسلامى، ج ١، ص ١٨٨.

١٩٤) تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٣٦٤.

١٩٥) خطط الشام، ج ٥، ص ٢٥١.

١٩٦) النظم الاسلاميه، ص ٩٦.

١٩٧) اصول مذهب الشيعة.

١٩٨) مسند احمد، ج ٣، ص ١٤٥؛

سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۹۸.

(۱۹۹) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۶۵-۶۷.

(۲۰۰) پیشین.

(۲۰۱) ر.ک: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۴؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۲۰۲) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸.

(۲۰۳) پیشین، ص ۱۸۳.

(۲۰۴) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷.

(۲۰۵) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ جمع الجوامع، سیوطی، ح ۴۶۲۱.

(۲۰۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۱۱۹۲.

(۲۰۷) حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۸۶.

(۲۰۸) الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۳۴.

(۲۰۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

(۲۱۰) همان، ص ۱۷۸.

(۲۱۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱.

(۲۱۲) وقعه صفین، ص ۱۱۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۰۸.

(۲۱۳) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳.

(۲۱۴) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳-۵۶.

(۲۱۵) ر.ک: مبحث غدیر خم و احتجاجات اهل بیت علیهم السلام به حدیث غدیر

(۲۱۶) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲۱۷) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲۱۸) نهج البلاغه، نامه ۲۵.

۲۱۹) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲۲۰) صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، دعای حضرت در روز عرفه.

۲۲۱) کافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲۲۲) همان.

۲۲۳) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۷.

۲۲۴) تاریخ دمشق.

۲۲۵) همان، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲۲۶) همان، ج ۴۲، ص ۳۳۰، ح ۸۸۹۲.

۲۲۷) ذخائر العقبی، ص ۶۴.

۲۲۸) سوره نحل، ایه ۶۴.

۲۲۹) ر.ک: بحث حدیث «ثقلین» در همین کتاب.

۲۳۰) بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲۳۱) اوائل المقالات، ص ۳۹.

۲۳۲) اصول مذهب الشیعه، ص ۴۳ و ۴۴.

۲۳۳) اوائل المقالات، ص

(۲۳۴) پیشین، ص ۳۹.

(۲۳۵) همان، ص ۴۴.

(۲۳۶) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.

(۲۳۷) ر.ک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف.

(۲۳۸) ابی حاتم رازی، حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸.

(۲۳۹) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.

(۲۴۰) خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱.

(۲۴۱) پیشین.

(۲۴۲) النظم الاسلامیه، ص ۹۶.

(۲۴۳) روح التشیع، ص ۲۰.

(۲۴۴) احتجاج، طبرسی، ص ۶۵ و ۶۶.

(۲۴۵) الغدیر، ج ۲، ص ۳۴.

(۲۴۶) السلافه فی امر الخلافه، شیخ مراغی (۲۴۷) همان.

(۲۴۸) کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۵۸.

(۲۴۹) طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸.

(۲۵۰) اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۱.

(۲۵۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۴ و ...

(۲۵۲) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.

(۲۵۳) اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۳.

٢٥٤) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٠٣.

٢٥٥) همان، ج ٢، ص ١١٤.

٢٥٦) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٧.

٢٥٧) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧١.

٢٥٨) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٨٣.

٢٥٩) انساب الاشراف، ج ١، ص ٥٩١.

٢٦٠) شرح ابن ابى الحديد، ج ٦، ص ٥.

٢٦١) الفصول المهمه، ص ١٨٠.

٢٦٢) حليها لاولياء، ج ١، ص ٢٥٢.

٢٦٣) پيشين، ج ١، ص ٢٥٤.

٢٦٤) الدرجات الرفيعه، ص ٣٢٥.

٢٦٥) همان، ص ٤٠٣.

٢٦٦) اسد الغابه، ج ١، ص ٦٥٦.

٢٦٧) اسد الغابه، ترجمه بلال.

٢٦٨) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٥٠٤، كتاب الخمس و كتاب الفرائض، ج ١، ص ٥٥١، ح ٣٠٩٣.

٢٦٩) همان، ج ٥، ص ٢٥٢، ح ٧٠٤.

٢٧٠) صحيح بخارى، ج ٥، ص ١٧٧.

٢٧١) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٦، ص ٢٨٠.

٢٧٢) همان، ج ٦، ص ٥٠.

٢٧٣) صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٣٨٠، ح ١٧٥٩.

٢٧٤) السيره الحليه، ج ٣، ص ٣٦١.

٢٧٥) اهل البيت عليهم السلام، توفيق

ابو علم، ص ١٨٤.

(٢٧٦) السقيفه و فدك، ص ١٤٥.

(٢٧٧) تاويل مختلف الحديث، ص ٣٠٠.

(٢٧٨) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٣٣؛ كامل ابن اثير، ج ٢، ص ١٣٥.

(٢٧٩) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٢، ص ٥٣.

(٢٨٠) الاخبار الطوال، ص ١٧٥؛ تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٦٤؛ مروج الذهب، ج ١، ص ٤٣٥....

(٢٨١) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٣١٦.

(٢٨٢) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٣.

(٢٨٣) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١١٨.

(٢٨٤) همان، ج ٢، ص ١٧٠.

(٢٨٥) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٩؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٢٣٩.

(٢٨٦) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨.

(٢٨٧) المعيار والموازنه، ص ٥١.

(٢٨٨) وقعه صفين، ص ٧.

(٢٨٩) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١٤٣.

(٢٩٠) همان، ج ١، ص ١٤٤.

(٢٩١) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١٤٥.

(٢٩٢) پيشين، ج ١، ص ١٤٧.

(٢٩٣) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٢٨١.

(٢٩٤) بلاغات النساء، ص ٦٧.

(٢٩٥) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ١٤٩.

(٢٩٦) پيشين.

(٢٩٧) تاريخ طبرى، ج ٥، ص ٦٣. انساب الاشراف، ج ٢، ص ٣٤٨.

(٢٩٨) تاريخ ابن اثير، ج ٣، ص ١٠٨. وقعه صفين، ص ١١٨.

(٢٩٩) الوافدات من النساء على معاويه، ص ٤١.

(٣٠٠) الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ٩٣.

(٣٠١) شرح نهج البلاغه، از ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ١، و ج ٢، ص ٣٩.

(٣٠٢) الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ٢٢٢.

(٣٠٣) همان، ص ٢٣٥، والمغازى، ج ٣، ص ٧٦٢.

(٣٠٤) همان كتاب، ج ٢، ص ١٦٣.

(٣٠٥) طبقات الكبرى، ج ٣، ص ٢٤٨.

از ٣٠٦ تا ٤٦٠

(٣٠٦) المغازى، ج ٣، ص ٧٩٥.

(٣٠٧) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٢٥٣.

(٣٠٨)

(٣٠٩) همان كتاب، ج ٤، ص ٣٧٨.

(٣١٠) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٩.

(٣١١)

(٣١٢) الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ٣٦٨.

(٣١٣)

(٣١٥)

(٣١٦) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨.

(٣١٧) الاستيعاب، ج ٢، ص ٤٢.

(٣١٨) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٣٣.

(٣١٩) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨.

(٣٢٠) الاصابه، از ابن حجر، ج ٢، ص ٤٥.

(٣٢١) المغازى، ج ٢، ص ٢٩٥.

(٣٢٢) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٤٧١؛ و الاستيعاب، ج ٢، ص ٦٦٢.

(٣٢٣) المغازى، ج ٢، ص ٥٤٢.

(٣٢٤) همان كتاب، ج ٣، ص ٧٥.

(٣٢٥) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٤٧٣.

(٣٢٦) الاستيعاب، ترجمه ابو الطفيل.

(٣٢٧) ر.ك. الاغانى، ج ١٥، ص ٤٤. تاريخ ابن عساكر، ج ١٠، ص ١٥٢. الاستيعاب، ج ١/٦٥. تاريخ طبرى، ج ٥، ص ١٣٤؛
الكامل، ج ٢، ص ٤٢٥.

(٣٢٨) تاريخ طبرى، ج ٥، ص ١٣٩. كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٤٢٥. تاريخ دمشق، ج ١٠، ص ١٥٢. البدايه والنهائيه، ج ٧، ص
٣٥٦.

(٣٢٩) العقد الفريد، ج ٥، ص ١١.

(٣٣٠) مروج الذهب، ج ٣، ص ٢٢.

(٣٣١) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١١٦ - ١٢١.

(٣٣٢) همان، ج ١١، ص ٤٤ - ٤٥.

٣٣٣) كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٢٣١.

٣٣٤) شرح ابن ابى الحديد، ج ١١، ص ٤٤.

٣٣٥) الفتوح، ج ٤، ص ٢٠٣.

٣٣٦) المحبر، ص ٤٧٩.

٣٣٧) مختصر تاريخ دمشق، ج ٩، ص ٨٨.

٣٣٨) همان.

٣٣٩) مروج الذهب، ج ٣، ص ٣، سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٦٤٢.

٣٤٠) سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٤.

٣٤١) شذرات الذهب، ج ١، ص ٩١.

٣٤٢) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٢٩٤.

٣٤٣) همان، ج ١١، ص ٤٤.

٣٤٤) همان.

٣٤٥) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢١٦ و تاريخ ابى الفداء، ج ١، ص ١٩٠ و مروج الذهب، ج ٣، ص ٦٤.

٣٤٦) تاريخ ابى الفداء، ج ١، ص ١٩٢.

٣٤٧) همان.

٣٤٨) مقتل ابى مخنف، ص ١٥.

٣٤٩) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٢٧٠، كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٥٣٠.

(٣٥٠)

- اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٨٤ و ٥٨٥.
- (٣٥١) رجال نجاشى، ص ٩.
- (٣٥٢) الكواكب الدريره، ص ٣٠.
- (٣٥٣) لله و للحقيقه، ص ٩٧.
- (٣٥٤) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٨٥.
- (٣٥٥) تاريخ مدينه دمشق، ج ٥٨، ص ١٩٨.
- (٣٥٦) شرح ابن ابى الحديد، ج ١١، ص ٤٤.
- (٣٥٧) ابصار العين، ص ٦٦.
- (٣٥٨) ر.ك: قاموس الرجال، تسترى؛ ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام؛ ذخيره الدارين فيما يتعلّق بالحسين و اصحابه؛ معالى السبطين؛ پيشواى شهيدان؛ نفس المهموم؛ تاريخ طبرى؛ و
- (٣٥٩) ر.ك: پيشين.
- (٣٦٠) ر.ك: پيشين.
- (٣٦١) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى، ج ٢، ص ٣٨؛ اللهوف، ص ٤٥.
- (٣٦٢) ينابيع الموده، ص ٣٤٦.
- (٣٦٣) كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٦٧.
- (٣٦٤) همان، ص ٦٦؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ١٨٣.
- (٣٦٥) البدايه و النهايه، ج ٨، ص ١٨٥.
- (٣٦٦) العقد الفريد، ج ٢، ص ٢٣٠، جهاد الشيعة، ص ٢٧.
- (٣٦٧) تاريخ ابى الفداء، ج ١، ص ١٩٤.
- (٣٦٨) شرح ابن ابى الحديد؛ ج ٣، ص ١٥.

۳۶۹) شرح ابن ابی الحدید.

۳۷۰) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۹ و تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۹.

۳۷۱) الشیعه والحاکمون، ص ۹۵.

۳۷۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

۳۷۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳۷۴) دراسات وبحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۶۱.

۳۷۵) الامام الصادق، ابوزهره، ص ۱۱۱.

۳۷۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳۷۷) شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۹۵.

۳۷۸) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۸۳.

۳۷۹) تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱.

۳۸۰) الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، ص ۱۴۹.

۳۸۱) ر. ک: تاریخ مسعودی، ج ۳، ص ۳۱، تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۵.

۳۸۲) بحار الانوار، ج ۴۷.

۳۸۳) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹.

۳۸۴) کافی، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳۸۵) فرق الشیعه، ص ۷۹.

۳۸۶) بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶.

۳۸۷) تاریخ تشیع در ایران،

ص ۱۶۹.

(۳۸۸) مقاتل الطالبيين، ص ۴۷۸.

(۳۸۹) استبصار، ج ۲، ص ۵۸.

(۳۹۰) کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

(۳۹۱) رجوع شود به کتاب احتجاج طبرسی.

(۳۹۲) تاریخ الشیعه، ص ۵۷.

(۳۹۳) دلائل الامامه، ص ۲۰۴.

(۳۹۴) عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

(۳۹۵) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹ و مسند الامام الجواد، ص ۲۹.

(۳۹۶) فرق الشیعه، ص ۸۸.

(۳۹۷) الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳.

(۳۹۸) الغیبه، طوسی، ص ۲۱۲.

(۳۹۹) الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

(۴۰۰) الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸.

(۴۰۱) همان کتاب (۴۰۲) تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶۵.

(۴۰۳) مسند الامام الجواد، ص ۲۶۵.

(۴۰۴) تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰.

(۴۰۵) تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، بحث قم، پایگاه تشیع در ایران.

(۴۰۶) کافی، ج ۱، ص ۱۰۲ و توحید، صدوق، ص ۱۰۱.

(۴۰۷) مشارق الانوار، ص ۱۰ و مسند الامام الهادی، ص ۴۵.

۴۰۸) رجال کشی، ص ۶۱۰.

۴۰۹) ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص ۴۳۷.

۴۱۰) تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۵۸۷.

۴۱۱) تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۹، و نیز ر. ک: تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۱۴ - ۸۲۰.

۴۱۲) کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۲۷.

۴۱۳) کمال الدین، ص ۴۷۳.

۴۱۴) الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲.

۴۱۵) الارشاد، ص ۳۵ و ینایع الموده، ۴۶۱.

۴۱۶) الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴.

۴۱۷) منتخب الاثر، ص ۳۵۵ و ینایع الموده، ص ۴۶۰ و الغیبه، طوسی، ص ۲۱۷.

۴۱۸) ر. ک: تاریخ الشیعه، ص ۲۰۶ - ۲۱۳؛ الشیعه و التشیع، ص ۱۴۸ - ۱۵۹؛ شیعه در اسلام علامه طباطبایی، ص ۲۹ - ۳۰؛ فلاسفہ الشیعه، شیخ عبداللّه نعمه، ص ۱۵۶ - ۱۱۹.

۴۱۹) فاطمیون را «عبیدیون» می نامند که منسوب به عبیداللّه بن مهدی نخستین خلیفه فاطمی است. وی در سال (۲۹۶) هجری به حکومت رسید.

۴۲۰) تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۱ - ۴۰۲.

۴۲۱) تاریخ الشیعه، ص ۱۳۹ - ۱۴۱.

۴۲۲) الشیعه و

التشيع، ص ۱۷۷ - ۱۸۸.

(۴۲۳) تاريخ تمدن اسلامى، ص ۸۲۲ - ۸۲۵.

(۴۲۴) الازهر فى الف عام، خفاجى، ج ۱، ص ۵۸.

(۴۲۵) تاريخ الشيعة، ص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ الشيعة و الحاكمون، ص ۱۹۰ - ۱۹۳ به نقل از خطط مقريزى، ج ۲ و ۳، الازهر فى الف عام، ج ۱؛ تاريخ ابن اثير، ج ۹؛ اعيان الشيعة، ج ۱.

(۴۲۶) ر. ك: تاريخ الشيعة، ص ۲۱۴ - ۲۱۹، مقدمه كتاب الالفين، سيدمهدى خراسان.

(۴۲۷) تاريخ الشيعة، ص ۲۲۰ - ۲۲۴؛ شيعة در اسلام، ص ۳۱، الشيعة و التشيع، ص ۱۹۰ - ۱۹۸.

(۴۲۸) الشيعة و الحاكمون، ص ۱۹۴ - ۱۹۷.

(۴۲۹) احمد محمود صبحى، فى علم الكلام، ج ۳، ص ۱۹.

(۴۳۰) اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۳.

(۴۳۱) عبدالله فياض، تاريخ الاماميه، ص ۳۶.

(۴۳۲) الامامه و السياسه، ص ۱۲.

(۴۳۳) الخوارج و الشيعة، ص ۱۴۶.

(۴۳۴) فهرست ابن نديم، ص ۲۴۹.

(۴۳۵) تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۴۶.

(۴۳۶) تاريخ المذاهب الاسلاميه، ابى زهره، ج ۱، ص ۴۱.

(۴۳۷) همان.

(۴۳۸) فجر الاسلام، ص ۱۱۱.

(۴۳۹) همان.

(۴۴۰) القاموس الاسلامى، ج ۳، ص ۲۲۲.

- (۴۴۱) معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷.
- (۴۴۲) رجوع شود به کتاب «اسلام و ایران» از شهید مطهری.
- (۴۴۳) همان.
- (۴۴۴) همان.
- (۴۴۵) الشیعه و الخوارج، ص ۲۴۱.
- (۴۴۶) العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۲۰۴.
- (۴۴۷) الحضاره الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۰۲.
- (۴۴۸) دراسات فی الفرق و العقائد، ص ۲۶.
- (۴۴۹) الامام جعفر الصادق علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳.
- (۴۵۰) الدوله العربیه، ص ۱۲۷.
- (۴۵۱) فجر الاسلام، ص ۹۱.
- (۴۵۲) سید محسن امین عاملی، اقناع اللائم، ص ۳۵۶.
- (۴۵۳) ر.ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۸؛ کامل ابن اثیر، حوادث سنه ۳۰، ص ۳۶ و... .
- (۴۵۴) التنبیہ والرد علی اهل الاهواء و البدع، ص ۲۵.
- (۴۵۵) نشاه الفكر الفلسفی فی الاسلام،

ص ۱۸.

(۴۵۶) المذاهب الاسلاميه، ص ۴۶.

(۴۵۷) الشيعه و السنه، ص ۲۴.

(۴۵۸) اصول مذهب الشيعه، ج ۱، ص ۷۸.

(۴۵۹) الفرق بين الفرق، ص ۲۳۴، الفصل، ج ۵، ص ۳۶.

(۴۶۰) صحيفه الرياض.

از ۴۶۱ تا ۶۱۰

(۴۶۱) تاريخ الاسلام السياسى، ج ۱، ص ۳۵۸.

(۴۶۲) موسوعه التاريخ الاسلامى، ج ۱، ص ۶۲۷.

(۴۶۳) عبقریه عثمان.

(۴۶۴) الفتنه الكبرى، ص ۱۳۲.

(۴۶۵) همان، ص ۱۳۴.

(۴۶۶) پیشین.

(۴۶۷) الفتنه الكبرى، ص ۱۳۳.

(۴۶۸) همان، ص ۱۳۳، به نقل از تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۲۸۴.

(۴۶۹) الفتنه الكبرى، ج ۲، ص ۹۸، چاپ دار المعارف مصر.

(۴۷۰) الخلافه و نشاه الاحزاب الاسلاميه، ص ۱۵۳.

(۴۷۱) پیشین، ص ۱۵۵.

(۴۷۲) صحيفه الرياض، ۹ ربيع الاول ۱۴۱۸ هجرى، رياض.

(۴۷۳) صحيفه «المسلمون»، ۴ جمادى الاول ۱۴۱۸ هجرى، رياض.

(٤٧٤) پيشين.

(٤٧٥) محمد بن عبدالحى شعبان، صدر الاسلام و الدوله الامويه.

(٤٧٦) هاشم جعيط، جدليه الدين و السياسه فى الاسلام المبكر، ص ٧٥.

(٤٧٧) احمد لوانانى، نظرات فى تاريخ الادب، ص ٣١٨.

(٤٧٨) سيد مرتضى عسكرى، عبدالله بن سبا و اساطير اخرى.

(٤٧٩) ابراهيم محمود، ائمه و سحره، ص ١٩٢.

(٤٨٠) الميزان فى تفسير القران، ج ٩، ص ٢٦٠.

(٤٨١) هلابى، عبدالله بن سبا، دراسه للروايات التاريخيه عن دوره فى الفتنه، ص ٧١.

(٤٨٢) وعاظ السلاطين، ص ٢٧٤ - ٢٧٨، به نقل از كتاب «الصله بين التصوف و التشيع»، ج ١، ص ٣٦.

(٤٨٣) الصله بين التصوف و التشيع، ج ١، ص ٨٩.

(٤٨٤) اليمين و اليسار فى الاسلام، ص ٩٥.

(٤٨٥) رجال كشى، ج ١، ص ٣٢٣.

(٤٨٦) همان.

(٤٨٧) همان.

(٤٨٨) رجال طوسى رحمه الله، باب اصحاب على عليه السلام، رقم ٧٦.

(٤٨٩) خلاصه الاقوال، ص ٢٣٦.

(٤٩٠) رجال ابى داود، ص ٢٥٤.

(٤٩١) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٣٧٨.

(٤٩٢) تاريخ مدينه دمشق، حوادث سال ٣٠ تا ٣٦ هجرى.

(٤٩٣) ذهبى، تاريخ الاسلام، ج ٢، ص ١٢٢ - ١٢٨.

- (۴۹۵) مجله الازهر، ج ۲۴، ص ۲۱۰، سال ۱۳۷۲.
- (۴۹۶) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۳.
- (۴۹۷) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۵۹، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷۰.
- (۴۹۸) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷۰، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۲.
- (۴۹۹) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷۵، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶، رقم ۴۱۰۰.
- (۵۰۰) الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۴، رقم ص ۸۸۵.
- (۵۰۱) لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۹.
- (۵۰۲) جمهره الانساب، ص ۱۹۹.
- (۵۰۳) حسن بن فرحان مالکی، نحو انقاذ التاريخ الاسلامی.
- (۵۰۴) الاصابه، ج ۳، ص ۲۳۰.
- (۵۰۵) الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۵۲.
- (۵۰۶) الکاشف، ج ۱، ص ۳۷۱.
- (۵۰۷) تحذیر العبقری من محاضرات الخضری، ج ۱، ص ۲۷۵.
- (۵۰۸) همان، ج ۱، ص ۲۷۲.
- (۵۰۹) ضعیف سنن الترمذی، ص ۵۱۹.
- (۵۱۰) اکرم عمری، السیره النبویه الصحیحه، ج ۱، ص ۳۹.
- (۵۱۱) میزان الاعتدال، الکامل فی الضعفاء، ترجمه شعیب.
- (۵۱۲) نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، ص ۷۷.
- (۵۱۳) رجوع شود به کتاب: عبدالله بن سبا، خمسون و مائه صحابی مختلق، از علامه عسکری.

(۵۱۴) رجوع شود به تاریخ طبری، تاریخ ابن عساکر، و... در قصه بعث لشکر اسامه.

(۵۱۵) تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲.

(۵۱۶) همان، حوادث سال ۱۵.

(۵۱۷) همان.

(۵۱۸) همان، حوادث سال ۱۱، تاریخ ذهبی، ج ۱، ص ۳۴۱، تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۹.

(۵۱۹) رجوع شود به کتاب عبدالله بن سبا، علامه عسکری، ج ۲، تحت عنوان: (انتشار الاسلام بالسیف فی احادیث سیف).

(۵۲۰) ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۳.

(۵۲۱) هلابی، عبدالله بن سبا، ص ۱۳.

(۵۲۲) الغدیر، ج ۸، ص ۳۲۷.

(۵۲۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۶.

(۵۲۴) سوره اعراف، آیه ۲۰.

(۵۲۵) سوره قصص، آیه ۳۸.

(۵۲۶) رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق، باب ۱۲۵.

(۵۲۷) رجوع شود

به شيعه شناسى، بحث عدالت صحابه.

(٥٢٨) الدوله الاسلاميه والمعارضه، ص ٤٥.

(٥٢٩) ادريس الحسينى، لقد شيعنى الحسين عليه السلام، ص ٧٩ - ٨٠.

(٥٣٠) ابن عبدالبر، الاستيعاب، ترجمه ابوذر.

(٥٣١) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٣١٦.

(٥٣٢) حليها لولياء، ج ١، ص ١٥٦.

(٥٣٣) اسد الغابه، ج ٥، ص ١٨٧.

(٥٣٤) صحيح ترمذى، ج ٢، ص ٢١٣، سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٦، مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٠.

(٥٣٥) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٩، شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٢٣٩.

(٥٣٦) طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ١٨٥.

(٥٣٧) سيره ابن هشام، ج ١، ص ٣٤، حليها لولياء، ج ١، ص ١٤١.

(٥٣٨) الاصابه، ج ٢، ص ٥١٢.

(٥٣٩) الاصابه، ج ٢، ص ٥١٢.

(٥٤٠) تاريخ ابن كثير، ج ٧، ص ٢٧٠.

(٥٤١) ابن قيم جوريه، الصواعق المرسله، ص ١٠.

(٥٤٢) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٢٣٧.

(٥٤٣) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٣٦.

(٥٤٤) الاستيعاب، ج ١، ص ٣٧٣.

(٥٤٥) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٣٦.

(٥٤٦) السيره الحلييه، ج ٢، ص ٨٧.

- (٥٤٧) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٣١٨ و... .
- (٥٤٨) طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ١٠٨، حلیه الاولیاء، ج ١، ص ١٢٦.
- (٥٤٩) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٣١٥.
- (٥٥٠) انساب الاشراف، ج ٥، ص ٣٩ - ٤٣.
- (٥٥١) سورة مائده، ایه ٣٣.
- (٥٥٢) الغدير، ج ٩، ص ٣٠٢ - ٣٠٣.
- (٥٥٣) التفکیر الفلسفی فی الاسلام، ص ١٧٦.
- (٥٥٤) همان.
- (٥٥٥) مقدمه کتاب عبد اللہ بن سبا، ص ١٨.
- (٥٥٦) تاریخ التشريع الاسلامی.
- (٥٥٧) تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ٣٩.
- (٥٥٨) مجله رساله الثقلین، شماره ٢، سال اول ١٤١٣ هجری، ص ٢٥٢.
- (٥٥٩) فی سبیل الوحده الاسلامیه.
- (٥٦٠) نظرات فی الکتب الخالده، ص ٣٣.
- (٥٦١) عسکری، عبد اللہ بن سبا، ج ١، ص ١٣.
- (٥٦٢) مع رجال الفکر فی القاهره، ص ٤٠.
- (٥٦٣) المقالات و الفرق،

(٥٦٤) مجلّه «تراثنا» شماره ١، سال اول ١٤٠٥، ص ٢٩ - ٥١.

(٥٦٥) رجال نجاشى، ص ١٧٧.

(٥٦٦) المقالات و الفرق، ص ٢٠.

(٥٦٧) هلابى، عبدالله بن سبا، ص ٤٠.

(٥٦٨) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٤٠٧.

(٥٦٩) تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٦٤٧.

(٥٧٠) وعاظ السلاطين ص ٢٧٤ - ٢٧٨ به نقل از كتاب (الصله بين التصوف والتشيع) ج ١ ص ٣٦.

(٥٧١) نشاه الفكر الفلسفى فى الاسلام، ج ٢ ص ٢٧.

(٥٧٢) تاريخ طبرى، ج ٣ ص ٣٧٩.

(٥٧٣) المقالات و الفرق، ص ٢٠.

(٥٧٤) انساب الاشراف، ج ٢، ص ٣٨٣.

(٥٧٥) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٤٨٧.

(٥٧٦) الاصابه، ج ٥، ص ٧٨.

(٥٧٧) الاصابه، ج ٥، ص ٧٨.

(٥٧٨) البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٠٠.

(٥٧٩) لسان الميزان، ج ٣، ص ٢٨٤.

(٥٨٠) انساب الاشراف، ج ٢، ص ٣٨٣، به نقل از عبدالله بن سبا، عسكرى، ج ٢، ص ٣٢١.

(٥٨١) صدوق، الاعتقادات، ص ٣٩.

(٥٨٢) الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، ج ٢، ص ٩٠، ٢٧٤، و ج ٥، ص ٣٦، ٤٦.

(٥٨٣) انساب الاشراف، ص ٣٧٢، المقالات و الفرق، ص ٢٠.

(٥٨٤) عبدالله بن سبا، سليمان عوده، ص ٣٩.

(٥٨٥) بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٤١١، و ج ٧٥، ص ١٤٦.

(٥٨٦) نعماني، كتاب «الغيبه»، ص ٢١٢.

(٥٨٧) بحار الانوار، ج ٣٢، ص ٣٥٣.

(٥٨٨) امالي شيخ طوسي، ص ٢١٢.

(٥٨٩) تفسير قمي، ج ٢، ص ٣٢٢.

(٥٩٠) تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ١٦٠.

(٥٩١) شعب الايمان، ج ٤، ص ٢٨٨.

(٥٩٢) دارقطني، جزء ٢٣، از حديث ابي طاهر، ص ٥٢.

(٥٩٣) تاريخ طبري، ج ٣، ص ٢٢٨.

(٥٩٤) سورة ذاريات، ايه ٢.

(٥٩٥) تهذيب الاحكام، ج ٢، ص ٣٢٢، من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٢٩.

(٥٩٦) اختيار معرفه الرجال، ص ١٠٦.

(٥٩٧) اختيار معرفه الرجال، ص ١٠٨، ٣٠٥.

(٥٩٨) همان.

(٥٩٩)

همان.

(۶۰۰) پیشین.

(۶۰۱) بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۱۳.

(۶۰۲) ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

(۶۰۳) رجال علامه حلی، ص ۲۳۷.

(۶۰۴) اختیار معرفه الرجال، ترجمه ابن سبا.

(۶۰۵) الحدائق الناضره، ج ۸، ص ۵۱۱.

(۶۰۶) ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، ص ۴۶.

(۶۰۷) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۵.

(۶۰۸) بدايه المجتهد، ج ۲، ص ۲۹۵.

(۶۰۹) کافی، ج ۷، ح ۱۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۸، ح ۷.

(۶۱۰) کافی، ج ۷، ص ۲۵۶، ح ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۷، ح ۴.

از ۶۱۱ تا ۷۷۰

(۶۱۱) کافی، ج ۷، ص ۲۵۶، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۹، ح ۱۰.

(۶۱۲) عبدالله فیاض، تاریخ الامامیه، ص ۳۸ - ۴۷.

(۶۱۳) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۶.

(۶۱۴) همان کتاب، ج ۳، ص ۶۲.

(۶۱۵) همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۱.

(۶۱۶) دیوان الامام الشافعی، ص ۳۸.

(۶۱۷) همان کتاب، ص ۷۴.

- ٦١٨) الغدير، ج ١، ص ١٤٥ و شرح ابن ابي الحديد، ج ٢، ص ٣٧٧، و تذكرها لخواص، ص ٦٢ و...
- ٦١٩) رجوع كنيده به «الغارات» ص ٦٦ - ٦٧.
- ٦٢٠) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٥٦.
- ٦٢١) نهج البلاغه، نامه ٢٥.
- ٦٢٢) تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٣١.
- ٦٢٣) الفتوح، ج ٥، ص ٢٦٨.
- ٦٢٤) صحيفه سجاديه، دعای ٤٧، فقره ٥٦.
- ٦٢٥) الكافي، ج ١، ص ٣٩٩.
- ٦٢٦) همان، ج ١، ص ٣٩٩.
- ٦٢٧) وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٩.
- ٦٢٨) رجوع شود به تاريخ ابن خلدون، ج ٤، ص ١٨.
- ٦٢٩) عمدہ الطالب، ص ١٠١.
- ٦٣٠) مقاتل الطالبين، ص ١٥٩.
- ٦٣١) اثار العباد و اخبار العباد، ص ٤٥٣.
- ٦٣٢) احسن التقاسيم، ج ٢، ص ٥٤٧.
- ٦٣٣) البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٥٤.
- ٦٣٤) الموافقات، ص ١٣٤، و اثار الجاحظ، ص ٢٠٥.
- ٦٣٥) اخبار الطوال، ص ٢٣٥.
- ٦٣٦) الصله بين

- التشيع و التصوف، ص ٤٣.
- (٦٣٧) مختصر البلدان، ص ١٧١.
- (٦٣٨) الصله بين التشيع و التصوف، ص ٤٣.
- (٦٣٩) همان، ص ٢٢٥.
- (٦٤٠) حليه الاولياء، ج ١، ص ١٤٣.
- (٦٤١) رجال كشي، ص ١٦٥.
- (٦٤٢) الصله بين التشيع و التصوف، ص ٢٥٥.
- (٦٤٣) وعاظ السلاطين، ص ٢٩٧.
- (٦٤٤) تاريخ الطبري، ج ٦، ص ١٤٦.
- (٦٤٥) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٥٤، و اخبار الطوال، ص ٢٢٤ و الامامه و السياسه، ج ١، ص ١٨٠.
- (٦٤٦) همان، ج ٢، ص ٢٠٢.
- (٦٤٧) الصله بين التشيع و التصوف، ص ٩٦.
- (٦٤٨) شرح نهج البلاغه، از ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٤٤، الامام الصادق عليه السلام، از ابوزهره، ص ١١١.
- (٦٤٩) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٩٧.
- (٦٥٠) مروج الذهب، ج ٣، ص ٢١٢.
- (٦٥١) نهج البلاغه، عبده، ج ٢، ص ١٩.
- (٦٥٢) همان، ص ١٩.
- (٦٥٣) همان، ج ١، ص ٢٧٨.
- (٦٥٤) همان، ج ٢، ص ٥٥.
- (٦٥٥) پيشين، ج ٥، ص ٣٦٢.

- ٦٥٦) نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه ١٤٧.
- ٦٥٧) محمدعلى متوكل، دخلنا التشيع سجدا، ص ٤٠.
- ٦٥٨) عبد المنعم حسن، بنور فاطمه اهتديت، ص ٢١٠.
- ٦٥٩) محمد تيجانى سماوى، كل الحلول عند ال الرسول صلى الله عليه واله، ص ١٣٦.
- ٦٦٠) عبد المنعم حسن، بنور فاطمه اهتديت، ص ٢٠٩.
- ٦٦١) ياسين معيوف بدرانى، يا ليت قومى يعلمون، ص ٣٤.
- ٦٦٢) مجله المنبر، شماره ١١.
- ٦٦٣) پيشين، ج ٣، ص ١٢٧.
- ٦٦٤) بنور فاطمه اهتديت، ص ٦٠.
- ٦٦٥) همان، ص ٦١.
- ٦٦٦) المتحولون، ج ١، ص ١٢٣.
- ٦٦٧) سيدمحسن امين، اقناع اللائم، ص ٣٥٦.
- ٦٦٨) ادب الطف، ج ١، ص ١٩.
- ٦٦٩) دور المنبر الحسينى فى التوعيه الاسلاميه، دكتور مقدسى، ص ١١٢ و١١٣.
- ٦٧٠) منهج فى الانتماء المذهبى، صائب عبد الحميد، ص ٣١ و٣٢.
- ٦٧١) لقد شيعنى الحسين عليه السلام، ادريس مغربى، ص ٦٣-٦٥.
- ٦٧٢) همان، ص ٢٩٧.
- ٦٧٣) پيشين، ص ٣٠٣.
- ٦٧٤) لقد شيعنى الحسين عليه السلام، ص ٣١٣-٣١٥.
- ٦٧٥)

انگاہ ہدایت شدم، ص ۹۶-۹۸.

۶۷۶) کربلاء، الثوره و الماساه، احمد حسین یعقوب، ص ۷-۸.

۶۷۷) به نقل از روزنامہ جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱.

۶۷۸) صالح الوردانی، اهل السنہ شعب اللہ المختار، ص ۵-۶.

۶۷۹) صالح الوردانی، الکلمہ و السیف، ص ۱۵.

۶۸۰) مجلہ المنبر، شماره ۲۲.

۶۸۱) صالح الوردانی، الخدعہ.

۶۸۲) المتحولون، ج ۳، ص ۹۰.

۶۸۳) محاضرات عقائديه، ص ۱۷-۱۸.

۶۸۴) محمد مرعی انطاکی، لماذا اخترت مذهب الشيعه، ص ۵۱.

۶۸۵) محمد تیجانی، لاکون مع الصادقین، ص ۴۴.

۶۸۶) همان، ص ۲۴.

۶۸۷) محمد کثیری، السلفیہ، ص ۶۶۸.

۶۸۸) همان، ص ۶۱۵-۶۱۶.

۶۸۹) المتحولون، ج ۳، ص ۸۶ و ۸۷، به نقل از صالح الوردانی.

۶۹۰) همان، ج ۳، ص ۱۱۳.

۶۹۱) پیشین، ج ۳، ص ۱۱۷.

۶۹۲) همان.

۶۹۳) المتحولون، ج ۱، ص ۷۰۹.

۶۹۴) ثم اهدیت، ص ۲۰۴.

- ٦٩٥) ياسين بدراني، يا ليت قومي يعلمون، ص ٦٤.
- ٦٩٦) محمد تيجاني سماوي، اعرف الحق، ص ١٤.
- ٦٩٧) ادريس الحسيني، لقد شيعني الحسين عليه السلام، ص ٢٦.
- ٦٩٨) صالح الورداني، الخدعه، ص ٦٩.
- ٦٩٩) مجله المنبر.
- ٧٠٠) نظرات في الكتب الخالده، ص ٣٣.
- ٧٠١) عبدالله بن سبا، ج ١، ص ١٣.
- ٧٠٢) مع رجال الفكر في القاهره، ص ٤٠.
- ٧٠٣) طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ٢٩.
- ٧٠٤) صحيح بخاري، باب مرض النبي صلى الله عليه واله، ج ٥، ص ١٣٩.
- ٧٠٥) البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣١٤.
- ٧٠٦) صحيح بخاري، كتاب الحدود، باب لا يرحم المجنون و المجنونه.
- ٧٠٧) ارشاد الساري في شرح صحيح بخاري، ج ١٤، ص ٢٥٨ و ٢٥٩.
- ٧٠٨) سوره شعراء، ايه ٢١٤.
- ٧٠٩) تاريخ طبري، ج ٢، ص ٦٢ و ٦٣؛ كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٤٠ و ٤١؛ مسند احمد، ج ١، ص ١١١.
- ٧١٠) تفسير طبري، ج ١٩، ص ٧٥.
- ٧١١) تفسير ابن كثير، ج ٥، ص ٢٣١؛ تاريخ ابن كثير، ج

(٧١٢) حياه محمد صلى الله عليه واله، ص ١٤٢، چاپ سيزدهم.

(٧١٣) الجواهر و اليواقيت، ج ٢، ص ١٤٣، طبع سال ١٣٧٨ هجرى.

(٧١٤) الفتوحات المكيه، ج ٣، ص ٣٢٧.

(٧١٥) سوره مائده، ايه ٣.

(٧١٦) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٣٥، چاپ المكتبه الحيدريه، سال ١٣٨٣ هجرى.

(٧١٧) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٤٣، چاپ دارالصادر.

(٧١٨) كنز العمال، ج ١٤، ص ٢٦٤، رقم ٣٨٦٦٢.

(٧١٩) الصواعق المحرقه، ص ١٦٣.

(٧٢٠) الصواعق المحرقه، ص ٧٤.

(٧٢١) دلائل الصدق، ج ٢، ص ٣٦٧.

(٧٢٢) صحيح بخارى، ج ٥، ص ٢٠٦ و ٢٠٧.

(٧٢٣) مسند احمد، ج ٥، ص ٣٥٦.

(٧٢٤) المستوفى فى اسماء المصطفى، مخطوط.

(٧٢٥) سير اعلام النبلاء، ج ٢٢، ص ٣٨٩.

(٧٢٦) بغيه الوعاه، ج ٢، ص ٢١٨.

(٧٢٧) محمد كثيرى، السلفيه، ص ٧١٢.

(٧٢٨) پيشين، ص ٦٧٨.

(٧٢٩) همان، ص ٦٨١.

(٧٣٠) محمد تيجانى، فاسالوا اهل الذكر، ص ٣١٧.

(٧٣١) تيجانى، الشيعة هم اهل السنه، ص ٦٣ - ٦٤.

(٧٣٢) روزنامه المبلغ الرسالى، ٢٧ صفر ١٤١٩ هجرى.

(٧٣٣) اسعد وحيد قاسم، حقيقها لشيعة الاثنى عشرية، ص ١٥.

(٧٣٤) محمد گوزل حسن امدى، الهجره الى الثقلين، ص ٢٠٤.

(٧٣٥) سورة عنكبوت، ايه ٦٩.

(٧٣٦) دكتور تيجانى، الشيعة هم اهل السنه، ص ١٢.

(٧٣٧) ياسين بدرانى، يا ليت قومى يعلمون، ص ٤٢.

(٧٣٨) محمد على متوكل، و دخلنا التشيع سجدا، ص ٦٠.

(٧٣٩) ياسين بدرانى، يا ليت قومى يعلمون، ص ١٦٨.

(٧٤٠) عبد المحسن سراوى، القطوف الدانيه، ص ١٦.

(٧٤١) معتصم سيد احمد، الحقيقه الضائعه، ص ١٩٩.

(٧٤٢) همان، ص ٢٠٠ - ٢٠١.

(٧٤٣) تيجانى سماوى، ثم اهتديت، ص ١٦٩.

(٧٤٤) سورة احزاب، ايه ٦٧.

(٧٤٥) معتصم سيد احمد، الحقيقه الضائعه، ص ٣٢.

(٧٤٦) ياسين معيوف بدرانى، يا ليت قومى يعلمون، ص ٤٨.

(٧٤٧) طارق زين العابدين، دعوه الى سبيل المؤمنين، ص ١٧ - ١٨.

(٧٤٨) هاشم ال قطيط، من الحوار الكشفت الحقيقه، ص ٣٢٢.

(٧٤٩) صالح

الورداني، الخدعه، ص ٤٤.

(٧٥٠) همان.

(٧٥١) صالح الورداني، السيف و السياسة، ص ٢٠٣.

(٧٥٢) صالح الورداني، الخدعه، ص ٤ - ٥.

(٧٥٣) ادريس حسيني، لقد شيعني الحسين، ص ١٩ - ٢٠.

(٧٥٤) و دخلنا التشيع سجدا، محمد علي متوكل، ص ٩.

(٧٥٥) الحقيقه الضائعه، معتصم سيد احمد، ص ٣٠.

(٧٥٦) لقد شيعني الحسين، ادريس الحسيني، ص ٣٤٩.

(٧٥٧) محمد مرعي انطاكي، لماذا اخترت مذهب الشيعة، ص ٤٩٠.

(٧٥٨) ثم اهتديت، محمد تيجاني، ص ١٢٢.

(٧٥٩) همان، ص ٩٧.

(٧٦٠) الشيعة هم اهل السنه، تيجاني، ص ١٩.

(٧٦١) الحقيقه الضائعه، معتصم سيد احمد، ص ١٠٩.

(٧٦٢) و دخلنا التشيع سجدا، محمد علي متوكل، ص ٥٦.

(٧٦٣) ثم اهتديت، تيجاني، ص ١٢٤.

(٧٦٤) سوره بقره، ايه ١١١.

(٧٦٥) سوره مائده، ايه ١٠٥.

(٧٦٦) سوره زخرف، ايه ٧٨.

(٧٦٧) سوره اعراف، ايه ١٧.

(٧٦٨) سوره سبا، ايه ١٣.

٧٦٩) سورة بقره، ايه ١٧٠، بنور فاطمه اهتديت، عبدالمنعم حسن، ص ٥٥ - ٥٦.

٧٧٠) مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري، ص ٨٩، پاورقى.

از ٧٧١ تا ٩٢٠

٧٧١) الفرق بين الفرق بغدادى، ص ٢١.

٧٧٢) مصباح المنير، فيومى، ماده «رفض».

٧٧٣) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٢١.

٧٧٤) مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري، ص ٨٩.

٧٧٥) هدى السارى، ابن حجر عسقلانى، ص ٣٣٣.

٧٧٦) ديوان الامام الشافعى، ص ٥٥.

٧٧٧) همان، ص ١٣٧.

٧٧٨) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٢١.

٧٧٩) نصر بن مزاحم المنقرى، وقعه صفين، ص ٢٩.

٧٨٠) بحار الانوار، ج ٤٧، ص ٣٩٠؛ اختصاص شيخ مفيد ١٠٤ - ١٠٥.

٧٨١) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٧٥، رقم ٥٦١.

٧٨٢) سير اعلام النبلاء، ج ١١، ص ١٧٦، رقم ٧٧.

٧٨٣) الكامل، ج ١، ص ٣١٩.

٧٨٤) سنن ابوداود، ج ٤، ص ١٦٥، ح ٤٤٨٦.

٧٨٥) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٣، ح ٣١.

٧٨٦) تهذيب الكمال ج ٤ ص ٢٤٦ رقم ٧٦٦.

٧٨٧) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٠٨.

كتاب صلاة المسافرين و قصرها.

(٧٨٩) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٧٠، كتاب الطهاره باب وضوء النوم.

(٧٩٠) تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٣٢٢.

(٧٩١) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦١٦، كتاب المناقب، ح ٣٦٨٠.

(٧٩٢) تاريخ الثقات، ص ٨٨، رقم ١٧٦.

(٧٩٣) همان، ص ٩١، رقم ١٩١.

(٧٩٤) تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٣٠.

(٧٩٥) سنن ترمذى، ج ٣، ص ٣٠٠، كتاب الجنائز، ح ٩٦٩.

(٧٩٦) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٨٢.

(٧٩٧) الكاشف، ج ١، رقم ٧٤٨.

(٧٩٨) تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٦٨، رقم ٨٧٩.

(٧٩٩) سنن ابوداود، ج ١، ص ٢٧٢، ح ١٠٣٦.

(٨٠٠) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣٨١، ح ١٢٠٨.

(٨٠١) سنن ترمذى، ج ٢، ص ٢٠٠.

(٨٠٢) الجرح و التعديل، ج ٢، ص ٥٣٢، رقم ٢٢٠٨.

(٨٠٣) المجروحين، ج ١، ص ٢١٨.

(٨٠٤) سنن ابوداود، ج ١، ص ٦٣، ح ٥٧٣.

(٨٠٥) سنن ابن ماجه.

(٨٠٦) سنن نسائى، ج ١، ص ١٨٩، كتاب الحيض.

(٨٠٧) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦٣٦، ح ٣٧٢٠.

- ٨٠٨) سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ١٥٢، رقم ٥٤.
- ٨٠٩) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٣٦، رقم ١٦٢٧.
- ٨١٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٤١، رقم ٤٠.
- ٨١١) سنن ابوداود، ج ١، ص ٢٣٩، ح ٩٠٨.
- ٨١٢) سنن ترمذى، ج ٥، ص ١٧٢، رقم ٢٩٠٦.
- ٨١٣) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٣٩، ح ٣٩٦.
- ٨١٤) سنن نسائى، ج ٨، ص ١٤٧.
- ٨١٥) كتاب الثقات، ج ٤، ص ١٧٩.
- ٨١٦) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٩٨، رقم ٥٦٠.
- ٨١٧) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٩، ح ١٥٣٦.
- ٨١٨) الثقات، ج ٦، ص ٣٢٦.
- ٨١٩) الكامل، ج ٣، ص ١٠٤٨.
- ٨٢٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٢٧٠.
- ٨٢١)
- ٨٢٢) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٦٣٣، ح ٢٤٤٩.
- ٨٢٣) الضعفاء الكبير، ج ٢، ص ١٢٠، رقم ٥٩٨.
- ٨٢٤) ميزان

الاعتدال، ج ٢، ص ١٢٣، رقم ٣١١٨.

(٨٢٥) الكامل، ج ٣، ص ١١٨٦.

(٨٢٦) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٢٨٧، رقم ٨٨.

(٨٢٧) سنن ترمذى، ج ٣، ص ١٦٤، ح ٨٠١.

(٨٢٨) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١١٥٢، ح ٣٤٨٢.

(٨٢٩) تهذيب الكمال ج ١٢ ص ٥٢.

(٨٣٠) كتاب المجروحين، ص ٣٣٢.

(٨٣١) صحيح بخارى، ج ٧، ص ١١٢، باب علامه حبّ الله عزوجلّ.

(٨٣٢) صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٠٣٤، ح ١٦٥.

(٨٣٣) سنن ابوداود، ج ٢، ص ١٢٧، ح ١٦٧١.

(٨٣٤) سنن ترمذى، ج ١، ص ١٠، ح ٤.

(٨٣٥) الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٨٨، رقم ٤٤٧؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٣٨٠؛ تقريب التهذيب، ج ١، ص ٣٩٤، رقم ٨٠١١.

(٨٣٦) تقريب التهذيب، رقم ١١٨؛ ميزان الاعتدال، رقم ٤١٤٩.

(٨٣٧) صحيح بخارى، ج ٨، ص ٢١٢، كتاب التوحيد.

(٨٣٨) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٥٩٣، ح ٣٦٢٦.

(٨٣٩) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧١، ح ١٤٦٨.

(٨٤٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٤٣٠، رقم ٤٤٣.

(٨٤١) تهذيب الكمال، ج ١٥، ص ٢٤٤؛ تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٤٥٧، رقم ٤٤٣١.

(٨٤٢) ميزان الاعتدال، ترجمه ابن عبدالقدوس.

(٨٤٣) صحيح بخارى، ج ٢، ص ١٠٨، باب ما ينهى من سب الاموات.

٨٤٤) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٤٩٥، ح ٢٢١٢.

٨٤٥) تهذيب الكمال، ج ١٨، ص ٧٧.

٨٤٦) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٤١٦، رقم ٥٠٥١.

٨٤٧) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٥.

٨٤٨) الجرح و التعديل، ج ٥، ص ٣٤٣، رقم ١٦١٩.

٨٤٩) كتاب الثقات، ج ٧، ص ٩٤.

٨٥٠) الضعفاء الكبير، ج ٣، ص ٣٤، رقم ٩٨٩.

٨٥١) صحيح بخارى، ج ٨، ص ١٨٥، كتاب التوحيد.

٨٥٢) صحيح مسلم، ج ١، ص ١٢٣، ح ٢٢٢.

٨٥٣) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٢٣٢، ح ٣٠١٢.

٨٥٤) سنن نسائى، ج ٣، ص ٧٠، باب التهليل بعد التسليم.

(٨٥٥)

- الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٤٠٠.
- ٨٥٦) الكامل فى التاريخ، ج ٦، ص ٤١١.
- ٨٥٧) سير اعلام النبلاء، ج ٩، ص ٥٥٧، رقم ٢١٥.
- ٨٥٨) صحيح بخارى، ج ١، ص ٨١، كتاب الايمان.
- ٨٥٩) صحيح مسلم، ج ١، ص ٤٤، ح ١٧.
- ٨٦٠) سنن ابوداود، ج ١، ص ١٢٣، ح ٤٥٢.
- ٨٦١) سنن ابن ماجه، ص ٢٧، ح ٧٠.
- ٨٦٢) سنن ترمذى، ج ٣، ص ١١٨، ح ٧٤٢.
- ٨٦٣) الكامل، ج ٥، ص ١٨١٤ و ١٨١٦.
- ٨٦٤) سنن ابوداود، ج ١، ص ٨٠، ح ٢٩٧.
- ٨٦٥) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦٦٩، ح ٣٨٠١.
- ٨٦٦) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٥، ح ١٥٦.
- ٨٦٧) تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٤٣٨.
- ٨٦٨) الكامل، ج ٥، ص ١٨٤٠.
- ٨٦٩) همان، ص ١٨٤٥.
- ٨٧٠) صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٤١٥، ح ١٧٨٩.
- ٨٧١) سنن ابوداود، ج ٢، ص ٢٤٥، ح ٢١٤٥.
- ٨٧٢) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٤٦، كتاب العلم، باب ١٦.
- ٨٧٣) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣، ح ١١٦.
- ٨٧٤) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٦٤، رقم ٥٩٨٦.

٨٧٥) كتاب الثقات، ج ٧، ص ٢٨٦.

٨٧٦) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٦٤.

٨٧٧) صحيح مسلم، ج ٣، ص ١١٧٨، ح ٩٨، كتاب البيوع.

٨٧٨) سنن ابوداود، ج ٤، ص ٣١٢، ح ٥٠٥٢.

٨٧٩) سنن نسائي، ج ١، ص ٨٦، كتاب الطهارة.

٨٨٠) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٠٢٠، ح ٣٠٦٨.

٨٨١) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٦٦.

٨٨٢) سنن ترمذي، ج ٥، ص ٧٤٠، كتاب العلل.

٨٨٣) سنن ابوداود، ج ١، ص ٧٧.

٨٨٤) تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٥٩٣ و ٥٩٤.

٨٨٥) همان.

٨٨٦) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٦٨، رقم ٥٦٥.

٨٨٧) همان.

٨٨٨) صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨١٤، ح ٢٣٢٩.

٨٨٩) سنن ابوداود.

٨٩٠) تهذيب الكمال، ج ٢٢، ص ١١٠؛ تاريخ الثقات، ص ٣٦٦، رقم ١٢٧٢؛

- سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ٣٩٩؛ الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٢٤٣.
- (٨٩١) المعارف، ص ٦٢٤؛ الملل و النحل، ج ١، ص ١٧٠.
- (٨٩٢) صحيح بخارى، ج ١، ص ١٠٤، كتاب الصلاه، باب التوجه نحو القبلة حيث كان.
- (٨٩٣) صحيح مسلم، ج ١، ص ٢٠٠، ح ٣٧٦.
- (٨٩٤) سنن ابوداود، ج ٣، ص ٢٥، ح ٢٥٥٩.
- (٨٩٥) سنن نسائي، ج ٨، ص ٢٧٩، كتاب الاستعاذه، باب الاستعاذه من حر النار.
- (٨٩٦) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٦٩٩، ح ٢٥٧٢.
- (٨٩٧) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٤، ح ١١٩.
- (٨٩٨) الكاشف، ج ٢، ص ٣٦٠، رقم ٤٤٦٩.
- (٨٩٩) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ١٠٤، رقم ٧؛ الضعفاء الكبير، ج ٣، ص ٤٣٣، رقم ١٤٧٦.
- (٩٠٠) سنن نسائي، ج ٧، ص ٢٨٣.
- (٩٠١) تهذيب الكمال، ج ٢٥، ص ١٩٠.
- (٩٠٢) الجرح و التعديل، ج ٧، ص ٢٥٣، رقم ١٣٨٥.
- (٩٠٣) التاريخ الكبير، ج ١، ص ٨١، رقم ٢١٢.
- (٩٠٤) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٥٤٣، رقم ٧٥٠٨.
- (٩٠٥) سنن ابوداود، ج ٢٥، ص ١٨٧ و ١٨٨، رقم ٥٢٠٨.
- (٩٠٦) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣١٠، ح ٩٦٦.
- (٩٠٧) سنن نسائي، ج ٨، ص ٤٢.
- (٩٠٨) سنن ترمذى، ج ٤، ص ١١، ح ١٣٨٧.
- (٩٠٩) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٢٨٧، رقم ١٤٩٨.

(٩١٠) همان.

(٩١١) همان.

(٩١٢) سنن ابوداؤد، ج ١، ص ٢٦٢، ح ٩٩٧.

(٩١٣) كتاب الثقات، ج ٥، ص ٤٥٥.

(٩١٤) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٢٩٣، رقم ١٥٦٤.

(٩١٥) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٧٢٨، ح ٣٩٣٩.

(٩١٦) تهذيب الكمال، ج ٢٩، ص ٢٦٣.

(٩١٧) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٤٠، رقم ٨٩٨٨.

(٩١٨) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣١١، رقم ١٩١٢.

(٩١٩) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٣٣٧، ح ١٩٥١.

(٩٢٠) الكامل، ج ٧، ص ٢٥٢٤.

از ٩٢١ تا ١٠٤٠

(٩٢١) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣٠٦، رقم ١٩٠٨.

(٩٢٢) صحيح ترمذى، ج ٥، ص

٢٩، ح ٢٦٤٨.

(٩٢٣) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٦، ح ١٤٨٥.

(٩٢٤) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣١١.

(٩٢٥) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣٦٢، رقم ١٩٧٤.

(٩٢٦) صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢١٨٩، ح ٢٨٥١.

(٩٢٧) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣١٤، رقم ٣٥.

(٩٢٨) تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ١٧، رقم ٩١٨٠.

(٩٢٩) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٨٨.

(٩٣٠) الكامل، ج ٧، ص ٢٥٧٥.

(٩٣١) سنن ابوداود، ج ٤، ص ١٤٧، ح ٢٩٨٤.

(٩٣٢) سنن نسائي، ج ٢، ص ١٦٣، كتاب الافتتاح، باب القرائه في الظهر.

(٩٣٣) سير اعلام النبلاء، ج ٩، ص ١٤٢.

(٩٣٤) العلل و معرفه الرجال، ج ١، ص ١٥٢، رقم ٥٨.

(٩٣٥) الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٣٩٤.

(٩٣٦) مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٦، ص ٢٩٩.

(٩٣٧) صحيح بخارى، ج ١، ص ٣٦، باب كتابه العلم.

(٩٣٨) صحيح مسلم، ج ١، ص ٦٩، كتاب الايمان، ح ٧٨.

(٩٣٩) سنن ترمذى، ج ١، ص ٢٠٢، ابواب الطهاره، ح ١١٩.

(٩٤٠) سنن نسائي، ج ١، ص ٢٨، كتاب الطهاره، باب التنزه عن البول.

(٩٤١) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٥، ح ٤١.

- ٩٤٢) تاريخ اسماء الثقات، ص ٣٥٧، رقم ١٥٥٠.
- ٩٤٣) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٨٤.
- ٩٤٤) الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٤٥٨، رقم ٢٠٨٩.
- ٩٤٥) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٨٤.
- ٩٤٦) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٤٧٩، رقم ٩٩٠٣.
- ٩٤٧) سنن نسائي، به نقل از تهذيب الكمال، ج ٣٢، ص ٥٠٧.
- ٩٤٨) سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٢٠، كتاب الطهاره و سننها، ح ٣٣٣.
- ٩٤٩) سنن ترمذى، ج ٤، ص ٥٦٢، ح ٢٣٢٥.
- ٩٥٠) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١١٦، رقم ٩؛ ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٦٣، رقم ١٣٥٨.
- ٩٥١) سنن ترمذى، ج ٣، ص ٤٨، ح ٦٥٩.
- ٩٥٢) تهذيب الكمال، ج

٣٤، ص ٢٥.

(٩٥٣) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٥٤٤، رقم ١٠٣٥٧.

(٩٥٤) المعارف، ص ٦٢٤؛ الممل و النحل، شهرستاني، ج ١، ص ١٧٠.

(٩٥٥) سنن ابوداود، ج ١، ص ٤٠، ح ١٥٧.

(٩٥٦) ابن ابى عاصم، السنه، ج ٢، ص ٤٧٥.

(٩٥٧) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٥٢.

(٩٥٨) ابن ابى عاصم، السنه، ج ٢، ص ٤٧٥.

(٩٥٩) الاحاديث الموضوعه، ص ٣٨٠ - ٣٨١.

(٩٦٠) دكتور قفارى، اصول مذهب الشيعة، بخش تاريخ شيعه.

(٩٦١) منهاج السنه، ج ١، ص ٨.

(٩٦٢) الدلائل ج ٦ ص ٥٤٨.

(٩٦٣) منهاج السنه النبويه، ج ١، ص ٦ - ٨.

(٩٦٤) كتاب السنه، ج ٣، ص ٤٩٨.

(٩٦٥) تاريخ بغداد، ج ٩، ص ٣٤٠.

(٩٦٦) تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ٢٣٧، الضعفاء از عقيلي، ج ٢، ص ٣٤٥.

(٩٦٧) تاريخ بغداد، ج ١، ص ٢٣٧.

(٩٦٨) تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ٢٣٧.

(٩٦٩) همان.

(٩٧٠) التاريخ الكبير، ج ٥، ص ٣٤٩، كتاب المجروحين، ج ٢، ص ٦١، الكامل فى ضعفاء الرجال، ج ٥، ص ٤٧٠ و....

(٩٧١) تاريخ بغداد، ج ١٢، ص ٢٣١.

- (٩٧٢) الفصل، ج ٤، ص ١٦٧.
- (٩٧٣) بغدادى اصول الدين، ص ٢٨٤.
- (٩٧٤) شرح تجريد الاعتقاد، ص ٣٤٣.
- (٩٧٥) اصول الدين، ص ٢٨٥.
- (٩٧٦) صورتان متضادتان ص ١٢ - ١٣
- (٩٧٧) صحيح مسلم، ج ٢، ص ٣، كتاب الاماره، باب: «الناس تبع لقريش والخلافه لقريش».
- (٩٧٨) سوره نساء، ايه ٥٤.
- (٩٧٩) سوره بقره، ايه ١٢٤.
- (٩٨٠) سوره طه، ايه ٢٩ و ٣٠.
- (٩٨١) سوره بقره، ايه ٢٢٨.
- (٩٨٢) مغنى ابن قدامه، ج ٩، ص ٧٧.
- (٩٨٣) سنن نسائى، ج ١، ص ٢٤٢.
- (٩٨٤) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٢٣٤٦.
- (٩٨٥) سنن ابى داود، ج ١، ص ١١٣، مسند احمد، ج ٣، ص ٤٤٩ و....
- (٩٨٦) الانتصار، ص ٤٧.
- (٩٨٧) وسائل الشيعه، ج ٤، ص ٢٦٥.
- (٩٨٨) عقائد صدوق، ص ٣٠.
- (٩٨٩) التبيان فى تفسير القرآن، ج ١، ص ٣.
- (٩٩٠) مجمع البيان، ج ١، ص ٣٠.
- (٩٩١) سوره شعراء، ايه ١٩٤.

٩٩٢) سورة بقره، آيه ٩٧.

٩٩٣) المقنعه،

ص ۱۱۴.

(۹۹۴) النهایه، ص ۸۴.

(۹۹۵) السرائر، ج ۱، ص ۲۳۲.

(۹۹۶) المهذب، ج ۱، ص ۹۵.

(۹۹۷) الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۹۹۸) تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۲۶۳.

(۹۹۹) مسائل کلامیه در ضمن کتاب الرسائل العشر، ص ۹۶.

(۱۰۰۰) الرسائل العشر، ص ۹۷.

(۱۰۰۱) النهایه، ج ۱، ص ۳۱۱.

(۱۰۰۲) اعتقادات صدوق، ص ۷۰.

(۱۰۰۳) اوائل المقالات، ص ۷۱.

(۱۰۰۴) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۴.

(۱۰۰۵) الفصول المهمه، ج ۱، ص ۴۴۳.

(۱۰۰۶) المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۸.

(۱۰۰۷) سوره شعراء، ایه ۱۹۳.

(۱۰۰۸) مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۳.

(۱۰۰۹) المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۶.

(۱۰۱۰) سوره ال عمران، ایه ۷۵.

(۱۰۱۱) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۸، ح ۲.

(۱۰۱۲) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۹۰، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۳ و....

- ١٠١٣) سورة بقره، ايه ٢٣٦.
- ١٠١٤) تفسير القرآن العظيم، ج ١، ص ٢٨٧ - ٢٨٨.
- ١٠١٥) صحيح مسلم، ج ٢، ص ١٠٢٣.
- ١٠١٦) همان، ص ١٠٢٥.
- ١٠١٧) سورة مائده، ايه ٦.
- ١٠١٨) المعتبر، ج ١، ص ٢٩٦.
- ١٠١٩) رياض المسائل، ج ١، ص ٣٥٩.
- ١٠٢٠) صحيح بخارى، ج ١، ص ٩١، ٤٠٤؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢٣٠٧.
- ١٠٢١) صحيح بخارى، ج ١، ص ٤٠٤، شرح نووى بر صحيح مسلم، ج ٣، ص ٢٠٢.
- ١٠٢٢) سورة ال عمران، ايه ١٩.
- ١٠٢٣) سورة بقره، ايه ١٨٣.
- ١٠٢٤) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٣، سنن الكبرى، بيهقى، ج ٨، ص ٥٨.
- ١٠٢٥) الكامل فى ضعفاء الرجال، ج ٢، ص ٢٨٤، تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٣٢٢، تهذيب التهذيب، ج ١، ص ٤٤٧.
- ١٠٢٦) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٧٧.
- ١٠٢٧) تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢٠٧، تذکره الحفاظ، ج ١، ص ١٧٦ و... .
- ١٠٢٨) ابوالحسن اشعري، الابانه، ص ٢٠.
- ١٠٢٩) العقیده، ج ٢، ص ٧٦.
- ١٠٣٠) شرح العقیده الواسطيه، ص ١٦٢.
- ١٠٣١) صحيح بخارى، ج

۱، ص ۱۴۳.

(۱۰۳۲) بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۷، ح ۲۳.

(۱۰۳۳) بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۹، ح ۲۹.

(۱۰۳۴) تحف العقول، ص ۲۹۵.

(۱۰۳۵) کافی، ج ۲، ص ۲۳۳.

(۱۰۳۶) تحف العقول، ص ۳۰۳.

(۱۰۳۷) کافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۱.

(۱۰۳۸) کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۲۴.

(۱۰۳۹) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۹، ح ۹۶.

(۱۰۴۰) مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۹۵۳۰.

از ۱۰۴۱ تا ۱۱۵۶

(۱۰۴۱) کافی، ج ۸، ص ۲۲۸، ح ۲۹۰.

(۱۰۴۲) تحف العقول، ص ۳۰۲.

(۱۰۴۳) کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵.

(۱۰۴۴) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۳، ح ۶۹.

(۱۰۴۵) کافی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۱۰.

(۱۰۴۶) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴، ح ۱۳.

(۱۰۴۷) تحف العقول، ص ۳۸۰.

(۱۰۴۸) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴، ح ۱۳.

(۱۰۴۹) پیشین.

(١٠٥٠) همان.

(١٠٥١) تنبيه الخواطر، ج ٢، ص ١٠٥.

(١٠٥٢) مشكاه الانوار، ص ٦٧.

(١٠٥٣) پيشين، ص ١٨٠.

(١٠٥٤) بحار الانوار، ج ٢، ص ٧٧، ح ٦٢.

(١٠٥٥) امالي صدوق، ص ٣٢٧، ح ١٧.

(١٠٥٦) تحف العقول، ص ٤٨٨.

(١٠٥٧) سوره احزاب، ايه ٤٠.

(١٠٥٨) صحيح ترمذی، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٣٧٣٠.

(١٠٥٩) صحاح اللغه، ج ٣، ص ١٥٦.

(١٠٦٠) تاج العروس، ماده «شيع».

(١٠٦١) لسان العرب، ماده «شيع».

(١٠٦٢) الشيعه في الميزان، ص ٣٣.

(١٠٦٣) سوره توبه، ايه ٣٣.

(١٠٦٤) معجم مقاييس اللغه.

(١٠٦٥) سوره توبه، ايه ٤٨.

(١٠٦٦) سوره روم، ايه ٤١.

(١٠٦٧) سوره مائده، ايه ٣.

(١٠٦٨) سوره نور، ايه ٥٥.

(١٠٦٩) منهاج السنه، ج ٣، ص ٤٤٥ - ٤٥١.

١٠٧٠) فوات الوفيات، محمد بن شاکر کتبی ج ٣، ص ٢٤٧.

١٠٧١) حوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه، ابن فوطی، ص ١٥٨.

١٠٧٢) همان، ص ١٥٧.

١٠٧٣) الفخری فی الاداب السلطانيه، ابن طقطقی، ص ٢٣٥.

١٠٧٤) العبر فی خبر من غیر، ذهبی، ج ٣، ص ٢٧٧، حوادث سال ٦٥٦.

١٠٧٥) الوافی بالوفیات، صلاح الدین صفدی، ج ١، ص

- (١٠٧٦) تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص ٤٦٥.
- (١٠٧٧) تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٦٦٢.
- (١٠٧٨) البدايه و النهايه، ابن كثير، ج ١٢، ص ٢٣٤، حوادث سال ٦٥٦.
- (١٠٧٩) الفخرى، محمد بن علي بن طباطبا، معروف به ابي الطقطقي، ص ٢٣٦.
- (١٠٨٠) جامع التواريخ، رشيد الدين فضل الله، ج ٢، ص ٧٠٧.
- (١٠٨١) همان، ص ٧١٣.
- (١٠٨٢) سلسله مؤلفات شيخ مفيد، الفصول المختاره من العيون و المحاسن، ج ٢، ص ٢٩٦.
- (١٠٨٣) الانساب، سمعاني، ج ١، ص ٣١١.
- (١٠٨٤) سوره ال عمران، ايه ١٤٤.
- (١٠٨٥) صحيح بخارى ج ٨ ص ١٥١، كتاب الاعتصام بالكتاب و السنه.
- (١٠٨٦) سوره بقره، ايه ٢٥٣.
- (١٠٨٧) صحيح بخارى، ج ٨، ص ١٥١، كتاب الاعتصام بالكتاب و السنه.
- (١٠٨٨) التاج الجامع للاصول ج ٥ ص ٣٧٩.
- (١٠٨٩) مجمع الزوائد ج ٧ ص ٢٢٢، كتاب الفتن.
- (١٠٩٠) صحيح مسلم ج ٦ ص ٥٣، كتاب الاماره.
- (١٠٩١) مسند احمد ج ٣ ص ٢٥، ٤٥، ٧٩.
- (١٠٩٢) السنن الكبرى، ج ٥ ص ١٥٨.
- (١٠٩٣) مسند ابي يعلى ج ٢ ص ٣٠٩.
- (١٠٩٤) تاريخ بغداد ج ١ ص ٢٧١ - ٢٧٢.

١٠٩٥) البدايه و النهايه ج ٧ ص ٣٠٩.

١٠٩٦) المعجم الاوسط ج ٥ ص ٢٠٩، شعب الايمان، بيهقي ج ٥ ص ٣٢٧.

١٠٩٧) الطرائف ص ٢٤١، اليقين، سيد بن طاووس ٤٧٣، بحار الانوار ج ٢٨ ص ١٠، ح ١٦.

١٠٩٨) سنن ابي داود ج ٥ ص ٤، ح ٤٥٩٦، سنن ترمذى ج ٥ ص ٢٥، ح ٢٦٤٠، سنن ابنماجه ج ٢ ص ١٣٢١، ح ٣٩٩١، مسند احمد ج ٢ ص ٣٣٢، مستدرک حاكم ج ١ ص ٦١، صحيح ابن حبان ج ٧ ص ٦٢ و... .

١٠٩٩) سنن ابي داود ج ٥ ص ٥، ح ٤٥٩٧، سنن دارمى ج ٢ ص ١٥٨، ح ٢٥٢١، مسند احمد ج ٤ ص ١٠٢، مستدرک

حاكم ج ١ ص ١٢٨ و... .

(١١٠٠) سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٢٢، ح ٣٩٩٢، السنه، ابن ابى عاصم ج ١ ص ٣٢ ح ٦٣، مستدرک حاکم ج ١ ص ٦ و...

(١١٠١) مجمع الزوائد ج ١ ص ١٧٩، مستدرک حاکم ج ٤ ص ٤٣٠ و...

(١١٠٢) مجمع الزوائد، هيثمى ج ٧ ص ٣٢٣.

(١١٠٣) سنن ترمذى ج ٥ ص ٢٦، ٤١، كتاب الايمان.

(١١٠٤) سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٢٢، السنه، ابن ابى عاصم ج ١ ص ٣٢.

(١١٠٥) السنه، ابن ابى عاصم ج ١ ص ٣٤، المعجم الكبير، طبرانى ج ٨ ص ٣٢١.

(١١٠٦) الشريعه، اجرى ص ١٧.

(١١٠٧) المعجم الكبير، طبرانى ج ٨ ص ١٧٨، رقم ٧٦٥٩.

(١١٠٨) مستدرک حاکم ج ١ ص ١٢٩.

(١١٠٩) سلسله الاحاديث الصحيحه، البانى، ج ١ ص ٤٠٣، حديث ٢٠٣.

(١١١٠) تهذيب التهذيب ج ٦ ص ١٧٣.

(١١١١) المغنى فى الضعفاء، ذهبى ج ١ ص ٣٦٣.

(١١١٢)

(١١١٣) الكافى الشافى، ص ٦٣، حديث ١٧.

(١١١٤)

(١١١٥) خصال، صدوق ص ٥٨٥.

(١١١٦) كفايه الاثر، خزاز قمى ص ١٥٥.

(١١١٧) امالى، طوسى ص ٥٢٣، كفى، كلينى ج ٨ ص ٢٢٤ و...

(١١١٨) امالى، شيخ مفيد ص ٢١٣.

١١١٩) كشف الغمه، اربلى ج ١ ص ٣٢٨.

١١٢٠) خصال، صدوق ص ٥٨٤.

١١٢١) تفسير عياشى ج ١ ص ٣٣١.

١١٢٢) معانى الاخبار، صدوق ص ٣٢٣.

١١٢٣) بحار الانوار ج ٢٨ ص ٤.

١١٢٤) فيض الغدير ج ٢ ص ٢١.

١١٢٥) العلم الشامخ، مقبلى ص ٤١٤.

١١٢٦) تقويه الايمان، محمد بن عقيل ص ١٢٥.

١١٢٧) فيض القدير ج ٢ ص ٢٧.

١١٢٨) نظم المتناثر ص ٤٥.

١١٢٩) الانوار النعمانيه ج ٢ ص ٢١٣.

١١٣٠) السنه، عمرو بن ابى عاصم، ص ٤٦٧، حديث ٩٩٥، با تحقيق البانى.

١١٣١) الابانه ج ١ ص ٢٢٩.

١١٣٢) الفصل، ابن حزم ج ١ ص ١٣٨.

١١٣٣) فتح القدير، شوكانى ج ٢ ص

- (۱۱۳۴) مذاهب الاسلاميين، عبد الرحمن بدوي، ج ۱، ص ۳۴.
- (۱۱۳۵) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۱۰.
- (۱۱۳۶) صحيح بخارى، كتاب الفتن ج ۸ ص ۱۴۸ و....
- (۱۱۳۷) كشف الخفاء، عجولى، ج ۱ ص ۶۴ - ۶۵.
- (۱۱۳۸) الاحكام من اصول الاحكام ج ۵ ص ۶۴.
- (۱۱۳۹) سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى، ج ۱ ص ۱۴۱.
- (۱۱۴۰) مغنى المحتاج، محمد شربيني ج ۴ ص ۲۱۳.
- (۱۱۴۱) علل الشرايع، صدوق ج ۱ ص ۸۵.
- (۱۱۴۲) مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ۶۹.
- (۱۱۴۳) پيشين.
- (۱۱۴۴) ميزان الاعتدال، ذهبى، ترجمه شماره ۵۳۸.
- (۱۱۴۵) سلسله الاحاديث الصحيحه ج ۱ ص ۴۰۷، قسم اول.
- (۱۱۴۶) معانى الاخبار، صدوق ص ۱۵۵.
- (۱۱۴۷) الحوادث و البدع، ابوشامه، ص ۲۲.
- (۱۱۴۸) سوره زخرف، ايه ۷۸.
- (۱۱۴۹) صحيح مسلم ج ۱ ص ۹۰، كتاب الايمان، باب بيان انّ الاسلام بدا غريبا... .
- (۱۱۵۰) صحيح ترمذى ج ۵ ص ۶۲۱.
- (۱۱۵۱) الشمس المنيره، صنعانى، نسخه خطى، استان قدس رضوى عليه السلام شماره ۱۷۰۶.
- (۱۱۵۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱.

(١١٥٣) همان، ص ١٤٩.

(١١٥٤) صحيح بخارى، ج ٤، ص ٣٤٧، كتاب الاحكام، ج ٧٢٢٣ و....

(١١٥٥) الصواعق المحرقة، ص ٩٦؛ الدر المنثور، ج ٦، ص ٥٨٩ و جامع البيان، ج ٣٠، ص ٢٦٤.

(١١٥٦) سورة اعراف، ايه ١٨١.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

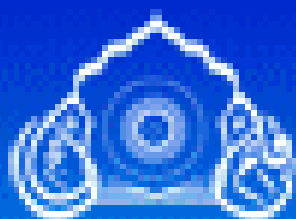
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹